۲۹۷/۳۴۲۲ ۴۲۶.۴
م ۷۱۹ ش

الف

باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات
پاسخ شد

شماره ثبت: ۱۸۸۷۲
رده‌بندی دیویی: ۱۲۹۸ م ۷۱۹ ش ۲۹۷/۳۴۲۲ مرجع ☐
سرشناسه: شوشتری، جعفربن حسین، ۱۲۳۰-۱۳۰۳ق.
عنوان قراردادی: منهج الرشاد. حاشیه.
عنوان: منهج الرشاد
شرح پدیدآور:
کاتب: تاریخ کتابت:
محل نشر: بمبئی ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: ۱۲۹۸ ق
صفحه شمار: ۲۹۶ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی ابعاد: ۲۵×۱۷ نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
واقف: محمد شوشتری تاریخ ثبت: ۱۳۰۹ ق
یادداشتها: دارای مقدمه و چند مقصد و خاتمه است.
موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه.
شناسه(های) افزوده: الف. شوشتری، محمد، واقف. ب. عنوان
فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: اردیبهشت ۸۳

۲۹۷٫۲
ش

کتابخانه آستان قدس ۷۶۶۹۴
اسم کتاب منهج الرشاد فارسی
مؤلف حاج شیخ جعفر شوشتری
چاپی سنگی نسخ طبع بمبئی
سال طبع یا تحریر ۱۳۰۸ عدد اوراق
جزء کتب فقه شماره ۱۰۶۱
شماره عمومی ۱۶۰۹ شماره قبض ۱۵۸۴
واقف حاج سید مجد تاریخ وقف ۱۳۰۹
طول ۲۶ عرض ۱۷ قطع
اسیدزدایی شد
۸۶٫۱۲٫۲۷
سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

فقه فارسی حاکم

۱

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی بمنه خلق العباد وبحکمته کلفهم بسلوک
منهج الرشاد والعمل بالاحکام للنجاة فی یوم المعاد والصلوة والسلام
علی سید الانام والٰه البررة الکرام

و

بعد چون
رسالهٔ منهج الرشاد که
از نتایج افکار عالیجناب
مستطاب قدسی خطاب عمدة المحققین و زبدة
المدققین نخبة الفقهاء والمجتهدین حامی الملة و
الدین حافظ شریعة سید المرسلین المؤید بتایید
الملک الاکبر مولینا الشیخ جعفر ادام الله ظلاله علی ابناء البشر
در چندی قبل بزیور طبع در آمده در زمانی قلیل مؤمنین توفیق قرین

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

نمره ۵۱۶ هو الواقف علی السرائر
وقف مؤبد وحبس مخلد نمود جناب مستطاب ثقة الاسلام آیة الله العظمیٰ عمدة العلماء الاعلام و زبدة
الفقهاء العظام نجل الرسول المجید علی بن آیة الله الحاج سید محمد الموسوی بن محمد تقی بن محمد
بن ابو الحسن بن عبد الله بن نور الدین بن سید الجلیل السید نعمة الله الجزائری
طیب الله ثراهم وجعل فی اعلی علیین مأواهم کتاب منهج الرشاد را با پانصد و بیست
مجلد دیگر از کتب متفرقه معلومه از هر علم که ملک طلق ایشان بوده
بر کتب خانه آستان ملائک پاسبان حضرت ثامن الائمة علی بن موسی الرضا علیه و
علی آبائه و اولاده التحیة والثناء که مادام بقاء آن ورقی از این کتاب و سایر کتب
مسطوره از آن آستانه مبارکه بجای دیگر نقل نشود و منفک از وقفیت نگردد و
بمعرض بیع و رهن در نیاید و تولیت کتاب هذا با سائر کتب شرح و با هر کس که متولی
آستانه مبارکه در هر عصر بوده باشد مرجوع است فمن بدله بعد ما سمعه
فانما اثمه علی الذین یبدلونه فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۰۹

کتابخانه آستان قدس

هذا کتاب منهج الرشاد

بسم الله الرحمن الرحیم

ربّ انت فی الدّارین رجائی جلّ قدسك عن ثنائی لا احصی ثناء علیك انت كما اثنیت علی نفسك فالحمد لك كما انت اهله والصّلوة علی نبیّك الّذی ارسلته للعالمین بشیرا ونذیرا واهل بیته الّذین اذهبت عنهم الرّجس وطهّرتهم تطهیرا **وبعد** اقل واحقر خلق الله خادم خدّام الشرع الاطهر ابن الحسین جعفر بعرض برادران دینی میرساند که این رساله ایست در مهمّات مسائل دینیّه مسمّی بمنهج الرشاد مرتّب بر مقدّمه مهمّه وچند مقصد وخاتمه **مقدّمه** در بیان حکمت خلقت انسان وانیکه خلقت او عبث وبی فائده نیست قال الله تعالی افحسبتم انّما خلقناکم عبثا وانّکم الینا لا ترجعون یعنی ایا کمان کرده اید که شمارا عبث افریده ام وانیکه بازکشت بسوی ما نخواهید کرد یعنی اکر منظور از خلقت شما همین زندکانی چند روزه با مرارت ومردن بحسرت بود خلقت شما عبث وبازیچه بود واز خدای خالق حکیم که اثار حکمت در مخلوقات او ظاهر است کار عبث وبازیچه محال است پس باید خلقت بجهة ثمرهٔ بزرکی باشد که بیان فرموده در کلام خود که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُونَ پس هر مکلّفی لازم است که سعی در تحصیل ثمرهٔ وجود خود نماید بعبادت پروردکار ومعنی عبادت تعظیم وتذلّل است برای خالق بکیفیّات مخصوصه که بقصد فرمان برداری او بجا

بیایند وارسال انبیا ونصب اوصیاء وتنزیل کتب همه بجهة بیان انها است وکیفیّت توجّه انها بر شخص مختلف است باختلاف حالات او ولکن پیش از عروض همه تکالیف همینکه پسر داخل سال پانزدهم شد یا قبل از ان محتلم شد ودختر داخل سال دهم شد ابتدا لازم است در همان روز بلوغ بلکه ساعت اوّل بلوغ که در صدد شش امر باشد اوّل نظر در اصول دین دویم تعلّم صورت نماز سیّم تعلّم مسائل واجبه نماز چهارم ملاحظهٔ اسباب موجبهٔ غسل که در ایام نابالغی از او بعمل امده باشد مثل انکه در ایّام طفولیّت مسّ میّت مثلا کرده باشد یا جنب شده باشد که بمجرد بلوغ غسل انها بر او واجبست اکرچه در ایّام نابالغی هم غسل کرده باشد پنجم ملاحظه اسباب اشتغال ذمّه بحقوق ناس که در ایام نابالغی بسبب انها مشغول الذّمه شده حال که بالغ شد مکلّف است ببراء ذمه از انحقوق ششم تعلّم احکام بعض معاملات که مشغول انها است تا بر وجه صحّت عمل نماید وبعض محرّمات تا ترك انها نماید وبجهة هریك از این شش امر در کیفیت ومقدار تفصیلی هست که اکر بان طور عمل نکرد احکامی چند برای هریك بر او بار میشود که امر او بسیار مشکل میشود لهذا این تفاصیل را در شش مقام بیان مینمائیم **مقام اوّل** در مقدار واجب از معرفة اصول دین وکیفیت تحصیل ان در اوّل بلوغ واحکامی که مترتّب بر ترك ان میشوند بدانکه اطفال قبل از بلوغ متصف بصفت اسلام وکفر نمیشوند لکن بر اطفال کفّار احکام کفّار بتبعیّت جاری است وبر اطفال مسلمین احکام مسلمین بتبعیّت جاری است وامّا بعد از بلوغ وعقل تبعیّت ایشان منقطع میشود وباید ملاحظهٔ خود ایشان بشود که هرکاه معتقد بعقائد حقّه شدند وصف اسلام در ایشان حاصل واحکام مسلمین بر ایشان جاری میشود بنابراین هرکاه پسر یا دختر بالغ شد ومعرفة اصول دین را بمقدار کفایت در اسلام تحصیل نکردند تا انست یا در شك ماند امر بسیار مشکل میشود از بابت نجاست ایشان واز بابت میراث ونکاح واین حکم در دختران بسیار مشکل

نمره ... کتاب ۲۸۴۶۱

میشود زیرا که بعد از اتمام نه سال باید اصول اسلام را معتقد شوند بلکه
بعضی از اعاظم علماء مثل شیخ طوسی ره قائل شده که تکلیف باصول دین نسبت
بپسران بعد از اتمام ده سال است و این دخلی ندارد باحکام دیگر که بلوغ در انها شرط است
وملاحظهٔ این قول احوط است و بدانکه تکلیف بمعرفة عقاید اهم تکلیف است یعنی در احکام خدا
از او مهم تر نیست چونکه ندانستن باعث مخلد بودن در عذاب است و اول
تکالیف است یعنی پیش از همهٔ واجبات باید تحصیل نکرد حتی اینکه تا انرا درست
نکرده اگر نماز کرد باطل است و اشکل تکالیف است از انجهت که گاهی بی تقصیر
دران احکام نجاست بر شخص مترتب میشود هرگاه خلاف واقع را معتقد باشد
مثل بسیاری از مردان یا زنان که از بابت غفلت و بی معرفتی خدا را تصور
جسم نموده یا در اسمان میدانند حکم بطهارت ایشان مشکل است هرچند
مستضعف باشند و مقصر نباشند و باید دانست که معرفة اصول دین چند
مرحله دارد مرحلهٔ اولی از بابت تقسیم ان باصول اسلام و اصول ایمان
اصول اسلام سه است اول توحید دویم نبوت سویم معاد و اصول ایمان پنج است
همین سه و عدل و امامت و بر عدم اعتقاد باصول اسلام چند حکم مترتب است
اول نجس بودن دوم عدم صحة عقد مسلمه برای او اگر مرد باشد و عدم صحة
عقد او برای مسلم اگر زن باشد سیم میراث نبردن او از مسلم اگرچه پدر او
باشد چهارم مالک نشدن کنیز و غلامی که مسلم باشند پنجم حلال نبودن
ذبیحه یعنی حیوانی را اگر ذبح کند ششم واجب نبودن تغسیل و تکفین و نماز
بر او هفتم میته بودن هرچیزی که از اجزاء حیوانات در دست او باشد از قبیل
کفش و پوستین و پیه و نحو اینها و غیر اینها از احکام و بر ندانستن اصول ایمان
هم چند حکم مترتب است مثل عدم صحت عبادات کلا و مثل جایز نبودن
دادن زکوة و خمس و فطره و رد مظالم و کفاره و غیر اینها از احکامی که بیان
خواهد شد مرحلهٔ دویم در تشخیص اینکه از هریک چه قدر ضرور است
مرحلهٔ سویم اینکه اصول دین لفظ تنها نیستند و اعتقاد قلبی ضرور است

درمقدار واجب از هریک مرحلهٔ چهارم انکه علما حکم نموده اند
باینکه تحصیل اینها باید از دلیل بطریق یقین باشد نه شک و نه مظنه و نه
تقلید که اینها دران ثمر ندارند از این بابتها کار صعب میشود در اطفال در
اول بلوغ بلکه در بسیاری از مردم که مدتی از عمر ایشان گذشته پس اهم
امور تحقیق این مراحل است و مقصود از تحقیق این است که شخص احوالات خود
را ملاحظه کند که از اوایل بلوغ بچه قسم بوده یا اینکه اگر علم بحال کسی رساند
حکم انرا بداند و الا شبهه نیست که در بلاد مسلمین هرکس را که شخص ببیند
و حال او را نداند باید احکام مسلمین را بر او جاری کند هرچند که اول بلوغ او
باشد و هرچند که شهادتین را از او نشنیده باشد پس اولا بعون الله تعالی
بیان میکنیم اقسام مردم را در این خصوص و احکام هر قسم را که هرکسی تکلیف
خود را درباره خود و درباره دیگران بداند انشاء الله تعالی والله المستعان
پس میگوئیم که مردم نسبت بمعرفة اصول دین بر چهارده قسم اند قسم اول
اینکه قبل از بلوغ معرفت باصول اسلام و ایمان حاصل نموده باشد بدلیل
یقین بواقع برای او حاصل شده این بی خلاف و بی شبهه بمجرد بلوغ همهٔ
احکام اسلام و ایمان بر او جاری است و شبههٔ دران نیست چه تقریر دلیل
خود را بتواند بکند یا نه قسم دویم اینکه از تقلید پدر و مادر یا غیر ایشان
از کسانیکه اعتماد بر ایشان دارد قبل از بلوغ یقین بجهة او حاصل شده باشد
بواقع و در وقت حصول بلوغ بهمان طریق برقرار باشد اقوی اینست که این
عیبی ندارد بلکه علاوه بر این اگر در همهٔ عمر خود همین یقین بماند و شبههٔ نکند
و احتمال خلاف راند هد کفایت در احکام ایمان او هم در دنیا و هم در اخرت
خواهد کرد انشاء الله تعالی قسم سویم اینکه در اول بلوغ در صدد تحصیل
دین و طریقهٔ حق افتاده باشد و بعد از چند وقت انرا تحصیل کند بنحو یقین از
تقلیدی که دیگر شبههٔ نداشته باشد و احتمال خلاف ندهد در این صورت
بعد از حصول یقین حکم او معلوم است کلامی که هست دران مدت است

که درصدد تحصیل حقّ بوده آیا حکم او بچه نحواست ظاهر این است که اکر در
ان مدّت تحصیل که هنوز بدست نیاورده است بمیرد مؤاخذهٔ براو نیست ومعنا
نیست لکن در طهارت او ودرجریان احکام مسلمین براو تاملی هست مسئله
هرکاه تحصیل طریقهٔ حق موقوف باشد براینکه یکروز یا چند روز ملاحظه کند آیا
درانروزها نماز براو واجبست یانه حکم بوجوب مشکل است لکن قضای انها
بعد از تحصیل حق باید کرد قسم چهارم اینکه در اوّل بلوغ ملتفت باین
مرحلهٔ اختیار دین نشود ودراین صدد نباشد مثل اکثر دختران در اوّل بلوغ
دراین صورت احکام مسلمین براو جاری نیست و پاک بودن او مشکل است
ولازم است که پدر و مادر یا غیر ایشان او را متنبّه نموده اوّلا او را حالی نمایند
که خالقی داری ترا خلق کرده است وهمهٔ این مخلوقات را خلق کرده است وجامع
جمیع صفات کمال است ومنزّه از صفات نقص است ومکان ندارد وتغیری بر
او روا نیست واو را پیغمبری هست که محمد بن عبد الله صلّی الله علیه واله
میباشد وانچه از جانب او آورده است حقّ است همین دو مطلب را حالی او
نموده که بفهمد وبزبان لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰه وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰه را بکوید که بدن او پاک
بشود بعد از ان کم کم امامت وعدد ائمه ومعاد وتفاصیل انرا باو بفهمانند که
که باقی احکام ایمان براو مترتّب بشود واکر تسامحی دراین بشود حتی اینکه اکر
یکروز از اوّل بلوغ تاخیر شد کار بسیار مشکل میشود قسم پنجم اینکه کسی
باشد که همهٔ عقائد حقّه در ذهن او ثابت هستند وانها را میداند در دل خود
ولکن اکر از او بپرسند بعبارت نمیتواند تقریر بکند مثل بسیاری از اهل صحرا
درخصوص توحید وبسیاری از مردم شهر درخصوص دانستن صفات ثبوتیه
وسلبیه که اکر بایشان بکوئی که انها چنداند نمیتوانند حساب کنند ولکن
اکر بپرسی خدا عالم است اثبات میکنند واکر بکوئی مکان دارد یا مرئی است
نفی میکنند وهمچنین باقی صفات را وحکم دراینصورت اینست که همین قدر
کفایت میکند قسم ششم اینکه شخص بحسب ظاهر همین قدر می بینم که

شهادتین را میکوید وندانسته باشیم که قلبا معتقد هست یانه در اینجا بلاشك
باید حکم باسلام او بکنیم ومکلف بتفتیش قلب او نیستیم بلکه درباره او میتوان
کفت اَللّٰهُمَّ اِنّا لانَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا الْخَیْرَ واین نسبت بتکلیف دیکران است با او واما
خودش بنفسه پس باید حکم خود را از اعتقاد خودش ملاحظه کند واکر اعتقادش
قلبی نیست باید سعی کند واعتقادش را درست نماید قسم هفتم انکه
شخص شهادتین را بکوید ولکن می بیند که قلب او در مضمون انها یا در امر معاد
شك دارد حکم مردم نسبت باین شخص این است که هرکاه خود ظاهر کرد وشك
خود را بروز داد که او را کافر ونجس بدانند کلامیکه هست اینست که هرکاه
شك خود را ظاهر نکرد واقرار بشهادتین ومعاد هم میکند لکن از احوال واعمال
او دستکیر شد که باطنا شك دارد در توحید یا نبوّت خاصه یا معاد اقوی این
است که عقد کردن زن مسلمه از برای او جایز نیست واما در اینکه پاك است
یا نجس وحیوانی که ذبح کند حلال است یا حرام تاملی هست واحوط اجتناب است
از او مسئله هرکاه کسی بکوید که اکر خدائی باشد فلان کار میکند یا اینکه
بکوید اکر خدائی چه خواهی کرد یا بکوید اکر خدائی دارم چنان خواهد کرد یا اکر
قیامتی هست بهم میرسیم چنانچه در زبان عوام اینها متداول اند یا بمجرد مثل
این سخنان حکم بکفر این شخص میشود از بابت اینکه این عبارت دلالت بر
شك او دراینها میکند که حالا بروز داده یانه تحقیق کلام اینست که این
الفاظ بدو قسم استعمال میشوند یکی انکه مراد او اینست که بعد از انکه خدائی
هست چنان میکند یا قیامتی که هست لامحاله بهم میرسیم وهمچنین در باقی
این الفاظ نظیر اینکه کسی چیزی در اتش یقینی ببیند ازد وبکوید اکر اتش باشد
میسوزاند این قسم عیبی ندارد وحکم بکفر او نمیشود یکی دیکر انکه مراد او این است
که اکر خدائی هست چنین خواهد کرد واکر نیست نمیشود یا اکر قیامتی باشد
بهم میرسیم والا نمیرسیم مثل اینکه چیزیرا در جائی که نمیداند اتش است یانه
بیندازد وبکوید اکر اتش است میسوزاند این کفر است وکویندهٔ او کافر است

قسم هشتم آنکه مظنّه داشته باشد بحقیقة مضمون شهادتین یا مظنّه
بمعاد داشته باشد در اینجا اوّلاً باید بیان کرد که حکم خود این شخص چه چیز است
وثانیاً حکم او نسبت بدیگران که آیا احکام مسلمین را براو باید جاری کرد یا نه
پس میگوئیم امّا حکم او نسبت بخود اینست که هرگاه متمکن است از تحصیل
یقین وتحصیل نمیکند وبمظنّه مانده است حکم او حکم شاك است و در
آخرت نجاتی برای او نیست واگر متمکن نشود که از این بالاتر تحصیل کند و
نهایة سعی او اینست پس در آخرت معذور است یعنی او را عقاب براین
نمیکند وامّا در دنیا اجراء احکام مسلمین براو نمیتوان کرد واحوط نیز اجتناب نیست
از او قسم نهم اینکه شخص تحصیل معرفة باصول دین نمود ومعتقد بعقاید
کما هو حقّه بوده باشد لکن در قلب او بعض خیالات وسواس هست وبعض احتمالات
مخالفه در دل او میگذرد لکن او را آنها خوش نمیاید ومتاذّی از آنها میشود
یا آنکه بعض کلمات کفر آمیز در ذهن او می آید ولکن کراهت از آنها دارد وحتّی
اینکه کاهی راضی میشود باینکه خود را هلاك کند وآنها در قلب او نباشد
حکم این شخص اینست که اصلاً وابداً عیبی ونقصی در ایمان او نیست و
متاذّی بودن او دلیل قوّة ایمان اوست وهرچند خیالات او بدتر اند وکراهیت
از آنها بیشتر ایمان او قوی تر است وعلاج این وسواس وناخوشی در احادیث
صحیحه از حضرت رسالت پناه وائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده
است که هروقت در خواطر او بیاید بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهٖ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ قسم دهم اینکه بی اعتقادی شخص از بابت دیوانه
بودن او باشد چه متصل باشد دیوانگی با ایام نابالغی واصلاً در آن ایام تحصیل
اعتقادات نکرده باشد لکن بتبعیّت حکم باسلام او شده باشد یا تحصیل کرده
باشد یا اینکه بالغ شد ومعتقد شد وبعد دیوانه شد در همهٔ این صور تنها
احکام مسلمین براو جاری است اگرچه هیچ اعتقادی برای او نیست وامّا هرگاه
بالغ شده بود وتحصیل اعتقاد نکرده وبعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان

کرد ونجاست او خالی از وجه نیست وامّا هرگاه در صدد تحصیل اعتقادات بود
وهنوز بجائی نرسیده بود وبعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان کرد و
طهارت او خالی از وجه نیست قسم یازدهم مستضعفین کفّار وسنیان
وایشان بر دو قسم اند غافلین وابلهان ومراد از غافلین کسانی هستند که
اصلاً وابداً ملتفت نشده اند باینکه باید اصلاح عقاید نمود ونشنیده اند
وابلهان کسانی هستند که دیوانه نیستند وعقل کامل هم ندارند ونمیتوان
ایشان را مطلبی حالی کرد تفصیل حکم اینها اینست که گفته شود امّا مستضعفین
کفّار مثل دختران فرنك مثلاً یا غیر اینها که اصلاً وابداً نام اسلام نشنیده اند
وخیال میکنند که غیر از پادشاه فرنك پادشاهی نیست وغیر از دین او دینی
نیست پس در دنیا احکام کفّار بر ایشان جاری است وامّا در آخرت از عدالت
خداوند عالم عذاب کردن ایشان دور است پس ایشان را در جهنّم عذاب
نمیکنند ولکن در بهشت نیز داخل نمیشوند یا در اعراف هستند ونجوی
بر ایشان نیست یا در قیامت تکلیفی با یشان میکنند والله اعلم وامّا مستضعفین
که در میان سنّیان هستند حکم اینها نیز در آخرت حکم مستضعفین کفّار است
بنحوی که گفته شد که در دنیا احکام مسلمین کلاً وعلاوه بر این بعض احکام
شیعیان نیز بر ایشان ترتیب داده میشود مثلاً بنا بر قول باینکه شوهر کردن
زن شیعه بسنّی حرام است بمستضعف ایشان چندان اشکال ندارد وهم
چنین هرگاه شیعه زن سنّیه بگیرد جایز است امّا خلاف احتیاط است لکن
در مستضعفات ایشان احتیاط هم نیست قسم دوازدهم مستضعفین
شیعه یعنی کسانیکه اعتقادی بخدا ورسول دارند واختیار دین شیعه فی الجمله
نموده اند وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را وصی میدانند لکن ائمه را به
تفصیل یا بترتیب نمیشناسند یا آنکه معنی امام را نمیفهمند وکلام در صورتی است
که از بابت غفلة یا ابله بودن ایشان باشد نه تقصیر وحکم این اشخاص اینست که
احکام اسلام از طهارت وغیرها بر ایشان جاری است کلاً وعقاب ندارند و

بعید نیست که داخل بهشت شوند لکن کلام در این است که آیا بعض احکام ایمان
بر ایشان جاری است مثل دادن زکوة وفطرة ورد مظالم بایشان صحیح است یا نه
مسئله محل خلاف است در فطره خالی از وجهی نیست ودر زکوة از سهم فقراء
ومساکین مشکلست لکن از بابت سهم فی سبیل الله میتوان داد واما کفاره
احوط ندادن بایشان است ودر رد مظالم فی الجمله احتیاطی هست **قسم سیزدهم**
اینکه شخص اختیار طریقهٔ شیعه نموده وغافل وابله نیست ولکن در معرفة بحوی وازده
امام واسم ایشان وترتیب ایشان وبعض صفات ایشان کوتاهی میکند حکم این جود
اشخاص از بابت طهارت بدن اشکالی ندارد چونکه شهادتین دران کافی است
لکن از بابت احکام ایشان خصوصا در آخرت کار ایشان مشکل میشود خصوصا هرگاه
امام زمان را نشناسند ومعتقد بحیات او وغیبت او واینکه امروز حجة خداست
بر مردم نباشند یا اینکه از بابت تسامح ملتفت باین مرحله نشوند ومیتوان گفت
که اعتقاد بتوحید ونبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه واله وصدق او در کمال
واعتقاد بخلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وفرزندان او باین عدد مخصوص
که اسامی ایشان معین است وشناختن امام عصر بخصوصه کفایت در ایمان
میکند اگرچه بالاسم والترتیب یک یک را ندانند لکن خالی از اشکال نیست
قسم چهاردهم اشخاصی که امر ایشان از همه اشد وکار ایشان از کفار مشکل تر
یعنی کسانیکه اختیار طریقه حق نموده اند وبعد ارتدادی برای ایشان حاصل
شود وچون این مسئله اهم مسائل است لهذا بعون الله تفصیل آن در سه مقام بیان
میشود اول در اسباب ارتداد دوم در اقسام ارتداد سوم در احکام ارتداد اما اسباب
آن بدانکه ارتداد حاصل میشود بیکی از سه چیز اول بدل دوم بزبان سوم باعضاء و
جوارح اما بدل مثل اینکه در قلب منکر شود بعد از ایمان یا شک کند بعد از یقین یا
در دل قرار بدهد که کافر شود بعد از این یا اینکه اگر فلان امر اتفاق شد کافر شود و
هرچند که هنوز نشده باشد واما زبان مثل اینکه نفی صانع کند یا نفی توحید او یا نفی
حکمت او یا نفی علم او یا نفی عدالت یا اثبات خلاف حکمت در کارهای او یا اثبات عبث

درانها

درانها یا نفی نبوت یا نفی معاد چه از روی اعتقاد باشد یا جحود یا عناد یا استهزاء
یا شوخی ومطایبه وهمچنین انکار ضروریات دین مثل وجوب نماز وروزه و
زکوة وحج یا انکار حرام بودن مال مردم یا استخفاف باصل شرع ومذهب ودین ومعاد
وقران واحادیث باینکه بگوید اینها چه چیزند وگاهی که از راه طعن واستخفاف
شخص میگوید که قربان خدا یا پیغمبر یا قران یا حدیث بشوم مرتد میشود واما اعضاء
وجوارح مثل اینکه قران را بر زمین زند یا استخفافا پاره کند ودور بیندازد یا لگد بزند
یا در قاذورات عمدا بیندازد وهمچنین ادعیه واسماء خدا وکتب احادیث ونحو اینها
ودر اینجا سه مطلب مهم هست **مطلب اول** اینکه این چیزهائی که گفته شد
که بقول یا فعل باعث ارتداد اند تفاوت نمیکند در اینها باقی بودن اعتقاد در قلب
وباقی نبودن آن **مطلب دوم** بدانکه ارتدادی که از گفتن حاصل میشود یک
قسم آن حکم خاصی دارد غیر از احکام باقی اقسام ارتداد وآن قسم اینست که العیاذ
بالله ناسزا که سب ودشنام باشد بخدا یا رسول او بگوید بهر لفظی که باشد وحکم خاص
او اینست که لازم است بر کسیکه شنید آنرا از او که او را قتل نماید بمجرد شنیدن آن از او
مادامیکه خوف بر جان خود یا جان کسی دیگر نداشته باشد پس در صورت عدم خوف
هرگاه او را نکشت معصیت نموده ودر حدیث از حضرت موسی ابن جعفر صلوات الله
علیه وارد شده است که بعد از بیان این حکم راوی عرض کرد بخدمت آنحضرت
اَرَاَیْتَ اِنْ اَنَا لَمْ اَخَفْ ثُمَّ لَمْ اَفْعَلْ وَلَمْ اَقْتُلْهُ مَا عَلَیَّ مِنَ الْوِزْرِ یعنی اگر خوفی نداشته
باشم وبا وجود این او را بقتل نرسانم چه قدر گناه بر من هست حضرت فرمودند یَکُوْنُ
عَلَیْکَ وِزْرُهُ اَضْعَافًا مُضَاعَفَةً مِنْ غَیْرِ اَنْ یَنْقُصَ مِنْ وِزْرِهِ شَیْءٌ اَمَا عَلِمْتَ مِنْ اَفْضَلِ
الشُّهَدَآءِ دَرَجَةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَنْ نَصَرَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ بِظَهْرِ الْغَیْبِ وَرَدَّ عَنِ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ
یعنی میباشد بر تو گناه او چند مضاعف بی آنکه از گناه او چیزی کم بشود آیا نمیدانی
که از افضل شهداء آن کسی است که یاری کرده باشد خدا ورسول را غایبانه ونصرت
کرده باشد وحرف بد را درباره ایشان رد نموده باشد **مطلب سوم** بدانکه
سبب شدن اینعمل ارتداد را شروط چند دارد اول بلوغ پس هرگاه از نابالغ صادر

شدند حکم قتل و ارتداد جاری نمیشود لکن در سبّ خدا و رسول و ائمه علیهم
السّلام و افعال موجبهٔ ارتداد تعزیر او لازم است هرگاه ممیّز باشد و هرگاه توبه کند
احوط است دوّم عقل پس بر دیوانه اصلاً و ابداً چیزی نیست سوّم اختیار
پس بر مکره چیزی نیست یعنی هرگاه کفّار یا نواصب کسی را اجبار کردند بر
تلفّظ بکلمهٔ کفر حتی سبّ پیغمبر صلی الله علیه و آله عیبی ندارد همچنانکه عمّار ابن
یاسر را اکراه کردند در مکّه بر کلمات کفر و آنها را گفت بعد از آن گریه کنان بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و بسیار مضطرب بود آیه شریفهٔ اِلّا
مَنْ اُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیْمَانِ در حقّ او نازل شد آنوقت مطمئنّ شد و حضرت
باو فرمود اِنْ عَادُوا فَعُدْ یعنی هر وقت ترا اکراه کردند بر گفتن بعد از این
نیز بگو مسئلة آیا وقت اکراه که شخص این حرفها را بگوید توریه واجب است
یعنی باید یک معنی دیگر قصد کند یا نه وجوب آن معلوم نیست و شاید احوط
باشد چهارم شعور پس هرگاه کلمهٔ کفر غفلةً یا بی قصد صادر شود عیبی ندارد
و امّا غیظ و غضب آیا باعث رفع حکم هستند یا نه تفصیلی دارد باین طریق که اگر
غضب او بحدّی باشد که بالمرّه از شعور افتاده باشد که اگر خود را در چاه یا از بام
بیندازد مشعور به او نمیشود حکم مترتّب بر حرف او نمیشود و خصوصاً هرگاه خود
نداند که گفته است و مشخّص شود که گفتن او بی قصد بوده و امّا هرگاه غضب او
باین حدّ نرسید و از حدّ تمیز اشیاء نیفتاده است احکام بر او جاری میشود مسئلة
هرگاه کلمهٔ از کلمات ارتداد گفت و بعد ادّعا میکند که این حرف غفلةً و بی قصد
صادر شد هرگاه احتمال بدهیم که راست بگوید ظاهر اینست که حکم مرتدّ بر
او جاری نشود و این حکم کار را در بعض مردم آسان میکند پنجم دانستن معنی کفر
و قصد آن پس هرگاه کلام را گفت و معنی آنرا نمیدانست یا قصد آن نکرد یا منظور
لازم آن معنی بود عیبی ندارد مثلاً شخص عامی گاهی میگوید خدایا تصدّق
سرت شوم و منظور او لازم اینست که ثناء خداوند و حمد اوست نه اینکه اثبات
سر برای خدا بکند این عیبی ندارد و همچنین در افعال مثلاً هرگاه نمیدانست

که این چیزیرا که اهانت کرد قرآن بود عیبی ندارد و امّا جاهل بحکم مسئلهٔ ارتداد
پس معذور نخواهد بود هرگاه مثلاً معنی کلام را دانست و لکن نمیدانست که اگر
اینرا گفت نجس میشود یا واجب القتل میشود این ندانستن باعث رفع حکم نمی
شود مسئلة در زبان بعض عوام متعارف است که میگویند امام حسین عمرت
را زیاد بکند یا حضرت عباس روزی ترا زیاد بکند یا ترا اولاد بدهد یا فلان
امام زاده ترا نگاه بدارد اگر منظور این است که از برکت اینها بشود یا اینکه ایشان
شفیع بشوند در خصوص اولاد و زیادتی رزق و طول عمر بسیار خوبست و اگر منظور
حقیقت رازق و معطی و خالق باشد مشکل است و امّا اقسام ارتداد بحسب شخصی که
از او حاصل میشوند منقسم اند بچند قسم اوّل نابالغی که در حکم اسلام بوده بتبعیّت
والدین و هنوز خود اعتقاد بهم نرسانیده دوّم نابالغی است که وصف اسلام بجهة
خود او حاصل شده بنا بر قول بآنکه برای نابالغ در صورت زیادتی معرفت و تمیز علم
بادلّه عقاید اصل اسلام استقلالاً حاصل میشود سوّم بالغی است که در وقت تولّد
محکوم باسلام او شده از بابت اسلام والدین او یا یکی از آنها در وقت انعقاد نطفهٔ او یا وقت
تولّد او و لکن خود بعد از بلوغ قبل از وصف اسلام و اقرار بآن اسباب ارتداد برای او
حاصل شود چهارم بالغی است که بر اسلام متولّد شده و در وقت بلوغ باسلام اقرار نموده
و بعد سبب ارتداد در او یافت شود و آنرا مرتد فطری میگویند پنجم کسیکه بر
حکم اسلام متولّد نشده و بعد از بلوغ اسلام آورده و بعد مرتدّ شده و اینرا مرتدّ ملّی
گویند مقام سوّم در احکام این اقسام امّا قسم اوّل پس حکم بر او مترتّب نمیشود
همچنانکه گذشت و امّا قسم ثانی پس اظهر اینست که حکم بر او جاری نیست و لکن بعضی
قائل بآن شده اند و امّا قسم ثالث پس محلّ خلافست که آیا داخل است در قسم مرتدّ
فطری یا نه و امّا قسم رابع که مرتد فطری است و غالب اقسام است پس حکم در آن
نسبت بمرد و زن تفاوت دارد امّا در صورتیکه مرد باشد چند حکم بر او مترتّب است
اوّل نجاست عینیه یعنی بدن او مثل سایر کفّار از اعیان نجاسات میشود دوّم
حرام شدن زوجهٔ او بر او و باید عدّه بگیرد بعدّهٔ وفات و بعد جایز است که شوهر

بکند بکسی دیکر و هرکاه زن نزد او بماند هر نزدیکی که حاصل شود داخل زنا میباشد
سیم اینکه قتل او لازم است بر امام یا نائب او چهارم اینکه اموال او از ملکیت او بیرون
میروند باین طریق که دیون او را از انها ادا میکنند و باقی از ورثهٔ او میشوند پس هرکاه
خود با انها معامله کند حرام است و باطل پنجم اینکه توبهٔ او دیکر قبول نمیشود و در دنیا کار
او چاره ندارد بنا بر مشهور و ثمرهٔ بخشیدن توبه او نسبت بآخرت نیز محل خلاف است
والله اعلم ششم اینکه ذبیحه او میته است هفتم اینکه حرام است داخل مسجد بشود
و بیرون کردن او واجبست هشتم اینکه تزویج او بمسلمه و کافره هردو باطل است نهم
اینکه اکر بمیرد تغسیل و تکفین و نماز او مشروع نیست دهم اینکه دفن او در مقابر
مسلمین جایز نیست یازدهم اینکه ولایت او بر اولاد او ساقط است دوازدهم اینکه
هرکاه مسلمانی او را بکشد نه قصاص دارد و نه دیه سیزدهم اینکه هرکاه بعد از ارتداد
نطفهٔ از او منعقد شد و زن مسلمه باشد و مسئله نمیدانست که این زنا است ولد
بزن ملحق است و اما هرکاه میدانست باو نیز ملحق نمیشود و اکر زوجه نیز مرتده باشد
ولد حکم اسلام را ندارد و بعضی جایز دانسته اند در اینصورت که مانند اطفال
کفار حکم بملکیت او شود و بیع بر او واقع شود چهاردهم اینکه علامه حکم فرموده
که مرتد بعد از ردّه نیز مالک نمیشود چیزی را که جدید تحصیل کند مثلا هرکاه چیزی
بخرد یا صحرا برود هیمه یا علف بیاورد یا کسی چیزی باو ببخشد مالک انها نیز نمیشود
پانزدهم اینکه میراث باو منتقل نمیشود مثلا هرکاه کسی بمیرد که پسری دارد که ردّه
کفته است و پسر پسر عموئی یا پسر دختر خالهٔ نیز دارد ارث به پسر او نمیرسد و
بانها میرسد که از او دورند و در اینجا مطلب مهمی است بدانکه این احکام که
بیان شدند همه در صورتیست که قائل باشیم بانکه توبهٔ او قبول نمیشود یا اینکه
توبه نکند ولکن اقوی در نظر اینست که هرکاه حقیقة توبه کرد توبهٔ او بجهت آخرت
مقبول است و همچنین از بابت بعض احکام دنیویه نیز ثمر میکند پس بدن
او پاک میشود و هرکاه زن راضی بشود بعقد جدید و مهر جدید بر او حلال
میشود و احوط اینست که بعد از چهار ماه و ده روز او را عقد کند و دیکر بعد

از این

از این احکام مسلمین بر او جاری میشود لکن اموال او بر نمیکردند مکر اینکه ورثه باو
ببخشند و حکم قتل او که کار امام یا نائب خاص است نیز مرتفع نمیشود مسئلة هرکاه
ارتداد در اثناء عبادت مثل صلوة یا صوم اتفاق شد ان عبادت باطل است و
اکر توبه او مقبول شد باید اعاده ان کند و آیا طهارت او نقض میشود پس هرکاه وضو
یا غسل داشت و مرتد شد بعد توبه کرد آیا ارتداد وضو و غسل او را باطل نموده یا نه
قول بعدم بطلان خالی از وجه نیست مسئلة اولاد شخص مرتد فطری که هنوز
نابالغ اند در حکم اسلام اند و ارتداد پدر یا مادر یا هردو تغییر حکم ایشان نمیکند و اما
هرکاه زن باشد بمجرد اینکه مرتده شد نجس میشود ولکن اموال او از ملکیت او بیرون
نمیروند و قتل او لازم نمیشود و اکر زن کسی باشد که عقد شده و تصرف نشده عقد
باطل میشود و مهر را طلب ندارد و هرکاه عقد و تصرف شده بمجرد ردّه کفتن حرام
میشود بر شوهر نزدیکی با او و مهلت دارد تا وقتیکه زمان عدّه او بکذرد اکر
در زمان عدّه توبه کرد حلال میشود و الّا عقد منفسخ میشود و لکن مهر را بسبب
تصرف سابق طلب دارد مسئلة هرکاه بر مرد مشخص شد که زن او ردّه کفته سابقا
در این مدت که مرد ندانسته است برای او عیبی ندارد و حال حکم توبه دادن
و ملاحظهٔ عده نکذشتن نماید و اکر مشخص شد که عده کذشته حالا توبه نماید
و عقد را جدید واقع سازند و بدانکه واجب است بر هرکس که قادر است امر نمودن
زن بتوبه و هرکاه توبه کرد توبهٔ او مقبول است و اکر قبول نمیکند لازم است که او را
در زندان حبس کنند بقدر قوت لا یموت باو داد تا اجل او برسد و بمیرد مسئلة
هرکاه زن توبه کرد بعد هم ردّه کفت باز هم توبهٔ او قبول میشود و در مرتبه چهارم
امام یا نائب امام حکم بقتل او مینماید و اما قسم پنجم یعنی مرتد ملی پس او عبارت
است از کسیکه بر اسلام تولد نشده و لکن خود بعد از بلوغ اختیار اسلام نموده و بعد
از اختیار اسلام مرتد بشود و از برای وی پنج حکم است اول اینست که او را امر بتوبه
میکنند اکر قبول کرد و توبه نمود توبهٔ او قبول است اکرچه یقین نکنیم که در قلب معتقد
است و اکر قبول نکرد او را قتل باید کرد دوم اینکه مدت مهلت او برای توبه سه

روزاست بنابر اقرب سیم اینکه عقد که ما بین او و زوجهٔ او بوده منفسخ میشود
و زن باید عدهٔ طلاق بکیرد ولکن اکر در بین عده توبه کند زن ثانیاً زن او میشود
واحتیاج بعقد جدید ندارد چهارم اینکه اموال او بر ملکیت او هستند لکن
ممنوع است از تصرف در انها اکر توبه نمود به تصرف او میدهند و الا همین طریق
هستند نفقه او و نفقهٔ واجبه براو را از انها میدهند تا وقت کشتن یا مردن
او اکر چیزی مانده ورثه مسلمین او علی ما فرض الله تقسیم میکنند خاتمهٔ
مطلب دربیان بعض اقسام کفر که محل اتفاق اند یا محل اختلاف اند که دخلی
باصل اعتقادات در اصول اسلام ندارند وانها چند چیز اند اول انکار ضروریات
دین مثل وجوب نماز وروزه یا استحباب جماعة یا حرمة بول دیوان که از اصناف
وکسبه جبرا میکیرند ونحو ذلک دوم اعتراض در حکمی که خداوند عالم کرده
است و از این بابت ابلیس کافر شده والا قائل بتوحید ونبوت ومعاد وهمهٔ احکام قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین
بود وانها را بطریق یقین میدانست ومدرس ملائکه بوده است و دو رکعت
نماز را در چهار هزار سال یا شش هزار سال نموده همین یک اعتراض برخداوند عالم
کرد کافر و مردود درکاه شد که کفت چرا امر کردی که سجدهٔ ادم کنم وحال انکه من
از او بهترم سوم استخفاف بحکم خدا اکر بکوید این چه چیز است حتی استخفاف
بمستحبات مثل اینکه بشارب کرفتن یعنی باصل استحباب ان استخفاف کند
واین سه قسم باتفاق علماء موجب کفر اند چهارم ولد الزنا را بعضی از علماء کافر
میدانند ونجس اکرچه بعد از بلوغ شهادتین بکوید وبحسب ظاهر عابد و
مقدس شود ولکن اقوی اینست که هرکاه اظهار اسلام کرد مسلم وطاهر است
وهمهٔ احکام ایمان براو جاری میشود بلی در بعض احادیث هست که اکر خوب
باشد او را در جهنم میبرند ولکن عذاب ندارد واینها چندان ثمر واشکال ندارد
اشکالی که هست در زمان قبل از بلوغ او است درصورتی که از دو طرف ولد
زنا باشد که ایا پاک است یا نه هرچند تابع بودن او کسی را که تربیت او میکند خالی
از وجه نیست پنجم مخالفانرا بعضی حکم بنجاست ایشان نموده اند ومشهور واقوی طهارت

ایشان است بلی نواصب وخوارج محکوم بنجاستند ششم نسبت بتارک الصلوة
بعضی از علماء بسبب ظاهر بعض احادیث حکم بکفر ونجاست نموده اند اکرچه منکر
وجوب ان نباشد زیرا که منکر وجوب ان منکر ضروری دین وداخل در قسم اول
است وبلی شبهه نجس است لکن این قول خلاف مشهور ومستلزم عسر و
حرج است چونکه مراد از تارک الصلوة کسی است که هیچ نماز نکند یا نماز باطل
بکند پس کار طهارت در اکثر مردم بسیار مشکل میشود واقوی اینست که هرکاه
شخص انکار وجوب نماز کرد کافر است ونجس وهرکاه استخفاف بان نمود یعنی
استخفاف باصل قرار دادن او کرد مرتد است وهرکاه معتقد وجوب ان هست
لکن از راه اسباب بر داشته وسهل انکاری در ان میکند از بابت ترک ان یا باطل
بجا اوردن ان یا درست نکردن مسائل ان یا تضییع ان از بابت تاخیر از بی مبالاتی
در همهٔ این صور شخص اکرچه کافر نیست وپاک است لکن فاصله با کفر ندارد ودر
احادیث وارد شده که شفاعت حضرت پیغمبر وائمه صلی الله علیهم باو نمیرسد
وبر حوض کوثر بر ایشان وارد نخواهد شد ودر وقت مردن بر دین پیغمبر از عالم نخواهد
رفت واینها که کفتیم نیز جاری است در ترک نماز قضا که بر ذمهٔ شخص ثابت است
وتاخیر میکند بحد تهاون وتوسعه را عذر قرار میدهد مقام دوم
از اموری که در اول بلوغ لازم میشوند تعلم کیفیت نماز بمعرفت افعال ویاد کرفتن
اقوال انست بدانکه نماز کیفیت معینهٔ ندارد که نسبت بهمه علی السویة باشد
بلکه نسبت بهر قسمی از مکلفین کیفیتی دارد مثلا نماز کاهی از اوقات منحصر است
بکذرانیدن در دل دیکر نه خواندن دارد ونه فعل وکاهی اقوال دارد وافعال ندارد
وکاهی افعال دارد واقوال ندارد وکاهی همه را دارد مثل نماز غالب مردم پس هر کس
بحسب حال خود باید صورت نماز واجبه خود را یاد بکیرد وبجا اورد وملخص صورت
نماز بعد از نیت که شرط است در هر نماز وعوض ندارد این است که افعال ان
در حالت امکان قیام است ورکوع وسجود وجلوس واقوال انهم در حال امکان تکبیر
است وقراءت وذکر رکوع وسجود وتشهد وسلام وهر یک از انها را در حالت عدم

۱۵۸۷۲

امکان عوضی هست باین تفصیل عوض قیام یکی از چهار چیز است بترتیب اوّل
جلوس دوّم بر پهلوی راست خوابیدن که صورت و پیش رو بقبله باشند سوّم بر
پهلوی چپ خوابیدن بهمان نحو چهارم برقفا خوابیدن که صورت وکف پاها رو
بقبله باشند وعوض رکوع یکی از چهار چیز است بترتیب اوّل انحناء بقدر امکان
دوّم ایماء بسر سیّم ایماء بچشم چهارم گذرانیدن در دل وعوض سجود همین چهار
چیز است لکن در هر یک از اینها گذاشتن پیشانی بر ما یصحّ السّجود علیه یا گذاشتن
ما یصحّ السّجود علیه بر پیشانی احوط است وعوض جلوس قیام است وگاهی خوابیده
بودن عوض میشود واما اقوال واجبه پس در صورتی که شخص در اول بلوغ یا
بعد از ان انها را یاد نگرفت هر یکی نیز عوض دارند عوض تکبیر ترجمهٔ ان است
بفارسی یا لغت دیگر پس بعد از نیّت مثلاً بگوید خدا بزرگتر یا بزرگتر است
واگر بگوید یزدان بزرگتر است شاید بهتر باشد واگر بر این هم قادر نیست در دل
بگذراند انرا واما عوض حمد گاهی حمد غلط عوض صحیح میشود وگاهی قدری
از حمد عوض مجموع میشود وگاهی قدری از حمد وقدری از جای دیگر قران را
باید عوض قرار داد وگاهی قدری از جای دیگر قران عوض حمد میشود وگاهی
تسبیحات اربعه عوض حمد میشوند وگاهی سبحان الله گفتن تنها عوض میشود
وگاهی گذرانیدن در دل عوض میشود بلی در اینجا ترجمه عوض نمیشود واینها همه
در منفرد است ودر جماعت غالباً حمد ساقط است وتفصیل بیان حکم مکلّفی
که حمد صحیح رانداند بر چند قسم است اوّل اینکه حمد را میداند لکن غلط میخواند
در اعراب یا در مخارج حروف بطریقی که زبان او بهتر از این نمیگردد وعلاج پذیر
نیست در اینجا تکلیف او خواندن همان است که میداند ونماز جماعت بر او واجب
نیست قطعاً ودر سعهٔ وقت نماز میتوان بکند دوّم اینکه حمد را غلط بحسب اعراب
وحروف میخواند وعلاج پذیر هست ومشغول درست کردن او شده لکن حال
که وقت نماز است هنوز درست نشده در این صورت در سعهٔ وقت نماز نکند
ودر اخر وقت نماز بکند بهمین نحو ودیگر قضا بر او لازم نیست واقوی اینست که

نماز جماعت هم بر او لازم نیست هر چند احواط است سیّم اینکه در فکر درست کردن
ان نشده در اینصورت در اوّل وقت نماز منفرد نمیتواند کرد واقوی وجوب
نماز جماعت است بر او واگر وقت تنگ شده وجماعت ممکن او نشد باز بهمان
طریق نماز بکند لکن لزوم قضا بر او خالی از وجهی نیست چهارم اینکه قدری
از حمد میداند مثل یک ایه یا بیشتر در این صورت بعضی گفته اند همان کافی است
وبعضی بر انند که تکرار ان کند بقدر حمد واحوط انست که بعد از تکرار اگر از
جائی دیگر بداند بقدر باقی مانده حمد بر ان اضافه کند به نیّت قربهٔ مطلقه
واین در صورتیست که وقت تنگ شده یا موسّع است ونمیتوان یاد گرفت
ونماز جماعت هم بر او واجب نیست هر چند احوط است پنجم انکه از حمد هیچ نداند
ولکن از جای دیگر میداند در اینجا ملاحظه مقدار حمد نموده بحسب حروف
از ان که میداند عوض او بخواند واگر زیادتر باشد ظاهر این است که عیب
ندارد ششم اینکه اینرا هم نمیداند در این صورت ملاحظه مقدار حروف
حمد نموده عوض ان بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ
واگر اینرا نیز نمیداند تسبیح تنها کافی است بهمان طریق واگر بر هیچ قادر نیست
حمد را در دل گذرانیده یعنی در خیال خود بخواند یا اشاره بان در دل خود
نماید وبمقدار ان بایستد واین سه صورت اخری در وقتی است که نتواند
متابعت کسی نماید که او کلمه کلمه بگوید واین در نماز بخواند واما سوره اقوی
این است که در این صورت ساقط است واحوط اجراء حکم حمد است واما
ذکر رکوع وسجود چون در هر یک سه سُبْحَانَ الله کافی است فرض ندانستن
بعید است واگر فرض شد عوض انها ترجمه بفارسی یا غیر ان نماید واگر ممکن
نیست اصل نطق در دل بگذراند وعوض تشهّد ترجمهٔ انست لکن عربی
غلط بر ان مقدّم است بنحوی که در حمد گفته شد واگر قدری بداند وباقی
را ترجمه کند مثلاً بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ومحمّد
بنده وفرستادهٔ اوست وبعد صلوات را بگوید واگر نداند در دل بگذراند

واما سلام پس بعوض آن ترجمه آنست وبعد در دل گذرانیدن وتفصیل مسائل
در محل خود خواهد آمد انشاء الله تعالی منظور اجمال صورت اقسام نماز است

مقام سوم از مقاماتی که در اول بلوغ باید ملاحظه بشوند کیفیت اخذ
وتعلم مسائل واحکام است از طریق شرعی بدانکه مسائل بر چند قسم اند اول
مسائل واضحه که از بدیهیات دین ومذهب شده اند مثل وجوب نماز و
چهار رکعت بودن نماز ظهر اینها اجتهاد نمیخواهد وتقلید هم در اینها جایز
نیست دوم مسائل یقینیه که میتوان در انها تحصیل یقین کرد از اتفاق علما
یا از آیات قرآنیه واحادیث متواتره قطعیه در اینها نیز هرگاه عامی تحصیل
یقین کرد از راهی که علما تحصیل یقین میکنند عمل بان میکند واجتهاد و
تقلید در اینها نیز جاری نیست سوم مسائلی که شخص حکم اینها را بطریق یقین
نمیتواند تحصیل کند ولکن احتیاط در انها ممکن است وطریق احتیاط را بنحوی
میداند که از راه دیگر در خلاف احتیاط دیگر نمی افتد در اینجا اقوی اینست که
اجتهاد وتقلید در این واجب نیست وعمل بالاحتیاط کفایت میکند بلکه ارجح است
واینکه گفتیم احتیاط ممکن باشد چونکه در بعض جاها هست که احتیاط ممکن نیست
مثل اینکه چیزی باشد که ندانیم واجب است یا حرام البته در انجا باید اجتهاد
کرد یا تقلید ودیگر گفتیم باید بطریقی باشد که در خلاف احتیاط از بابت دیگر
نیفتد چونکه بسیار جاها هست که شخص خیال میکند که احتیاط نموده وحال
آنکه از راه دیگر خلاف احتیاط است مثلا هرگاه شخص شک کند که آب مستعمل
در غسل را میتوان با او وضو گرفت یا نه احوط بحسب ظاهر ترک آنست لکن اگر
غیر از آن آب نباشد که امر دایر ما بین آن وتیمم بشود ترک آن خلاف احتیاط است
واحتیاط بحسب ظاهر در جمع است لکن بعض اوقات جمع نیز خلاف احتیاط است
هرگاه وقت تنگ باشد پس در حکم باحتیاط باید ملاحظه همه اطراف کرد که مبادا
خلاف احتیاط بشود واز این قبیل است احتیاطهائی که تکرار یکنماز در انها بشود
شاید خلاف احتیاط باشند از بابت اینکه بعضی واجب دانسته اند که بخصوصه

بداند که این یکنماز معین را خداوند عالم از او میخواهد وانرا نیت میکند واین در
تکرار حاصل نمیشود پس لازم است که شخص باجتهاد یا تقلید حکم اصل مسئله
را دست بیاورد بعد از آن اگر احتیاط بخواهد بکند فهو نور علی نور چهارم
مسائلی که احتیاط در انها متمحض نیست یا ممکن نیست یا اینکه بنای احتیاط را
در انها ندارد در اینها بر کسی که قوه اجتهاد را ندارد لازم است تقلید وچون
مسائل تقلید از مهمات مسائل اند لهذا چند مطلب در بیان انها عنوان
میشود **مطلب اول** بدانکه اصل مسئله لزوم تقلید مسئله ایست که همه کس
باید خود انرا بفهمد ویقین بان حاصل کند چونکه بعد از فی الجمله تاملی عقل
هر عاقلی حکم میکند باینکه خداوند عالم را احکامی هست که هر مکلفی مامور
است بدانستن انها ودست او از رسیدن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وائمه علیهم السلام کوتاه است پس باید از کلام خدا واحادیث
حجتهای خدا انرا بفهمد وخود قدرت بر فهم از انها ندارد پس چاره نیست
مگر رجوع بعالم عادلی که از او یاد بگیرد همچنانکه در هر کاری که شخص سررشته
از ان ندارد رجوع باهل خبره میکند مثل آنکه ریال را بصراف نشان میدهد
وقول او را حجت میداند همچنین در احکام باید رجوع باهل خبره بانها نمود و
این معنی تقلید است **مطلب دوم** بدانکه تقلید مجتهد جامع الشرائط
لازم است ومراد از جامع الشرائط کسی است که حجت خداوند جهان وامام
این وقت واو آن خلیفة الله فی عباده وبلاده صاحب العصر والزمان
قائم آل محمد عجل الله فرجه وجعل الله روحنا فداه اذن داده باشد که باو رجوع
نمایند چونکه امروز انحضرت حجت خداست بر ما وباید امور باذن وحکم
انحضرت باشند بطریق خصوص یا بطریق عموم ودر ایام غیبت صغری
انحضرت را نواب مخصوص بوده وبعد از ان که مصلحت الهی تعلق بغیبت
کبری گرفت نائب مخصوص ندارد ولکن در توقیع رفیع بطریق عموم بیان فرموده
است صفات آنکس را که باید مردم باو رجوع کنند واو را پیشوای دین

بدانند وکسانی که آن صفات را داشته باشند در حق ایشان فرموده است
فَاِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَاَنَا حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ و در احادیث دیگر در حق صاحب
این صفات فرموده اند اَلرَّادُّ عَلَیْهِ کَالرَّادِّ عَلَیْنَا وَالرَّادُّ عَلَیْنَا کَالرَّادِّ عَلَی اللّٰهِ
پس بر مکلفین لازم است که صفات آنکسی را که امام زمان اذن برجوع باو
داده بشناسند که در روز قیامت عذری داشته باشند و متابعت هر
مدعی ننمایند که گمراه خواهند شد و مجمل از صفات اینست که آنحضرت
عجّل الله فرجه در توقیع رفیع میفرماید وَاَمَّا مَنْ کَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِدِیْنِهِ
مُخَالِفًا لِهَوَاهُ مُطِیْعًا لِاَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ اَنْ یُقَلِّدُوْهُ وحاصل آنچه از این توقیع
شریف وغیر آن از احادیث باقی ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم فهمیده
میشود این است که کسی که نائب ایشان وحاکم شرع ومرجع در اخذ مسائل
است باید جامع چند صفت باشد اوّل ایمان یعنی تصحیح عقائد بطریقی که
از تزلزل وتشکیک سالم باشد دوّم فقاهت ومعرفت باحکام اهل بیت
ونظر در حلال وحرام ایشان واین صفت حاصل نمیشود در این زمان
مگر بدو امر که نه امر از آنها بتحصیل حاصل میشود و آنها دانستن لغت عرب
وعلم نحو وعلم صرف وعلم منطق وعلم رجال وعلم اصول فقه وعلم تفسیر وعلم
احادیث در هر یک بقدر احتیاج واطلاع بر کلام علماء بجهت معرفة اجماعیات
ویکی از آنها امریست موهوبی از جانب خداوند عالم که بتحصیل تنها نیست و
آن عبارتست از قوّهٔ قدسیّه که باعث تمکن ردّ فروع است باصول آنها و
استقامت سلیقه است در استنباط مطالب از اشارات وکلمات اهل بیت
عصمت صلوات الله علیهم سوّم اینکه مجتهد مطلق باشد نه متجزّی یعنی باید قوّهٔ
استنباط اغلب احکام را داشته باشد پس اگر در یک مسئله یا چند مسئله قوّه
دارد وقوّه باقی را ندارد تقلید او جائز نیست چهارم عدالت وآن عبارت
از صفتیست که حاصل است در قلب شخص حاصل از معرفة وخوف از خداوند
عالم مانع از ارتکاب کبائر وبعض امور که تفصیل آنها در مقام خود خواهد

آمد انشاء الله تعالی پنجم بلوغ پس هرگاه نابالغ بدرجه اجتهاد رسید مثل علاّمه
وپسر او وفاضل هندی در ایّام عدم بلوغ تقلید او جایز نیست لکن بجهة اعمال
خود عمل باجتهاد خود میکند اگرچه عبادات او را شرعی بدانیم ششم ذکوریت
یعنی مرد بودن پس هرگاه زن مجتهد بشود تقلید او جائز نیست بنا بر آنچه شهید
ثانی ادّعای اتفاق بر آن نموده است هرچند دلیل دیگر بر آن معلوم نیست
هفتم اینکه حافظ وصاحب ضبط باشد یعنی کثیر السّهو والنّسیان نباشد
که تقلید او در این صورت مشکل است هشتم اینکه انعالم مقبل بر دنیای
خود نباشد یعنی همّت او مصروف در جمع اوضاع دنیویه زائده بر متعارف
نباشد وحواس او مشغول باموری نباشد که محض دنیاداری هستند و ضرور
در امر معاد ومعاش او نیستند ودل او در پی اموری که مصلحت دینیه بر آنها
مترتّب نمیشود نباشد ومحبّت دنیا وعشق آن من حیث هی در قلب او محکم
نباشد نهم حریّت بنا بر قول بعضی که تقلید عبد مملوک را جائز نمیدانند
اگرچه مجتهد شده باشد دهم حیات یعنی مجتهدی را که شخص ابتداء میخواهد
باو رجوع کند باید زنده باشد پس از اوّل امر جائز نیست تقلید میّت بکند وامّا
هرگاه تقلید مجتهد حیّ کرد وبعد از آن مجتهد از عالم رفت جواز بقاء بر
تقلید او محلّ خلاف است واقوی اینست که جائز است وفی الحقیقه این
تقلید حیّ است از بابت اینکه مامور برجوع است در امر دین بحیّ ودر آن
روز که باو رجوع کرد حیّ بود پس اخذ حکم از حیّ وصفت تقلید حیّ همان روز
برای او ثابت شد وحکم خدا از آنجهت درباره او ثابت شده دیگر همه
اوقات بعد از آن رجوع وتقلیدی متحقق نیست که حالا اسم این تقلید میّت
بشود بنا بر این احکام فرعیه که اخذ نموده همه بتقلید حیّ حکم او شده اند و
در این زمان نیز باقی اند بر آن صفت ودر خصوص این حکم تازه که مسئله
بقاء بر تقلید است هم البتّه باید حالا رجوع بمجتهد حیّ کند که او را فتوی به
جواز دهد پس همه امور او بعد از تامّل دقیق بتقلید حیّ میباشند مسئله

هرگاه آن مجتهد که فوت شده است رای او جواز بقاء بر تقلید میت بوده تقلید او در این مسئله هم کرده بود نمیتواند حالا بقول او بر تقلید او بماند بلکه چنانچه گفتیم باید در این مسئله رجوع بمجتهد حی نماید **مسئله** هرگاه رای مجتهد میت این بود که جائز نیست بقاء بر تقلید میت و تقلید او هم در این خصوص کرده بود حال که رجوع بحی کرد و او فتوی داد باینکه جائز است باقی ماندن باقی بماند در همه مسائل مگر در آن مسئله **مسئله** هرگاه تقلید مجتهدی کرده و بعد از فوت او تقلید کسی کرد که عدول را برا او واجب کرد و عدول کرد بعد از آن او هم فوت شد و تقلید مجتهد سوم کرد که باقی ماندن بر تقلید میت را لازم میداند یا باقی بدارند او را بر تقلید مجتهد اول یا بر تقلید مجتهد دویم مشایخ حقیر در اینمسئله خلاف کرده اند مرحوم شیخ صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه فرموده بودند که بر تقلید ثانی بماند و باقی دیگر تقلید اول را لازم میدانند و این اقوی است و احوط جمع است مابین هر دو هر جا که ممکن است و الا احتیاط آن مسئله را ملاحظه کند و لازم نیست در این صورت اعاده عباداتی که در وقت رجوع بثانی نموده است **مسئله** هرگاه نابالغی تقلید مجتهدی کرد و آن مجتهد فوت شد آیا تقلید او مجزی است که میشود باقی بماند یا اینکه مجزی نیست در مسئله دو وجه است و تحقیق اینست که هرگاه نابالغ مسائل خود را یاد گرفت و تقلید مجتهدی در آنها کرد و تا زمان اول بلوغ او مجتهد در حیات ماند و قرار داد که تقلید او بکند بعد از این که فوت شد بر تقلید او بماند و لکن هرگاه در آن وقت از عالم رفته باشد یا اینکه در آن وقت قرار داد که تقلید دیگری بکند یا متردد شد که تقلید او بکنم یا نه و در این بین فوت شد دیگر تقلید او نمیتواند کرد و باید تقلید مجتهد حی بکند و از اینجا مشخص شد که تقلید در ایام نابالغی وقتی مجزی است که در اول ایام بلوغ قرار آنرا بهم نزند و اینکه اگر بخواهد عدول بمجتهد دیگر بکند در اول بلوغ نیز میتواند اگرچه آن مجتهد اول هنوز حی باشد و لکن در بالغ این عدول

اشکال دارد چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی و اگر در ایام بلوغ تقلید کسی کرد که تقلید ایام نابالغی را شرعی بداند احکام تقلید صحیح بر آن جاری کند **مسئله** هرگاه تقلید مجتهدی کرده بود در مسائل و حال که فوت شده نمیداند که کدام مسائل بوده اند که در آنها باقی بماند اقوی اینست که در همه مسائل باید رجوع بحی کند **یازدهم** از شرایط اعلم بودن است معنی اعلم این است که استادتر باشد در فهمیدن حکم خدا و این شرط محل خلافست جمعی قائل شده اند که لازم نیست و همین قدر که مجتهد باشد کفایت میکند و بعضی تفصیل داده اند و تحقیق این مسئله بطریقی که مطلب قائلین بلزوم اعلم و طریق احتیاط مشخص شود این است که در اینجا چند صورت هست **صورت اولی** اینکه در بلدی یا در چند بلد چند مجتهد باشد و مقلد تفحص کرده و بر او مشخص نشده که اعلمی دارند یا نه در اینجا خلافی نیست که مخیر است در تقلید هر یک **صورت دویم** اینکه میداند که اعلم دارند و تفحص کرده دستگیر نمیشود که کدام است در این صورت نیز خلافی نیست در اینکه مخیر است **صورت سویم** اینکه تشخیص اعلم نموده و لکن با غیر اعلم در مسائل اختلافی ندارد یا در بعض مسائل در اینجا نیز در آن مسائل که موافق اند تقلید هر کدام که خواهد بکند و احتیاطی چندان ندارد **صورت چهارم** اینکه تشخیص اعلم کرده لکن نمیداند که در مسائل با غیر اعلم اختلافی دارد یا نه در اینجا نیز مخیر است در تقلید هر کدام که میخواهد و اکثر علماء عصر که تقلید اعلم را لازم میدانند در این دو صورت حکم بمخیر بودن هم نموده اند **صورت پنجم** اینکه اعلم را میداند لکن اعلم در مسئله فتوائی ندارد یا اینکه اگر داشته باشد او را بنحو شرعی بدست نمیتواند بیاورد در این صورت هم اشکالی در تقلید غیر اعلم نیست **صورت ششم** اینکه چند مجتهد هست و میتواند که تشخیص کند که اعلم دارند یا نه و میتواند که او را هم تعیین کند لکن نمیداند که در مسائل با هم خلاف دارند

یا نه در اینجا نیز مخیّر است و تفحّص و تشخیص اعلم ضرور نیست **صورت هفتم** اینکه تشخیص اعلم نموده باشد یا اینکه بتواند تشخیص کند و رای او مخالف با غیر اعلم باشد که تفصیلاً انرا بداند در فلان مسئله اختلاف دارند یا مجملاً بداند که در بعض مسائل اختلاف دارند در اینجا کثیری از علماء قائلند بلزوم تقلید اعلم در ان مسائل که با غیر اعلم خلاف دارد و این قول اقرب باحتیاط است اگرچه لزوم ان محلّ تامّل است **صورت هشتم** اینکه بخیال عدم مخالفت تقلید غیر اعلم نمود بعد متشخّص شد که رای اعلم مخالف است با او در این صورت عدول باعلم شاید احوط باشد و لزوم ان معلوم نیست دوازدهم از شرایط بعضی لازم دانسته اند تقلید اورع را یعنی هرگاه دو مجتهد مطلق که هر دو عادل اند یکی از ایشان بیشتر پرهیزکار باشد لازم است تقلید او و مراعات این قول احوط است **مسئلة** هرگاه دو مجتهد یکی از ایشان اعلم باشد و یکی اورع ایا کدام مقدّم است ظاهر این است که اعلم مقدّم است در مرحلهٔ تقلید **مسئلة** بدانکه کلامی که هست در تعیین رجوع باعلم در خصوص اخذ مسائل است و امّا در امور دیگر که حرام است رجوع در انها بغیر تقلید مثل مرافعات و نصب قیّم و تعزیرات شرعیّة پس ظاهر این است که قائلی نباشد بلزوم رجوع در اینها باعلم خصوصاً هرگاه ان اعلم در بلد نباشد **مطلب سوّیم** در کیفیت ثبات این شرائط امّا اجتهاد مطلق پس ثابت میشود بدانستن خود شخص اگر از اهل خبره باشد و ثابت میشود بشهادت دو عادل از اهل خبره و ثابت میشود بشیاع مابین اهل علم اگرچه عادل نباشند و ثابت شدن ان بحکم حاکم مسلّم الاجتهاد خالی از وجهی نیست و ایا ثابت میشود بمظنّه که از غیر اینها باشد اظهر عدم انست خصوصاً با تمکّن از انها و امّا با عدم تمکّن مگر از مظنّه یعنی هرگاه غیر مجرّد مظنّه باجتهاد دیگر راهی در دست ندارد ایا تقلید ان مجتهدی که مظنّه باجتهاد او دارد مقدم است یا تقلید اموات

که یقینی

که یقینی الاجتهاد ند قول باوّل اگرچه بعید نیست لکن احوط ملاحظه احتیاط است بجمع بین التقلیدین در صورت امکان و اگر احتیاط در خود مسائل نماید بهتر است **مسئلة** ایا ثابت میشود اجتهاد بادّعای خود شخص هرگاه عادل باشد و یقین باشتباه او نباشد محلّ اشکال است و لکن این مانع اقتداء باو نیست در صورت عدالت و تحقق احتمال در بارهٔ او و امّا اعلمیت و اورع بودن پس ثابت میشوند بانچیزهائیکه اصل اجتهاد بانها ثابت میشود و علاوه بر این بمجرّد مظنّهٔ مطلقه نیز ثابت میشود و امّا عدالت پس ثابت میشود بعلم حاصل از معاشرت و بشیاع واقوی اینست که هرگاه از افعالی که از شخص ظاهر شده بغیر از خوبی چیزی ندیده و از این بابت مظنّه حاصل شده باینکه در قلب او خوفی از خدا و ند عالم هست که مانع است او را از ارتکاب کبایر همین کفایت میکند و ظاهر این است که خلافی در این نباشد چونکه تحصیل یقین بامور قلبیّه برای غیر علاّم الغیوب حاصل نمیشود و همچنین است کلام در اثبات عدم تعشّق بدنیا که سابقا گفته شد و امّا باقی صفات پس طریق ثبوت انها معلوم است **مطلب چهارم** در کیفیّت اخذ مسائل بدانکه کیفیّت اخذ مسائل این است که از خود مجتهد لساناً بشنود یا اینکه دو عادل از او نقل کنند و شاید یک عادل هم کافی باشد یا اینکه دو رسالهٔ فتوی که اطمینان داشته باشد از اواست و اطمینان بصحة نسخه داشته باشد به بیند پس هرگاه رساله غلط داشته باشد و هرچند در یک جائی از ان باشد که نداند کجاست بهمه ان عمل نمیتوان کرد و باید عبادت او ظاهر در مطلب باشد پس بمجمل عمل نمیتوان کرد و باید که از عبارت او فتوی مشخص باشد پس اگر مجتهد بگوید یا بنویسد که در مسئله اشکال هست یا بگوید خالی از اشکال نیست یا بگوید تاملی هست یا بگوید تردّدی هست یا بگوید شاید احوط باشد یا شاید چنین باشد یا بگوید مشهور این است یا بگوید خالی از وجهی نیست اینها فتوی نیستند و امّا اگر حکم را بیان کرد بی تقیید یا گفت اقوی یا اظهر یا اقرب یا ظاهر این است یا خالی از قوة

نیست اینها همه فتوی هستند واما هرگاه بگوید احوط اینست پس هرگاه قبل
از ان یا بعد از ان لفظ دال بر فتوی باشد ان احوط مستحب است واگر نباشد
وتصریح نکند که فتوای من این احتیاط است این فتوی نیست ومحض بیان احتیاط
در ان مسئله است وفتوی در این مسئله ندارد وتقلید در او جاری نیست
وبمجتهد دیگر همه وقت میتواند رجوع کند اگرچه عمل باین احتیاط کرده باشد
مسئله هرگاه شخص بداند که اگر مجتهد فتوی بدهد چنین خواهد گفت
این اکتفا در تقلید او نمیکند مسئله هرگاه مابین عبارت مجتهدی و
زبانی او اختلاف شود زبانی مقدم است وهرگاه ناقل عبارت رساله با ناقل
زبانی مجتهد مختلف شوند ناقل زبانی او مقدم است واگر عبارت رساله با نقل
زبانی بطریق یقین تعارض کنند باز هم نقل زبانی قطعی بر عبارت مقدم است
واگر دو فتوی زبانی یا دو عبارت رساله تعارض کنند هرکدام اخر است انرا
بگیرند واگر معلوم نباشد هردو از اعتبار ساقط اند واگر دو ناقل عادل مختلف
شوند هرگاه جمع ممکن است فبها والا ملاحظهٔ رجحان بشود مثل عدلیة واضبطیة
ونحو اینها **مطلب پنجم** در تشخیص مسائلی که لازم است تحصیل انها بدانکه
در هر کاری از کارهای نوع انسان حکمی از احکام قرار داده شده واز این باب
از باقی حیوانات امتیاز داده شده اند وهیچ فعلی از افعال مکلفین خالی از حکمی
از احکام خداوند عالم نیست پس باید شخص مکلف که خود را متدین بدین نموده
در مجموع حرکات وسکنات خود از جزئی وکلی ملاحظه نماید حلیت وحرمت
را ودر افعالی که میخواهد اثار بر انها ترتیب دهد از معاملات وعقود وغیر اینها
ملاحظه نماید که شارع ترتیب داده یا نه ودر چیزهائی که میخواهد بانها قصد نیت و
عبادة خداوند عالم کند باید ملاحظه نماید که انها را خداوند عالم قرار داده
یا نه وهرچند که دو کلمه دعا باشد یا چشم بهم زدن باشد یا دست بر صورت مالیدنی
باشد که بقصد ثواب بجا بیاورد واگر ندانسته بجا اورد تشریع است وبدعت
است وافتراء است مگر اینکه مضمون حدیثی باشد یا فتوای عالمی واو را بقصد

ثواب جا بیاورد چنانچه خواهد امد پس تحصیل کردن سه جوره از مسائل
واجب است مسائل مباحات ومحرمات ومسائل معاملات ومسائل عبادات
وتحصیل هرکدام کیفیتی دارند ومقداری از انها را یاد گرفتن واجب است ومقداری
از انها را یاد گرفتن شرط صحت عبادات یا معاملات است وتفصیل اینها
بعون الله بیان میشود **مطلب ششم** در بیان اینکه در هر عبادت
واجبه چه قدر از مسائل ان باید تحصیل کرد بدانکه هر عبادت واجبه بعد از
انکه وجوب انرا دانست باید اولا صورت واجزاء انرا معلوم کند چنانکه در
نماز فی الجملة اشارهٔ شد ومعرفة مقدمات ان نیز لازم است ودانستن شرائط
مقارنة ان نیز لازم است ومعرفة موانع ومبطلات ان نیز لازم است ودر اینجا چند
مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه مجملا دانست که همهٔ شرائط ومقدمات
در او جمع اند واز موانع ومبطلات چیزی در او موجود نیست لکن تفصیل
انها را نمیداند ظاهر این است که در صحت عمل همین کافی است ولکن وجوب
یاد گرفتن برقرار است **مسئلهٔ ثانیه** اینکه هرگاه مقدمات وشرائط را
نمیدانست لکن اتفاق شد که در عبادت همه بجا امدند ایا صحیح است یا باطل
ظاهر این است که اگر مقدمات وشرائط از چیزهائی باشند که نیت نخواهند
مثل ستر عورت وطهارت جامه وبدن نسبت بنماز نماز عیبی ندارد ولکن
این در صورتی نیست که در وقت نماز در شک نیفتاده باشد که ایا شرائط جمع
اند یا نه **مسئلهٔ ثالثه** انکه اصل صورت نماز وواجبات وشرائط انرا
دانسته ونماز کرد لکن موانع ومبطلات انرا نمیدانست مثلا نمیدانست که حیض
از موانع است یا نمیدانست که حرف زدن مبطل است یا اینکه تکفیر یعنی دست
بالای دست گذاشتن یا آمین گفتن بعد از حمد یا مطلقا مبطل نماز است لکن
اتفاق شد که نه از موانع چیزی حاصل بود ونه از مبطلات چیزی بعمل اورده
ایا عمل او صحیح است یا باطل اقوی صحت است بلی در عباداتی که اصل حقیقت
وجنس انها ترک بعض چیزها است مثل صوم واحرام واعتکاف البته باید ان

چیزها را تفصیلاً یا اجمالاً بداند لکن این جوره عبادات نیز موانع چند دارند
که دخلی بحقیقت آنها ندارد آنها نیز حکم موانع نماز را دارند مثلاً هرگاه
مفطرات صوم را بداند و لکن نداند که ناخوشی یا سفر یا حیض مانع صوم
است و اینها از برای او اتفاق نشدند روزهٔ او صحیح است **مسئلهٔ رابعه**
آیا تفرقه ما بین اجزاء واجبه و مستحبه که در عبادات واجبه مثل نماز هست
ضرور است یا نه مسئله محل اشکال است هرچند که ضرور نبودن اقوی است
لکن تعیین اقل واجب ضرور است بجهة بعضی اوقات که زیاده از اقل واجب
ممکن نیست بجهة مضیق بودن وقت که در اینصورت مستحب جا آوردن
باعث ابطال میشود **مسئلهٔ خامسه** آیا دانستن مسائلی که گاهی اتفاق
میشوند و گاهی اتفاق نمیشوند مثل مسائل شک و نسیان لازم است یا نه اقوی
اینست که آنچه غالب اتفاق میشود یاد گرفتن آنها واجب است و آنچه کم اتفاق
میشود یاد گرفتن آن واجب نیست کلامیکه هست در این است که آنها را
که واجب است یاد بگیرد هرگاه یاد نگرفت و در نماز هم اتفاق نشدند نماز اشکال
دارد یا نه این مسئله محل خلاف است بعضی قائلند بآنکه واجب است یاد گرفتن
آنها لکن شرط صحت نماز نیست پس اگر سهویات و مسائل متداوله شکیات را
نداند و نماز کرد و شک و سهوی نکرد نماز او صحیح است و بعضی گفته اند صحیح نیست
و قول اول خالی از قوة نیست لکن ترک احتیاط نباید کرد **مسئله سادسه**
هرگاه از مسائلی که نمیدانست در نماز از برای او اتفاق شد و در بین نماز نمیداند
که نماز او باطل شده که باید بهم بزند یا صحیح است ظاهر این است که اگر قرار
بدهد که حال نماز را تمام میکنم و بعد از نماز سؤال میکنم اگر خوبست فبها و الا اعاده
میکنم همین قدر کفایت میکند در اتمام نماز و نماز صحیح است هرگاه بعد از
سؤال معلوم شد که صحیح بوده و در این مسئله وجه دیگر هست باین طریق که گفته
شود که اگر آن مسئله از مسائلی است که یاد گرفتن آنها واجب بوده است و
تقصیر نموده و حال در نماز اتفاق شده نماز او باطل است و مسئله پرسیدن

بعد از

بعد از نماز برای صحت او ثمر ندارد و اگر از مسائلی بوده که واجب نبوده
تحصیل آن باز بهمان کیفیت که گفته شد خوب است **مطلب هفتم** در
کیفیت تحصیل مسائل مستحبات است بدانکه مسائل مستحبات بر شش
نوع اند اول چیزهائیکه استحباب آنها از جمله یقینیات است نزد هر کس مثل
استحباب دعا و ذکر و تصدق و قرآن و نحو اینها پس در اصل اینها تقلید ضرور
نیست و اما هرگاه خصوصیتی باینها ملاحظه شود مثل خواندن دعای کمیل
در شب جمعه مثلاً و ذکر کردن مخصوصی بطریق تسبیح حضرت فاطمه ع و تصدق
در روز عید غدیر که قصد خصوصیت در اینها ملاحظه میشود آیا تقلید در اینها
بخصوص ضرور است یا نه ظاهر این است که ضرور نباشد و بمحض اینکه شنید
یا دید در کتاب حدیث و دعا مثل زاد المعاد و اعمال سنه و غیر اینها اکتفا می
شود از این بابت که احتمال نفع را هست بی احتمال ضرر و حسن چنین چیزی
از بدیهیات عقل است **نوع دویم** چیزهائیکه اگر مستحب نباشند
یقیناً مباح اند مثل بعض آداب مانند مستحب بودن دست شستن برای
اکل و انگشتر عقیق در دست کردن و بوی خوش مطلقا یا برای نماز بکار
بردن و نحو اینها اینها بمجرد شنیدن یا در کتابی مثل حلیة المتقین و غیر آن دیدن
کفایت در آنها میکند و بعد از تامل حکم برجحان اینها تقلید نمیخواهد چونکه
عقل هر کس یقین میکند که جا آوردن آنها خوبست از این بابت که گفته شد
و اگر این یقین را نکرد در این مسئلهٔ کلیه تقلید بکند که در احادیث بسیار وارد
شده است که هر کس حدیثی شنید که فلان عمل ثوابی دارد و بامید آن ثواب
آن عمل را کرد خداوند عالم آن ثواب را باو میدهد اگرچه آن حدیث که شنید
بی اصل باشد **نوع سوم** مستحباتی که جزء عباداتی باشند مثل مستحب بودن
تکبیر رکوع و سجود مثلاً و مستحب بودن سمع الله لمن حمده و مثل اینها ظاهر این
است که در اینها تقلید بخصوصه ضرور است هرگاه از اهل اجتهاد نباشد و
باید دانست که در این جوره مستحبات هرگاه جزء نماز واجب باشند دقتی هست

چون که همینکه برخلاف وضع خود عمل امدند نماز را باطل میکنند بعد از انکه
بقصد خصوصیت باشند مثل تکبیرات نماز را اکر در حال خم شدن و راست
شدن بکویند بقصد استحباب خاص صحت نماز خالی از اشکال نیست **نوع**
چهارم نماز مستحبی که در ان بعض خصوصیات باشد که مخالف قاعدهٔ
نمازهای دیکر است مثلاً هرکاه عدد ان یا وقت ان برخلاف قاعد نمازها
مستحب است جایز نیست جا اوردن ان مکر بتقلید کسی که ان را بخصوص تجویز
کند پس نماز مستحب در وقت نماز واجب اشکال دارد مثل نماز غفیله و نماز
عمل ام داود که در وقت نماز واجبی اند یا نماز اعرابی که دو رکعت بیک سلام
نیست در اینجا رجوع بمجتهد ضرور است و اما سورهٔ متعدده داشتن یا
اذکار خاصه انها عیبی ندارد و بدانکه نمازهای مستحبی با نماز واجبی در
بعض احکام دیکر فرق دارند انها را البته باید بتقلید اخذ کرد و انها قریب به
بیست امرند که در محل خود انشاء الله بیان خواهند شد **نوع پنجم** بعض
مستحبات که در کیفیت انها خلاف شده مثل زیارت عاشورا و نخوان ظاهر
ان است که بهر یک از کیفیات که بجا اورد خوب است دیکر بخصوصه تقلید حتی
در ان ضرور نیست اکرچه احوط است **نوع ششم** بعض چیزها که احتمال
دارد که داخل باشد در امر مستحبی و لکن خوب معلوم نیست و بطریق یقین
مشخص نباشد که اینها داخل اند در ان یا نه مثل شبیه در اوردن در تعزیه
و شهیدانه درست کردن بقصد قربت و مثل اینها ظاهر این است که در اینها
نیز تسامح جاری نباشد و باید باجتهاد یا تقلید تحقیق انها کرد **مطلب هشتم**
در تحقیق تقلید بدانکه تقلید عبارت است از یاد کرفتن مسئله بقصد عمل کردن
چه عمل بکند و چه نکند پس هرکاه نیت تقلید مجتهدی کرد تقلید بهمین تنها
محقق نمیشود و هرکاه رسالهٔ مجتهد را کرفت بقصد عمل کردن بهمه ان باز
هم تقلید حاصل نمیشود و هرکاه مسئله یاد کرفت بقصد اینکه بمردم یاد بدهد
یا اینکه ملاحظه کند که بنای عمل را بکذارد یا نه این هم تقلید نیست بلکه باید

یاد بکیرد بقصد عمل کردن و اکر نیت تقلید مجتهدی کرد در همه مسائل در همین
قدر که یاد کرفته بقصد عمل تقلید او نموده است **مسئلهٔ** بدانکه نیت تقلید
در عمل شرط صحت عمل نیست یعنی همین قدر که موافق مسئله که یاد کرفته عمل
کرد کفایت میکند اکرچه وقت عمل همیشه بخواطر او نباشد که این را بتقلید ان
مجتهد بجا میاورم **مطلب نهم** در احکام تقلید و در ان چند مسئله
است **مسئلهٔ اولی** اینکه هرکاه تقلید مجتهدی کرد عدول بمجتهد دیکر
نمیتواند بکند **دویم** اینکه تقلید چند مجتهد باین طریق که در هر چند مسئله
تقلید یک مجتهد بکند عیب ندارد **سوم** ایا تقلید چند مجتهد موافق در حکم
جایز است یا نه یعنی اکر قرار بدهد که در مسئله که همهٔ ایشان قائلند تقلید
همه را میکنم جایز است یا اینکه باید تعیین یکی را بکند اظهر جواز است باین
طریق که قرار بدهد که هر یک را تقلید میکنم نه اینکه مجموع من حیث
المجموع را **چهارم** اکر تقلید یکی کرد بخصوصه و احتیاطاً ملاحظه تقلید کسانی
دیکر که موافق هستند در حکم نیز کرد اصلاً شبهه ندارد **پنجم** اکر بداند که یکی
از مجتهدین احیاء جایز التقلید در مسئله فتوای خاصی دارد و لکن نمی
داند کیست ظاهر این است که عمل بقول او میتواند بکند **ششم** تقلید یکی
از مجتهدین لا علی التعیین که در حکم موافق اند مجزی نیست **هفتم** هرکاه شخص
مسئله را بتقلید مجتهد یاد کرفت هر وقت که از او بپرسند میتواند جواب
بکوید و ضرور نیست که تصریح بکند که بفتوای کیست بلی لازم است که در دل
این را نیت کند در وقت کفتن و اما ان کسی که از او میپرسد نمیتواند عمل بکند
تا انکه تحقیق کند که این رای کیست **مطلب دهم** در مسائل ترک تقلید و
انچه بر او مترتب میشود **مسئلهٔ اولی** هرکاه شخص ترک تقلید نموده باوجود
اینکه میدانست که لازم است و ملاحظه احتیاط هم نکرده با همین تشکیک و
تسامح نماز کرد یا عبادت دیکر کرد همهٔ اعمال و عبادات او فاسدند قطعاً اکرچه
همه مطابق واقع بجا امده باشند **مسئلهٔ دویم** هرکاه ملتفت بلزوم تقلید

نشد و غافل بوده و عبادات را موافق آنچه از پدر و مادر یا معلم شنیده یا در
کتاب غیر مجتهد حی خوانده بجا آورده و بعد که بنای تقلید را گذاشت ملاحظه
میکند که مطابق بوده اند اقوی صحت عبادات اوست و اینکه دیگر نماز قضا
یا غیر آن بذمهٔ او ثابت نمیشود مسئلهٔ سوم هرگاه در این صورت که
غافل بوده حال که ملاحظه میکند معلوم شد که عبادات او مخالف بوده اند
بعضی از متاخرین علما حکم فرموده اند که بعد از آنکه سعی خود را در آن وقت
نموده و منتهای سعی او و نهایت آنچه در ذهن او آمده همین مقدار بوده و اصلا
التفات باحتمال خلاف نداشته عمل او صحیح است اگرچه مخالف واقع باشد و
این قول اگرچه بحسب دلیل خالی از وجهی نیست لکن اطمینانی که باعث قوی
بان باشد حاصل نشده مسئلهٔ چهارم هرگاه بر شخص مدتی گذشته
که غافل بوده از تحصیل مسائل بطریق حقیقت و بحسب اعتقاد خود نماز کرده
بی تقلید درست یا اینکه تشخیص مجتهد درست نکرده یا اینکه مسائل را درست
تحصیل نکرده و لکن آنها همه از این باب بوده که ملتفت نبوده و نزد خود احتمال
نمیداد که حکم خدا غیر از این باشد حال که در صدد درست کردن شده نمیداند
که اعمال سابقهٔ او بر طبق حقیقت بوده اند یا نه آیا لازم است قضای آنها یا نه
اقوی این است که لازم نیست و همچنین اگر فوت شده و وارث او میداند که موافق
قاعده تقلید نکرده و لکن میداند که از اعمال خود خاطر جمع بوده از بابت غفلت
و حالا ولی او نمیداند که اعمال و مطابق اتفاق شده اند یا نه در اینجا هم قضای
نمازهای و بر ولی او واجب نیست و همچنین استیجار از مال او برای عبادت
لازم نیست مگر در صورتی که وصیت نموده باشد مطلب یازدهم در مسائل
شک در تقلید مسئلهٔ اولی هرگاه مدتی از بلوغ شخص گذشته باشد و
حال شک میکند که آیا تقلید صحیح در آن مدت در مسائل خود نموده یا نه
عبادات گذشتهٔ او محکوم بصحت اند و قضا بر او واجب نیست و لکن واجب
است که حالا امور تقلید را درست نماید مسئلهٔ دویم هرگاه میداند

که بعد

که بعد از بلوغ مدتی تقصیر در تحصیل مسائل کرده و بعد تحصیل کرده است لکن
نمیداند که از چه وقت بوده و اینکه چه قدر باید قضا نماید اقوی اینست که لازم
است قضا کند آن قدری را که یقین دارد که قبل از تحصیل بجا آمده اند پس
هرگاه نداند که یکسال از این بابت نماز قضا بذمهٔ او هست یا دو سال واجب همان
یکسال است و راه احتیاط نیز معلوم است مسئلهٔ سوم هرگاه شخص ملاحظه
کند که در مسئلهٔ مخصوصی حکم مسئله را بطریق خاصی میداند و لکن حال شک
میکند که این دانستن از کجا است و از چه راه بدست آمده لازم است که حال
تقلید را ملاحظه کند و اخذ حکم آن مسئله نماید اگرچه بر خلاف حکم سابق باشد
و لکن اعادهٔ عبادات ضرور نیست مطلب دوازدهم در بیان مسائل مهمه
متعلقه بدو شخص که در تکلیف مختلف و عمل مکلف با ایشان بهم مرتبط باشد هرگاه
دو مکلف در مسائل مختلف باشند بسبب اینکه هر یکی تقلید یک مجتهد می
کند آیا احکام ایشان نسبت بهمدیگر چه نحو است مثلا اگر بخواهند بهم اقتدا
کنند یا یکی از ایشان وکیل دیگری شود یا وصی دیگر بشود یا معامله با هم
کنند یا اینکه از ایشان بخواهد تصرف کند آنچه را که دیگری بتقلید مجتهد خود
بصیغهٔ فارسی خریده یا چیزی را که تطهیر کرده یا چیزی را که طبخ کرده یا حیوانی را
که تذکیه کرده که موافق تقلید دیگری درست نیستند یا اینکه بخواهد کسی را
اجیر کند در نماز که میداند مسائل تقلید او بر خلاف مسائل او هستند آیا
حکم در اینها چه نحو است تفصیل کلام محتاج ببیان چند مسئله است
مسئلهٔ اولی هرگاه امام و ماموم در مسائل مختلف باشند پس اختلاف
ایشان یا در مسائل قرائت است یا در غیر آنها اگر اختلاف در مسائل قرائت است
و آن محل اختلاف را امام بکار برده باشد حکم بجواز اقتدا خالی از اشکال نیست
مثل اینکه امام سوره را واجب نداند پس بقصد استحباب خواند یا اصلا نه
خواند و ماموم واجب دانسته باشد و اگر در مقدمات باشد مثل تطهیر رخت و
بدن یا پوشیدن بعض انواع لباس و نحو آنها یا در افعال دیگر باشد جواز اقتداء

خالی از قوّت نیست واحوط ترکست واگر اختلاف در موانع باشد خصوصاً در
چیزهائی که اصل وجود آنها را مانع بدانند مثل غیر مأکول اللحم در لباس اقتدا خالی
از اشکال نیست واگر در مسائل عارضه در اثنا باشد اقتدا عیبی ندارد واگر در
صورت عروض قصد انفراد بکند بهتر است مسئلهٔ دوم هرگاه وکیل و موکّل
در مسائلی که دخل دارند در آن امری که او را وکیل کرده مختلف باشند ظاهر
اینست که وکیل نمیتواند بقول مجتهد خود در آن مسئله عمل کند واین در وقتی
است که اختلاف را بدانند واما هرگاه ندانند یا اینکه نداند که موکّل او تقلید در
این مسائل نموده در اینجا موافق تکلیف خود عمل میکند مسئلهٔ سوم هرگاه
وصی کسی باشد که با او در اموری که دخل بوصیّت دارند اختلاف داشته
باشد در رای خودش یا رای مجتهدش در اینجا وصی موافق رای خود یا مجتهد
خود باید عمل کند مسئلهٔ چهارم هرگاه بخواهد شخص از کسی چیزی بخرد یا
تصرّف دیگر کند که آنکس آنرا موافق تقلید خود بنحو صحیح خریده است لکن موافق
رای مجتهد این شخص صحیح نبوده قول بجواز خریدن از او یا خوردن از آن خالی
از قوّة نیست مسئلهٔ پنجم هرگاه در یک معامله بخصوصه حکم دو نفر
مختلف باشد که یکی صحیح بداند و یکی فاسد معامله فاسد است حتّی برای
کسی که صحیح بداند واین با مسئلهٔ چهارم فرق دارد مسئلهٔ ششم هرگاه
در نماز جماعت در کیفیّت دخول در آن یا غیر آن حکم مأمومین مختلف باشد
مثل اینکه بعضی از اهل صف تقلید کسی بکنند که بگوید مهیّا شدن کسانی
که پیش روی هستند کفایت میکند در نیّت کردن کسیکه پشت سر ایشان
است و از این بابت نیّت کردند وبعضی که عقب ایشانند رای مجتهد ایشان
این است که باید پیشتر اینها تکبیر بگویند ومهیّا شدن تنها کافی نیست در این
صورت ظاهر این است که دخول اینها در نماز کفایت میکند در اینکه کسانی
که عقب ایشان هستند داخل شوند در نماز واز این مسئله مسئلهٔ دیگر حاصل
میشود که بسیار فائده دارد وآن مسئله این است که اگر معلوم شد بر مأموم

که کسا

که کسانی که مابین او وامام هستند نیت کرده اند پیش از آنها که بر ایشان
مقدم اند همین قدر که احتمال داشته باشد که تقلید کسی را کرده اند که جائز
میداند کفایت میکند در حکم بصحت دخول ایشان در نماز اگرچه رای مجتهد
ایشان جواز دخول آنها نباشد مسئلهٔ هفتم هرگاه بحسب اجتهاد یا
تقلید حکم بنجاست چیزی شد ومجتهد دیگر یا مقلّد او آنرا نجس نمیداند در صورت
علم باینکه آن قائل بطهارت مباشرت آن نموده اجتناب از ملاقات او لازم
است مسئلهٔ هشتم هرگاه نجس را تطهیر نمود بحسب اجتهاد یا تقلید و
مجتهد دیگر این طریق را در تطهیر آن کافی نمیداند در اینجا حکم بعدم لزوم ترتیب
بعض احکام نجاست بر آن خالی از وجه نیست مثال بجهت این دو مسئله اینکه
هرگاه یکی از ایشان عرق جنب از حرام را پاک میداند و در رخت او هست لازم
است بر دیگری که آنرا نجس میداند اجتناب از ملاقات آن هرچند برای آن صاحب
رخت پاک است واما هرگاه یکی از ایشان در تطهیر بآب کثیر مثلاً تعدّد را شرط می
داند و یکی نمیداند هرگاه تطهیر بیک دفعه نموده لزوم ترتیب همهٔ احکام نجاست
بر آن چندان مشخّص نیست بلی در صورتی که در تصرّف این کس بیاید البته باید
تمام تطهیر آنرا بعمل بیاورد مسئلهٔ نهم هرگاه در حلال وحرام بودن طعامی
مثل عصیر خرما و کشمش جوش خورده مختلف باشند بلاشبهه اجتناب قائل بتحریم
از طعامیکه دیگری باین نحو طبخ نموده لازم است وهمچنین اگر در مسئله از مسائل
تذکیهٔ حیوانات مختلف باشند مثل اینکه هرگاه یکی از ایشان شکار کشتهٔ گلوله را
مثل کشتهٔ تیر کمان حلال بداند با آن شروطی که دارد و بهمان طریق شکار کرد
بلاشبهه باعث حلیّت بر دیگری که حرام میداند نمیشود ودر اینجا مسئلهٔ مهمّه
هست که هرگاه طعامی که عصیر خرما مثلاً داشته باشد وشک در او شود که آیا
جوش خورده یا نه یا اینکه بدانی که جوش خورده ونمیدانی ذهاب ثلثین شده یا نه
ودر دست کسی باشد که بی ذهاب ثلثین آنرا پاک بداند یا مسئله را هیچ نداند
ظاهر این است که همین قدر که علم نداشته باشد بجوش خوردن وذهاب ثلثین

نشدن و هر دو را احتمال بدهد کفایت در پاکی ان میکند و احتمال نجاست ضرر ندارد و همچنین هرگاه گوشت یا پوست از دست مسلمانی گرفته شود که حلیت انرا بطریقی میداند که دیگری حلال نمیداند ولکن علم نداشته باشد که بچه طریق است کفایت در طهارت و حلیت میکند ولکن این فی الجمله احتیاطی شاید داشته باشد همچنانکه در صورت علم بجوش خوردن و شك در ذهاب ثلثین نیز فی الجمله احتیاطی هست مسئلهٔ دهم هرگاه ولی میت یا اجیر نمازهای او در مسائل با میت مختلف باشند مناط حکم نماز کذا است و اما هرگاه وصی یا اجیر نماز در خصوص مسئله ترتیب نماز قضا مختلف باشند که اجیر ترتیب را شرط نداند و وصی شرط بداند لازم است بر وصی هرگاه دو اجیر گرفت که ترتیب را با ایشان شرط نماید که بنا را در یك زمان مشغول شوند مقام چهارم از مقاماتی که در اول بلوغ ملاحظهٔ انها لازم است ملاحظهٔ اسباب غسل است که در ایام نابالغی حاصل شده اند بدانکه هرگاه بجهت شخص در ایام طفولیت سببی از اسباب غسل حاصل شود حکم ان سبب بر او مترتب است پس هرگاه در همان ایام نابالغی غسل انرا کرده باشد لازم است که حال رجوع در مسئله بکند اگر اجتهاد یا تقلید کسی کرد که میگوید غسل در ان وقت مجزی است دیگر تکلیفی در این خصوص ندارد مگر اینکه احتیاطا غسل نماید و اگر در ان اوقات غسل نکرده یا اینکه غسل کرده و حال رجوع میکند بمجتهدی که انرا مجزی نمیداند لازم است که بجهت نماز اولی خود غسل را نماید و اگر تاخیر شد همه نمازهای او باطل اند و هر چند فراموش کرده باشد و در اینجا چند مسئله است مسئلهٔ اولی اینکه هرگاه در اول بلوغ همان سبب غسل برای او حاصل شود که سابقا حاصل شده همین که بجهت ان غسل کرده کفایت میکند اگرچه اولی را فراموش کرده باشد و نیت انرا نکرده باشد مثلا هرگاه پیش از بلوغ جنب شده و اول بلوغ او نیز با احتلام بود همینکه این غسل را بطریق صحیح بجهت این جنابت احتلامی بعمل اورد

دفع

دفع ان اولی هم میشود اگرچه اصلا در نظر او نباشد مسئلهٔ دویم هرگاه حصول جنابت در زمان عدم بلوغ شد و از بلوغ قدری گذشت و جنب شد و غسل نمود همان نماز و روزه که ما بین اول بلوغ و وقت غسل کرد باید اعاده کند مسئلهٔ سوم هرگاه در اول بلوغ سبب دیگری برای غسل حاصل شود غیر از انچه در ایام نابالغی بوده و غسل کند به نیت دویمی و ان سابق را در نظر نیاورده باشد که در نیت ملاحظه کند کفایت نمیکند از سبب سابق مگر انکه این غسل اول بلوغ از جنابت باشد که نیت ان تنها کفایت میکند از اسباب دیگر پس هرگاه سابقا جنب شده و بعد از بلوغ مس میت کرده و غسل به نیت ثانی کرده بجهة اول کفایت نمیکند و هرگاه اولا مس میت مثلا کرده و خاطر او نبوده و در اول بلوغ محتلم شد و غسل جنابت کرده کفایت میکند از غسل مس میت و بنا بر اول اگر قدری بعد از بلوغ غسل جنابت کرد همان نمازهای ما بین اول بلوغ و وقت غسل را اعاده کند مسئلهٔ چهارم هرگاه قبل از بلوغ غسل کرده باشد لکن شرائط و احکام غسل را موافق اجتهاد یا تقلید بنا ورده باشد بلاشبهه بی ثمر است و اما هرگاه غسل نموده بطریق صحیح از بابت دانستن مسائل و جمیع شرائط پس قول باکتفا بان غسل اگرچه خالی از وجهی نیست لکن احتیاط را با عادهٔ غسل در اول بلوغ ترك نباید کرد مسئلهٔ پنجم هرگاه قائل شدیم که غسل در ایام نابالغی مجزی نیست ایا لازم است بر ولی نابالغ منع او از ماندن در مساجد و مسّ کلمات قران و نحو اینها ظاهر عدم وجوبست مسئلهٔ ششم هرگاه قائل شدیم که غسل نابالغ صحیح است ظاهر اینست که در صحت ان اجتماع همه شروط ضرور نیست مثلا غسل کردن بالغ در خانهٔ غصبی یا مشترك بدون اذن شرکاء باطل است اما هرگاه نابالغ در چنین خانه غسل کرده باشد حکم بصحت غسل او خالی از قوة نیست مسئلهٔ هفتم هرگاه شك کند که در ایام نابالغی سبب غسل از او بعمل امده یا نه چیزی بر او نیست و اما هرگاه یقین بداند ولکن شك کند که غسل کرده در ان زمان یا نه در ایام بلوغ غسل بر او واجب است مقام پنجم از اموری

کرد که اول بلوغ ملاحظه اینها لازم است بر نظر آوردن اشتغال ذمه است بحقوق
مردم که در ایام نابالغی حاصل شده اند بدانکه تأثیر نمودن اسباب شغل ذمه بحق
الناس دخلی ببلوغ وعدم بلوغ ودانستن وندانستن وعمد وسهو واختیار واضطرار
ورضا واکراه وغیر اینها ندارد مثلاً میشود که نابالغی سهواً وجاهلاً ومضطراً ومکرهاً
کاری بکند ولکن باعث اشتغال ذمه بشود که در وقت بلوغ مؤاخذه بر آنها بشود
ودانستن این مسائل بسیار مهم است وبسیاری از مردم از بابت عدم اهتمام به
مسائل اشتغال ذمه امر ایشان در قیامت ضایع میشود چون اسباب آن منحصر
بظلم وغصب وخیانت ودزدی نیستند بلکه پاره اسباب مخفیه مباحه دارد مثلاً
شخص غفلةً پوست خربزه در راه می اندازد گاه میشود که دیه قتلی بذمه او میاید
مثال دیگر در کوچه راه میروی پای تو بی قصد در کفش کسی گذاشته می شود و
پاره میشود بسبب پا گذاشتن تو یا کفش تو پاره میشود بسبب قدم برداشتن او
در این صورت تفصیلی در حکم مسئله هست ومطالبه نکردن ایشان از همدیگر
باعث رفع حکم نمیشود مثال دیگر سقائی یك پول سیاه مطالبه کند باو بگوئی تا یکساعت
دیگر ریال را خورده کنم وبی رضا برود یکساعت دیگر بیاید پول او را بدهی باز هم
حقی از او در ذمه تو هست که چاره آن ابراء ذمه است ومسائل اینها بسیارند
در آخر رساله انشاء الله بیان میشوند لکن در این مقام چند مسئله بیان میشود
که دخل باشتغال ذمه نابالغ دارند وآن مسائل سه قسم اند قسم اول در آنچه
دخل باموال دارد ودر آن چهارده مسئله است مسئله اولی هرگاه نا
بالغ چیزی را از مال مردم تلف نمود یا خود بدون اذن مالك یا دزدی از آنها
ونخوان نمود پس هرگاه ممیز بوده است لازم است بر او در اول بلوغ که از عهده
آن برآید باین طریق که اگر صاحب آنرا میشناسد مثل یا قیمت آنرا باید باو یا
وارث او برساند وهرگاه نمیشناسد باید مثل یا قیمت آنرا بنیت صاحب تصدق
نماید واحوط در تعیین ما فی الذمه اینست که بحاکم شرع برسد که از او بر فقیر
بنیت صاحب آن تصدق شود وتفاوتی در این حکم ما بین پدر ومادر وغیر

ایشان نیست پس هرگاه از پدر ومادر خود چیزی دزدیده باشد لازم است بایشان
رسانیدن یا حلیت طلبیدن واگر از عالم رفته باشند بقدر حصه خود از آن کم
نماید وباقی را بدهد بورثه اگر داشته باشد واگر میراثی نداشته اند ومدیون
بوده اند لازم است که آن مقدار بصاحب طلب از ایشان برساند وهرگاه طفل
ممیز نباشد مثل یکساله یا دو سه ساله در تحقق ضمان نسبت باو فی الجمله تأملی هست
مسئله دوم هرگاه طفل ممیز چیزی را بی اذن مالك آن برداشت واز دست
او تلف شد بی تفریط ظاهر در اینجا نیز حکم بضمان است مسئله سوم هرگاه کسی
چیزی از خود بدست نابالغ داد واز دست او تلف شد ضمان بر نابالغ نیست مسئله
چهارم هرگاه کسی چیز نابالغ را بدست او داد وآن چیز از دست آن نابالغ تلف شد
آن کس بالغ ضامن آن مال است اگرچه از دست صاحب آن تلف شده است مسئله
پنجم هرگاه از دست نابالغ چیزی گرفت وبعد باو داد ضامن آن چیز است چه از
بالغی باشد وچه از خود نابالغ باشد پس اگر در دست خود نابالغ تلف شد ضامن
آن کسی است که از او گرفته است وباو پس داده است مثلاً نابالغی ریالی نشان بدهد
بصراف که این به بین از او گرفت وباز باو داد صراف ضامن آن ریال است مسئله
ششم هرگاه ولی نابالغی بگوید بکسی که مال آن نابالغ نزد اوست که آنرا بدست او بده
وآن را بدست او داد باذن ولی بازهم ظاهر اینست که ضامن باشد مسئله هفتم
هرگاه چیز معینی از کسی نزد دیگری باشد صاحب آن اذن بدهد که آنرا بدست نابالغ
بدهد وآنرا باو داد از عهده آن بیرون آمده است دیگر ضمانی بر او نیست واگر از
دست نابالغ تلف شد بر نابالغ نیز ضمانی نیست مسئله هشتم هرگاه شخصی از
دیگری طلبی داشته باشد صاحب طلب اذن بدهد که آنرا بدست نابالغی بدهد برای
او ببرد هرگاه آنرا بآن نابالغ داد که بصاحب برساند بری الذمه نمیشود واگر تلف شد
ثانیاً باید بدهد وبر نابالغ نیز ضمانی نیست مسئله نهم هرگاه کسی از کسی پولی قرض
بخواهد نابالغی را همراه او بفرستد که باو بده بیاورد پس هرگاه در راه تلف شد از
کیسه صاحب اول رفته است وبذمه آنکه خواهش قرض کرده نمیاید تا اینکه بدست

او برسد مسئلهٔ دهم هرگاه شخصی در ایام نابالغ بودن معامله کرده است معاملات او محکوم به بطلان اند کلامی که هست که آیا اشتغال ذمه برای او حاصل شده است یا نه ظاهر این است که اگر معامله با بالغین بوده آنچه را بدست او داده اند مشغول الذمهٔ آنها نیست ولکن آنها مشغول الذمه بچیزی هستند که از دست او گرفته اند مسئلهٔ یازدهم هرگاه دو نابالغ باهم معامله کنند و آنچه را از همدیگر گرفته تلف نموده اگر معامله باذن اولیاء ایشان است اولیاء ضامن هستند و اگر بی اذن بوده هر یکی از ایشان ضامن آن چیز است که از دیگری گرفته و در ایام بلوغ از عهدهٔ آن باید برآید مسئلهٔ دوازدهم هرگاه نابالغ قماربازی کند مثل تخم بازی یا غیر آن و از این بابت چیزی بدست بیاورد مشغول الذمه بآن میشود و هرگاه ولی مطلع شد بر ولی و لازم است رد آن بصاحب و هرگاه صاحب اصلا معلوم نباشد حکم مجهول المالک دارد و اگر ولی آنرا ندید یا ندانست و در دست نابالغ تلف شد در اول بلوغ واجب است که از عهدهٔ آن برآید و خود را بری الذمه کند مسئلهٔ سیزدهم هرگاه پدر یا کسی دیگر که انفاق بر نابالغ کرده است اموال او حرام بوده اند یا حرام داشته اند و حال که بالغ شده این را یقین کرده ولکن یقین نمیداند که بخصوصه عین حرام را بمصرف او رسانیده اند چیزی بر او نیست مسئلهٔ چهاردهم هرگاه این یقین را کرد و یقین کرد که پدر او مثلا از مال حرام بمصرف خوردن یا پوشیدن او رسانیده تفصیل در این مسئله این است که در اینکه پدر ضامن است حرفی نیست کلامی که هست در این است که بر طفل چیزی لازم میاید یا نه و تحقیق این است که آنچه در ایام غیر ممیز بودن باو داده اند که بمصرف برساند چیزی بر او نیست و هرچند که خود اتلاف آنها نموده باشد و اما آنچه باو داده اند بمصرف برساند در اوقاتی که ممیز بوده و تشخیص حلال از حرام نموده پس ضمان او اگرچه خالی از وجهی نیست خصوصا در صورتیکه دانسته که این حرام است لکن اقوی عدم ضمان است بلی اگر از مال حرام که نزد پدر او مثلا بوده لکن بی اینکه باو بدهد خود برداشته و اتلاف نموده عدم ضمان اگرچه راهی دارد لکن اقوی ضمان است قسم دوم از مسائلی که دخل باشتغال ذمهٔ نابالغ دارد مسائل

متعلقه بتعدیات او در قتل و جرح یا عضوی جدا کردن یا زدن یا سر شکستن یا سیلی یا مشت زدن و نحو اینها و در این دوازده مسئله است مسئلهٔ اولی هرگاه نابالغ کسی را عمدا کشت یا شبه عمد یا خطا در همه این صور قصاص بر او نیست و دیه ثابت میشود بر اقوام پدری او مثل عموها و برادران و اولاد ایشان و اینها را عاقله میگویند در کیفیت تقسیم دیه بر اینها و قسط قرار دادن و تفرقه مابین فقیر و غنی از اینها تفصیلی هست و در اینکه پدر باید با اینها بدهد یا نه خلافی هست و هرگاه این عاقله را نباشد یا ممکن ایشان نباشد عاقله امام علیه السلام میباشد و مقام مقام تفصیل این مسائل نیست چون که کلام در چیزی است که بذمهٔ خود نابالغ ثابت میشود و اینها در مقام خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی مسئلهٔ دویم آیا کفارهٔ قتل بر نابالغ ثابت میشود که در اول بلوغ بر او لازم شود یا نه و بر فرض ثبوت آیا بر عمدا و کفارهٔ عمد ثابت میشود یا بر عمدا و کفارهٔ خطا ثابت میشود مسئله محل خلاف است توضیح مسئله این است که هرگاه بالغ عمدا کسی را کشت علاوه بر قصاص کفارهٔ جمع بر او لازم است یعنی باید بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بگیرد و شصت مسکین را اطعام کند و هرگاه خطا کشت کفارهٔ مخیره بر او لازم است و اما نابالغ آیا حکم او باین نحو است که در ایام بلوغ بر او لازم شوند یا در عمد او همان کفارهٔ مخیره است یا هیچ بر او نیست تا خیر خالی از قوه نیست و احوط کفارهٔ مخیره است بعد از بلوغ و احوط از آن دادن کفارهٔ جمع است در عمد و مخیره در خطا مثل بالغ مسئلهٔ سوم هرگاه نابالغ قطع عضو کسی کرد یا زخمی زد که باعث شکستن استخوان شد یا ابطال منفعتی کرد مثل اینکه باعث کری یا کوری شد ظاهر این است که این هم حکم اصل قتل را دارد در حمل دیهٔ آن بر عاقله مسئلهٔ چهارم هرگاه نابالغ زخمی بر سر کسی زد که در پردهٔ روی استخوان تاثیر کرد یا بسر استخوان رسید لکن تاثیر نکرد یا آنکه بگوشت قدری تاثیر کرد چه قلیل و چه کثیر یا اینکه پوست را تنها خراشید اقوی در اینها همه این است که دیهٔ آنها ثابت می شود بر خود نابالغ پس در اولی که آنرا موضحه گویند پنج شتر و در دوم که سمحاق گویند چهار شتر و در سیم که بسیار در گوشت تاثیر کرده و آنرا متلاحمه گویند سه شتر و در چهارم که اندکی تاثیر کرده و آنرا

دامیه گویند دو شتر و در پنجم که پوست را تنها خراشیده و انرا خارصه گویند یک شتر
مسئلهٔ پنجم هرگاه دو نابالغ یا بالغی و نابالغی با همدیگر دعوا کردند چه بنحو شوخی و بازی یا
جدّی سر همدیگر را بیکی از این نحوها مجروح کردند ملاحظهٔ تساوی دو زخم و زیادتی یکی بر دیگری
باید بشود مسئلهٔ ششم هرگاه یکی از این پنج قسم جراحت مذکوره در سر بر عضو دیگر
کسی زدند ملاحظه دیهٔ ان جراحت بدیهٔ اصل عضو میشود نظیر ملاحظهٔ دیهٔ جراحت بر سر
بدیهٔ اصل سر مثلاً زخم خارصه در سر دیهٔ ان صد یک دیهٔ سر است که یک شتر است
و در انگشت صد یک دیهٔ انگشت است مسئلهٔ هفتم هرگاه نابالغ بچوب یا سنگ یا
دست بر صورت یا سر نابالغ دیگر و یا بالغی زده باشد ولکن مجروح نشده باشد بلکه
جای ان سرخ یا کبود یا سیاه شده باشد بحیثیتی که قدری یا بیش از این بماند در سرخی یک
اشرفی و نیم و در کبودی سه اشرفی و در سیاهی شش اشرفی بر او ثابت می شود مسئلهٔ
هشتم هرگاه بر بدن یکی از اینها حاصل شود بی انکه قدری بماند در سرخی سه ربع
اشرفی و در کبودی یک و نیم و در سیاهی سه اشرفی ثابت می شود و مجموع اینها که گفتیم
ثابت می شود بذمهٔ خود طفل ظاهراً مسئلهٔ نهم هرگاه نابالغ جنایت رساند بزن حاملی
که در شکم است که انرا جنین گویند ظاهر این است که این نیز بر عاقلهٔ او حمل میشود هر
چند عمداً باشد مسئلهٔ دهم هرگاه جنایت او بر میت شد مثل اینکه قطع راس او نمود
که در بالغ صد اشرفی دیهٔ اوست ظاهر این است که بر طفل چیزی نیست حتّی در صورت
عمد مسئلهٔ یازدهم هرگاه نابالغی مملوک کسی را از کنیز یا غلام کشت یا زخمی زد قیمت
یا تفاوت قیمت بذمهٔ او میاید و دخلی بعاقله ندارد مسئلهٔ دوازدهم هرگاه طفل
در حالت احرام کاری کرد که موجب کفّاره است مثل صید حیوانات در اینجا بر ذمهٔ ولیّ او
ثابت میشود مقام ششم از اموری که در اوّل بلوغ ملاحظهٔ انها لازم است تحصیل
مسائل معاملات است یعنی شخصی که در دایرهٔ تکلیف داخل شد باید در انچه کسب معاش
بان میکند و انچه معامله و عقد از بیع و اجاره و نکاح و غیر اینها جاری میسازند بداند
که موافق رضای خداوند عالم هستند و دانستن اینها هرگاه بطریق یقین باشد مثل
بعض اقسام بیع و اکتساب تقلید نمیخواهد و اگر صحت انها باینطریق نباشد لازم است

اجتهاد یا تقلید و تصرّف بدون دانستن حرام است شرعاً بلی تفاوتی که هست ما بین این
مسائل و مسائل عبادات این است که در عبادات هرگاه با وجود تشکیک عبادت کرد
باطل است و امّا اگر معامله بکند با تشکیک در صحت و بعد ظاهر شد که صحیح است
کفایت میکند تمام شد مقدّمه و امّا مقاصد پس مقصد اوّل در عبادات است بدانکه
عبادات بر چند قسم اند قسم اوّل عبادات تکلیفیه که باید بقصد و اختیار بجا بیاورند
و شرط صحت انها قصد قربت است و معنی او بیان خواهد شد و اصول این قسم از عبادات پنج است
صلوة و زکوة که خمس تابع اوست و صوم که اعتکاف تابع اوست و حج که عمره تابع اوست و جهاد که
امر بمعروف و نهی از منکر تابع اوست و غیر از اینها قریب به پنجاه قسم عبادات خاص
در شریعت هست مثل مرابطه فی سبیل الله و وفاء بنذر و عهد و یمین و طهارات ثلث یعنی
وضو و غسل و تیمّم و تلاوت قران و ذکر و دعا کردن و زیارات نبی صلی الله علیه و اله و ائمه
طاهرین علیهم السلام و گریه کردن در مصائب ایشان خصوص بر سید الشهداء ابی عبد الله
علیه السلام و شاد شدن بشادی ایشان و زیارت مؤمنین و عیادت ایشان و زیارت
قبور مؤمنین و ادخال سرور در قلب مؤمن و بجا اوردن احکامی که بجهة اموات مقرر شده
از شارع از واجب و مستحب و سلام کردن و جواب سلام دادن و صلهٔ ارحام و سعی در حوایج
مؤمنین و اخراج حقوق و احسان بوالدین و اشتغال بعلوم دینیه و فتوی دادن و حکم
کردن ما بین مردم از کسی که اهلیّت دارد و انتظار نماز قبل از دخول وقت و کتمان نا
خوشی و فرو نشانیدن غیظ و عفو از مردم و عتق و تدبیر مملوک و وقف و تحبیس در سبیل
خیر و صدقات باقسامها و تخلّق باخلاق حمیده و اکتساب از حلال بجهة عیال قسم
دوّیم مجموع مباحات که بقصد و نیّت میتوان انها را عبادت قرار داد مثلاً خوردن
و خوابیدن میتوان نیّت حصول قوت و دفع کسالت بجهة عبادت نمود خود اینها همه
عبادت میشوند قسم سوّیم چیزهائی چند که عادات اند و عبادت محسوب شده
اند مثل سحور خوردن در ماه مبارک رمضان و مجامعت با حلال در بعض اوقات مثل شب
اوّل ماه رمضان قسم چهارم چیزهائی چند که شارع ثواب عبادت بر انها مترتّب
فرموده هر چند بی قصد یا بی اختیار شخص از او صادر شوند مثل خواب در ماه مبارک رمضان

ونفس زمین مؤمن درآن لکن اصل عبادات تکلیفیه کارهائی چند ندکه باید بقصد و
اختیار بجا بیایند با نیت قربت که شرط صحت آنها است ومعنی نیت قربت که صحت عبادت
مشروط باوست این است که باید بجا آوردن آن عمل بجهت اطاعت وسبب عمل آوردن
وداعی آن بندگی خدا باشد وباعث کردن این کار باشد یعنی باعث این حرکات و
سکنات وافعال واقوال یا مثل ترک اکل وشرب در روزه باید محض فرمان برداری خداوند
باشد یعنی محرک شخص وداعی وآنچیزی که او را واداشته است در این عمل خاص و
محرک قلب که اعضا را تحریک نموده همان فرمان برداری باشد در این عمل معین ونیت
همین است ومعنی قربت این است دیگر زبان دخل ندارد وگذراندن الفاظ نیت در
دل کلمه بکلمه دخل ندارد واول عمل واثناء آن تفاوت ندارد واجب ومستحب تفاوت
ندارد هم چنانکه در اذان وتعقیب نماز ودعا بمحض اینکه شنید که اذان مستحب است
یا تعقیب نماز یا دعا مستحب است بدون تامل وتلفظ وگذرانیدن تفصیل در دل با اینکه
بگوید اذان میگویم قربة الی الله یا دعا میخوانم قربة الی الله مشغول میشود بآن عبادت
همچنین است نماز ووضو وغسل دیگر بزبان گفتن وتامل ووسواس در نیت واین
بدعت دقت زیاد در گذرانیدن الفاظ بترتیب فکری هیچ یک در کار نیست وهم
چنانکه شخص عزیزی که در مجلس داخل میشود بمحض نظر با واز بابت اینکه میدانی
برخواستن تعظیم اوست فوراً بر میخیزی وتعظیم او حاصل میشود هرچند بزبان نگوئی
وکلمه کلمه در دل نمیگذرانی که بر میخیزم برای این شخص بقصد تعظیم او برای اینکه
خوشحال بشود هم چنین نماز وروزه وزکوة وغیرها بمحض اینکه بسبب دانستن این
عمل خاص بنحو خاص صادر شد کفایت میکند حتی اینکه نیت وجوب یا ندب هم ضرور
نیست هرگاه مکلف بیکی باشد وهمان نیت فرمان بردن کفایت میکند در اصل
صحت بلی درجات مکلفین مختلف می شود باختلاف قصد ایشان در سبب فرمان
بردن ومطیعین در این مقام چند قسم اند اعلای ایشان کسی است که فرمان خداوند
میبرد از این جهت که مستحق عبادت وتعظیم است هم چنانکه مولای متقیان امیر
المؤمنین علیه السلام عرض میکرد الهی ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً فی جنتك

وَلکِن وَجَدتُكَ اَهلاً لِلعِبادَةِ فَعَبَدتُكَ واوسط ایشان عبادت بجهت شکر نعمتهای او
وادنای همه درجات عبادت است بجهت طمع در بهشت وخوف از جهنم وبعضی این قسم
را باطل میدانند وتحقیق این است که اگر بندگی او را هیچ ملاحظه نکند همان برای حور
وقصور بطریق معاوضه این کار را بکند مثل فعله وبنایان که منظور ایشان مزد است
وکاری بصاحب خانه ندارند وابداً ملاحظه او را نمیکنند که کیست آن عبادت باطل
است واگر بندگی او را ملاحظه میکند لکن بطمع بهشت بردن مثل بعض نوکرهای
حکام عیب ندارد اگرچه نازل الدرجه است وچون افضل همه عبادات واهم آنها
بعد از معرفة الله نماز است وابتدا باهم لازم است لهذا ابتدا بنماز میشود کتاب
الصلوة ودر آن دوازده مقام است مقام اول در حقیقت نماز دویم در صفات
نماز سویم در حکم تارك آن چهارم در تعیین وقتی که سزاوار است اطفال را
تعلیم دادن آن پنجم در مقدمات نماز ششم در کیفیات نماز وتشخیص ارکان
وافعال هفتم در مستحبات نماز هشتم در احکام نمازهای مستحب نهم در اقسام
نماز غیر یومیه دهم در منافیات وقواطع وموانع نماز یازدهم در توابع مثل شکیات
وسهویات دوازدهم در مسائل متفرقه متعلقه بنماز امید از لطف خداوند عالم اینست
که اعانت کند بر اتمام ان شاء الله تعالی مقام اول در حقیقت نماز است بدانکه نماز هـ
حقیقت معینه ندارد بلکه نسبت باحوال مکلف مختلف است اول واکمل اقسام آن
آنست که مشتمل باشد بر نیت وجمیع ارکان وافعال وشرایط ومستحبات وآخر اقسام
آن منتهی میشود بچشم برهم زدن عوض رکوع وسجود وبتکبیر عوض یک رکعت مقام دویم
در صفات نماز است بدانکه نماز در میان واجبات ده صفت مخصوصه دارد که
قرآن مجید واحادیث صحیحه بر آنها دلالت دارند صفة اولی اِنَّ الصَّلوٰةَ تَنهیٰ عَنِ
الفَحشاءِ وَالمُنکَرِ یعنی نماز صحیح که مقبول درگاه باشد البته مکلف را از معاصی وکار
بد باز میدارد پس هرگاه شخص کثرت معاصی وگناهان را در خود ملاحظه کند مشخص
میشود که نماز او خالی از نقص نیست دویم اِنَّ الصَّلوٰةَ مِعراجُ المُؤمِنِ پس در هر نماز صحیح
البته باید ترقی در مرتبه قرب بخداوند عالم حاصل شود سوم الصَّلوٰةُ عَمودُ الدّین

پس اهتمام در او باید زیاده بر اهتمام در همه امور دین باشد چهارم اَلصَّلوةُ اِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ ما سِواها وَاِنْ رُدَّتْ رُدَّ ما سِواها یعنی اگر نماز قبول شد غیر آن از طاعات هم قبول میشود و اگر رد شد غیر او هم رد میشود بدانکه معنی این احادیث که دلالت دارند که اگر نماز قبول نشد غیر او نیز قبول نمیشود نه این است که اگر نماز قبول نشد باقی اعمال باطلند که محتاج بقضا یا اعاده باشند بلکه معنی آنها این است که هرگاه نماز مقبول نشد اعمال دیگر که بطریق صحیح بجا آمده اند اگرچه تکلیف باعاده آنها نباشد ثمرات آنها بر آنها مترتب نخواهد شد و شرط اجر و ثواب باقی اعمال قبول شدن نماز است بدانکه هرگاه شخص در مدتی از عمر خود نمازهای او صحیح یا مقبول نباشند و بعد از آن سعی کند در تلافی و تدارک آنها ظاهر این است که آنچه اعمال نامقبول در آن مدت بجا آورده بعد از قبول نماز مقبول درگاه میشوند پنجم اول ما یُحاسَبُ به العَبْدُ الصَّلوةُ و اول ما یُنظَرُ فیه مِن عَمَلِ ابن آدم الصلوة یعنی اول چیزی که در نامه اعمال ملاحظه میشود نماز است اگر نماز صحیح نیست نظر بباقی اعمال او نمیکنند که در میزان ملاحظه شوند ششم آنکه حضرت پیغمبر و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در هنگام وصیت فرموده اند مَنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلوةِ لا یَنالُهُ شَفاعَتُنا وَلَیْسَ مِنّا یعنی هر کس سبک بر دارد نماز را شفاعت ما باو نمیرسد و از ما محسوب نیست بدانکه سبک بر داشتن نماز بر چند قسم است اول آنکه آنرا چیزی نداند و این باعث کفر است دویم آنکه او را ترک کند سویم آنکه مسائل آنرا درست نکند و در فکر صحت و بطلان آن نباشد چهارم آنکه در بند وقت آن نباشد پنجم آنکه نماز قضا بذمه او باشد و در صدد بجا آوردن آنها نباشد و سال بسال تاخیر بیندازد تا آنکه قدری از عمر او بگذرد و هنوز در ذمه او باشند و ظاهر این است که بر فرض قول باینکه قضا موسع است توسعه آن باین مقدار نیست که بحد تهاون و سهل انگاری برسد مسئله هرگاه شخص از عالم رفت و نمازهای او صحیح نبودند یا نماز نکرد یا نماز قضا نکرد و وصیت بآن ننمود داخل مُسْتَخِفّ بالصلوة است و اما هرگاه وصیت نموده آیا باعث این میشود که داخل آن عنوان نباشد حکم باین در نهایت اشکال است هفتم از صفات نماز آنکه هرگاه شخص بمیرد و نماز خود را درست

نکرده باشد بر دین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی میرد چنانکه حضرت رسالت پناهی اشاره فرمودند بشخصی که نماز کرد و طمانینه رکوع و سجود را بعمل نیاورد و فرمودند لَئِنْ ماتَ هذا وَهکَذا صَلوتُهُ لَیَمُوتَنَّ عَلی غَیْرِ دِینی یعنی اگر این شخص بمیرد و نماز او باین طریق باشد بر دین من نمی میرد و مراد از این آنست که ایمان او در وقت مردن سلب میشود یا اینکه عذاب او در وقت مردن عذاب کفار است مسئله بدانکه نماز از میت تارک الصلوة بجا آوردن باعث رفع این تاثیر نمیشود اگرچه باعث تخفیف بشود بعد از بجا آمدن هشتم آنکه در نماز جمع شده است مجموع آنچه عبادت هست و همه مطلوبات خداوند عالم از اقرار باعتقادات و مکارم اخلاق و واجبات قلبیه و بدنیه و مالیه و مستحبات و این مقام جای تفصیل آن نیست نهم آنکه یک نماز بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه که پر باشد از طلا و آنرا در راه خدا تصدق کند دهم آنکه نمازهای پنجگانه مثل نهر جاری هستند بجهة پاک کردن از گناهان هر نمازی کفارهٔ گناهانی است که مابین آن نماز و نماز دیگر باشد مقام سیم در حکم تارک نماز بدانکه ترک نماز بر سه قسم است اول ترک بانکار یا استخفاف بر اصل مشروعیة آن و این باعث کفر و نجاست و ارتداد است و حکم زن و مرد در آن مختلف است همچنانکه در احکام ارتداد گفته شد دویم ترک از روی معصیت با اعتقاد بوجوب آن و اینرا بعضی حکم کفر در آن نیز جاری نموده اند و مشهور و اقوی آنست که حکم بکفر و نجاست نمیشود اما بمحض اسم او را کافر میتوان گفت و لازم است بر هر کس امر بمعروف بگفتن او و اعراض نمودن و بد سلوکی نمودن و زدن و حکم او تعزیر است تا سه مرتبه و در مرتبه چهارم قتل و لازم است و بخصوص نسبت باهل خانه که این تکلیف اشد است پس هرگاه زن نماز نکند لازم است بر شوهر اینکه او را نصیحت نماید بمهربانی و اگر فایده نکرد بخشونت و تندی و اگر فایده نکرد لازم است انواع بد سلوکی و بد رفتاری با او نماید و زدن او واجب است که اگر مرد ترک اینها کرد گناه کبیره در هر زمانی از اوقات ترک نموده است سیم آنکه نماز را باطل بجا بیاورد و این قسم هرگاه

قاصر باشد احکام گذشته بر او جاری نیستند لکن ارشاد او لازم است و هرگاه بطلان
نمازش اجماعی علما نباشد میشود که نماز قضا بر او یا ولی او ثابت نشود و هرگاه مقصر باشد
احکام تارک بر او جاری هستند قطعاً و علاوه بر این معصیت تشریع را هم مرتکب
شده پس حال او از حال تارک الصلوة از اصل بدتر خواهد بود **مقام چهارم**
در وقت عادت دادن اطفال بنماز بدانکه اطفال قبل از بلوغ اگرچه بر ایشان تکلیفی
نیست از بابت وجوب و حرمت لکن بر ولی ایشان نسبت بکارهای ایشان بعض
چیزها لازم است در خصوص بعض معاصی و بعض چیزها مستحب است در خصوص
عبادات و تفصیل کلام در تکلیف نسبت باطفال اینست که حکمی دارند نسبت بولی
از بابت محرمات و حکمی نسبت بواجبات و حکمی نسبت بکارهای دنیویه از بابت خلاف
آداب و قواعد اما محرمات پس آنها بر دو قسم اند محرماتی که باعث ضرر مردم و فساد
میشوند مثل دزدی و زنا و لواط و شرب و قذف و نحو اینها است و در اینها لازم است
بر ولی ایشان منع ایشان و از برای اطفال در شریعت تعزیری هست و محرماتی
که ضرر و فسادی ندارند مثل حریر پوشیدن و نحو آن در اینها لزوم منع بر ولی مشخص
نیست و لزوم منع از غیبت و غنا خالی از وجهی نیست و استماع آنها از او حرام است
قطعاً و اما واجبات پس مستحب است بر ولی که عادت بدهد اطفال را بر نماز کردن
با شرائط آن و احادیث نسبت بتعیین سن طفل در وقت استحباب تعلیم مختلف
است بعض روایات شش ساله و بعضی هفت ساله و بعضی هشت ساله دارند
و در روزه نیز تعلیم دادن اطفال قبل از بلوغ مستحب است در وقتیکه طاقت آنرا
داشته باشند و ضرری بر آن مترتب نشود و اما مستحبات پس تعلیم دادن بر هر یک
مستحب است و بدانکه بر اصل تعلیم دادن ثواب بجهة ولی حاصل میشود و اما
بجهة خود اطفال آیا ثوابی هست بر این عبادات که بجا می آورند پس عبادات
ایشان شرعی هستند یا اینکه محض عادت و مشق نمودن است محل خلاف است و
قول اول خالی از وجهی نیست **مسئلة** آیا اطفال قبل از بلوغ هرگاه بمیرند امور
خیر بجهة ایشان مشروعیت دارد و صحت دارد و ثمر دارد یا نه مسئله محل تأمل است

خصوصاً نسبت بطفل که ده سال نداشته باشد و حکم بمشروعیت مشکل است چه
نیابت و چه هدیه **مسئلة** هرگاه طفل نابالغ سلام بکند پس اگر ممیز نیست جواب
سلام او واجب نیست و هرگاه ممیز است واجب است اگرچه اصل سلام کردن او
مستحب شرعی نباشد **مسئلة** هرگاه طفل نابالغ جواب سلام دا دایا از دیگران
ساقط می شود اقوی عدم سقوط است اگرچه ممیز باشد و اما در خصوص کار فرمودن
اطفال نسبت بغیر واجبات و مستحبات پس هرگاه بقصد تادیب و ملاحظه مصلحت
طفل باشد جایز است و زدن ایشان باین قصد جایز است بنحویکه مضر بدن نباشد و اما
هرگاه کار فرمودن و زدن بجهة مصلحت خود شخص و تشفی غیظ خود باشد جایز نیست
در اطفال یتیم قطعاً و اما غیر ایشان از اطفال که پدر دارند آیا استخدام پدر ایشان
را در اموری که مصلحت بجهة خود ایشان ندارد جایز است یا نه طریقه مستمره
مسلمین ظاهرا بر این جاری نیست و اما زدن ایشان بر ترک این امور حتی از پدر ایشان
محل تأمل است **مقام پنجم** در مقدمات نماز است بدانکه بعد از حصول
شرط صحت نماز از معرفت اصول دین و دانستن مسائل واجبه لازم است قبل
از دخول در نماز ملاحظه کردن اموری چند که آنها را مقدمات نماز میگویند
و آنها پنج اند اول طهارت از حدث است بدانکه شارع اقدس قرار داده که
بعض حالات که برای شخص اتفاق شد صفت باطنیهٔ پستی از برای او حاصل می
شود که مانع است از نماز و امور دیگر و اسم آن صفت حاصله حدث است و از
برای وجود آن احکامی قرار داده است و از برای برداشتن آن یا برداشتن حکم
آن سه کار مقرر فرموده وضو و غسل و تیمم و طهارت حدثیه اسم این سه میباشد
لکن بعضی جاها آن صفت را وضوی تنها بر میدارد و بعضی جاها غسل تنها و بعض
جاها وضو و غسل هر دو و اما تیمم پس آن بدل یکی از غسل و وضو است و بیان این
سه در سه مقصد می شود **مقصد اول** در وضو است و در آن چند مطلب
است **مطلب اول** در حالات عارضه که باعث خطاب بوضوء میشوند ابتداء و
از این جهة آنها را موجبات وضو گویند و اگر وضو داشته باشد و یکی از آن

حالات عارض شود وضو را می شکند آنها را نواقض گویند و آنها شش چیز است
اوّل و دویم بیرون آمدن بول و غایط چه قلیل و چه کثیر از مخرج اصلی معتاد یا غیر
اصلی که معتاد باشد یا اینکه از پایین معده باشد و کیفیت بیرون آمدن آن
مثل معتاد باشد چه خود آنها بیرون بیاید یا چیز دیگر بیرون بیاید که آلوده بیکی از
اینها باشد مثل هسته خرما یا ریگ که بیرون آید و با او غایط باشد و امّا بیرون
آمدن هسته یا ریگ یا شیاف یا کرم بی آنکه آلوده بغائط باشد موجب حدث و
باعث نقض طهارت نمی شود و نجس هم نیست هر چند در باطن ملاقات نجس نموده
باشد مسئله بیرون آمدن آب اماله که اصلا تغیر نشده و چیزی با او نباشد
باعث نقض طهارت نمیشود و خودش هم پاکست و استنجاء هم ضرور ندارد
مسئله هرگاه بر سر شیشهٔ اماله چیزی از غایط بیرون بیاید نجس است و
اگر اطراف مخرج را آلوده کند شستن میخواهد اگر چه آب او آب استنجا محسوب
نشود امّا در نقض نمودن طهارت تاملی هست مسئله هرگاه از مخرج بول خون
بیرون بیاید اگر بطریقی است که گفته میشود بول او خون میاید یا خون دارد
ناقض هست و اگر خون نیست حقیقة تنها نه بدل بول است و نه با بول است ناقض
نیست و مثل این است چرک و ریم که از مخرج بیرون بیاید مسئله خون بواسیر
که از مخرج بیاید ناقض طهارت نیست و نجس است و غساله او حکم آب استنجا را
در پاکی ندارد و امّا اسهال خون ممزوج با بلغم ناقض طهارت میباشد هرگاه بطریق
دفع شدن غایط باشد مسئله مذی آبی است بعد از تقبیل و ملاعبه بسبب
حرکت شهوت بیرون میاید و ودی آبیست سفید بعد از بول خارج میشود
و وذی آبیست بعد از انزال منی خارج میشود اینها همه پاکند و ناقض طهارت نیستند
سیّم ریح که از موضع معتاد بیرون آید که از معده حاصل شده باشد و اگر از حلقهٔ
بین الیتین باشد یا از قبل باشد ناقض نیست و آنچه شیطان در خیال میاورد
و علم بان حاصل نیست اعتبار ندارد چهارم خواب که در عرف صدق خواب
رفتن بشود در هر حالت که باشد هر چند در حال راه رفتن باشد و علامت حصول

انزا قرار داده اند اینکه گوش نشنود و اصل مناط اینست که در حالت خود طعم
خواب را ادراک کند و محض چرت و پینکی و کسالت و چشم بهم آمدن و گردن کج
شدن و دیدن بعض چیزهای شبیه بخواب دیدن و نفس بلند کشیدن و حرف
بمعنی زدن دلیل خواب نیستند هرگاه غلبهٔ تامّه بر حواس نشده باشد پس مناط
زوال حواس است نه اینکه آثار آنها زایل بشود بسبب مشغول بودن دل که در بیداری
هم بسیار اتفاق می شود پنجم هر چیزی که عقل را زایل کند مثل دیوانگی و مستی و
بیهوشی و گاهی میشود که شدت خوف و مرض و وجع و غم و فرح باین حد میرسد و
امّا مبهوت بودن و خفیف شدن عقل و مدهوش شدن داخل نیستند ششم
استحاضه قلیله که باعث وضو تنها می شود برای هر نمازی و متوسطه که باعث می شود
برای چهار نماز و کثیره که باعث وضو تنها می شود برای دو نمازی که در نماز قبل از آن
غسل کرده باشد و تفصیل اینها در اغسال بیان می شود انشاء الله اینها چیزهائی
بود که وضو را بعد از آنها میخواهند مطلب دویم در بیان چیزهائی است که
وضو را برای آنها میخواهند و اصل وضو بنسبت بان چیزها بر چهار قسم است اوّل
شرط صحت با صفت وجوب مثل وضو بجهة نماز واجب دویم شرط صحت بدون
صفت وجوب مثل وضو بجهة نماز مستحب سیّم شرط جواز مثل وضو بجهة مس
کتابت قران چهارم شرط کمال مثل وضو بجهة قرائت قران و ذکر بیان اقسام وضو
چند فصل است فصل اوّل در بیان وضوءات واجبه بدانکه وضو واجب می شود
برای چند چیز اوّل بجهة نماز واجب چه یومیه و چه غیر آن و برای نماز احتیاط و اجزای
فراموش شدهٔ نماز پس هر که نماز واجب بر ذمهٔ او ثابت باشد چه بسبب دخول وقت
نماز ادا و چه بسبب مشغول الذّمه بودن بقضا چه برای خود و چه از بابت تحمل
از پدر و مادر و چه از بابت اجیر شدن و چه از بابت نذر یا عهد یا قسم وضو بر او
واجب است مادامیکه آن نماز در ذمهٔ اوست و نسبت باو سه مسئله مهم است
اوّل اینکه باید ارادهٔ نماز واجب را داشته باشد که قصد وجوب کند یا همینکه در
ذمهٔ او هست کافی است جمعی از علماء قائل شده اند باینکه همین قدر که نماز واجبی

دکه ذمه باشد وضو بقصد وجوب صحیح است وهرچند اراده آن نماز را نداشته باشد
یا ملتفت بآن نباشد وتحقیق این است که اگر وضوئی که میسازد با اینکه اراده آن نماز
را ندارد ملاحظه کند که اگر بخواهد بکند صحیح باشد لکن بالفعل بنای آنرا ندارد یا اینکه
قصد وجوب برای جا آوردن نماز دیگر کند که آن نماز براو واجب نبوده واین را اگر
براو واجب بوده غافل ازان بوده یا بنای آن نداشته وضو مجزی نیست مثل اینکه کسی که
نماز قضا بکردن او باشد بخیال صبح شدن وضوی واجب گرفت بعد معلوم شد
صبح نبوده واما اگر نیت وجوب کرده بی بنای نماز و بی ملاحظه تحصیل حالت صحت
نماز واجبی بآن وضو باطل است مسئله دویم آیا میتواند این شخص که وضو بر
او واجب شده وضو مستحب بگیرد یا نه مثلا در وقت نماز اداء واجب یا در حالتی که
نماز قضا بذمه اش باشد میتواند وضو بجهة قراءت قران یا غیر آن بگیرد یا نه بعضی
گفته اند هرگاه بگیرد باطل است وبعضی گفته اند صحیح است وواقع می شود مستحب و
لکن نماز واجب بآن نکند وبعضی گفته اند واقع می شود بصفت مستحب و واجب چونکه
مقدمه نماز واجب هم هست ونماز با آن صحیح است واحوط اینست که اگر چنین وضوئی
بگیرد بقصد قربت مطلقه کند واگر قصد استحباب کند هم خوبست ودر هر دو صورت
واقع میشود واجب هرچند نیت استحباب کرده باشد مسئله سویم آیا میتواند
نیت واجب ومستحب هر دو بکند مثل اینکه وضو بگیرد بجهة نماز وقراءت قران ظاهر
این است که عیب ندارد دویم وضو بجهة طواف واجب که جزء حج یا عمره باشد هرچند
حج وعمره مستحب باشند سویم وضو بجهة مس کتابت قران هرگاه براو واجب شده
باشد که مس کلمات قران کند ازبابت عهد یا قسم یا اینکه اصلاح قران مثل صحافی
یا مقابله آن براو واجب شده باشد وبعضی ملحق کرده اند باین که اگر ورق قران در
جای نامناسبی باشد که بیرون آوردن آن واجب باشد لکن حق اینست که در
این صورت باید بی وضو آنرا فورا بردارد بلکه در جواز وضو هم تاملی هست وبدانکه
در جائیکه مس کتابت قران فورا واجب نشد بدون طهارت حرام است چه مس
واجب باشد که وضو واجب باشد یا مس واجب نباشد پس هر وقت می خواهد

مس بکند باید باطهارت باشد مگر در جای نامناسب که گفتیم اخراج آن فورا
لازم است ودر اینجا چند مطلب است اول در معنی مس است مراد از مس رسانیدن
جزء بدنست چه دست وچه صورت وچه غیر اینها چه آنرا بر کتابت بگذارد یا
کتابت را بران وناخن حکم باقی بدن را دارد لکن در موی تاملی هست اقوی
این است که عیب ندارد وتفاوتی مابین ظاهر وباطن نیست پس گذاشتن زبان
یا باطن لب بر قران ومحو کلمه قران بزبان بی وضو حرام است مطلب دویم در
تحقیق آنچه مس آن حرام است بدانکه حروف قران که نوشته وخوانده میشوند
بی شبهه داخل اند لکن در دخول مد وتشدید واعراب تاملی هست ودر تشدید
احتیاطی هست واما حروفی که نوشته میشوند وخوانده نمیشوند مثل الف که در
واو قالوا وامنوا رسم شده است وحروفی که خوانده میشوند اما در رسم نوشته
نمیشوند هرگاه نوشته شدند مثل واو داود اقوی آنست که عیب ندارد اما در
ثانی احتیاطی هست وتفاوتی نیست در نوشته قران مابین خط متعارف وخط
عبرانی وسریانی وخط فرنگی وخط متداول وخط مهجور مثل خط کوفی ودرست نوشته
وچپ نوشته وقلمی وچاپی وحروف مقطعه وکنده را است یا مثل مهر ثبت وبریده
با کاغذ که فضای آن خوانده میشود یا شبکه که مشبک آیه قران خوانده شود و
در این سه قسم این مسئله هست که آیا مس اطراف انها باید کرد یا فضاء مابین را
احوط ملاحظه هر دو است مطلب سویم در بیان آنچیزی که بران نوشته می شود
قران بدانکه فرقی نیست مابین کاغذ یا چوب یا دیوار یا زمین یا درخت بطریق
چکن یا بخیه بسوزن یا بدن بطریق کوبیدن با نیل که در بدن ثابت میماند بلکه
خود نوشتن بر بدن محدث اشکال دارد وهمچنین دقه کوبیدن وبعد از نوشتن
یا کوبیدن مس کردن غیر ومس کردن خود انرا حرام است بلکه لازم می آید که
همیشه متطهر باشد وعمدا محدث نشود مگر در حالت اضطرار ولازم می آید که حرام باشد
براو که خود را جنب بکند واز این بابت میگوئیم که هرگاه بر بدن کسی دقه باشد که
آیه قران یا اسم الله باشد واجبست انرا محو کند یعنی در اطراف آن هم دنک انرا

مثل آن با و متصل کند که صورت آیه محو شود و آیا نوشتن بانکشت بی وضو جایز است یا نه اگر از آن نوشتن اثر بماند دائما مثل بر کاغذ نوشتن یا قلیلی بماند و زایل میشود مثل بر شیره سخت نوشتن فی الجمله احتیاط دارد و اما اگر زایل میشود فوراً مثل نوشتن بر آب عیب ندارد و اگر اثر او بجود نوشتن ظاهر نمیشود مثل نوشتن با آب پیاز که بعد از کوفتن باتش ظاهر میشود آیا مس محدث او را قبل از ظهور جایز است یا نه احوط اجتناب است مطلب چهاردهم آنکه این حکم مختص مکلفین است و بر نابالغ تکلیفی نیست کلامی که هست این است که آیا بر بالغ مثل معلم یا والدین واجبست که طفل را منع کنند از مس کلمات قرآن یا نه اقوی این است که واجب نیست و اگر بنا بر منع شد هر گاه وضو بگیرند هم مشکل است ارتفاع حدث ایشان مسئلة هر گاه کلمهٔ مشترک مابین قرآن و غیر آن باشد مثل قال و مثل یا ایها الناس مدار قصد کاتب است و اگر معلوم نباشد تکلیفی نیست مسئلة بسم الله الرحمن الرحیم که جائی نوشته شد چون مختص قرآن است یعنی آیهٔ از آیات او است مس او حرام است و دیگر قصد کاتب نمیخواهد بنا بر این هر گاه کسی او را بی قصد سورهٔ نوشت باز مس او حرام است اگرچه از هیچ سوره حساب نشود چهاردهم از وضوهای واجب شمرده اند وضوئی را که بنذر یا عهد یا قسم واجب شده باشد اگر مراد ایشان این است که نذر وضو بجهة یکی از چیزهائی که بجهة آنها خواسته اند بکند خوبست و اگر مراد نذر خود وضو است نه برای چیزی حتی حالت با طهارت بودن در آن تامل هست فصل دویم در بیان وضوهای مستحبه و بیان اینکه با کدام یک میتوان داخل نماز واجب شد و آنها سه نوع اند یک نوع مستحب است در حال وضو نداشتن و آنها هیجده قسم اند و یک نوع مستحب است با وجود وضو داشتن و آنها دوازده قسم اند و یکنوع محض صورت وضو هستند یعنی باعث استباحهٔ عبادت نیستند و آنها هشت قسم اند پس مجموع وضوهای مستحبه قریب بچهل قسم اند اما نوع اول پس اول آنها وضو بجهة نماز مستحب است که اصل وضو مستحب است اگرچه نماز بی وضو

باطل و حرام است دویم وضو بجهة طواف مستحب سویم وضو بجهة مهیا شدن از برای نماز واجب یعنی نزدیک داخل شدن وقت وضو میگیرد بقصد اینکه در اول وقت مشغول نماز بشود و اما هر گاه بداند که در اول وقت نماز میسر نخواهد شد ظاهر اینست که اگر قبل از وقت وضو بگیرد بجهة مهیا بودن از برای اینکه اول وقت لا بد امکان نماز بکند هر چند اول وقت نشود باز وضوء تهیا حساب می شود چهارم وضو بجهة اصل داخل شدن در مسجد هر چند اراده نماز نداشته باشد و اما هر گاه بخواهد عبور از مسجد نماید در استحباب وضو بجهة آن تامل هست پنجم وضو بجهة دخول در مشاهد مشرفه علی الاقوی ششم وضو بجهة طلب حوائج بدعا یا بمقدمات وسعی و توجه بسوی کارها هفتم وضو بجهة هر یک از اعمال حج و اعمال عمره مگر طواف و نماز طواف که وضوی آنها واجبست هر چند که حج و عمره مستحب باشند چونکه طواف و نماز آن که در حج و عمره مستحب اند واجب میباشند هشتم بجهة زیارت قبور نهم بجهة نماز میت دهم بجهة قرآن نوشتن یا حمل آن یا لمس حواشی آن یازدهم بجهة با طهارت بودن که این حالت مطلوب شارع است هر چند اراده نمازی یا چیز دیگر از آنها که طهارت میخواهند نداشته باشد دوازدهم وضو بجهة زفاف که بجهة زن و مرد هر دو مستحب است سیزدهم وضوی مسافر که از سفر برگشته و میخواهد داخل خانه بشود چهاردهم وضو بجهة حکم بین الناس از اهل آن پانزدهم وضو بجهة سجدهٔ شکر و سجدهٔ تلاوت شانزدهم بجهة دعا و بجهة زیارت از دور هفدهم بجهة مقاربت با زوجهٔ خود که حامله باشد هیجدهم وضو بجهة خوابیدن و حکم این هیجده قسم این است که میتواند با اینها نماز واجب بعمل آوردن لکن در اینجا دقیقی است که ملاحظهٔ آن لازم است و آن این است که این وضوها را در وقت جا آوردن باید حقیقة نیت ثمرات اینها را بکند و بعد از صحت اینها نماز با اینها صحیح است پس هر گاه بسبب اینکه زحمت او می شود در وقت نماز وضو گرفتن و از این جهت قبل از وقت وضو بجهة با طهارت بودن میگیرد که وقت نماز از زحمت وضو فارغ باشد صحت آن مشکل است و اما هر گاه حقیقة میخواهد با طهارت باشد قبل از وقت و وضو بجهة این گرفت در وقت نماز با او بکند عیب ندارد اگرچه نیت او هم این باشد که بعد از دخول وقت نماز با آن بکند بلکه بعضی از اساطین علما فرموده اند که این نیت

بکند احوط است مسئله هرگاه ازاین وضوها بعمل اورد لکن انکاری که این وضوها
بجهة ان بود عمل نیامد باز هم نماز واجب میتوان بان کرد یا نه مثلاً هرگاه وضو گرفت به
قصد نماز مستحب یا قران خواندن و نماز مستحب نکرد یا قران نخواند میتواند نماز واجب
بان بکند ظاهر این است که همینکه بقصد انها وضو گرفت کفایت میکند هرچند که انها
عمل نیاید و بعضی از مشایخ عصر تاملی در این فرموده اند و بعضی از علماء در همه هم
هیچ هم تاملی دارند چونکه بقصد ایجاد حدث ان وضو را میگیرد و اقوی در همه جواز
نماز است با انها نوع دویم وضوهائی مستحبه هستند که با وجود انکه وضو بجهة نماز
دارد مستحب است که بجهة نماز ثانیاً وضو بگیرد و انها دوازده قسم اند اوّل وضوء تجدیدی
یعنی هرگاه وضو دارد و قدری از زمان گذشت یا یک نماز کرد مستحب است تجدید
ثانیاً و در تجدید وضو ثالثاً و رابعاً تاملی هست دویم وضوء احتیاطی یعنی هرگاه احتمال
خللی یا مظنهٔ حدث باشد مستحب است بقصد احتیاط ثانیاً وضو بگیرد سیم وضو بعد از
خروج مذی چهارم بعد از خروج ودی پنجم اینکه هرگاه بعد از وضو روغن گفت وضوء دیگر
مستحب است ششم اینکه بعد از وضو ظلم کرد وضوی دیگر مستحب است هفتم انکه بعد
از وضو شعر باطل بسیار بخواند هشتم اینکه قی بکند نهم اینکه رعاف عارض او بشود
دهم انکه مس عورت خود یا غیر نماید محرم باشد یا نامحرم زن یا مرد یازدهم اینکه استنجا را
فراموش نمود و وضو ساخت وضو صحیح است ولکن بعد از استنجاء وضوی دیگر مستحب
است دوازدهم هرگاه دندان خلال کرد و خون امد اعادهٔ وضو مستحب است و بدانکه
اصل دخول در نماز با این دوازده قسم شبهه ندارد از این بابت که اینها وضوء بعد از وضوء
صحیح اند پس بسبب همان وضوء اول داخل نماز می شود لکن کلامی که در اینها هست
این است که هرگاه وضوئی به نیت یکی از این اقسام بجا اورد بعد معلوم شد که وضوء اول
را نداشته مثلاً بقصد تجدید وضو ساخت بعد معلوم شد که وضو نداشته یا بقصد
تکمیل بعد از خروج مذی یا رعاف مثلاً وضو ساخت بعد معلوم شد که وضوء اول را
نداشته ایا این وضوء با وجود انکه قصد رفع حدث در ان نشده میتوان نماز بان کرد
یا نه مسئله محل اشکال است لکن در یک قسم از اینها که وضوء احتیاطی باشد اشکالی در

نظر نیست در جواز دخول در نماز هرچند یقین بشود که وضوء اول را نداشته و در
باقی اقوی نیز جواز است و احوط این است که بعد از محدث شدن وضو بگیرد وجوباً
بجهة نماز یا اینکه وضوی بگیرد بقصد احتیاط و قربت مطلقه که قصد وجوب و ندب
نکند نوع سوّیم وضوهائی هستند که برای محدث بحدث اکبر مستحب اند و اصلاً
ثمری بجهة رفع حدث ندارند و اینها هشت قسم اند اوّل وضوء جنب بجهة خوابیدن
دویم وضوء جنب بجهة اکل یا شرب سیّم وضوء جنب که بخواهد غسل میت بدهد
چهارم وضوء جنب بجامعت هرگاه بخواهد تکرار بکند پنجم وضوء جنب بالاحتلام
هرگاه بخواهد با حلال خود مقاربت کند ششم وضوء غاسل میّت که غسل مس
نکرده بخواهد مقاربت کند هفتم وضوء حائض در وقت هر نماز بجهة ذکر خدا بقدر
نماز هشتم وضوء غاسل میّت که غسل مس نکرده هرگاه بخواهد میّت را تکفین کند
یا بخواهد در قبر بسپارد و این محض صورت وضوء اند و ثمر نداشتن اینها برای امثال
نماز و غیر ان معلوم است کلامی که هست در این است که اگر باین عنوان وضو
گرفت بعد معلوم شد که نبوده مثل اینکه باین خیال که هنوز غسل جنابت نکرده
وضو گرفت برای اکل و شرب بعد معلوم شد که غسل جنابت کرده بود و بعد از
او هم محدث شده ایا این وضو ثمری بجهة رفع حدث دارد یا نه هرچند ثمر داشتن
خالی از وجه نیست لکن احتیاط شدید در اکتفا نکردن است مسئله هرگاه
بر کسی چند وضو از وضوهای واجبه باشد مثل اینکه کسی که مس کتابت قران
بر او واجب شده در وقت نماز واجب طواف هم بر او واجب باشد باید اکتفا بیک وضو
کند چه نیت همه را کرده باشد یا نیت یکی از انها را و تعدد وضو جایز نیست مسئله
هرگاه قصد دارد چند کار از ان کارهائی که وضو بجهة انها مستحب است مثل اینکه
میخواهد قران بخواند و مسجد برود و مهیا بجهة نماز واجب قبل از وقت بشود و زیارت
قبور بکند پس هر کاه یک وضو بنیت همهٔ اینها بجا بیاورد کفایت میکند در حصول
اجر و ثواب همه و هرگاه یکی را نیت کرد وضوی دیگر بجهة غیر او گرفتن مادامی که ان
اوّلی شکسته نشده مشکل است مسئله هرگاه از ان چیزهائی که وضو از انها و بعد انها

مستحب است متعدد بعمل آمد مثل آنکه بعد از وضوی رعاف و مذی و خلاء کردن
همه از برای او اتفاق شدند ظاهر این است که یک وضو برای همه کافیست و اگر یک وضو
برای یکی گرفت برای یکی دیگر میشود وضوی دیگر بگیرد لکن احوط ترک است و اما اگر
یکی از اینها حاصل شد و وضوی برای آن گرفت بعد دیگری حاصل شد وضوی دیگر
بجهة او میتواند بگیرد پس ممکن است دوازده وضو عقب هم دیگر علاوه بر وضوء اول
بگیرد مسئلة هرگاه چیزهائی که صورت وضو برای آنها مستحب است جمع شده اند
برای هر یک یک وضو بگیرد و کفایت یک وضو برای همه محل تامل است مسئلة هرگاه اراده
دارد بجا آوردن چیزی از آن چیزها که وضو برای آنها واجبست و چیزی از آنها که وضو
از برای او مستحب است یک وضو بنیت همه میتوان بجا آورد اما اگر بجهة واجب تنها یا
مستحب تنها بجا بیاورد که برای دیگری ثانیاً بجا آوردن محل اشکال است فصل سوم
در بیان کیفیت وضو و افعال اصلیه واجبه آنست بعد از آنکه نیت یکی از وضوها را
بطریقی که گفته شده نمود واجب اول وضو شستن رو است و کیفیت او این است
که آب را از رستنگاه موی سر بریزد و بشوید بحسب طول انحد محل روئیدن موی
سر تا زنخ دیگر موی ریش که از زنخ بپائین است شستن آن لازم نیست اما بحسب عرض
پس مابین انگشت بزرگ و انگشت میانه را بقدری که ممکن است جدا نمود و باید از همان
رستنگاه تا زنخ کشیده شود هرچه مابین سر انگشت احاطه نمود واجبست شستن
آن هرچه از سرهای آن دو انگشت خارج ماند شستن آن لازم نیست پس هر قدر از
شقیقه و از موئی که از آخر شقیقه میروید تا آخر نرمهٔ گوش و از آنچه در اطراف روی میروید
داخل این حد شد شستن آن واجب است و آنچه بیرون ماند واجب نیست پس آن دو
سفیدی که در دو طرف پیش سرند در دو جانب پیشانی و موی ندارند از صورت خارجند
و شستن آنها واجب نیست و لازم است در شستن روی چند ملاحظه و دقت نمود
اول اینکه از آن حد که گفته شد اندکی زیادتر بشوید که یقین بشستن مقدار واجب
حاصل شود دویم ملاحظه نماید که همیشه آنچه بالاتر است اول شسته شود تا آخر صورت
جزء پائین تر پیش از بالاتر آن شسته نشود لکن چون از اول تا آخر ملاحظهٔ این بنحو حقیقت

مشکل است چونکه دست را اگر بصورت کشید تمام بالای صورت شسته نمیشود
قدری از پائین قبل از بالا البته شسته می شود لکن میگوئیم که در بالا و پائین ملاحظهٔ
هر جزئی نسبت بمقابل خود بشود که پائین پیشتر از مقابل خود از بالا شسته نشود و اما
اگر یک سمت تمام از بالا بپائین شسته و سمت دیگر مانده پس پائین سمت اول
قبل از بالای سمت ثانی شسته شده این عیب ندارد و تصویر این بملاحظهٔ دست
کشیدن در وقت شستن خوب ظاهر میشود ملاحظهٔ سیم آنکه هر موئی از بشرهٔ رو و
ظاهر موی ابرو و مژگان و ریش و شارب بی شستن نماند و ملاحظه بر داشتن مانع
از رسیدن آب ببشره کند مثل فی چشم و آب بینی خشک شده و بارکه در ظاهر لب
حاصل میشود و اثری که از وسمه و خطاط از آنها عمل میاید و چرمی که از قهوه خوردن و
سرمه کشیدن بسیار حاصل میشود هرچند که شک کند که اینها مانع اند یا نه باز واجب
است رفع آنها و همچنین باید دقت کند در گوشهای چشم که در وقت دست کشیدن
دست از رسیدن بآنها رد می شود باید بخصوص آبرا بآنها برساند و همچنین محل بهم
آمدن لبها که از ظاهر محسوب است و اطراف سوراخهای بینی که از ظاهرند باید بخصوص
دست بر آنها بمالد که شسته شوند ملاحظهٔ چهارم در اقسام موهای صورتست و حکم
آنها بدانکه موئیکه در صورت روئیده شده بر چهار نوع است اول اینکه در همان
مکان که در او روئیده احاطه نموده و او را مستور نموده که در نظر ابتدائی بشرهٔ صورت
پیدا نیست مثل ابروها غالباً و موی ریش که انبوه باشد در این قسم همین ظاهر موی را
باید شست دیگر موی که زیر آنست و بشره که مستور بآنست شستن نمیخواهد بلکه
شستن آن هم مجزی نیست دویم آنکه در آن محل روئیدن موی که نگاه میکنی بشره
پیدا است مثل بعض ریشها که نازک میباشند بنحویکه پوست روی در وقت نگاه بآن
پیدا است در اینجا اگر بسیار موبها از هم دور باشند شستن اصل بشره واجب است
و اگر بطریقی است که صدق احاطه موی میشود اقوی اکتفا بشستن موی و احوط شستن
موی و بشره است سیم آنکه موئی که از جای دیگر روئیده بلند شده باشد و جای دیگر
را بپوشاند مثل شارب بلند که بر اطراف دهن بسبب بلندی افتاده باشد و آنرا

ستر کند مثل موی زیر لب پائین که بسبب بلندی بالای زنخ را بپوشند در اینها اگر ان مو
مستقر باشد که همیشه ان موضع را پوشیده دارد شستن خود ان کافی است و اگر
گاهی بپوشاند و گاهی جدا می شود شستن زیر ان لازم است و احوط در هر دو قسم شستن
هر دو است چهارم انکه در میان ریش جائی باشد خالی از مو بسبب دملی یا سوختگی
لکن پیدا نباشد بسبب بلندی مویهای دور او در اینجا هم اقوی اکتفا بشستن موی محیط و
احتیاط شدید در اینجا در شستن هر دو است مسئلة در تفصیل حکم شارب در وضو
بدانکه موی شارب اگر بشره از ان نمایان است باید بشره را بشوید و اگر بقدری بلند شده
که همان بشره را پوشیده همین ظاهر موی را بشوید و اگر بسیار بلند شده که از حد عرض صورت
گذشته شستن انمقدار که گذشته لازم نیست و اگر بلند شده و اویخته است در عرض
صورت اما اگر کشیده شود میگذرد پس در مسئله ان شش ملاحظه است اول نسبت
بانمقدار که اگر کشیده شود از عرض صورت میگذرد ظاهر این است که شستن ان لازم است
دویم ظاهر ان از سمت بالا و شستن ان بلاشبهه لازم است سوم ظاهر ان از سمت پائین
که بر صورت گذاشته شده این هم ظاهر لزوم شستن ان است چهارم موی وسط ان
بی شبهه شستن نمیخواهد پنجم بشره که بسبب اویخته شدن شارب بر ان مستور است
شستن ان لازم است ششم موی ظاهر محاسن که شارب بر ان اویخته ظاهرا شستن ان
لازم است واجب دویم شستن دست راست است بعد از ان دست چپ و حد شستن
از مرفق است تا سر انگشتان و مرفق محل جمع شدن استخوان بازو و ساق دست است
پس اخر استخوان بازو را باید اول شستن قرار دهد که بالاصالة شسته شود و احاطه کند
شستن همه عضو را تا سر انگشتان بقسمی که بقدر سر موئی بی شستن نماند و باید ازاله مانع
و مشکوک المانعیه کند و باید ابا بر موی دست برساند و احوط شستن موی و بشره است
و در این مقام چند ملاحظه بتدقیق لازم است اول اینکه ابتدا با علی بشود تا اخر شستن
یعنی جزء پائین قبل از بالا شسته نشود هر جزئی نسبت بمقابل خود و لما اجزاء پائین که بعد از
بالاتر مقابل خود شسته و هنوز بالاتری که مقابل او نیست شسته نشده باشد عیب ندارد
والبته همین که دست را بکشی بجهة شستن از بالا بپائین چنین خواهد شد ملاحظه دویم

اینکه

اینکه بسیاری از عوام دست را میشویند تا بند دست چونکه از بند دست بپائین
شسته شده در وقت شستن هر دو دست و تو میباشد این غلط است چرا که شسته شدن
سابق و تری اعتبار ندارد باید بعد از شستن بالا شسته شود ملاحظه سویم اینکه بند
انگشتان بسبب چروک داشتن و بهم امدن پوست بالای انها دست که میکشد پائین
چروکها را این تری اب تازه و شستن وضوئی فرا نمیگیرد پس باید قدری انگشتان را بکشد یا باز یا
تحلیل کرد و هم چنین سر خود انگشتان را هم باید بشستن تازه بعد از همه دست اب برساند
ملاحظه چهارم چرک زیر ناخن چند قسم است اول اینکه بعد از گرفتن ناخن میماند این
بی شبهه برداشتن ان واجب و با بودن ان وضو باطل است دویم انکه ناخن زیاده از
متعارف غالب مردم بلند شده و چرک در زیر انها باشد خود ان ناخن را بقدری که از
حد دست زیاد نشده یقینا باید شست و اما انقدر که از حد دست گذشته میتوان
گفت که لازم نیست لکن اظهر لزوم است و اما چرک زیر انرا تا بحدی که ظاهر است و بچشم
دیده می شود برداشتن واجب است که زیر ان شسته شود سیم انکه ناخن از متعارف
بلندتر نشده لکن چرکی در زیر ان متصل بان هست و بشره خالی است ظاهر این است
که ازاله ان لازم نیست چهارم انکه چرک زیر ان ناخن متعارف حایل بشره زیر انست در اینجا
احتیاط شدید بازاله انست هر گاه که ابتداء نگاه دیده میشود بلکه لزوم ان خالی از وجه نیست
واجب سیم مسح پیش سر است و مراد از مسح کشیدن دست است بر ان برطوبتی که دارد
بطوریکه تاثیری در محل نماید و کفایت میکند مسمی ان یعنی گفته بشود که مسح نمود
سر را و افضل و احوط انست که طول سه انگشت بعرض سر گذاشته شود و بقدر یک انگشت
پائین بکشد که بسه انگشت محل از عرض و طول مسح شده باشد و در بجا اوردن
این افضل که مستحب است قصد وجوب باید نمود و در این مقام چند دقت ملاحظه باید
بشود اول اینکه در این مسح باید سر ارام و برقرار باشد و دست کشیده شود پس اگر دست را
گذاشت و سر را حرکت داد مثل بسیاری از عوام وضو باطل است چونکه سر دست را
مسح نمود و اگر هر دو حرکت کنند باز هم صحت مسح مشکل است دویم انکه اگر تری در پیش
سر بسبب شستن روی یا بسبب دیگر باقی باشد اگر قلیل است که رطوبت دست بر ان

غالب می شود و اودر دست تاثیر نمیکند عیب ندارد و اگر رطوبت زیاد است نیز اشکال
بهم میرسد یکی عدم تاثیر مسح یکی مسح باب تازه پس باید انرا خشك کند یا کم نماید بعد
مسح بکشد سیم اینکه هرگاه بر دست در وقت مسح بان اب زیاد باشد بطریقی که انرا بر
ممسوح میکذارد اب جاری میشود مثل شستن در اینجا چون قصد نماید مسح را کفایت
میکند هرچند شستن عمل امده باشد لکن احوط انست که دست را تکان بدهد که
زیادتی ان اب برود و تری باقی بماند که بان مسح نماید چهارم انکه پیش سر اگر موی
ندارد بران مسح بکند و اگر دارد و بر بشره مسح کند هم مجزی است و اگر موی دارد و بخواهد که
بر موی مسح کند بیان ان بر چهار قسم می باشد اول اینکه موئی است که در همان محل
روئیده و بلند نشده لکن بشره را پوشانیده مسح بران موی جایز است دویم انکه موئی
است که از بالا روئیده و بر پیش سر افتاده مسح بران جایز نیست بی شبهه سیم انکه در
انجا روئیده و بلند شده بحدی که از حد سر میگذرد و بران مقدار که گذشته است اگر
حد سر مسح کند این هم مجزی نیست چهارم انکه حد ان مو از سر میگذرد لکن بران مقدار
که از حد سر نگذشته است مسح میکند و این نیز کفایت میکند مسئلة در این مسح
تفاوت نمیکند از بالا بپائین یا بعکس و اول احوط است و تفاوت نمیکند که بطریق استقبال
یا کجی باشد و تفاوت نمیکند که مسح بطول سر باشد یا بعرض ان و احوط همین طریق متعارف
است واجب چهارم مسح روی هر دو پا است از سر انگشتان تا کعب بحسب طول و مراد
از کعب برامدگی است که از همه روی پا بلندتر است و بعضی گفته اند ان گودیست که بالا
تر از این برامدگی است در مفصل یعنی انجا که استخوان ساق تمام میشود و متصل باصل
قدم میشود و مراعات این قول احوط است و باید خود کعب هم مسح بشود و اما در عرض همین
قدر لازم است که خط متصلی از سر انگشتان تا کعب مسح شود لکن احوط اینست که تمام
پشت پا بتمام کف دست مسح شود تا مفصل ساق و باید همان ملاحظات که در مسح سر
گفته شد در اینجا هم بشود پس باید پا برقرار باشد نه اینکه دست بر پا گذارد و پا را حرکت
دهد و باید اب بر پا غالب بر اب دست نباشد لکن در اینجا اگر موی بر پا باشد هرگاه موی
نازك متفرق باشند همین طور مسح کند و اگر انبوه و زیاد باشند که سانر قدری از دو عرض پا

باشند در اینجا اگر ممکن باشد ازاله انها واجب است ازاله زیرا که تخلیل غیر ممکن یا
مشکل است و اگر ازاله ممکن نیست بر انها مسح کند و قول بجواز مسح بران مطلقا خالی
از وجه نیست لکن خلاف احتیاط است البته احتیاط بازاله ان مو ترك نشود مسئله
مسح پای راست بدست راست و پای چپ بدست چپ افضل است و لازم نیست و هر دو
را بیك دست هم مسح میتوان نمود اینها اصل افعال واجبهٔ وضوء اند و در جا آوردن
این افعال چهارده شرط هست که در سیزده شرط از انها غسل با وضو شریك است
و چهاردهم تنها مختص وضو است اول مصاحبت همه این افعال با نیت باین معنی که از
اول عمل تا اخر در ذهن او مرکوز باشد که چه میکند و برای چه میکند و حقیقة همین
استدامه حقیقیهٔ نیت است و دو چیز انرا بر هم میزند اول غفلت بالکلیه که بالمرة از
از خزانه ذهن محو بشود که چه میکند بنحویکه اگر از او بپرسند دفعة ملتفت باین نشود
و متفرع می شود بر این مسئله که هرگاه کسی را در نماز پینکی یا چرت عارض شد بنحویکه از
التفات بداعی غفلت کرد لکن گوش او میشنود یا چشم او تنها می بیند در اینجا میگویم
وضوی او بهم نخورده لکن فعلی که در ان حالت بجا امده یا قرائتی که خوانده از نماز محسوب
نمیشود و باید اعاده انها بکند و گاهی از این بابت نماز باطل میشود دویم انکه نیت خلاف
کند یعنی نیت قطع یا نیت قاطع نماید در اثناء و در این حالت هر جزئی که بعمل اورد
باطل است لکن هرگاه رجوع کرد بنیت و هنوز موالات بهم نخورده اقوی در وضوء و
غسل این است که عیب ندارد هرچند نماز و روزه در این مسئله حکم دیگر دارند
دویم از شروط خلوص نیت است یعنی باید چیزی غیر از قربت با او منضم نشود تفصیل
کلام این است که منضم کردن چیزی با قصد قربت بر چند قسم می شود اول انکه در
محل رؤیة مردم قصد ریا و در محل سماع قصد سمعه نماید هرچند بالتبع باشد در این
ضمیمه عبادت باطل است هرگاه ریا دخیل در اصل عمل حقیقة باشد چه از اول
و چه در اثنا و لکن هرگاه بخیال او بگذرد لکن در اصل ابدا باعث عمل نبوده عیب ندارد
هم چنانکه اگر داعی اصل او محرك بوده و قربت و خلوص را در دل بگذراند اصلا ثمر ندارد
و عمل باطل است مسئلة هرگاه بداند که قصد قربت و ریاء هر دو در خیال او هستند

عملی که بآن مشغول است ولکن شک میکند که آیا حقیقةً داعی و محرک او در این عمل قربت
بوده یا ریا و کدام یک اصلی و کدام یک بالتبع بوده صحت این عمل مشکل است بلی هرگاه
عملی کرد و بعد از آن در او این شک را نمود آن عمل را حمل بر صحت نماید مسئلة
هرگاه شخصی مشغول عبادت است و از اطلاع مردم بر او در حال آن عبادت خوش
حالی بجهة او حاصل می شود عیبی ندارد هرگاه آن عمل را از اول بجهة آن اطلاع بعمل نیاورده
دویم آنکه قصد امر مباحی منضم بقربت بشود مثل آنکه در هوای گرم باب سرد وضو یا
غسل بجا آورد و قصد خنک شدن را هم دارد و حکم در این این است که اگر مقصود
اصلی عبادتست و این را بالتبع ملاحظه نموده عیب ندارد و اما اگر عکس باشد باطل
است یقیناً و همچنین اگر این را و هر دو را هم دفعةً باعث شدند نیز باطل است
سیم آنکه قصد امر راجحی دیگر کند مثل آنکه در تکبیر نماز قصد اعلام کند هرگاه قصد امتثال
امر نماز را هم کند عیب ندارد سیم از شروط مباح بودن آبست بسبب ملکیت آن یا
اذن مالک بر او بصریح یا شاهد حال یا اباحهٔ شارع هرچند که مالک اذن نداده و این
قسم سویم در نهرهای مملوکه است که آب آنها از رودخانها یا چشمه و قنات باشد که
بدون اذن مالک خوردن و وضو و غسل از آنها جایز است باذن مالک الملک
حقیقی هرچند نابالغ هم در آنها دخیل باشد لکن از برای حوضها بردن و زرع با آنها
آب دادن بدون اذن مالک حرام است مسئلة هرگاه نهر را غاصبی غصب نمود
ظاهر این است که همان حکم برای غیر غاصب برقرار است اما برای او و اتباع
او که معین در غصب بوده اند جایز نیست و بدانکه مباح بودن از جمله شروط علمیه
است یعنی اگر ندانند که آب مباح نیست و وضو یا غسل بعمل آورد باطل نیست و
اگر ندانند مثل آنکه باین خیال که از خودش میباشد یا از زید است و علم برضای او دارد
وضو گرفت بعد معلوم شد از کسی بوده که راضی نبوده عیب ندارد هرچند مثل آن بدهد
او بیاید مسئلة هرگاه در اثناء وضو معلوم شد که آب مباح نبوده است تتمه را از آ
باب مباح بجا بیاورد صحیح است مسئلة هرگاه روی و دستها را با آب غصبی ندانسته
شست بعد معلوم او شد که غصب است آیا مسح بآن تری دست میتواند بکند یا نه

اقوی

اقوی جواز است و احوط اعاده است مسئلة هرگاه باب غصبی وضوی باطل
گرفت و بعد بخواهد وضوی صحیح بگیرد لازم است که آن آب را بخشکاند بعد وضو
بگیرد و می شود گفت باید بگذارد تا خود بخود بخشکد و قول بجواز وضوی ثانی و هرچند
که اعضا از وضوی اول خشک نشده باشد نیز خالی از وجه نیست مسئلة هرگاه
جاهل مسئله وضو یا غسل باب غیر مباح بجا بیاورد باطل است هرگاه تقصیر در
تحصیل مسئله نموده اما جاهل غیر مقصر پس قول بصحت وضوی او خالی از قوه نیست
مسئلة هرگاه میدانست که این آب غصب است لکن در وقت وضو فراموش کرد
و بآن وضو گرفت صحت محل اشکال است خصوصاً هرگاه این فراموشی از بابت بی
باکی باشد که اغلب غاصبین در وقت تصرفات غالباً غافلند از غصبیت مسئلة
هرگاه دو ظرف آب در نزد او باشد که میداند یکی از آنها مباح است و یکی غصبی
لازم است اجتناب از هر دو و اگر آب منحصر است بآن دو باید تیمم بگیرد مگر در صورتی
که شارع اذن بدهد که تشخیص مال خود کند بقرعه یا عنوان در اینجا باید تعیین نماید
و طهارت بجا آورد چهارم مطلق بودن آبست پس باب مضاف مثل گلاب و عرق
طهارت جایز نیست و اگر آب و گلاب ممزوج شدند پس گلاب در آب مستهلک
شده و همان اسم آب را بر او میگویند وضو بآن عیب ندارد هرچند بوی گلاب داشته
باشد بلکه میتوان گفت که اگر در جائی آب بقدر کفایت وضو یافت نشد لکن
قلیلی آب دارد که اگر قلیلی گلاب بر او اضافه نماید باز او را آب میگویند و کفایت
وضو می کند واجبست که چنین کند بلی اگر اسم گلاب غالب شد طهارت باو جایز
نیست و اگر نه او را آب گویند و نه گلاب باز هم جایز نیست و اگر گلاب ضایع شده
باشد که بوی و طعم آن بالمره رفته باشد باز طهارت باو جایز نیست مسئلة هرگاه
آبی در ظرفی ببیند نمیداند آبست یا عرق بید مثلاً استعمال آن در طهارات جایز
نیست مسئلة هرگاه در صورت ممزوج شدن شک بکند که کدام غالب است
باز هم جایز نیست مسئلة گاهی آب مطلق در حال استعمال مضاف می شود
مثل اینکه دست رنگ حنای زیاد داشته باشد یا چرک بسیار داشته باشد که

در وقت شستن خصوصاً در آخر عضو که قلیلی میماند و باید باجزاء آن باقی را بشوید مضاف می شود باید ملاحظهٔ این را نمود لکن قسمی نشود که باعث وسواس بشود چون که گاهی فی الجمله تغییری می شود که بحد اضافه نمیرسد و عیب ندارد مسئله هرگاه دو آب باشد یکی مطلق و یکی مضاف و مشتبه بشوند و آبی غیر از آنها نباشد لازم است دو وضو بگیرد و این مثل مشتبه بمغصوب نیست که آنجا گفتیم حکم تیمم است و اگر یکی از این دو آب ریخته شد بیکی دیگر وضو بگیرد و تیمم نیز بکند مسئله شبنم داخل آب مطلق است مگر در بعض اقسام که طعمی پیدا میکند مثل شبنم نخود که خصوصیتی بجهة تغییر طعم در آن حاصل میشود و عرق آب مطلق هم آب مطلق است پنجم آنکه مکانی که در آن وضو میگیرد یا غسل میکند مباح باشد یعنی در آن فضائی که شستن روی و دستها در آن میشود غصبی نباشد و اما مکان استقرار پا در وقت مسح مثل اینکه کفش غصبی در پایش باشد یا فرش غصبی زیر پا در آن کفش گذاشته مسح کند بعضی گفته اند که عیب ندارد لکن احوط اینست که ملاحظهٔ این هم بشود که پایش در وقت مسح در کفش نباشد و اگر از اول وضو آنرا بیرون آورد که احوط است مسئله محبوس در مکان مغصوب وضو و نماز آن در آن مکان صحیح است و اجرت هم بذمهٔ او نمی آید مسئله حمام غصبی غسل در آن باطل است و اگرچه از بابت اجرت ندادن بحمامی یا عدم رضای او بر رفتن این شخص باشد مسئله حمام یا خانه که زمین یا عین گچ و آجر یا آهک آن غصبی باشد بطلان وضو و غسل در آن معلوم است و اما هرگاه عین اینها همه مباح باشند و فعله آنرا مزد نداده باشند مکان غصبی نمیشود و اجرت عمله در ذمهٔ صاحب است مسئله هرگاه اعیان گچ و آجر و آهک را خریده لکن پول از حرام داده آیا اصل خانه و حمام غصبی میشوند یا نه میگوئیم که اگر معامله بعین پول شده و بایع نمیدانست که حرام است معامله باطل و مکان و بنیان همه در حکم مغصوبند و اگر بذمه فروخته و نمیدانست که پول حرام خواهد داد حلیت محل اشکال است و اما اگر بایع میدانست که پول حرام میدهد و بذمه معامله شد مبیع ملک مشتری شده و حلال است

بلکه

بلکه اگر بعین نیز معامله کرده احتمال حلیت هست لکن مشکل است ششم آنکه ظرفی که از آن آب استعمال میکند مباح باشد پس هرگاه آب مباح مثلاً در آفتابه باشد که علم نداشته باشد که صاحب آفتابه راضی بتصرف است جایز نیست دست زدن بآفتابه بجهة وضو گرفتن بآن و نه خالی کردن آن در ظرف دیگر و اگر آب منحصر باشد باین باید تیمم بگیرد بلی اگر معصیت نمود و آب را در ظرفی دیگر خالی کرد آنوقت تکلیفاً با وضو می شود و اگر صاحب آفتابه بدون اذن صاحب آب آبرا در آفتابه گذاشت در این وقت صاحب آب یا ماذون از او میتوانند که بدون رضای او تصرف در آفتابه بخالی کردن آب از او نماید و توضیح مسئله اینست که وضو گرفتن با آب مباح که در ظرف غصبی است بر چند قسم تصویر می شود اول آنکه در وقت ارادهٔ وضو آنرا خالی کند در ظرف دیگر و وضو بگیرد این اشکال ندارد و هرچند آن خالی کردن هم معصیت باشد دویم آنکه بآن ظرف آب بر اعضا جاری کند و این باطل است بی شبهه چونکه اصل استعمال تصرف است سیم آنکه دست در آن ظرف برده آب بردارد و بشوید چهارم آنکه با آن ظرف آبرا در کف دست ریخته و بشوید ظاهر این است که در این دو قسم نیز باطل است چونکه عین تصرف اند و تفاوتی در بطلان در اینها ما بین اینکه آب منحصر باشد یا نباشد نیست پنجم و ششم و هفتم همین سه صورتند لکن در حالتی که قصد او خالی کردن آن بجهة رد بصاحب باشد در این سه صورت صحت خالی از قوة نیست هفتم از شروط اینکه ظرفی که بآن وضو میگیرد طلا یا نقره یا طلا و نقره نباشد که تصرف در آن و نگاه داشتن آن حرام است و همان هفت صورت آن مسئله اباحه در این مسئله میاید لکن در سه صورت اخیره باید قصد او خالی کردن و شکستن آنها باشد هشتم آنکه محلی که آب که در آن ریخته میشود مباح باشد پس هرگاه وضو بگیرد بنحویکه آب وضو در حین شستن ریخته شود در ظرف غصبی یا زمین غصبی جمعی از علماء حکم ببطلان نموده اند بلکه بعضی از محققین حکم کرده اند باینکه اگر آب غسل مثلا جاری شود در جائی که بعد از طی مسافتی بزمین غصبی برسد غسل باطل است

لکن در این شرط تاملی هست اگرچه احتیاط در دین مطلوب است نهم انکه محل شستن و مسح در حین شستن و مسح پاک باشد پس هرگاه محل یکی از انها نجس باشد در حال شستن یا مسح بی شبهه ان وضو وان غسل باطل است اما هرگاه او را قبل از شروع در عمل پاک نمود بی اشکال است وهم چنین هرگاه در بین عمل او را تطهیر نمود نیز خوبست لکن در غسل بعضی قائلند که باید قبل از شروع پاک نماید اما هرگاه بخواهد که بیک جاری کردن اب هم تطهیر نماید وهم عمل وضو بجا بیاید مثل انکه دست نجس را در حوض برند که هم پاک شود وهم اب وضو یا غسل حساب شود محل اشکال است اقوی انست که اگر قصد کند که شستن وضوئی یا غسلی در ان بعد از فرو بردن حاصل شود عیب ندارد **مسئلة** هرگاه بعد از شستن عضو نجاست عارض او شود در اثناء عمل عیب ندارد بعد از وضو بجهة نماز او را تطهیر کند **مسئلة** هرگاه از محل وضو یا غسل خون میاید و منقطع نمیشود همینکه انرا در اب کثیر فرو برد و دست مالید که یک انی منقطع بشود و یک سطح اب برا و جاری شود کفایت میکند دهم انکه در محل شستن و مسح حائل نباشد که مانع تاثیر اب غسل یا رطوبت مسح بشود هرچند بقدر نقطه باشد و رنگ و چربی که نازک باشند حایل نیستند لکن هرگاه غلیظ شدند حایل میشوند و اگر شک شود در چیزی که بر بدن هست که ایا حایل است یا نه واجبست ازالهٔ ان **مسئلة** هرگاه حایل بطریقی است که اب زیر ان میرسد نه بطریق جریان ایا لازم است برداشتن ان یا همان رسیدن اب کافی است ظاهر ثانی است لکن احتیاط کردن ببرداشتن ان بهتر است **مسئلة** اگر شک دارد که بر بدن حائلی هست یا نه اقوی این است که تفحص لازم نیست لکن مرحوم شیخ استاد اعلی الله مقامه حکم میفرمود بوجوب تفحص و ملاحظه خصوصا هرگاه شک معتنی به باشد و احتیاط شدید همین است یازدهم اینکه اب مستعمل در دفع خبث نشده باشد هرچند پاک باشد ومستعمل در رفع حدث اکبر نباشد بنا بر احوط واما مستعمل در وضو و در اغسال مندوبه عیب ندارد و مراد از مستعمل در غسل و وضو ابی است که بر بدن جاری شود بقصد غسل پس ابی که در وقت غسل قبل از اجراء بان طرف واین طرف ریخته می شود یا انکه بدن

میرسد لکن قصد اجراء اب غسل است بدست ان اب داخل مستعمل در حدث نیست واشکال ندارد وابی که دست میان ان زده واب برداشته داخل مستعمل نیست دوازدهم ترتیب مابین اعضا بنحویکه مقرر است پس اگر در وضو یا غسل ترتیبی تقدیم مؤخر نمود یا دو عضو باهم شست باطل است کلامیکه هست در این است که هرگاه مثلا دست راست و چپ را باهم شست بطریق فرو بردن یا اینکه دست چپ را اول شست وبعد راست را ایا شستن دست راست مجزیست باین معنی که هرگاه ثانیا دست چپ را بشوید وضو صحیح است یا نه اقوی صحت است لکن در صورت مخصوصه که هرگاه بعد از شستن دوی اول چپ را شست بعد راست را احوط این است که ثانیا هم دست راست را بشوید بعد چپ را و بدانکه در وضو ترتیب مابین مسح دو پا واجب نیست پس هر دو پا را باهم میتوان مسح کند بلکه تقدیم پای چپ بر راست هم عیب ندارد لکن احتیاط شدید در ترتیب است سیزدهم مباشرت افعال یعنی بخودی خود اصل واجبات را بجا بیاورد پس هرگاه با تمکن خود کسی دیگر روی یا دستهای او را بشوید یا مسح بر سر و پای او بکشند هرچند با دست خودش باشد باطل است واما مقدمات اینها پس چند قسم اند اول مقدمات بعیده مثل اب اوردن و حاضر نمودن و گرم کردن و نحو ان اگر این قسم را کسی دیگر بجا بیاورد اصلا اشکال ندارد دوم مقدمات قریبه مثل اب در دست ریختن یعنی کسی در دست او اب بریزد و خود شستن را بعمل بیاورد واین باعث بطلان وضو نیست لکن مکروه هست سوم انکه کسی بر دست و روی او بریزد و خود بقصد شستن انرا استعمال نماید این قسم نیز ظاهرا عیب ندارد ولکن خالی از اشکال نیست چهارم انکه اب از جائی ریخته میشود مثل شیر بچه و ناودان و دست را زیر ان بگیرد بقصد شسته شدن بهمین ریخته شدن این هم عیب ندارد پنجم کسی اب میریزد از افتابه مثلا نه بقصد شستن عضو متوضی لکن او خود دست را زیر ان میگیرد بقصد شسته شدن بهمین ریختن این هم ظاهرا عیب ندارد چهاردهم وان مختص وضو است موالات است و موالات سه معنی دارد معنی اول اینکه مابین افعال این قدر فاصله طولانی قرار ندهد که صورت ان محو بشود بطریقی که بگویند مشغول ان عمل نیست واین معنی در وضو

لازم است حتی اینکه اگر در جزء آخر رطوبتی در همه اعضاء سابقه بماند ثمر ندارد معنی
دویم اینکه از فعلی که فارغ شده بلافاصله مشغول فعلی که بعد از آنست بشود احتیاط
اینست که موالات باین معنی هم مراعات بشود معنی سویم آنکه ملاحظهٔ اثری از آثار
بشود که خشک شدن سابق باشد بیکی از سه طریق یا اینکه وقتیکه مشغول عضوی
غیر از اول شد همهٔ اعضاء سابقه بر آن با رطوبت باشد یا اینکه همهٔ آن خشک نشده
باشد که اگر قدری از آن خشک بشود عیب ندارد یا اینکه سابق آن عضوی که مشغول
بآن می شود باید خشک نشود و اقوی لزوم موالات باین معنی است بطریق دویم پس
در وقت شروع بعضو بعدی همینکه در اعضای سابقهٔ آن رطوبتی باشد کفایت می
کند اگرچه تا این تمام بشود آن خشک بشود مسئلة آیا ماندن رطوبت در موی ریش
ثمری بجهة موالات دارد یا نه تحقیق این است که آن تری یا در ظاهر موی حد صورت
است یا در باطن موی حد صورت است یا در موی پایین تر از حد صورت است در
قسم اول اشکالی نیست که قطعاً ثمر در موالات میکند و در دویم ظاهراً اشکالی نیست و
و در سویم اقوی این است که هم ثمر دارد زیرا که شستن آن در وضو مستحب است پس آب
آن آب وضو میباشد مسئلة آیا ماندن تری در غاسل کفایت میکند یعنی هرگاه
در کف دست که بآن شسته تری از آن مانده لکن شسته شده ها همه خشک شده
باشند کفایت میکند یا نه قول بکفایت خالی از قوت نیست لکن خلاف احتیاط است
و بدانکه بعضی از اعاظم علماء عصر بعد از آنکه معنی موالات را باین نحو نموده فرموده است
که این تقدیر زمانی است و ماندن تری حسی یا خشک شدن حسی دخلی ندارد
پس هرگاه تاخیر انداخت بحدی که در تابستان معتدل خشک می شد لکن خشک
نشد موالات بهم خورده و اگر اعضا را با دستمال خشک نمود یا بسبب شدت افراط
حرارت در هوا یا در بدن خشک شد که اگر گرمای معتدل بود نمیشد ضرر ندارد
تتمه کلام بدانکه دو قسم از وضو هست که بدون آب ریختن حاصل می شوند اول
وضوی ارتماسی و برای آن چند کیفیت است کیفیت اول اینکه صورت را از رستنگاه
فرو در آب برده و بزنخ ختم کند یا آنکه در آب کند و بی نیت وضو و در بیرون آوردن قصد

شستن

شستن او نماید بهمان ترتیب از رستنگاه اول بیرون آورد و ختم تا زنخ کند و بعد از آن
دست راست را در آب فرو برده و در بیرون آوردن قصد شستن کند و ابتدا از مرفق
و ختم بسر انگشتان و دست چپ را هم باین طریق در اینجا مسح بدست راست و چپ هر دو
بی اشکال است کیفیت دویم اینکه دستها را بفرو بردن بشوید که بمحض فرو بردن بیرون
آورد در اینجا هم ظاهر این است که مسح بدستها عیب ندارد و لکن اگر دست راست را
که شست بیرون آوردن آن طول کشید بعد که دست چپ را شست فوراً بیرون آورد
با دست چپ همه مسحها را بکند چونکه دست راست را بسبب طول آب تازه فرا گرفته
کیفیت سویم این است که در آب جاری فرو برود و قرار بدهد که در جریان از آب عضوی
شسته شود و فوراً بیرون بیاید و مسح بهر یک از دستها که کند عیب ندارد کیفیت چهارم
اینکه آب زیاد از ناودان یا باران شدیدی بر همهٔ بدن او ریخته شود و در هر احاطه قصد
عضوی کند در اینجا بدست چپ همه مسحها را کند کیفیت پنجم آن است که در آب ایستاده
فرو رفته بحرکت روی از رستنگاه موی قصد شستن روی کند و بحرکت دستها از مرفق
قصد دستها و بلا مکث بیرون آید کیفیت ششم اینکه در آب ایستاده بدون تحریک در
هر آنی قصد شستن عضوی کند بترتیب و زود بیرون آید و مسح کند و در این قسم
تامل هست بلکه در مطلق شسته شدن در آب از بابت آب جدید در مسح احتیاطی
هست هرچند فوراً از آب بیرون بیاید قسم دویم اینکه شخص از آب بیرون بیاید
در حالتی که همهٔ قطرات آب بر بدن او باشد قصد وضو کند و دست بر صورت بمالد تا
انقطرات بشوید و همچنین دستها را و بعد مسح کند یا اینکه باران بدن او را گرفته و
قطرات زیاد بر بدن او باقی مانده قصد وضو نموده بطریق استعمال وضو بگیرد بنحوی که
صدق شستن بشود تمهید کلام بدانکه این چهارده شرط که برای وضو گفته شد
شرطیت آنها در حال تمکن است و اما در صورت عدم تمکن پس حکم شارع در آنها مختلف
است در بعض آنها بمحض ممکن نشدن حکم بتیمم فرموده و در بعضی از آنها وضو با قسم
دیگر مقرر نموده اما شرایطی که بمحض عدم تمکن حکم بتیمم فرموده اطلاق و طهارت و اباحهٔ
آبست و اباحهٔ ظرف و مصب و استعمال نشدن در رفع حدث اکبر و باقی شرایط را در وضو

عدم امکان آنها وضوهائی چند مقرر فرموده که اسم آنها وضوء اضطراری است و وضوء اضطراری هشت قسم است وضوء جبیره و وضوء اقتصار و وضوء تقیه و وضوء ناقص العضو و وضوء تولیه کلیه و وضوء تولیه بعضیه و وضوء دائم الحدث و وضوء غیر ممکن الموالات و بیان اینها در هفت فصل است فصل اول در بیان وضوء جبیره و وضوء اقتصار بدانکه وضوء جبیره اسم وضوئی است که بسبب علت در محل وضو بر حائل مسح میشود و وضوء اقتصار اسم وضوئی است که بعض مواضع وضو را ترک میکند و اکتفا باطراف آن میکند و هر یک جائی دارند تفصیل بیان آنها این است که ممکن نشدن شستن یا مسح محل وضو یا از بابت ضرر اصل استعمال آب است ببدن یا اینکه در محل خاص از آن مانع هست و آن مانع یا جبیره است یعنی تخته بسته بر شکسته و انجا بدر رفته است یا دوائی که بر دمل و زخم گذاشته اند یا دستمال است که بر آن بسته یا چیزی بدون علتی چسبیده و دفع نمیشود یا زخم مکشوف است یا وجع یا ورم یا رمد چشم است یا بسبب نجاست و عدم امکان تطهیر شستن آن ممکن نیست و هر یک از تخته یا دستمال یا چیز عارضی یا بعض عضو وضو را گرفته یا تمام عضو را از حد خود نه بیشتر سرایت کرده از جزو علیل بجزو سالم بقدر متعارف یا زیاده از متعارف و ضرر حاصل از استعمال آب یا مختص محل شستن است یا محل مسح و چون احکام اینها تفاوت دارد لهذا در ضمن چند مسئله بیان میشوند مسئلهٔ اول هرگاه اصل استعمال آب مضر است ببدن حکم تیمم است و جبیره در کار نیست هر چند ممکن باشد مسئلهٔ دویم بدانکه هرگاه موضع شستن شکسته یا از جا در رفته باشد و بسته باشد تخته بآن اسم آن بسته جبیره است پس هرگاه بی ضرر ممکن باشد که آب بجلد عضو برسد بریختن بسیار یا بگذاردن آن در آب لازم است که چنین کند لکن اگر رسیدن آب بآن بطریق اجراء باشد تفاوت نیست ما بین امکان وا نمودن آن و عدم امکان و اگر بمحض رسیدن آب باشد اگرچه احوط این است که در این صورت اگر ممکن است او را وا کند اکتفا بمحض رسیدن نکند بلکه وا کند لکن اقوی اکتفا است و اینکه وا کردن ضرور نیست و اما رسیدن رطوبت خالی پس آن ثمری ندارد و حکم آن مثل صورتی است که هیچ ممکن نباشد مسئلهٔ سیم

هرگاه در محل مسح جبیره باشد اگر وا کردن مشقت ندارد لازم است وا کند و اگر وا دارد لکن آب رسیدن بآن ممکن است آیا آب رسانیدن عوض مسح میشود یا باید مسح بر آن حایل نمود ظاهر ثانی و احوط جمع است مسئلهٔ سیم هرگاه وا نمودن جبیره و آب رسانیدن بزیر آن ممکن نباشد انجا جای وضوی جبیره است یقیناً چه بسبب ضرر آب باشد یا ضرر خود وا کردن یا مشقت وا کردن یا از جهة نجاست محل و ضرر داشتن تطهیر و کیفیت وضوء جبیره این است که بعد از آنکه موضع سالم را شست و بمحل جبیره رسید آب تازه بر دست ریخته و بآن آب مسح کند بر همه ظاهر جبیره بی تدقیق بلکه همان قدر که دست در اول کشیدن باو میرسد کافی است و رسانیدن بما بین چوبها و ریسمانها و فاصله اگرچه ظاهر باشد ضرور نیست و در این مسح نمودن باب این ملاحظه کردن که آیا این شستن جبیره است یا مسح او ست ضرور نیست همین قدر قصد کند فرمان بردار را باین کیفیت خاصه کافی است و تفاوتی نیست در این حکم ما بین نجس بودن زیر جبیره و پاک بودن آن بلکه همین قدر که ظاهر جبیره پاک است کفایت میکند مسئلهٔ هرگاه ظاهر جبیره نجس باشد و تغییر و تطهیر آن ممکن نباشد و گذاشتن چیزی بر آن ممکن نباشد در اینجا اکتفا میکند بشستن اطراف آن و نسبت بجبیره و موضع آن ساقط است و این معنی وضوی اقتصار است و احوط جمع است ما بین این و تیمم مسئلهٔ احتیاط بدانکه در صورتی که مسح بر بشره ممکن باشد و جبیره هم باشد در وضو جمع ما بین چهار احتیاط پیدا میشود باین طریق که اول وا کند و مسح کند بعد از آن بگذارد و بر بالای جبیره مسح کند و قصد وضوی اقتصار هم نماید بشستن اطراف و تیمم بدل وضو هم بجا بیاورد مسئلهٔ در صورت نجاست ظاهر جبیره هرگاه ممکن است که چیز طاهری بر سر جبیره بگذارد لازم است که چنین کند و مسح کند بر آن و احتیاط جمع را نیز هست مسئلهٔ بدانکه تری جبیره از آب وضو محسوب است و بر این مطلب دو فرع متفرع می شود فرع اول اینکه اگر جبیره بر کف دست باشد مسح با آن جایز است فرع دویم اگر همهٔ اعضای وضو خشک بشوند و تری جبیره برقرار

باشد موالات برقرار است بجهة عضو بعد از آنها **مسئلهٔ چهارم** هرگاه زخمی
باشد که دوائی بر آن گذاشته و برداشتن آن ممکن نباشد یا دستمال بر آن بسته باشد
تکلیف بوضوء جبیره است بطریقی که گفته شد و احوط جمع است ما بین آن و تیمم
مسئلهٔ پنجم هرگاه محل شکسته یا زخم مکشوف باشد و آب بجهة آن ضرر داشته باشد
چیزی بر آن بگذارد و عمل جبیره کند و احوط جمع است ما بین این و تیمم و حکم بوضوء اقتصار
نیز خالی از وجه نیست **مسئلهٔ ششم** محلی که وجع دارد یا ورم دارد و آب بآن مضر است
حکم در او وضوء اقتصار است و احوط تیمم است با آن **مسئلهٔ هفتم** هرگاه جبیره
یا دواء یا دستمال از محل صحیح گرفته باشند اگر بقدر متعارف است عیبی ندارد و اگر
زیاده است و ممکن است که وا کند چنین کند و اگر ممکن نیست علاوه بر وضوء جبیره
تیمم کند احتیاطاً **مسئلهٔ هشتم** چیزی که بی علتی در بدن چسبیده و زایل نمیشود
اگر بطریقی شده که دیگر جزء بدن محسوب می شود مثل موضع اصلی است و شستن می
خواهد و وضوء جبیره در اینحال نیست و اگر باین طریق نشده و قابل زوال است
لکن بالفعل مانع است عمل جبیره نماید با تیمم احتیاطاً **مسئلهٔ نهم** بدانکه در
هر جائی که محل علیل را آب مضر است و اطراف آنرا میتوان شست لکن خوف
سیلان آب بر موضع علیل هست تدبیر بجهة شسته شدن اطراف و سیلان
نکردن این است که با وصله کرباس آب برداشته بر موضع صحیح بکشد بطریقی که آب
خارج از او اقل غسل حاصل بشود و بر زخم نرسد و میشود هم که دست را تر نموده کم کم بر آن
موضع بکشد تا جریان حاصل شود **مسئلهٔ دهم** مادامیکه خوف دارد از برداشتن جبیره
از بابت شک جایز است گذاشتن آن تا اطمینان بهم برسد و اگر بعد از برداشتن معلوم شد که
از سابق بر این خوب بوده است اعادهٔ اعمال لازم نیست **مسئلهٔ یازدهم** هرگاه بر ماسح
جبیره باشد یا بر ممسوح بهمان تری جبیره که بر ماسح است مسح کند محل مسح را یا جبیره که بر او
هست **مسئلهٔ دوازدهم** محل فصد داخل جروح است که گاهی حکم جبیره بر پنبه یا
دستمالی که بر او گذاشته می شود جاری میشود **مسئلهٔ سیزدهم** هرگاه ظاهر جبیره
مغصوب باشد دست کشیدن بر آن جایز نیست و گذاشتن چیزی بر آن دلیل ندارد و در

صورت امکان تبدیل آن لازم است و لکن هرگاه تبدیل مضر باشد ببدن میتوان گفت با
وجود معصیت در ابتداء گذاشتن حال که ضرر جانی دارد برداشتن آن لازم نیست و رد
عوض آن بمالک هم لازم است لکن باز هم نمیتوان گفت که جایز است مسح بر آن و هرچند که بدل
آنرا داده باشد مگر آنکه برضاء مالک آنرا بخود منتقل کند و این دادن بدل باعث انتقال
حقیقی عین نیست بناء علی ذلک حکم در مسئله تیمم است و احوط آن است که وضوء
اقتصار هم عمل بیاید **مسئلهٔ چهاردهم** هرگاه باطن جبیره مغصوب باشد و ظاهر آن
مباح ظاهر جواز مسح بر جبیره است **مسئلهٔ پانزدهم** چشم درد هرگاه اصل استعمال آب
مضر بآنست تیمم باید کرد و هرگاه همان آب رسیدن بخود چشم تنها مضر است بعد از شستن
بالای چشم چیزی بر چشم گذارده بنحو جبیره بر آن مسح کند یا بر همان دستمال و کهنه که بر آنست مسح
کند بعد پائین تر آنرا بشوید و بعد از اتمام وضو تیمم هم بجا آورد **مسئلهٔ شانزدهم** بعض اوقات
خون جراحت با دوائی که بر آن بریزند آمیخته شده جوش میخورد و سخت می شود بر ظاهر بدن
میماند پس هرگاه ممکن است ازالهٔ آن بحمام یا آب گرم واجب است چنین کند و هرگاه ضرر دارد
یا مشقت و باعث زخم شدن بدن می شود ازالهٔ آن لازم نیست و چون تطهیر آن هم ممکن نیست
باید چیزی بر آن گذارده و مسح با آب بر آن نماید و تیمم نیز بجا بیاورد **مسئلهٔ هفدهم** هرگاه
گشودن جبیره یا برداشتن دواء و کهنه زخم و آب رسانیدن بآن ممکن باشد و ضرری نداشته
باشد لکن وقت وسعت نداشته باشد آیا مسح بر جبیره کافی است اقوی این است که تیمم ندارد
و باید تیمم نمود **مسئلهٔ هیجدهم** در هر جا که گفتیم چیزی بر جزء علیل بگذارد و بر آن
مسح کند باید اول اطراف سالم آنرا بشوید که اگر آنچیزی که میگذارد زیاده از موضع علت
فرا گیرد بی شستن نماند و اما اگر جبیره گذاشته باشد و بقدر متعارف از موضع سالم گرفته
حکم آن حکم موضع زخم است اما هرگاه برخلاف متعارف گرفته احوط جمع است ما بین
عمل جبیره و تیمم **مسئلهٔ نوزدهم** هرگاه جبیره همهٔ یک عضو وضو را فرا گرفته باشد
حکم همان است که مذکور شد و اما اگر همهٔ یک عضو را فرا گرفته احوط جمع است ما بین جبیره
و تیمم و اگر در یک عضو دو جا جبیره دارد صحیح ما بین آنها را بشوید و بر هر دو مسح کند
مسئلهٔ بیستم گاهی بسبب علتی مسح بر چکمه و موزه باید نمود و این داخل جبیره نیست

ومثل وضوء تقیه است که گفته خواهد شد **فصل دویم** در وضوء تقیه است
هرگاه شخص در بلاد مخالفان و محل سطوت ایشان باشد میتواند که وضو بگیرد بطریق ایشان
از همه بابت حتی شستن پا و مسح بر موزه و وضو بان نحو صحیح و مجزی است کلامی که هست
در این مقام این است که مخالفین قائلند باینکه اگر پا برهنه است باید شست و مسح بر آن
جایز نیست و اگر در موزه و چکمه است مسح بر چکمه جایز است اما مسح بر خود پا جایز نیست
حال چون تقیه بهر دو عمل میاید کدام مقدم است اقوی این است که شستن پا مقدم است بر
مسح بر چکمه و موزه **مسئلة** هرگاه شخص در موضع تقیه است لکن میتواند جای دیگر
برود که وضوء اصلی را بگیرد ظاهر این است که لزومی ندارد که در همان موضع وضوء تقیه
بگیرد صحیح است **مسئلة** هرگاه مخالفین میدانند که این شخص از شیعه است و چنین باشد
که این عمل باعث خیال ایشان در موافقت بشود ظاهر این است که باز مجزی باشد
لکن چون در آن تاملی هست احوط اینست که بعد از آن عمل اعاده یا قضا در حالت امکان
نماید **فصل سویم** در وضوء ناقص العضو است بدانکه هرگاه عضوی از اعضاء وضوء
عمق یا عرض آن نقصی حاصل شود همان سطح باقی حکم اصلی را دارد و هر چند پرده نازکی از آن
مانده باشد و حکم جبیره آن هم حکم اصلی علیل است و اما هرگاه از اعضاء طولا چیزی
بریده باشد هر قدر از آن که هست میشوید و اگر دست را از مرفق بریده اند سر مرفق را
هم باید بشوید و مستحب است شستن بازو و اگر از قدم چیزی بریده باشد مسح کند بر باقی مانده
از آن و بر کعب و اگر از کعب یا بالاتر بریده مسح بر قدم ساقط و وجوب وضو برقرار است و جای تیمم
نیست و اگر کعب تنها مانده احوط و اقوی مسح آنست **مسئلة** هرگاه عضو جدا شده باشد و
هنوز در محل خود آویخته باشد ظاهرا حکم آن برقرار است و اگر افتاده باشد و دفن نشده
و قبل از افتادن محدث شده بحدث اکبر یا اصغر دیگر حکم آن ساقط است و بعضی گفته
اند که اگر اراده وصل آن باشد حکم آن برقرار است و ظاهرا وجهی ندارد **مسئلة** هرگاه
پوست از محل وضو برخواسته و بر محل دیگر افتاده اقوی لزوم شستن آنست یا جبیره آن
مسئلة هرگاه در جای عضو جدا شده عضو دیگر را وصل نموده باشد و گرفته باشد آیا حکم
وجوب غسل یا مسح عود میکند یا نه بعضی از مشایخ ما حکم میفرمودند باینکه همین قدر که اسم

عضو او بر آن گفته شد حکم آن حکم عضو اصلی است و حقیر در حکم مسئله تامل دارم
مسئلة هرگاه پوست از مرفق جدا شد و تا بالای مرفق رفته در آنجا آویخته ماند شستن
جای آن لازم است نه خود آن و اگر در همان پایین مرفق آویخته مانده است شستن خود آن و
جای آن لازم و اگر از بالای مرفق خراشیده و در پایین مرفق آویخته مانده ظاهر لزوم
شستن آن است **فصل چهارم** در وضوء تولیه کلیه هرگاه شخص قدرت ندارد بر
اینکه افعال وضو را خود بخود بجا بیاورد لازم است که کسی او را وضو بدهد باین طریق
که خود او نیت بکند که طهارت بعمل میاورم یا اینکه اثر طهارت را حاصل میکنم قربة الی
الله و بعضی گفته اند که نیت بکند که وضو داده می شوم قربة الی الله و این مشکل است
و حق این است که تعیین نایب و تمکین او از شستن و مسح گویا مثل خود شخص است
پس میشود مثل متعارف نیت کند که وضو میگیرم قربة الی الله بعد از آن نایب روی و دستهای
او را بشوید بدست او یا بدست خودش بعد از آن مسح کند بکف خود آن شخص یا بکف نایب
بهمان تری که در دست نایب است یا بتری که در دست منوب عنه است هرگاه شستن بدست
او باشد **فصل پنجم** در وضوء تولیه بعضیه است یعنی هرگاه شخص قدرت بر بعض
افعال دارد و بر بعض ندارد که در آن بعض که قدرت ندارد نایب بگیرد و در اینجا مسئله
هست که هرگاه این قدر را که میتواند میشود در اول بجا بیاورد و می شود در آخر یا ابتدا
بمقدور کند و وقتی که عاجز شد نایب او را وضو بدهد یا میشود اول افعال را نایب بجا
بیاورد و بعد بقدر مقدور در آخر خود بجا بیاورد اقوی اول است **فصل ششم** در وضوء
دائم الحدث بدانکه هرگاه شخص را ناخوشی عارض شده که حدث متوالی عارض او می شود
مثل سلس البول و مبطون و غالب النوم و مانند اینها پس حالات او چند قسم متصور میشود
اول اینکه یک وقتی برای او هست که سالم از حدث میشود و وضو و اقل واجب نماز در
آن حاصل میشود پس اگر اول وقت است تاخیر نماز از آن جایز نیست و اگر آخر وقت
است انتظار آن لازم است و اگر همان اقل واجب را تنها متمکن است رخصت در بجا
آوردن مستحب ابدا ندارد حتی یک تکبیر مستحب هم نباید بگوید و اگر مستحبی بجا آورد نماز او
باطل است **مسئلة** هرگاه آن وقت فرصت در اول وقت بود و نکرد معصیت کرده بعد از آن

نماز را بنحو متعارف بجا بیاورد و هرگاه آنوقت فرصت در آخر وقت است در اول بطریق
تکلیف اضطراری بجا آورد ظاهر بطلان است مسئلهٔ دیگر آیا بجهة مسح بتری آب وضوی
دست نائب باید مسح کند یا بتری دست خود که نائب او را بر ممسوح بکشد اگر ممکن است
باید بتری دست خود باشد والا بتری دست نائب از آن شستن هم کفایت میکند دویم
فرصت بقدر طهارت و اقل نمازهای اضطراری دارد مثل اقل نمازهای اضطراری
حال مطارده و نماز غریق که اکتفا میشود در آن بایماء و گاهی بعوض هر رکعتی یک تسبیحه هم
چنانکه در باب صلوات اضطراریه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پس در اینجا میگوئیم
انتظار فتره لازم است که طهارت را بعمل بیاورد با آن نماز اضطراری لکن احوط بعد از آن نماز
دیگر است بنحویکه بیان خواهد شد سوم آنکه فرصت بقدر طهارت و قدری از نماز
باشد و بطریقی بیاید که باز هم بعد فرصت قدری دیگر نماز بدهد در اینجا انتظار آن وقت لازم
و بعد از طهارت و قدری از نماز همینکه حدث آمد بنشیند در همان اثنا نماز وضو بگیرد
و نماز را اتمام کند خصوصاً در ناخوشی سهال که بیقین این طریقه متعین است چهارم آنکه
حدث متوالی میاید و این فترات اندک در اینجا اگرچه بعضی گفته اند که این بولی که بنا خوشی
سلس میاید مثلاً داخل حدث نیست و مثل صحیح وضو و نماز بجا بیاورد لکن اقوی این است
که باید برای هر یک نماز یک وضو بگیرد پس بجهة نافلهٔ ظهر و نماز ظهر پنج وضو و بجهة نافلهٔ
عصر و نماز عصر پنج وضو و همچنین هر نمازی از واجب و مستحب و اما اجزای فراموش شدهٔ
نماز که بعد بجا میاورد و سجود سهو اینها وضوی مستقل نمیخواهند و اما مثل نماز احتیاط
که فی الجمله تابع است پس اقوی در آن هم کفایت وضوء نماز اصلی است برای او اگرچه احوط
وضوء جدید است و این فاصله مضر نیست و بدانکه از جملهٔ اقسام دائم الحدث مستحاضهٔ
قلیله است و حکم آن بلا شبهه همین است که برای هر نمازی وضوئی بگیرد فرقی که مابین
آن و باقی اقسام است اینست که در مستحاضه عقب هر نمازی تغیر پنبه و تطهیر ضرور است
لکن در مثل سلس البول لازم است گذاشتن خریطه یعنی چیزی که منع تعدی کند مثل کیسه
که در آن پنبه بگذارد و دیگر تغیر یا تطهیر آن برای هر نمازی لازم نیست اگرچه احوط است
فصل هفتم در وضوء متعذر الموالاة است یعنی هرگاه بسبب شدت حرارت هوا یا

بدن

بدن موالات بمعنی سوم حاصل نشده اگر باستیناف میتوان تحصیل کرد احوط استیناف
است والا ساقط است و خشک شدن همهٔ اعضا در حین شروع بعضو در این صورت
عیب ندارد و اما بجهة مسح با آب وضو هرگاه تری بدا نمانده در دست و نه در اعضاء
وضو که از آنها بردارد احوط مسح است بدست خشک بعد مسح با آب تازه بعد از آن تیمم است
و اما هرگاه از بابت این که آب کم کم بدست میاید و جمع نمیشود موالات بمعنی اول حاصل
نمیشود مثل اینکه در عرض دو ساعت مثلاً آب بدست میاید هر نیم ساعت بجهة عضوی
یا از بابت دیگر ممکن نمیشود مگر اینکه هر نیم ساعت عضوی بشوید در اینجا احوط بعد
از این وضو تیمم است **خاتمهٔ کلام** در بیان مشترکات وضوءات اضطراریه است
و آنها چند امر اند اول هرگاه عذری که باعث این وضوها بوده دفع شد آیا حکم وضو باقی
است و حدث مرتفع است یا لازم است وضوء اصلی بجهة اعمال مشروطه بوضوء تفصیل کلام
اینست که دفع عذر یا در اثناء وضو است یا بعد از فراغ از آن قبل از عمل که وضو برای او بود
یا در اثناء آن عمل است یا بعد از عمل بجهة اعمال دیگر پس در اینجا چند مسئله است **مسئلهٔ
اول** آنکه در اثناء وضو که قدری از آن بنحو جبیره یا تقیه عمل آمده دفع عذر شد آیا اتمام وضو
بموافق اصلی کفایت میکند یا اینکه باید از سر گرفت وضوء اصلی را اگرچه اول خالی از وجه
نیست لکن اقوی و احوط ثانی است **مسئلهٔ دویم** بعد از فراغ از وضو رفع عذر بشود
هنوز مشغول نماز نشده در اینجا صحت وضو خالی از قوت نیست لکن اقوی و احوط اعاده است
مسئلهٔ سوم آنکه در اثناء نماز دفع عذر شد یا اینکه بعد از نماز شد یا برای نمازهای
دیگر کفایت میکند یا نه اقوی کفایت و عدم لزوم اعاده است در بعض اقسام وضو که
وضوء تقیه و وضوء جبیره و وضوء اقتصار و وضوء ناقص العضو است و اما وضوء دائم
الحدث هرگاه دفع عذر شد اکتفا بآن نمیشود حتی اینکه اگر در اثناء عمل هم بداند که دفع عذر
شده باید از سر بگیرد و در وضوء تولیه تامل هست احتیاط شدید در اعاده است **امر دوم**
در این وضوءات اضطراریه فرقی مابین واجب و مستحب نیست پس همه وضوءات
مستحبه را بهمه اقسام اضطرار میتوان بجا آورد حتی اینکه وضوء تجدید بنحو تقیه هم خوب
است **امر سوم** هرگاه بداند که قدری که از وقت گذشت عذری حاصل میشود که باید

وضوء اضطراری بگیرد آیا واجبست تعجیل در وقت در وضوء اختیاری یا نه قول بلزوم
تعجیل خالی از قوه نیست امر چهارم آیا واجبست تاخیر هرگاه بداند که در آخر وقت
رفع عذر می شود یا مظنه داشته باشد حکم بوجوب خالی از وجه نیست لکن اقوی عدم
انست و احوط تاخیر است امر پنجم هرگاه احتمال زوال عذر باشد آیا واجبست انتظار
یا جایز است تعجیل و بدار اقوی ثانی ست و احوط انتظار است **در بیان شکیات**
وسهویات وضوء است بدانکه سهو از وضو مبطل عمل مشروط باو ست و در افعال وضو
مبطل او میباشد مطلقا مگر آنکه بخواطرش بیاید در حالتی که موالات برقرار باشد و مبطل
دیگر عمل نیامده باشد که آنوقت برمیگردد آنچه را سهو کرده با ما بعد آن بجا می آورد و اما
شک در وضو یا شک در خود انست یا در اثناء ان یا بعد از فراغ از ان پس اینها سه موضع اند
که باید بیان بشوند موضع اوّل در شک در وضو داشتن است پس هرگاه این شک در حالتی
است که یقین داشته است بوضوء سابقا والآن شک کرده که آن وضو باقی مانده یا نه اینجا
این شک اعتبار ندارد و حکم ببقاء طهارت می شود و هرگاه در حالتی است که یقین داشته
است بحدث و شک دارد که وضو گرفته یا نه در اینجا حکم ببقاء حدث می شود و لازم است
وضو بگیرد و هرگاه بیقین بهر دو دارد و نمیداند کدام مقدم بوده و کدام موخر باز هم حکم بحدث
می شود مسئلهٔ دقیقه هرگاه با این حالت شک در دو صورت اخیره بی وضوء نماز
کرد عمداً نماز باطل است و اگر غفلت کرد از اینکه این شک را کرده و نماز کرد باز هم باطل است
و اگر نماز کرد و بعد از نماز یقین کرد که قبل از نماز محدث بوده و لکن شک دارد که طهارت
بجهة این نماز عمل آورده یا نه نماز او محکوم بصحت است لکن نمیگوئیم وضو دارد بلکه باید
برای نمازهای بعد وضو بگیرد **موضع دوّم** در شک در افعال وضوء است در حال
وضو ساختن حکم کلی آن بنیست مادامیکه فارغ از وضو نشده در هرچه شک بکند واجبست
که برگردد و از آنجا بیاورد حتی اینکه در وقت مسح پای چپ اگر شک کرد که نیت کرده یا نه
یا جزء مخصوصی از روی داشسته یا نه لازم است برگشتن و همچنین اگر در اثناء شک بکند
در شرطی از شرائط وضو لازم است ملاحظه و تحصیل علم بثبوت آن شرط **موضع سوّم**
در شک در افعال و شرائط وضو است بعد از فراغ از وضو و معنی فراغ از وضو این است که

خود را مشغول بکار دیگر یا در جای دیگر ببیند یا فاصله زیاد بشود پس در این مقام هرگاه
شک کند که آیا فلان جزء را بجا آورده ام یا نه اعتنائی باین شک نیست و وضوء او تمام است
لکن اگر این شک در مسح پای چپ باشد و هنوز در جای خود نشسته است و طول زیاد
نکشیده احوط اعاده است و اما هرگاه شک کند بعد از فراغ در شرطی از شروط حکم بصحت
وضوء می شود لکن حکم نمیشود که آن شرط بعمل آمده و متفرع است بر این مسئلهٔ عجیبه
و آن این است که هرگاه ظرف آب یا دست یا عضو دیگر نجس بود و بعد از فراغ از وضو ملتفت
شد که آیا در وقت وضو تطهیر نموده بودم یا نه می گوئیم وضو صحیح است لکن آن ظرف و دست و
اعضاء وضو که آب بآنها رسیده همه نجس اند باید بجهة نماز تطهیر بشوند **مقصد دوّم**
در غسل است بدانکه اصل غسل شستن تمام ظاهر بدن است بملاحظهٔ امر خداوند
عالم که معنی نیت قربت است و امر خداوند باین بر دو نوع است واجبی و استحبابی و امر وجوبی
بآن پنج سبب دارد که باعث امر اند و هر یک از آن اسباب که موجود شد غسل آن سبب
از برای کارهای چند مطلوب می شود هر یک بامر خاصی مثلا هرگاه جنب شد امر بغسل جنابت
می شود از برای نماز علیحده و از برای طواف علیحده و هکذا و استحبابی نیز در مقام خاصه است
لهذا لازم است اوّل معرفت اسباب خاصه که موجب غسل اند و غایاتی که غسل را بجهة آنها
میخواهند تا آنکه در وقت غسل ملاحظه بشود که فرمان برداری کدام امر میشود که عبادت بعمل
بیاید پس در اینجا چند فصل است **فصل اوّل** در بیان اسباب حالاتی است که باعث
وجوب غسل میشوند و آنها پنج سبب اند سبب اوّل جنابت است و آن حالتی است که عارض
شخص میشود و شارع انرا مانع قرار داده از عبادات و اعمال خاصه و آنحالت بیکی از دو
چیز حاصل میشود اوّل بانزال منی و آنچیز نیست معروف و اگر محل اشتباه شد بعلامات
چند شناخته میشود از جهندگی و خروج بشهوة و حصول سستی و انکسار شهوت بعد از آن
و گاهی ببوی شناخته می شود که بویش مثل بوی شکوفهٔ خرما یا خمیر نان باشد و بعد از معلومیت
خروج آن باعث جنابت است در هر حالتی خواب و بیداری و اختیار و اضطرار چه مرد باشد و
چه زن چون از زن نیز منی خارج می شود لکن همهٔ علامات سابقه را ندارد و بیرون آمدن
منی مرد از فرج زن باعث جنابت نمیشود دوّم دخول مقدار حشفه در قبل زن یا دبر مطلقا

وتفاوتی نیست در حصول جنابت مابین آنکه انزال بشود یا نشود فاعل یا مفعول باشد
و بدون آن لذت حاصل بشود یا نشود باختیار یا بی اختیار باشعور یا با غفلت و تفاوتی
مابین کبیر و صغیر نیست حتی اینکه اگر مقدار حشفهٔ طفل صغیر داخل نمود هر دو جنب
می شوند بلکه بعضی نسبت بفرج حیوان میت هم گفته اند که علاوه بر معصیت و حرمت
و حد و تعزیر جنابت حاصل میشود بمحض دخول حشفه هرچند انزال نشود بلی اگر خنثی
ادخال نمود در زن مطلقا یا پسر یا مرد یا خنثی جنابت حاصل نمیشود برای هیچ کدام و
همچنین اگر مرد ادخال نمود در قبل خنثی سبب دویم مس میت است یعنی رسیدن
عضوی از اعضاء چه دست و چه پا و چه صورت بر عضوی از اعضاء میت انسانی
که روح از او مفارقت نموده و بدن او تمام سرد شده باشد و هنوز او را غسل شرعی
نداده باشند پس برسیدن عضوی از اعضاء شخص باو در حال مذکور غسل بر آن
شخص واجب می شود و فرقی نیست در مس عضو مابین اینکه آن دو عضو که بهم رسیده
اند هر دو از اعضاء ظاهر باشند یا باطنه یا مختلف و مابین اینکه روح دار باشند یا
بی روح حتی ناخن بناخن بلی مس موی میت یا مس کردن او بموی باعث غسل نمی
شود و اگر عضوی از زنده بریده شد و مشتمل بر استخوان باشد مس او مثل مس میت
است هرچند سرد نشده باشد مسئلة اگر خود شخص عضو بریده شدهٔ خود را مس
نمود نیز غسل بر او واجب است مسئلة سقط اگر چهار ماه بر او گذشته مس او غسل
دارد و اگر از چهار ماه کمتر است مس او باعث غسل نیست هرچند نجس است
مسئلة اگر طفل مرده متولد شد آیا بر مادر او غسل مس لازم می شود یا نه اقوی این است
که لازم نیست هرچند احوط غسل است مسئلة وصله گوشت خالی که از آدم زنده
بریده می شود نجس است لکن بمس او غسل لازم نمیشود و اما استخوان خالی احتیاط
شدید در غسل است و همچنین اگر از میت باشد پس استخوانها که در مقابر بیرون
می آید اگر معلوم نباشد که از میت غسل داده اند غسل بمس آنها لازم است و بعید
نیست که در مقابر مسلمین حمل بر غسل داده شود مسئلة اگر گفتیم استخوان خالی
غسل دارد دندان افتاده این حکم را ندارد و مس آن غسلی نمیخواهد مسئلة بدانکه

مس میت گاهی غسل و شستن هر دو میخواهد و گاهی نه غسل و نه شستن و گاهی غسل
نه شستن و گاهی شستن نه غسل پس هرگاه میت سرد شده را با رطوبت مس کرد جای
هر دو است و هرگاه قبل از سرد شدن بخشکی مس کرد هیچ کدام نمی خواهد و هرگاه بعد از
سرد شدن بخشکی مس کرد غسل میخواهد نه شستن و هرگاه قبل از سرد شدن برطوبت مس
کرد شستن میخواهد نه غسل و بعضی از علماء حکم فرموده اند باینکه در مس میت با وجود
خشک بودن هم باعث وجوب شستن می شود و اقوی خلاف این است مسئلة مس شهید
غسل نمیخواهد و خود شهید هم غسل نمیخواهد و همچنین کسیکه بحکم حق باید کشته شود بعد
از کشته شدن غسل مس میت نمی خواهد و مس کردن عضو او هم غسل ندارد لکن باید قبل از کشته
شدن غسل میت بکند و تکفین بشود سبب سویم حیض است در حالت انقطاع او و
آن خونی است که بحسب طبیعت خداوند عالم در زنها خلق نموده از جهة حکمتهای بسیار که
یکی حفظ ولد در رحم و یکی غذاء او شدن و یکی تبدل بشیر بعد از تولد و اوقات مقرره از
برای خروج آن قرار داده و شارع برای آن تشخیصات خاصه معین فرموده که در باب علیحده
بیان میشود انشاء الله تعالی سبب چهارم نفاس است در حالت انقطاع آن و آن
خونی است که در حین تولد یا بعد از آن بیرون میاید و شارع هم بجهة تشخیص آن حدود
قرار داده است سبب پنجم استحاضهٔ متوسطه و کثیره در حالت باقی بودن آن خون و
استمرار آن یقینا و برای انقطاع آن بنابر بعض اقوال و تفصیل آنها بیان خواهد شد انشاء
الله تعالی فصل دویم مذکور شد که این پنج سبب که باعث غسل میشوند از چند باب
امر بغسل از برای هر یک هست بعضی واجب و بعضی مستحب پس باید تشخیص آنها بشود
که مکلف در وقت غسل بداند که کدام امر را فرمان میبرد تا اطاعت حاصل شود و
توضیح اقسام اینها در چند مطلب بیان می شود انشاء الله تعالی مطلب اول در غسل
جنابت و بیان اقسام و انواع امرهائی که از شارع بآن شده و کیفیت نیت هر یک و وقت
هر یک و آنها چند امرند اول امر بغسل جنابت بجهة خود رفع آن حالت با قطع نظر از
چیزی که بعد از آن بعمل بیاورد و این امر موافق مشهور بنحو استحباب است پس غسل جنابت
مستحب نفسی است و بعضی گفته اند که بنحو وجوب است و کیفیت نیت آن این است که غسل

میکنم بجهة دفع اینحالت قربة الی الله یعنی بجهة آنکه خدا دفع اینحالت را از من خواسته است
دیگر ملاحظهٔ اینکه واجب است یا مستحب است ضرور نیست و وقت غسل باین نیت تعیین
ندارد در همه اوقات این نیت را میتوان کرد چه قبل از وقت نماز واجب چه بعد از آن
چه در وقت مرکب از هر دو وچه حالت شك در وقت چه در شبهای ماه مبارك رمضان
چه غیر آنها چه نماز قضا بذمه باشد چه نباشد چه بنا بر نماز داشته باشد چه نداشته باشد
وبعد از آنکه غسل باین نیت شد آنچه موقوفست بر آن همه صحیح اند با این غسل از نماز و
روزه وطواف ودخول مسجد وغیر اینها دوّم امر بغسل جنابت بجهة نماز واجب و کیفیت
نیت آن این است که غسل میکنم بجهة دفع جنابت برای بجا آوردن نماز قربة الی الله و
قصد قربت تنها نیز کافی است که در آن ملاحظه کند فرمان برداری آن امر را که بغسل جنابت
شده است بجهة نماز و وقت این نیت در نماز ادا و قضا مختلف است پس وقت آن بعد از
دخول وقت نماز است در نماز ادائی و میشود آنرا از برای نماز ادائی جا آورد قبل از
دخول وقت قریب بآن بقصد تهیّؤ لکن در نیت آن در اینوقت باید ملاحظه امر مستحب
باشد پس نیت میکند که غسل جنابت میکنم بجهة مهیّا شدن از برای نماز واجب ندبا
قربة الی الله وقربة تنها هم کافی است که ملاحظه معنای آنکه فرمان برداری این امر مخصوص
است نماید مسئلة هرگاه شك داشته باشد که وقت داخل شده یا نه بقصد وجوب
از برای نماز نمیتواند وضو بگیرد یا غسل کند و اما بقصد تهیّؤ میتواند ظاهر جواز است و
واحوط ملاحظهٔ قسم اول است که گفته شد مسئلة هرگاه در حین شروع بغسل یا وضو
میداند که وقت داخل نشده ولکن در اثناء آن خواهد شد نیت مهیّا شدن و نیت وجوب هر دو
محل اشکال است واحوط نیت باطهارت بودن است مسئلة هرگاه بر ذمه شخص نماز
قضا باشد در همهٔ اوقات بقصد وجوب میتواند غسل یا وضو بجا بیاورد هرگاه اراده
نماز قضا دارد و همچنین هرگاه احتمال بدهد که شاید نماز قضا بکنم و اما اگر بنا ندارد که
که نماز قضا کند و وقت نماز ادا هم نشده بعضی گفته اند که باز هم بنیت وجوب میتواند و
بعضی گفته بنیت وجوب نمی تواند و نیت استحباب هم اشکال دارد لکن اقوی این است
که بقصد دفع حدث و باطهارت بودن قربة الی الله وضو بگیرد عیبی ندارد و بعد از آن

بان

بآن نماز میتواند کرد مسئلة هرگاه بخیال آنکه وقت نشده غسل یا وضو را بقصد باطهارت
بودن بعمل آورد بعد مشخص شد که وقت نماز واجب بوده عیب ندارد مسئلة هرگاه
بخیال نزدیك بودن وقت وضو بقصد تهیّؤ گرفت بعد معلوم شد که وقت بوده ظاهر
این است که عیب ندارد مسئلة هرگاه بخیال اینکه وقت نماز داخل شده بقصد وجوب
غسل یا وضو بجا آورده بعد معلوم شد که وقت نبوده پس هرگاه نماز قضا بذمه او بوده
غسل و وضوء او صحیح است اگرچه قصد نماز قضا نداشته است و بقصد نماز ادائی که
وقت آن نشده بود بجا آورده باشد و اما هرگاه نماز قضا بذمه او نباشد و بقصد وجوب
بعمل آورده برای نمازی که بعد معلوم شد که وقت آن نماز نبوده احوط اعاده است سیّم
امر بغسل جنابت بجهة روزهٔ واجب هرگاه آن جنابت در شب حاصل باشد و وقت وسعت
غسل را داشته باشد و کیفیت نیت این قسم قصد وجوب است بجهة صحت صوم پس هرگاه
قریب بطلوع فجر است اشکالی نیست و هرگاه در اوقات دیگر شب باشد اقوی نیز صحت نیت
وجوب است و هرچند اوّل شب باشد و هرگاه نماز قضا بذمه او باشد که بجهة آن غسل
کند بقصد وجوب نیز بی اشکال است و هرگاه بنیت دفع حدث جنابت قربة الی الله غسل کند
بی ملاحظهٔ روزه روزهٔ او نیز صحیح است چهارم امر بغسل جنابت در شب بجهة روزهٔ
مستحب و وقت این نیت در همهٔ شب است و کیفیت آن قصد استحباب است بجهة روزه
قربة الی الله لکن این کیفیت نیت کردن بنا بر این است که بقاء بر جنابت عمداً مبطل روزه
مستحب باشد و اما هرگاه قائل شدیم باینکه بقاء بر جنابت مبطل روزه مستحب نیست و
اینکه شرط بودن غسل مختص روزهٔ واجب است پس قصد استحباب بجهة روزه نمیتوان کرد
بلکه نیت آن بیکی از دو قسم باید کرد یا بقصد باطهارت بودن و دفع جنابت قربة الی الله
یا بقصد روزه احتیاطا قربة الی الله و اوّل اسلم است پنجم امر بغسل جنابت بجهة طواف
خانه کعبه پس اگر جزء حج یا عمره است چه مستحب باشد وچه واجب باشد قصد وجوب
میکند در غسل بجهة آن و اگر طواف مستحب باشد قصد استحباب میکند بجهة آن ششم
امر بغسل جنابت بجهة مباح شدن چیزهائی که حرام اند در حالت جنابت مثل مس کتابت
قرآن واسم الله و دخول مساجد مگر بجهة مرور در غیر مسجدین شریفین و مکث در مطلق

مساجد وکذاشتن چیزی درانها وقراءة سورهائی که سجدهٔ واجب درانها هست پس
اکر یکی ازانها واجب شد غسل را بجهة اباحهٔ ان بقصد وجوب میکند واکر واجب نشد
پس قصد استحباب در بعض انها کر یقینا مستحب اند میکند واما بعض انها مثل کذاشتن
چیزی در مسجد یا مس کتابت قران پس چون در اصل استحباب انها تاملی هست قصد
استحباب در غسل بجهة انها مشکل است هفتم امر بغسل جنابت بجهة دفع کراهت چیزهائی
که در حالت جنابت مکروهند مثل چیز خوردن وخوابیدن ونحو انها واین غسل مستحب است
قصد استحباب دران باید نمود هشتم امر بغسل جنابت بجهة هر امر سنتی که مشروط باشد
صحت ان بطهارت مثل نماز سنت وطواف مستحب یا کمال ان مشروط باشد مثل تلاوت
قران ودخول مساجد وغیر اینها از انچه در وضو کذشت مطلب دویم در غسل
حیض ونفاس است وبیان انکه انچند بابت بان امر شده که لازم است در وقت نیت
ملاحظهٔ یکی ازانها نماید اول امر بان بجهة محض دفع اینحالت بی اینکه منظور بجا اوردن
نماز یا غیر ان باشد وامر باین طریق استحباب است پس هرکاه وقت نماز یا روزه نباشد وزن
بخواهد غسل حیض کند ونماز قضا بر او نباشد یا نخواهد بکند در غسل حیض قصد استحباب
نماید بجهة دفع اینحالت قربة الی الله بلی کلامیکه هست در این است که ایا این قسم غسل
احتیاج بوضوء دارد یا اینکه وضو بجهة نماز است در وقت نماز پس غسل را حال بجا میاورد
ودر وقت نماز وضوئی بجهة ان بعمل میاورد وبنا بر اینکه وضو بخواهد کیفیت نیت ان
بچه نحو است احوط این است که وضوء قبل از ان بکیرد بقصد قربت از این بابت که قبل
از هر غسل وضو مطلوب است دویم بجهة نماز واجب سویم بجهة طواف واجب
چهارم بجهة صوم واجب پنجم بجهة مس کتابت قران ششم بجهة دخول مسجد هفتم
بجهة خواندن سور عزائم یعنی این سه که واجب شدند غسل حیض ونفاس بجهة اینها
واجب می شود مطلب سوم در غسل استحاضه است وامر بان از یک بابت شده
که همان بجهة نماز است بتفصیلی که بیان خواهد شد دیکر هرچه موقوف علیه
انست موقوف است بر غسل نمازی وانچه مباح می شود بغسل نمازی مباح می شود
مطلب چهارم در غسل مس میت است وامر وجوبی بان بجهة نماز واجب

وطواف واجب معلوم است لکن بجهة مس کتابت قران تاملی هست وبجهة دخول مسجد
وقرائت عزائم ظاهر این است که واجب نمی شود وبجهة روزه هم واجب نمی شود قطعا
مطلب پنجم در غسلهائی است که مستحب اند وانها چهار نوع اند زمانیه ومکانیه
وفعلیهٔ قبل وفعلیهٔ بعد یعنی بعضی بجهة زمان مخصوص اند بعضی بجهة مکان
مخصوص اند بعضی بجهة کاریست که بعد از ان بکند بعضی بجهة کاریست که قبل از ان
شده است ومجموع اقسام این چهار نوع چهل وهفت غسل اند اما زمانیه غسل جمعه
است وبسیار تاکید دارد ووقت ان از طلوع صبح است تا ظهر وغسل عیدین ووقت ان
از طلوع صبح است تا وقتیکه مشغول نماز عید بشود ظاهرا تا اخر روز هم میتوان کرد وغسل
شب عید فطر وغسل عرفه وغسل ترویه که هشتم ذی الحجه است وغسل عید غدیر
وروز مباهله که بیست وچهارم انست وغسل عید مولود ودحو الارض که بیست وپنجم ذی
قعده است وروز مبعث که بیست وهفتم رجب است وشب نیمهٔ ان وروز نوروز و
شب نیمهٔ شعبان وشبهای طاق ماه رمضان وهمهٔ شبهای دههٔ اخر ان وزمانیه
چند حکم مشترک دارند یکی اینکه همین که جا امد حدث رافع حکم ان نیست ویکی انکه
در مطلق ان زمان خوبست لکن اول ان بهتر است وهمچنین تا جزء اخر انهم مستحب است
لکن شب بیست وسیم ماه رمضان بخصوص دو غسل دارد یکی اول شب ویکی اخر
شب وبجهة غسل جمعه چند خصوصیت هست اول انکه تقدیم ان بر وقتش مشروع است
پس هرکاه بترسد که در روز جمعه از او فوت شود پنجشنبه میتواند غسل جمعه بکند
بنیت تقدیم وبعضی شب جمعه را هم ملحق کرده اند واکر بعد از این تقدیم اتفاق شد که روز
جمعه میسر شد اعاده مستحب است واکر بعد از میسر شدن نکرد قضا هم مستحب می شود
ولکن با عدم تیسر را قضا ندارد دویم انکه قضاء ان مستحب است از بعد از ظهر
جمعه تا مغرب روز شنبه وروز شنبه بهتر از شب ان است بلکه در مشروعیة قضا در
شب شنبه تاملی هست لکن در روز ان تاملی نیست سویم انکه هرچه در وقت اداء
ان بظهر نزدیکتر است افضل است وبعید نیست که در وقت قضا نیز چنین باشد واما
مکانیه غسل دخول حرم مکه دخول مکه دخول مسجد الحرام دخول کعبه دخول حرم مدینه دخول

مدینه دخول مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله دخول مشاهد شریفه وبعضی گفته اند که دخول هر مکان شریفی واین غسلها باید قبل از دخول باشند واما فعلیه که غسل پیش از فعل باید بجا بیاید غسل احرام است غسل طواف غسل وقوف بعرفات غسل وقوف مشعر غسل هدی در منی غسل حلق در منی غسل زیارت پیغمبر وائمه صلوات الله علیهم غسل برداشتن تربت سید الشهداء علیه السلام از محل خود غسل مباهله باکسی که ادعا باطل میکند وبجهة آن کیفیت مخصوصۀ هست غسل عمل استدعاء انتقام از ظالم وکیفیت آن این است که بعد از غسل در زیر آسمان دو رکعت نماز میکند بعد از نماز دست بدعا برمیدارد وعرض میکند اَللّٰهُمَّ اِنَّ فُلانَ بْنَ فُلانٍ قَدْ ظَلَمَنی وَلَیْسَ لی اَحَدٌ اَصُولُ بِهِ عَلَیْهِ غَیْرُکَ فَاسْتَوْفِ لی ظُلامَتی اَلسّاعَةَ اَلسّاعَةَ اَلسّاعَةَ بِالاِسْمِ الَّذی اِذا سَئَلَکَ بِهِ الْمُضْطَرُّ اَجَبْتَهُ فَکَشَفْتَ ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَمَکَّنْتَ لَهُ فِی الاَرْضِ وَجَعَلْتَهُ خَلیفَتَکَ عَلی خَلْقِکَ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَسْتَوْفِیَ ظُلامَتی اَلسّاعَةَ اَلسّاعَةَ غسل عمل استفتاح که مشهور است بعمل ام داود بجهة گشایش کارهای مشکله وکیفیت آن در زاد المعاد در اعمال ماه رجب مسطور است غسل توجه بسفر غسل توجه بسفر زیارت سید الشهداء علیه السلام غسل زیارت آنحضرت از دور غسل استسقاء بکیفیت خاصه غسل استخاره بنحو خاص که در محل خود مسطور است واین اغسال را مسائل چند هست **مسئلۀ اولی** وقت بجا آوردن اغسال مکانیه واغسال فعلیه که اول غسل باید نمود قبل از آن فعل است بمقداری که صدق بکند بجهة آن غسل نموده وظاهر این است که هرگاه غسل اول روز بشود وآن عمل آخر روز کافی باشد وهمچنین در شب غسل اول شب وعمل آخر آن بلکه غسل شب برای روز آن یا بعکس هم خوب است **مسئلۀ دویم** هرگاه مابین غسل وعملی که غسل برای آنست خواب برود عیب ندارد وغسل منتقض نمیشود **سویم** هرگاه در بین اینها حدث اصغر دیگر حاصل شد عدم نقض بآن خالی از وجه نیست لکن اعاده غسل مستحب است **چهارم** اغسالی که بعد از بعض افعال مستحب اند وآنها چهار غسل اند بعد از حصول سبب هر وقت بکند خوبست غسل توبه که بعد از توبه بلا فاصله غسل کند غسل کشتن وزغه که چلپاسه باشد غسل مس میت غسل داده غسل نگاه کردن بدار کشیده بعد از

سه روز **فصل سویم** در کیفیت غسل است بدانکه غسل شستن کل بشره وظاهر بدن است که باید آب بجمیع بدن برسد حتی بیخ موهای سر وابرو وهرجا که موی دارد وبیخ گوش وناف وزیر پستان زنان وزیر بغلها وچین ها که در بدن آدمهای چاق میباشند وآنچه دیده میشود از گوش وپیچیدگی آن وزیر ناخن ولکن بواطن را مثل میان بینی ودهن وچشم لازم نیست شستن وهمچنین سوراخ اصل گوش وبینی که بجهة حلقه وگوشواره می کنند اگر چیزی در آنها هست باید حرکت بدهد تا آب بسوراخ برسد واگر در آنها چیزی نیست پس اگر سوراخ بهم آمده است که اندرون آن پیدا نیست شستن اندرون آن واجب نیست واگر نمایانست باید بشوید وباید دانست که شستن زیر موها باید بآبی باشد که بعد از نیت بآن برسد چون بعضی تسامح می کنند از این بابت که قبل از غسل که در حوض اند زیر موها تر شده است خیال میکنند که این کفایت می کند وحال آنکه باید علم برساند که بعد از نیت آب تازه بر عضو اول وبعد از عضو اول آب تازه بر دوم وبعد از عضو دویم آب بر سویم جاری شده وبزیر موها هر یک باید در محل خود بترتیب آب برسد وبدانکه غسل را دو کیفیت هست وهر یک از این دو کیفیت را حقیقتی هست وچند طریقه پس در اینجا چند مقصد هست **مقصد اول** بدانکه حقیقت غسل ترتیبی شسته شدن مجموع بدن است بنحو ترتیب که ابتدا بسر وگردن شود بعد از آن بجانب راست وبعد از آن بجانب چپ پس اول آن اول شروع است بشستن از سر وگردن هر جزء که ابتدا بآن نمود اگر چه پایین آن باشد وآخر آن شستن چیزی است که بشستن آن جانب چپ تمام میشود اگر چه بالای آن باشد **مقصد دویم** در طریقهای غسل ترتیبی است وآنها بسیاراند **طریقه اول** آنکه با ظرف آب بریزد بنحویکه جاری بر عضو شود بی دست مالیدن **دویم** آنکه آب بریزد ودست بمالد **سویم** آنکه با دست خود آب را بر بدن بمالد مثل روغن مالیدن لکن بطریقی که اقل شستن حاصل بشود **چهارم** آنکه فرو برد در آب اولا سر وگردن را وثانیا جانب راست را وثالثا جانب چپ را **پنجم** آنکه سه مرتبه همۀ بدن را در آب فرو برد هر مرتبه بقصد شستن عضوی **ششم** آنکه بعضی از اعضا را تماما بیرون بشوید وبعضی را در آب فرو برد **هفتم** آنکه یکعضو را بعض آن را بیرون بشوید وبعض آن را

درآب فرو برد هشتم آنکه در زیر آب نیت غسل ترتیبی کند که حرکت بدهد سر را
در زیر آب بقصد شستن آن بعد از آن جانب راست را حرکت داده بعد از آن جانب
چپ را نهم آنکه در زیر آب جاری که آب می گذرد بی آنکه خود حرکت کند در گذشتن
سه طبقه از آب قصد سه عضو نماید دهم آنکه در بیرون آوردن هریک از سه عضو
از آب بترتیب قصد شستن او کند یازدهم آنکه در فرو رفتن قصد یکعضو و در آب
قصد یک عضو و در بیرون آمدن قصد آن یکی اخیری دوازدهم آنکه سر و گردن را
بیرون آب شسته و برای جانب راست فرو رود و بقصد جانب چپ بیرون آید
سیزدهم آنکه بر بدن از قطرات مجتمع باشد در وقتی که از آب بیرون آمده بعد در
بیرون بنیت غسل استعمال آن قطرات بطریق ترتیب نماید بنحویکه اقل شستن حاصل
شود چهاردهم مرکب از این کیفیت با کیفیات سابقه مقصد سوم در حقیقت
غسل ارتماسی است و در آن چند قول است اول اینکه عبارتست از فعلی که فرو بردن
همهٔ بدن است در آب بعد از نیت پس اول غسل اول شروع است در فرو بردن هر عضو
که بعد از نیت اول در آب داخل شود و آخر آن شسته شدن جزء آخریست بعد از فرو رفتن
وبنا بر این باید نیت مقارن شروع بفرو رفتن باشد دوم آنکه عبارتست از صفتی که
حاصل شدن شسته شدن همهٔ اعضا است دفعة که حاصل میشود بعد از فرو رفتن در
آب و تخلیل آنچه آب بآن نمیرسد و در یک زمان حاصل می شود پس اول و آخر ندارد
و فرو رفتن از مقدمات آنست و نیت باید مقارن آن صفة حاصلهٔ دفعیة الحصول
باشد سوم آنکه عبارت است از انفعالی که پنهان شدن بدن در زیر آبست یا فعلی
که پنهان نمودن بدن است در زیر آب و رسانیدن آب بر جمیع بشره پس اول آن اول پنهان
شدن و آخر آن آخر رسانیدن آبست در آن حالت بجائی که نرسیده باشد و ثمرات
هر یک از این سه قول بعد از این بیان خواهد شد انشاء الله تعالی مقصد چهارم
در طریق غسل ارتماسی است و آن بچند کیفیت میشود اول آنکه همهٔ بدن بیرون
باشد و خود را در آب بیندازد دیگر هر جزء از بدن که اول ملاقات آب نماید تفاوت
نمیکند و در این قسم اشکالی نیست دوم آنکه در میان آب باشد تا زانو یا بالاتر و فرو

رود دفعة در آب و این هم عیبی ندارد ولکن بعضی در آن احتیاط کرده اند خصوصاً هرگاه
آب تا سینه یا گردن باشد سوم آنکه در میان آب باشد و کم کم در آب فرو برود که در
عرف گفته نشود که یک مرتبه در آب فرو رفت و در این قسم موافق بعض اقوال در
تحقق ارتماس اشکال هست چهارم اینکه در زیر آب نیت غسل ارتماسی کند بهمان
باقی ماندن در آن پنجم آنکه در زیر آب نیت غسل کند بحرکت دادن بدن بقصد
ارتماس ششم آنکه در زیر آب نیت غسل کند باختلاف طبقات آب که بر او جاری می
شوند و سطوح آن مختلف می شوند و ظاهر صحت این سه قسم است کلامیکه هست این است
که آیا میشود در زیر آب که ماندن او طول بکشد چند غسل نیت کند که هر لحظهٔ ماندن
برای یک غسل باشد محل اشکال است در صورتی که بمحض ماندن باشد لکن هرگاه
باختلاف طبقات آب بشود چه بتحریک و چه بجریان آب شاید خالی از وجه نباشد هفتم
آنکه در زیر آب نیت غسل کند به بیرون آمدن یعنی بفرا گرفتن آب بدن را در وقت
بیرون آمدن هشتم آنکه قصداً ارتماس کند در زیر نهری که از بلندی ریخته می شود یا میزاب
بزرگی که جاری باشد یا باران شدیدی یا ریختن ظرف بزرگی بنحویکه یکمرتبه آب همهٔ
بدن را احاطه کند و در صحت این دو قسم تأمل هست مقصد پنجم در احکام غسل
ارتماسی و ترتیبی است و آنها بر دو قسم اند مشترکه و مختصه بهر یک و در ضمن چند مطلب
بیان میشوند مطلب اول بدانکه شرط نیست در غسل ترتیبی اینکه هر عضوی یا هر
جزئی از عضو که شسته شد بر حالت و شرایط خود باقی باشد تا آخر پس هرگاه عضوی را
شست و بعد از آن نجس شد یا حائلی در او پیدا شد یا خشک نمود از ابلا شک و لا
شبهه عیب ندارد و اما غسل ارتماسی پس میتوان گفت که لازم است در او اینکه در
وقتی که جزء آخری در آن در زیر آب شسته می شود باید مجموع اجزاء دیگر هم بر همان
حالت باقی باشند از طهارت و عدم حائل و بیرون نیامدن آنها از آب پس اگر در
حین تخلیل موی یا مثلاً خون از دماغ بیرون آید یا اینکه در حین سعی در رسانیدن
آب بزیر مویهای صورت در حالتیکه در زیر آبست پای او بر زمین گذاشته شود که
زمین مانع از اتصال آب بآن باشد یا آنکه بعد از شسته شدن آن گل آلوده شود یا

انکه بعد از فرو رفتن در حین اشتغال برسانیدن آب به بعض جایهای بدن آب قدری از
بدن او را بیرون بیندازد که همه محل اشکال می شوند پس از چند بابت دقت در غسل
ارتماسی حاصل می شود اول از بابت نجس نشدن هیچیک از اعضاء سابقه مادامیکه
مشغول است بلاحقه دویم حایل عمل نیامدن بر سابقه مادامیکه مشغول است
حتی متصل بزمین بودن و گل الوده شدن قبل از اتمام سویم بیرون نیامدن اجزاء سابقه
از آب تا اتمام فراغ باین نحو که اگر جزئی بیرون آمد دیگر شستن آنچه سابق بر آن است
لازم میشود لکن تحقیق این است که همینکه شخص نیت غسل را نمود و در آب فرو رفت بطریقی که پنهان
بشود و در حال پنهان بودن قدری از اعضا را خود بخود آب فرا بگیرد و قدری را در زیر آب
تخلیل کند کفایت میکند بسه شرط اول اینکه در یک وقتی همه بدن پنهان بشود پس اگر قدری
از بدن که داخل آب شود قدری دیگر بیرون بیاید کافی نیست بلی بعد از پنهان شدن همه
اگرچه شروع بتخلیل عضوی را آب بالا بیاورد باعث از سر گرفتن نمیشود دویم آنکه بعد
از پنهان شدن یک آنی پای او متصل بزمین نباشد و اگر بعد از این متصل شود که هنوز
مشغول تخلیل است عیب ندارد سویم اینکه در وقت فرو رفتن پای او در گل نباشد یا
اینکه در گل فرو نرود قبل از پنهان شدن همه بدن ولکن هرگاه پنهان شدن حاصل شد
در آب و بعد پای او گل الوده شد عیب ندارد اگرچه هنوز مشغول بتخلیل و رسانیدن آب
ببعض اعضاء باشد مطلب دویم بدانکه هر یک از غسل ترتیبی و ارتماسی باعتبار آب
آنها بر پنج قسم اند چونکه غسل یا باب قلیل است یا در آب کر یا در آب زیاده بر کر یا آب جاری
یا در چاه و از برای هر یک از این پنج قسم حکم خاصی هست پس در اینجا ده صورت هست
صورت اول غسل ارتماسی در آب قلیل و آن در صورت پاک بودن بدن و حصول
شرائط ارتماس عیبی ندارد لکن ثانیاً بآن غسل نمودن محل اشکال صورت دویم
غسل ترتیبی باب قلیل و الم حرفی در آن نیست و مقدار آن بقدریست که اقل شستن
بآن حاصل شود هرچند بطریق روغن مالیدن باشد صورت سویم غسل ارتماس
در چاه و در این چند قول است بطلان غسل و نجاست آب و صحت غسل با نجاست آب
چاه تنها و صحت غسل با نجس شدن آب چاه و همه بدن بعد از غسل و صحت غسل با واجب

بودن کشیدن هفت دلو و این قول خالی از قوة نیست صورت چهارم غسل ترتیب
در چاه و قول بصحت آن و لزوم کشیدن هفت دلو بعد از آن خالی از وجه نیست؛
لکن بعضی در آن احتمال داده اند که بشستن جزء اول آب چاه نجس میشود و طهارت آن
بکشیدن هفت دلو است و اما غسل در یک کر یا زیاد از آن یا جاری پس اختلاف احکام
آنها در صورت نجس بودن بدن قبل از غسل یا نجس شدن آن است در حین غسل و
تحقیق آن در مسئله سویم است مطلب سویم هرگاه بدن نجس باشد و قبل از شروع
در اصل غسل آن را تطهیر نمود شبهه در آن نیست و اوفق بالاحتیاط است و هرگاه در
اثناء غسل نجس شد پس اگر از اعضائی است که آب غسل بر آنها جاری شده و بعد از آن
نجس شده ظاهر آن است که اشکالی در آن نیست هرچند که نجس بماند تا بعد از غسل
و اگر از اعضائیست که هنوز شسته نشده و آن را قبل از شروع در اتمام غسل تطهیر نمود نیز
اشکالی ندارد و هرچند که در اثناء غسل است کلامیکه هست در چند مسئله دیگر است
مسئله اولی هرگاه عضوی نجس باشد قبل از شروع در غسل و آن را تطهیر نکرده و شروع
در غسل نمود تا وقت شستن آن در غسل آن را تطهیر کرده بعد اجراء آب غسل بر آن نمود
ظاهر این است که عیبی ندارد لکن بعضی قائل شده اند بلزوم تطهیر قبل از شروع در غسل
پس تطهیر کف پای چپ را مثلاً قبل از شستن سر لازم میدانند مسئله دویم
هرگاه غسل ارتماسی نماید با نجاست عضوی از بدن پس اگر در آب قلیل است غسل
باطل و آب و بدن هر دو نجس میشوند و اگر در آبی است که یک کر است لکن بطریقی است
که فرو رفتن در آن باعث ریخته شدن از اطراف آن است پس هرگاه رسیدن آن عضو
بآب بعد از ریخته شدن است حکم آن در بطلان و نجاست آب و بدن مثل سابق است
و اگر مقارن باشد صحت محل اشکال است و اما اگر اول آن عضو نجس بآب میرسد و بعد
از فرو رفتن باقی اعضا ریخته می شود حکم آن مثل کر یست که از آن چیزی ریخته نشده
باشد مسئله سویم هرگاه غسل ارتماسی کند در زاید بر کر یا در کری که بر قرار خود
است یا در آب جاری و آن عضو برسد بآب قبل از پنهان شدن جمیع بدن و نیت
غسل را حین پنهان شدن نماید اشکالی ندارد اگر در شستن آن نجاست یک مرتبه

کافی باشد وعین آن ذایل شده باشد وهمچنین هرگاه دو مرتبه بخواهد وانرا حرکت
دهد در آب کر یا در جاری بقسمی که دو سطح از آب براو بکذرد **مسئلۀ چهارم** هرگاه
بدن نجس باشد بنجاستی که عین آن ذایل شده ویک مرتبه شستن در تطهیر آن
کافی باشد وغسل کند در آب کثیر یا جاری که قصد غسل در اوّل فرو رفتن باشد
مثلا و بهمان یک شسته شدن که مطهّر است قصد شستن غسلی نیز نماید اقوی
کفایت آن است **مسئلۀ پنجم** هرگاه تطهیر محلّ نجاستی که عین آن رفته باشد بدو
مرتبه شستن باشد ودر آب کثیر یا جاری غسل کند ودر شسته شدن اولی قصد غسل
نماید صحت غسل خالی از قوة نیست پس غسل او صحیح وبدن هنوز نجس است ویکمرتبۀ
دیکر تطهیر احتیاج دارد واحتیاط سبیل نجات است **مطلب چهارم** در مسائل
وقت نیت وکیفیّات آن واحکام نیت در غسل ترتیب وارتماسی است ودر آن چند
مسئله است **مسئلۀ اولی** بدانکه وقت نیت غسل وقت شروع در شستن جزء
اوّل ست وجزء اوّل در غسل ترتیبی وارتماسی مختلف است جزء اوّل ترتیبی اوّل جزئی
است که از سر وکردن شروع بآن میکند وجزء اوّل ارتماسی اوّل جزئی است که با نیت
در آب فرو میبرد یا اوّل جزئی که در آب فرو میرود در وقت انداختن خود در آب و اوّل
پنهان شدن است بنا بر قول دیکر که نیت باید قریب بآن باشد قبل از آن واوّل رسیدن
آبست بهمۀ اعضا بعد از پنهان شدن که بعد از آن قریب برسیدن بهمه اعضا باید نیت
کند **مسئلۀ دوّیم** بدانکه اگر نیت قدری پیشتر باشد مستمر باشد تا اوّل عمل عیبی ندارد یابن
معنی که بعد از تشخیص اوّل عمل هرگاه بزمان طویلی قبل از آن عزم نموده که آنرا امتثالا
بجا بیاورد ومشغول بمقدّمات آن شد ودر حین بجا آوردن بطریقی غافل نشده باشد
که اگر بپرسند که چه میکنی محتاج بیاد آمدن باشد بلکه بداند که چه میخواهد بکند ودر
نظر او باشد همین کفایت میکند پس در اوّل شروع در فرو رفتن که نیت کند وبرقرار
باشد تا آخر تخلیل در زیر آب کفایت میکند اگرچه غسل در آن تخلیل آخر بعمل بیاید
لکن از اصل تشخیص اوّل را باید نموده باشد **مسئلۀ سوّیم** هرگاه از خانه بقصد غسل
بیرون آمد که بحمّام برود وهمان قصد در نظر او مانده که در حین شروع در غسل برقرار

باشد بطریقی که گفته شد غسل وصحیح است اگرچه التفات تفصیلی نداشته باشد واما اگر در
حمّام غفلتی از برای او حاصل شد که در وقت شروع بطریقی باشد که از خاطر او رفته وبااین
غفلت غسل حاصل شد باطل است **مسئلۀ چهارم** بدانکه تعیین نیت ترتیب یا
ارتماس لازم نیست پس هرگاه نیت غسل جنابت مثلا نموده با غفلت از ترتیب یا ارتماس و
یکی از آنها را بعمل آورد کافی است بلکه میکوئیم هرگاه نیت را مردّد کرد مابین ترتیب و
ارتماس هم عیب ندارد بلکه میکوئیم هرگاه نیت ترتیب نمود وقصد آنرا داشت بعد ارتماس
نمود یا بعکس هم عیب ندارد هرگاه از نیت اصل غسل غافل نشده باشد لکن در اینجا مسئلۀ
دیکر هست که هرگاه نیت یکی را کرد وقدری از بدن هم شسته شد میتواند باقی را بقصد
یکی دیکر تمام کند یا نه مثلا هرگاه بنیت ترتیب سر وکردن را فرو برده بعد از غسل آنها قرار
بر اتمام داده بطریق ارتماس یا اینکه بنیت ارتماس در آب فرو رفت هنوز تمام نشده قرار داد
که سر که شسته شده از بابت ترتیب باشد وبعد جانب راست را بشوید وبعد جانب چپ
را تحقیق کلام اینست که اگر بقصد ارتماس فرو رفته وهنوز تمام بدن او پوشیده نشده یا
اینکه تخلیل تمام ننموده عدول به ترتیب ثمر ندارد که آن شسته شدن داخل غسل نبوده
ومثل این است که بدن قبل از نیت شسته شود پس بنای ترتیب را اگر گذاشت باید از سر
بکیرد واما اگر بقصد ترتیب فرو رفته عدول بارتماس نمودن صحیح است واقعد که شسته
شده مجزی خواهد بود **مسئلۀ پنجم** هرگاه بعد از فارغ شدن از غسل معلوم شد که جزئی
مانده که آب بآن نرسیده از بابت حایل یا غفلت ونحو آن پس حکم آن در ترتیب اینست
که اگر در جانب چپ است همان را میشوید هرچند مدّتی طول کشیده باشد واگر در جانب
راست یا سر بوده آنرا میشوید وآنچه بعد از او بوده باید اعاده کند که ترتیب بعمل بیاید لکن بشرط
اینکه تخلل حدثی در این بین نشده باشد واما ارتماس پس اگر بعد از بیرون آمدن از آب
طول کشیدن است غسل باطل است واگر طول نکشیده باشد لکن از آب بیرون آمده نیز
اقوی بطلان است واگر هنوز از آب تمام بیرون نیامده باشد بلکه بعض آنکه قدری از بدن
را بیرون آورده معلوم شد که جزئی مانده پس شستن آن فورا بیرون آب ظاهر این است که
کفایت نکند واما هرگاه فورا در آب رفته وهمان را شست آیا کفایت میکند یا اینکه بلکه

غسل را از سر گیرد که هر چند اول خالی از وجه نیست لکن احتیاط شدید در اعادهٔ غسل است
مطلب ششم بدانکه در غسل ترتیبی موالات شرط نیست قطعاً نه مابین اعضا و نه مابین
اجزاء اعضا نه موالات بمعنی پی در پی و نه بمعنی خشک نشدن سابقه هیچکدام ضرور نیست
و فاصله که ماحی صورت باشد در ان عیب ندارد پس هرگاه سر را بشوید یا قدری از ان را
و بعد رخت خود را بپوشد و برود مشغول کاری بشود و بعد از مدتی مثلا باقی را بشوید
یکمرتبه یا بهمین طریق تدریجاً عیب ندارد و شاید در بعض صور که سلب اسم شود احتیاطی
باشد و اما در غسل ارتماسی یا موالات بمعنی اول شرط است یا نه محل کلام است پس اگر
اصل فرو رفتن بتامل و تانی باشد مثل اینکه پای خود را در اب بگذارد و بقدر نیم ساعت
مثلا بتدریج در اب پنهان شود یا اینکه بعد از پنهان شدن تخلیل نکند و قدر زیادی تامل
کند خالی از احتیاط نیست لکن اشکال در دویم کمتر است **مطلب هفتم** بدانکه در
غسل ترتیبی رفع حایل از هر جزئی در وقت شستن ان لازم است نه قبل از ان و اما غسل
ارتماسی پس احوط در ان این است که حائل خارجی که بر بدن است قبل از پنهان شدن
بلکه قبل از شروع در فرو رفتن رفع شود پس هرگاه لنگ مثلا بطریقی بسته باشد که مانع
باشد سست نمودن یا برداشتن ان قبل از فرو رفتن احوط است و همچنین انگشتر که حایل
باشد یا نحو ان و اما رفع حایل بدنی که محتاج بتخلیل است پس البته در زیر اب حاصل
می شود **مطلب هشتم** بدانکه مکلف مخیر است مابین این دو طریق مگر در چند موضع
که معین می شود یکی از انها بتفصیلی که بیان می شود اول در صورت تنگی وقت ان چیزی
که غسل بجهة او مطلوب است مثل نماز یا روزه که معین است ارتماس و هرگاه ترتیب را
بعمل اورد صحت ان محل اشکال است و همچنین در اغسال مندوبه که وقت انها تنگ
شده باشد دویم بجهة صائم بصوم واجب الاتمام مثل ماه رمضان و قضاء ان بعد
از ظهر و قضاء ان در صورت نزدیک شدن ماه رمضان دیگر و نذر معین و مانند
اینها که در اینها لازم است غسل ترتیبی بعمل اورد و اگر ارتماس نمود حرام است و غسل
و روزهٔ او هر دو باطل اند سیم در صورتی که اب در موضعی باشد که فرو رفتن در ان
باعث این است که یک جزء از بدن گل الود بشود پیش از انکه تمام اجزا را اب فرا گیرد

که غسل

که غسل ارتماسی در این صورت صحیح نیست و لازم است که ترتیب بعمل اورد چهارم
اینکه اب در موضعی باشد که هرگاه در ان فرو برود یقین بپوشانیدن اب همهٔ بدن را
بجهة او حاصل نشود که ارتماس در این صورت نیز صحیح نیست پنجم هرگاه کسی جبیره داشته باشد
که اب رسیدن بزیر ان مضر باشد غسل ارتماسی او صحیح نخواهد بود و ترتیب لازم است تا اینکه
بر جبیره مسح کند باب ششم هرگاه اب کمتر از کر باشد و بدن او نجس باشد معین است غسل
ترتیب و اما هرگاه بدن پاک باشد عیب ندارد که در اب کمتر از کر ارتماسی کند لکن بعد
از انکه یک غسل را کرد غسل دیگر در ان محل احتیاط است و سابقاً مذکور شد **فصل
سویم** در شرائط غسل است و تفصیل انها همان شرائط وضو است مگر موالات که
بهیچ یک از ان سه معنی که در وضو گفته شد در غسل ترتیبی لازم نیست همچنانکه
بیان شد و اما در غسل ارتماسی پس همهٔ ان سه معنی و علاوه بر انها نیز معتبر است
مسئله ظاهر این است که در غسل استحاضه موالات شرط است و در ضیق وقت
در همهٔ اغسال موالات واجب می شود **فصل چهارم** در مسائل چند متعلقه بغسل
و شکیات و سهویات ان **مسئلهٔ اولی** سبب جنابت که مذکور شد انزال منی یا ادخال
حشفه است وقتی باعث وجوب غسل میشود که علم بان حاصل شود پس مظنه بانزال
یا دخول باعث وجوب غسل نمیشود و اگر در خواب دید که انزال شده و بیدار که شد اثری
ندید حکمی ندارد و اگر رطوبتی دید که علم بمنی بودن ان ندارد و علامات منی را هم ندارد انهم
اعتبار ندارد **مسئلهٔ دویم** هرگاه بانزال جنب شد و بول نکرده غسل کرد و بعد اب
مشتبهی از او بیرون امد در اینجا حکم میشود باینکه او جنب است هر چند علم نداشته به
انکه ان اب مشتبه منی بوده و غسل سابق او بجهة حالا ثمر ندارد بلکه باید ثانیاً غسل کند
و اما اگر جنابت او بسبب ادخال بوده بی انزال و بول نکرده غسل کرد و بعد رطوبت مشتبهی
بیرون امد حکمی ندارد و همان غسل کافی است **مسئله** هرگاه بعد از انزال بول نکرده غسل
کرد و بعد بول کرد ایا محض بول کردن باعث حکم بجنابت ثانیاً می شود بعضی حکم بان فرموده اند
از این بابت که اجزائی از منی که در قصبهٔ ذکر مانده با بول بیرون می اید و لهذا میگویند
که اگر در ماه مبارک رمضان چنین اتفاق بشود جایز نیست اختیاراً در روز بول بکند

چون این داخل در تعمد جنابت است لکن در اصل جنابت بمحض خروج بول تامل هست و این غیر آب مشتبه است که سابقاً حکم شد که خروج آن حکم جنابت دارد **مسئلهٔ سوّیم** هرگاه بعد از انزال بول کرد و بعد از آن آب مشتبهی بیرون آمد باعث غسل نیست و امّا هرگاه بول نمی آید یا استبراء از بول بثمرهٔ بول کردن دارد یا اینکه حکم بول نکردن باقی است تا خود بول بیاید اگرچه اوّل خالی از قوّة نیست لکن احوط ثانی است و حاصل این مسائل اینکه بعد از انزال اگر هم بول و هم استبراء بول کرد و غسل کرد آب مشتبهی که بعد از غسل بیاید نه غسل می خواهد و نه وضو و نه شستن و اگر بول کرد و استبراء بول نکرد و غسل کرد و آب مشتبه بیرون آمد وضو میخواهد و شستن و اگر نه بول و نه استبراء کرد و غسل کرد تا چیزی بیرون نیامده غسل صحیح و نماز بآن صحیح و اگر بیرون آمد حکم بجنابت ثانیاً میشود و شستن هم میخواهد و اگر بول نیامد و استبراء کرد و آب مشتبه آمد اقوی انست که مثل اوّل است **مسئلهٔ چهارم** هرگاه رطوبتی دید ابتدا مشتبه مابین سه چیز منی و بول و یکی از ودی و مذی و وذی چیزی بر او لازم نیست و اگر مشتبه مابین منی و بول باشد واجب است بر او هم غسل و هم وضو اگرچه اکتفا بوضو تنها خالی از وجه نیست **مسئلهٔ پنجم** هرگاه در اثناء غسلهای واجب همان سبب که باعث غسل شده باز اتفاق افتاد بی شبهه آن غسل باطل است و اگر حدث دیگر اتفاق شد مثل اینکه در اثنای غسل حیض یا استحاضه مس میّت اتفاق شد باطل نمیشود لکن اگر در اثناء اینها جنابت اتفاق شد باطل میشوند و اگر در اثناء غسل جنابت اینها واقع شدند از این بابت بطلان آن معلوم نیست و امّا اگر در اثناء غسل جنابت حدث اصغر واقع شد اگرچه قول باینکه باطل نمیشود و اینکه بعد از اتمام لازم است که وضو بگیرد بجهة آن چیزها که وضو میخواهند خالی از قوّة نیست لکن احوط باحتیاط شدید این است که اتمام کند بعد اعاده غسل کند و بعد از نقض آن بحدث اصغر وضو بگیرد و بدون نقض اگر وضو بگیرد احتیاطاً هم خوبست و اگر در اثنای غسلهای مستحبّه حدث اکبر یا اصغر اتفاق شود دلیلی بر بطلان آنها نیست **مسئلهٔ ششم** هرگاه چند غسل واجب بذمّهٔ او ثابت شده باشد امتثال بچند طریق تصویر میشود اوّل اینکه به نیّت علیحده برای هر یك غسلی علیحده بجا بیاورد لکن در اینصورت باید غسل جنابت را اخری همه قرار بدهد و وضو قبل از هر غسلی از آن اغسال که مقدم اند بر آن بگیرد

بقصد

بقصد فرمان برداری امر بوضو قبل از غسل طریق دوّیم آنکه در وقت نیّت هر یك را علیحده نیّت نموده و بتفصیل ملاحظه نماید و لکن یکغسل بجهة همه بجا بیاورد و این را تداخل اغسال میگویند و اقوی صحت این است و اگر غسل جنابت با آنها باشد وضو نمی خواهد و امّا اگر غسلهای دیگر باشند بی جنابت میخواهد بی شبهه و آیا در صورت تداخل یك وضو هم کافی است یا اینکه تداخل در همان غسل است و وضوها باید بعدد غسلها باشند ظاهر اوّل است طریق سوّیم اینکه یکغسل کند به نیّت دفع حدث هرچند بتفصیل ملاحظه ننماید طریق چهارم اینکه یکغسل کند بنیّت مباح بودن نماز و ظاهر این است که این دو طریق هم باعث سقوط همه می شوند و وضو هم ضرور نیست هرگاه جنابتی با آنها باشد طریق پنجم اینکه نیّت قربت کند بی تعیین یکی و بی تفصیل و بی ملاحظهٔ رفع و اباحه در صحت این تامل هست طریق ششم اینکه نیّت جنابت کند تنها اقوی این است که صحیح است و باعث سقوط باقی دیگر هم می شود طریق هفتم اینکه نیّت یکی دیگر غیر از جنابت کند و در این دو اشکال هست یکی از بابت صحت خود این غسل که آیا تاثیر در دفع آن منوی میکند یا نه و یکی در این که باعث سقوط باقی میشود یا نه و چون در اوّل تامل هست پس دوّیم بطریق اولی محل اشکال و تامّل است طریق هشتم جمع میان جمع و متفرق بجا آوردن یعنی بعضی را با هم و بعضی را علیحده و حکم این از سابق معلوم می شود **مسئلهٔ هفتم** هرگاه خطاب چند غسل مستحب باو متوجه شود مثل آنکه یکروز روز جمعه و عرفه و نوروز باشد و بنای زیارت و دخول مشهد شریف داشته باشد و توبه هم نموده و همچنین در اینجا هم چند طریق متصوّر است اوّل بجا آوردن غسلی از برای هر یك علیحده و این بی اشکال است دوّیم یکغسل بنیّت همه مفصلاً این هم خوب است و اگر نیّت کند آنچه بر او مستحب است هرچند بتفصیل هم نداند کفایت آن بعید نیست سوّیم یك غسل بقصد قربت بی تعیین یکی از آنها و این ثمری ندارد چهارم قصد یکی غیر معیّن این هم بی ثمر است پنجم قصد یکی یا دو تا معیّن این برای هرچه تعیین کرده خوبست و برای باقی ثمر ندارد حتّی اینکه اگر آن یکی غسل جمعه باشند **مسئلهٔ هشتم** هرگاه چند غسل که بر او جمع شده بعضی واجب و بعضی مستحب باشند در این هم چند قسم تصویر میشود اوّل بجهة هر یك علیحده بجا آوردن که محل

تامل نیست دویم یکغسل بنیت همه مفصلاً و بسیاری از علماء در این مقام تامل دارند لکن اقوی این است که صحیح است و کافی از همه میشود سیم اینکه قصد جنابت تنها کند و در صحت آن کلامی نیست لکن کفایت آن از غسل جمعه هم چنانکه بعضی گفته اند مشکل است چهارم آنکه قصد جمعه تنها کند ظاهر این است که خود غسل جمعه صحیح است هرچند جنابت برقرار باشد و رفع آن بغسل جمعه نمی شود هم چنانکه بعضی گفته اند تتمه در بیان بعض اقسام مخصوصه غسل است و در آن سه قسم از غسل بیان می شود اول قسم مخصوصی از غسل واجب هست که محض صورت غسل است و صحت حقیقی ندارد و آن غسل حیضی است که زن یهودیه یا نصرانیه حائض بعد از حیض بالزام شوهرش که مسلم است میکند و خود زن اعتقاد باو ندارد و مثل این است غسل حیض کردن زنی که از مخالفان شیعه باشد هرگاه قائل شویم که غسل ایشان باطل است و تفصیل و بیان این مطلب این است که مابین علما خلاف هست در اینکه تزویج زن یهودیه یا نصرانیه جایز است یا نه و اقوی این است که بعقد انقطاع جایز است بلکه قول بجواز تزویج مطلقا خالی از قوة نیست پس هرگاه مسلم زن یهودیه یا نصرانیه گرفت یا کنیزی که یهودیه یا نصرانیه است دارد چون از حیض پاک شد و خونش قطع شد و قائل شدیم که تا غسل حیض نکند مقاربت حلال نمیشود کار مشکل میشود از این بابت که غسل حیض از عبادات است پس از کافره صحیح نیست خصوصاً بعد از آنکه اعتقاد بآن نداشته باشد و همچنین زن مخالف شیعه بنابر اینکه غسلش را باطل بدانیم پس بنابر این بغسل پاک نمیشود و با وجود این مقاربتش جایز نیست لکن در اینجا میگوئیم که این زن یا کنیز را الزام میکنند بصورت غسل حیض بطریق زنهای مسلمه آنوقت مقاربت او حلال می شود هرچند غسلش صحیح نباشد و این غسلی است صوری که حقیقتی ندارد بلی اشکال دیگر لازم می آید بنسبة بزنهای مسلمان که غسل حیض را بطریق صحیح نمیدانند بجهة آنکه مسائل او را نمیدانند پس بآن غسلی که میکنند پاک نمیشوند و غسل الزامی که در حق زنهای کافره گفتیم بحال ایشان ثمر ندارد پس امر شوهر ایشان در مقاربت ایشان بعد از حیض بسیار صعب و مشکل است لکن چیزی که کار را آسان میکند حمل بصحت است هرگاه شک داشته باشیم که میدانند یا نه بلی هرگاه یقین داشته باشیم که مسائل غسل را نمیدانند کار بسیار

مشکل میشود زیرا که دیگر حمل بصحت نمیشود کرد لکن از جای دیگر کار آسان می شود که میگوئیم که بمحض پاک شدن از حیض وطی حلال میشود هرچند غسل نکند بنابراین هر وقت شوهرش دانست که از حیض پاک شده مقاربت از برایش جایز است و قول زن هم در این که از حیض پاک شده ام مسموع است بلی اشکال در خصوص زنی است که مستمرة الدم باشد و تشخیص نمودن خون حیض را از خون دیگر موقوف بر دانستن مسائل و علامات شرعیه باشد و هرگاه مسائل را نمیداند اعتمادی بر قول او نیست پس جواز وطی در اوقات استمرار خون بسیار مشکل است هرچند حیض در هر ماه یکمرتبه بیشتر نمیشود قسم دویم در غسلهائی است که باید شخص بغیر خودش بدهد و آن در دو موضع است غسل تولد و غسل اموات اما اول پس بدانکه مستحب است که بعد از تولد مولود او را بعد از شستن غسل بدهند که نیت کنند غسل می دهم این مولود را ندباً قربة الی الله و چون بعضی از علما قائل بوجوب شده اند قصد قربت احوط است و بعد از نیت او را غسل ترتیبی بدهند و کفایت ارتماسی خالی از قوة نیست و آیا حکم مختص همان زمان ولادت است یا در همه آن روز یا آن شب و روز است یا تا دو سه روز یا تا هفت روز این حکم باقی است اقوی احتمال دویم است و غسل مولود باولی است یا باذن ولی و ظاهراً باذن مادر هم اکتفا می شود در صورت نبودن پدر و اما غسل اموات بدانکه از جمله واجبات غسل دادن میت است و کلام در این است که چه میتی را باید غسل داد و کی باید غسل بدهد و بچه طریق باید غسل بدهند و بیان این در ضمن چند امر می شود امر اول بدانکه واجب است غسل دادن هر میتی که اظهار شهادتین نموده و علم نداشته باشی که او خلاف آنها را اعتقاد دارد چه شیعه و چه سنی چه اثنا عشری از شیعه و چه غیر اثنا عشری و همچنین اطفال ایشان که تابع ایشانند و همچنین است حکم سقط از ایشان که چهار ماهه باشد هم غسل میخواهد و هم کفن بنحو متعارف لکن از چهار ماه کمتر غسل ندارد و کفن متعارف نمیخواهد بلکه در پارچه پیچیده می شود و دفن میشود بدانکه چهار صنف از کسانیکه شهادتین میگویند از این حکم وجوب تغسیل خارجند نواصب که با اهل بیت اظهار عداوت دارند و خوارج که ناسزا بحضرت امیر المؤمنین ع میگویند و غلاة که بخدائی آنحضرت قائلند و مجسمه که خدا را جسم میدانند باینمعنی که اصل تدین اینها باین است نه کسانیکه تابع دین حق اند و از روی نادانی

چنین تخیل میکنند بلکه تغسیل اینها واجب است مسئلة چیزی که از میت جدا شده قبل از غسل دادن آن میت یا یک قطعه است یا چند قطعه پس اگر یک قطعه بیشتر نیست پس اگر سینه در آنست یا خود سینه است یا بعض سینه است که دل در میان آنست واجبست غسل دادن و کفن کردن و یا بهمان دو وصله یا سه وصله و حنوط و نماز و دفن کردن و اگر آن قطعه بعض سینه است که دل در او نیست یا عضوی دیگر است که دخل بسینه ندارد پس اگر استخوان دارد همان غسل دادن واجب است تنها با پیچیدن در پارچه و دفن کردن و همچنین اگر استخوان خالیست اما غیر از دندان و نماز بر این دو قسم موافق احتیاط است و اگر چند قطعه است از یک میت آنها را جمع نموده بترتیبی که در غسل میت مقرر است آنها را غسل دهند و از چند میت هر یک حکم خود را دارد مسئلة قطعهٔ استخوان دار که از آدم زنده جدا شود غسل دادن آن واجبست و پیچیدن در خرقه و دفن مطلقا و همچنین استخوان خالی غیر از دندان و اما قطعهٔ گوشت که از میت یا زنده جدا شود همین قدر در لفتی پیچند و دفن میکنند امر دویم در بیان تعیین غاسل بدانکه غسل دهنده باید بالغ عاقل باشد و عارف بمسائل غسل باشد و مماثل میت باشد در ذکوریت و انوثیت پس هر گاه مردی در جائی بمیرد که غیر از زن اجنبیه نباشد یا زنی در جائی بمیرد که غیر از مرد اجنبی نباشد غسل او ساقط است و بی غسل او را کفن کرده و نماز کذارده دفن کنند و تفاوتی در این حکم مابین بالغ و نابالغ نیست پس دختری که از سه سال بالاتر است مرد اجنبی غسل نمیتواند بدهد و پسر که از سه سال بالاتر است زن اجنبیه غسل نمیتواند بدهد و تفاوتی در این نیست مابین اینکه بی نگاه و بی لمس غسل بدهد یا با آنها برهنه یا از روی پیراهن و لباس بلی در سه ساله و کمتر این حکم لازم نیست پس از برای هر یک از مرد و زن جایز است غسل دادن سه ساله و کمتر چه دختر و چه پسر اگرچه مراعات مماثلة در این دو هم مادام الامکان احوط است و باید دانست که استثناء شده است از لزوم مماثلة و منع از مخالفت سه موضع اول زن و شوهر که جایز است هر یک دیگری را غسل بدهد در حالت اختیار و تفاوتی مابین عقد دائم و منقطع نیست بلکه مطلقه بطلاق رجعی نیز چنانست لکن احوط این است که همین در حال اضطرار در این موضع چنین کنند

دویم مالک میتواند کنیز خود را غسل بدهد و اما کنیز پس ظاهر این است که جایز است آقای خود را غسل بدهد اگرچه بمجرد موت از ملکیت او بیرون میرود سویم محرم میتواند محرم خود را غسل دهد پس برادر خواهر و خواهر برادر خود را میتواند غسل بدهد لکن آنرا شرطی است و کیفیتی شرط آن این است که مماثل پیدا نشود و کیفیت آن این است که باید از روی پیراهن و لباس آب بریزد و بدن را برهنه نکند بهمین طریق که آب ریخت و غسل داد هم بدن میت پاک می شود و هم آن لباس بی فشار دادن هم پاک می شود و این حکم لنگ و فوطه است که در وقت غسل باید بر عورت میت باشد نسبت بهر غسل دهنده مسئلة مشکل در خنثی که مشکل است امر غسل مشکل میشود چون که مرد بودن و زن بودن او مشخص نیست اقوی آنست که اگر کنیزی دارد کنیز او غسل بدهد و اگر ندارد دیگری [illegible] را غسل بدهد و اگر ندارد در بقرعه تعیین شود که مرد است یا زن و احوط این است که یک غسل مرد باو بدهد و یک غسل زن مسئلة هر گاه عضوی از میتی باشد که غسل دادن او واجبست و معلوم نباشد زن است یا مرد یکی از ایشان غسل بدهد خوبست و احوط غسل از هر یک است تتمه کلام در صورتی که مماثل میت حاضر باشد لکن مخالف مذهب باشد مثل اینکه زنی در جائی فوت شده که زن مسلمه نیست لکن نصرانیه هست صورت غسل باید بعمل بیاید باین نحو که آن زن نصرانیه را میگویند که غسل بکند بعد از آن امر میکنند او را بغسل دادن و نیت و اعمال را باو یاد میدهند که صورت آنها را به عمل بیاورد و احوط آنست که مسلمان نیت کند و آن زن نصرانیه غسل دهد و اگر ممکن است دست باب و میت نرساند بهتر است باین نحو که آب را دیگری بریزد او میت را بگرداند و اگر نشود همین صورت در این مقام کافی است هر چند بدن زن او هم نجس بشود امر سویم در کیفیت این غسل است واجبست که قبل از شروع در غسل اول میت را از نجاسات عارضه تطهیر کند تماما که همان نجاست موت تنها بماند بعد از آن نیت غسل دادن میت نماید باین نحو که هر سه غسل را یک عمل قرار داده بنیت مجموع سه غسل بدهد که غسل میدهم این میت را باب سدر و کافور و

آب خالص وجوباً قربة الی الله و بعد از آن نیت خصوص غسل با آب سدر نماید و بآبی که قدری سدر در آن داخل نموده باشد که اسم آب سدر بر او گفته شود و از اطلاق بیرون نرود میت را غسل بدهد بطریق غسل ترتیبی و بعد از آن نیت خصوص غسل با آب کافور نماید و بآبی که قدری کافور در آن مالیده باشد بقدری که آب کافورش بگویند و از اطلاق بیرون نرود بترتیب غسل بدهد و بعد از آن نیت غسل با آب خالص نموده و با آب مطلق خالص از سدر و کافور بلکه خالص از کل و غیر آن باشد بترتیب غسل دهد بمجرد شستن جزء آخر از جانب چپ همهٔ بدن میت پاک میشود و بعد از آن اگر کسی مس او نموده غسل مس میت بر او واجب نمیشود **مسئله** هرگاه کسی در حال احرام بمیرد غسل کافور از او ساقط است و همان دو غسل سدر و آب خالص کافی است و احوط سه غسل است باین معنی که یک غسل دیگر با آب خالص بدهد بعوض کافور **مسئله** در غسل میت که یک نفر آب می ریزد و در همان حال یک نفر میگرداند یا نیت را کدام یک باید بکند تحقیق این است که هر کدام قصد جاری نمودن آب میکند او غاسل است و باید نیت کند پس اگر کسی که آب را میریزد اگر باین قصد است که گرداننده میت از او آب فرا گرفته و بآن گرداند بدن آجراء کند غاسل گرداننده است و اگر قصد او ریختن اجراء است و گرداننده محل او را برای او مهیا میکند غاسل ریزندهٔ آب است و اگر هر دو قصد اجراء دارند هر دو غاسل اند و هر دو باید نیت کنند **مسئله** بدانکه شرط صحت غسل میت قصد قربة است پس اگر غاسل بی قصد قربة غسل بدهد غسل باطل است و اجرت گرفتن بر غسل حرام است پس کار غسل دادن غسالها که کسب ایشان غسل اموات است بسیار مشکل میشود و حکم در این مثل عبادت اجیری نیست چون اجیر عبادت بقصد نیابت عمل را میکند و اجرت بنیابت از اموات حلال است و عقد اجارهٔ آن مشروع است و قصد قربت در حین نماز کردن با اجرت گرفتن منافات ندارد زیرا که اجرت را بجهة نایب شدن گرفته لکن غسل دادن بر کسی خودش واجب ظ نمی شود نایب از کسی نشود تا اجرت برای نایب شدن بگیرد و

میشود ظ

لهذا حرام است اجماعاً و از این اشکال لازم می آید که اکثر اموات در این زمان بی غسل بمانند چون غسل غسال بنیت اجرت میدهد نه بنیت قربت و چون عبادت است بی نیت قربت فعل باطل و عبثی میشود و چون غسل باطل شد نماز بر او هم باطل میشود بلی هرگاه غسل دادن را بهمان کیفیت مخصوصه بقصد اطاعت خداوند بجا آورد نه بجهة اجرت غسل صحیح میشود لکن آنچه در مقابل میگیرد از اجرت حرام است و بودن داعی بر بنای او اجرت گرفتن منافات با قصد فرمان برداری ندارد بعد از آنکه بنای او بشود و اگر اجرت را در مقابل آب یا سدر یا اجرت مغسل یا امر مستحبی که عبادت و مقدمهٔ آن نباشد قرار بدهد اشکال بالمرة رفع میشود **مسئله** در غسل میت اذن ولی شرط است مثل نماز پس اگر غسال بدون رضای اولیاء غسل بدهد باطل است **مسئله** هرگاه ولی مجبور نمود کسی را بر غسل دادن غسل صحیح است اگر با وجود اجبار نیت قربت بکند و حرمت این اجبار هم معلوم نیست اگرچه بر خود جبر کننده هم واجب باشد **امر چهارم** در صورت عدم تمکن است از این کیفیت که گفته شد یا از جهة اینکه آب نیست ابداً یا اینکه آب دو غسل هست تنها یا آب یک غسل یا آب هست و سدر و کافور هر دو را نیست یا یکی را نیست و هر کدام را حکمی است در ضمن مسائلی بیان می شود **مسئلهٔ اولی** هرگاه آب نباشد یا استعمال آن شرعاً ممکن نباشد در اینجا حکم بتیمم است و کیفیت تیمم میت این است که نیت کند تیمم میدهم این میت را قربة الی الله و خود شخص زنده باطن کفهای دست خود را بر خاک زند و پیشانی و ظاهر کفهای میت را مسح کند یک ضرب برای پیشانی یکی برای کفها و بهمان نحو که خود تیمم میکند ملاحظه شرائط بکند **مسئلهٔ دوم** هرگاه آب را نمی شود استعمال کرد از این بابت که باعث پاشیده شدن بدن میت می شود مثل سوخته در اینجا هم باید او را تیمم داد **مسئلهٔ سیم** آیا یک تیمم بدل هر سه غسل میشود یا سه تیمم بدل سه غسل بترتیب باید باشد محل خلاف است و اقوی این است که علاوه بر سه تیمم تیمم چهارمی هم او را بدهد بنیت بدلیة از مجموع مقدم بر آن سه یا مؤخر **مسئلهٔ چهارم** هرگاه آب یک غسل هست

ایا لازم است گذاشتن ان برای غسل باب خالص یا اینکه بان غسل سدر بدهد
وبعد دو تیمم بدهد عوض کافور وخالص اقوی این است که غسل سدر بان
بدهد ودو تیمم عوض ان دو غسل دیگر قرار بدهد واگر اب بقدر دو غسل هست
غسل سدر وکافور بان بدهد ویك تیمم عوض غسل اب خالص قرار دهد
مسئلهٔ پنجم اگر اب هست وسدر وکافور نیست ایا همان غسل باب خالص
کافی است یا سه غسل باید باب خالص داد دو تا عوض دو غسل سدر وکافور
ویکی بجای خودش اقوی اول واحوط ثانی است واحوط از این دو تیمم عوض دو
غسل دادن است مسئلهٔ ششم هرگاه اب بقدر کفایت یك غسل هست و
سدر بقدر کفایت یك عضو وکافور بقدر یك عضو یعنی از این دو تا بقدری
هست که بقدر یك عضو را اب سدر واب کافور میکند در اینجا میتوان
گفت که یك غسل بدهد باین طریق که سر را باب سدر وجانب راست را باب
کافور وچپ را باب خالص واحتمالات دیگر هم در مسئله هست اقوی از همه صرف
اب است در غسل باب خالص واینکه وجود قلیل این دو مثل عدم است پس عوض دو
غسل دو تیمم داده وغسل باب خالص دهد مسئلهٔ هفتم هرگاه کافور تنها
هست ابرا صرف غسل عوض سدر نماید وعوض کافور وقراح تیمم بدهد یا اینکه تیمم
بدهد عوض اب سدر وغسل کافور را باب کافور دهد وتیمم دیگر عوض اب خالص
دهد اقوی دویم است مسئلهٔ هشتم بدانکه در هرجا گفتیم غسل باب خالص
عوض سدر وکافور می شود اگر قبل از دفن عمل امدند باید اعادهٔ غسل نمود وهم
چنین تیمم در صورت اب نبودن مسئلهٔ نهم میتی که بسبب عدم تمکن از غسل
تام غسل ناقص بدلی باو داده شد چه غسل باب خالص عوض سدر وکافور و
چه تیمم ظاهر این است که هرکس او را مس نمود غسل از او ساقط نمی شود اگرچه
سقوط غسل از کسی که مس میتی کرده که او را بدل غسل بسدر یا کافور باب خالص
غسل داده باشند خالی از قوة نیست امر پنجم در شرائط این غسل است و
ان چهار است اول مباح بودن ده چیز است اول مکان غسل دادن دویم محل

گذاشتن میت مثل تختهٔ که میت را بران میگذارند سیم محل غسل دهنده چهارم
فضائی که جسم میت در او ست پنجم اب ششم سدر هفتم کافور هشتم ظرف
اب ریختن نهم مصب اب دهم مجرای اب غساله مسئله هرگاه بعد از
غسل مشخص شد که یکی از اینها یا بیشتر مباح نبوده است غسل صحیح است وضامن
اجرت یا مثل یا قیمت است وهرگاه میت در مکان غصبی باشد ونگذارند که او
را بیرون بیاورند غسل دادن او در انجا یا تیمم دادن او خالی از وجه نیست شرط
دویم پاك بودن اب است واگر بعد از غسل نجاست او معلوم شود غسل باطل
است شرط سویم پاك بودن بدن میت است از همهٔ نجاسات خارجیه که باید
بطریق تطهیر شرعی از انها پاك شود هرچند نجاست موت بماند انوقت شروع در
غسل نماید وباید همهٔ بدن قبل از شروع در غسل تطهیر شود اگرچه در غسل احیاء
این شرط نیست وکافی است پاك کردن هر عضوی قبل از شروع در ان شرط چهارم
ازاله نمودن مانع است از رسیدن اب ببشرهٔ بدن میت وتخلیل موها سر وریش
وابرو وغیر انها واگر شك کند در چیزی که حائل هست یا نه رفع ان لازم است
مسئله بودن جامه ولباس در بدن حائل حساب نمی شود چه یك لا باشد
چه بیشتر همین که اب از ان نفوذ میکند وببدن میرسد کافی است ودر همهٔ
غسلها نسبت بعورت حکم این است ودر بعض غسلها نسبت بهمهٔ بدن وبعضی
گفته اند که افضل در همهٔ غسلهای اموات در همه حالات این است که ابرا بر روی
پیرهن بریزند وبدن را مکشوف نکنند وبعضی میگویند که اجراء اب بر اصل بدن
افضل است مگر در جائی که لابد باشد از ستر مثل عورت یا بخصوص وارد شده باشد
مثل غسل مرد محرم زن را یا زن مرد را اگر محرم او باشد ودر همه صور فشردن در اینجا ضرور
نیست مسئله وضو دادن در غسل میت لازم نیست بلکه مستحب است وبهتر
ان است که پیش از غسل باشد بنیت قربت مسئله میت اگر جنب از دنیا رفته
باشد یا حائض باشد یا غسل واجب دیگر براو باشد همه از او ساقط اند وضرور نیست
که غیر از غسل میت غسل جنابت یا حیض باو بدهند یا قصد انها بکند بلکه مشروع

هم نیست **مسئلة** آیا غسل ارتماسی در غسل میت جایز است یا نه بعضی از علماء حکم بجواز فرموده باین طریق که در آب کر یا جاری فرو برند و کافور بریزد که صدق آب سدر کند و لکن مضاف نشود میت را در آن غسل ارتماس بدهند و لکن در این حکم تامل و اشکال هست بلکه اقوی این است که ارتماس در غسل میت جاری نیست و احوط هم همین است بلی ارتماس در عضو و هر یک از اغسال در آب کثیر یا جاری خوبست بلکه بهتر است **خاتمة** و در آن دو مطلب است **مطلب اول** بدانکه نوعی هست از غسل میت که در حال حیات بعمل می آید و آن برای کسی است که از بابت قصاص باید قتل شود یا از بابت حد شرعی پس هرگاه بنای قتل بیکی از این دو بابت شد او را امام یا نایب او امر میکند بغسل کردن با آب سدر و بعد از آن با آب کافور و بعد از آن با آب خالص و بعد از آن حنوط کند و دو وصله از کفن را می پوشد و وصلهٔ سویم که لفافه است میماند تا بعد از قتل بر او بپوشانند و بعد از آن بر او نماز میکنند و دفن میکنند دیگر شستن خون بدن نمیخواهد و غسل هم نمیخواهد و اگر فاصله ما بین غسل و قتل شد و در این بین محدث شد باطل نمیشود و باید که موت او باین سبب باشد پس اگر در این بین خود بخود فوت شد یا بسبب دیگری کشته شد غسل میت میخواهد و بدانکه نیت این غسل با مر کردن امام یا نایب امام است که حکم بقتل او کرده است یعنی امر او نیت است پس اگر خودش نیت نکند و کاره باشد و ابداً قصد نکند عیب ندارد بلکه اگر بدون امر خود نیت کند و غسل کند صحت محل اشکال است **مطلب دویم** کسی که در میدان جهاد کشته شد یعنی روح همانجا از او مفارقت نمود یا بمجرد او در جان داد در بیرون میدان و هنوز حرب برقرار باشد غسل نمیخواهد و کفن هم نمیخواهد بلکه در همان رختهای خود با خون پیچیده می شود و بر او نماز کرده دفن میشود همچنان که حضرت پیغمبر صلی الله و علیه و آله در شهداء احد فرمود زملوهم بدمائهم بلی مثل شهداء کربلا را کفن لازم بود چونکه لباس بر ایشان نگذاشتند که در آن مزمل شوند فزملوهم بدمائهم و مراد از جهاد این است که در رکاب امام یا نایب خاص او کشته شود و ملحق است باو هر کس

کرد و حفظ بیضهٔ اسلام کشته شود هر چند که در غیبت امام باشد و نایب خاص هم نباشد و بدانکه بسیاری از اموات هست که در شریعت شهید بر ایشان اطلاق شده لکن این حکم را ندارند بلکه هم غسل و هم کفن بر ایشان واجبست از جمله مطعون و مبطون و زیر عمارت مانده و غرق شده و زن در وقت ولادت مرده و کسی که بجهة حمایت اهل و مال خود و دفع از ایشان کشته شد بر اینها همه شهید گفته شده لکن در این مسئله حکم شهید را ندارند همین قدر در ثواب و مرتبه بشهدا ملحق میشوند **مقصد سویم** در تیمم است و آن طهارتیست اضطراریه نایب غسل و وضو هر دو میشود در مواضع مخصوصه و امر بآن تابع امر بآنهاست و باید بدل بودن در آن ملاحظه بشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه اصل باعث امر بتیمم یک چیز است که عدم امکان استعمال آب است لکن هشت سبب برای عدم امکان هست **اول** یافت نشدن آب و معنی آن این است که در آن مکان که میخواهد وضو بگیرد آبی که مباح باشد وجود نداشته باشد پس اگر علم دارد باینکه بدست او نخواهد آمد لازم است تیمم و اگر احتمال بدهد که آب در اطراف باشد لازم است در صحرای هموار مقدار دو تیر پرتاب تفحص کند از چهار جانب یعنی این مقدار را بطریق دایره تفحص کند و در صحرای سنگلاخ مقدار یک تیر بنحو مسطور پس بالاتر از آن را بمحض احتمال تفحص لازم نیست اما با یقین لازم است تحصیل آب کند مادامیکه وقت تنگ نشده باشد **مسئلة** اگر تیمم کرد بی تفحص باطل است **مسئلة** اگر کسی را فرستاد که تفحص کند و علم از قول او حاصل نشد تکلیف ساقط نیست **مسئلة** اگر عمداً تاخیر کرد تا وقت نماز تنگ شد معصیت کرده و تیمم صحیح و احوط اعادهٔ آن نماز است که با این تیمم بجا آمده **دویم** ضرر داشتن استعمال آب است بطریق یقین بمزاج شخص بجهة شدت ناخوشی یا حدوث ناخوشی یا زیادتی یا طول او و ضرر رسیدن بجهة المی شدید که حاصل میشود وقت استعمال هر چند از عاقبت آن ایمن باشد نیز داخل است و حکم در او تیمم است لکن باید الم بنحوی باشد که عادةً متحمل آن نتوان شد یعنی صعوبت داشته باشد و از جمله ضرر است ترکیدن دست بسبب استعمال آب سرد و از آن جمله است هم زبر شدن و خشونت که بالای بشره

ظاهر میشود و آنرا بدنما میکند و اما ضرر داشتن بعضو خاص که جبیره دارد بالفعل یا
میتوان جبیره براو قرار داد پس حکم در او وضو یا غسل جبیره است مثلا درد چشم بر
دو نوع است گاه می شود که اصل استعمال آب در دو ماده او را دیا میکند یا باعث طول
او می شود اینجا حکم تیمم است و گاه هست که رسیدن آب بخود عضو چشم مضر است
نه باقی صورت و آب زدن بر او کم کم بطریق روغن مالیدن ضرر ندارد در اینجا محل
جبیره است باین نحو که از وسطگاه مو گرفته کم کم بشوید تا بچشم و وصله بر بالای چشم
گذاشته بالای آن مسح کند و از پائین چشم بانشروع در شستن نماید و شاید احوط در
این صورت علاوه بر این کیفیت تیمم هم باشد مسئلة هرگاه بر خود قرار بدهد که
متحمل این ضرر می شوم و وضو میگیرم ظاهر بطلان است حتی در تحمل ذبر شدن دست
بلی بعضی گفته اند اگر متحمل وجع والم شد و وضو یا غسل نمود صحیح است و در آن
تاملی هست مسئلة هرگاه در جائی که آب نیست یا اینکه علم دارد بضرر آب خود را
عمداً جنب نمود اقوی این است که معصیت نکرده و تیمم او صحیح و عبادتی که با آن تیمم
بجا میاورد اعاده ندارد لکن احوط اعاده آنها است بعد از تمکن از آب و تطهیر باو
سیم از اسباب تیمم خوف تحصیل آبست بسبب قطاع طریق و دزد یا جانور موذی
پس با وجود آب تحصیل آن لازم نیست چه خوف بر جان باشد یا عرض یا مال و ظاهر
این است که تفاوتی نیست مابین اینکه مال بسیار باشد یا کم حتی اینکه می شود که در
قیمت آب وضو مکلف بدادن صد تومان بشود و لکن بسبب اینکه اگر برود بجهة آب
کلاه او را میبرند تکلیف ساقط میشود مسئلة هرگاه خوف از تنهائی باشد
هر چند از بابت واهمه و جبن زیاد باشد باز هم ساقط است مسئلة در صورت
خوف هرگاه رفت و آب آورد وضو بر او واجب می شود چهارم عدم تمکن از قیمت آبست
یعنی هرگاه شخص بی آب بحسب حال خود قدرت بر دادن قیمت آب ندارد تیمم بر او لازم
است و اگر متحمل ضرر شد و خرید باید آبرا استعمال کند و معلوم نیست که معصیت باشد
پنجم احتیاج بآبست بجهة خوف هلاک از تشنگی از بابت انحصار در آن چه احتیاج
فعلی باشد و چه بداند که بعد از این محتاج می شود پس هرگاه آب دارد و الان احتیاج

باو ندارد لکن میداند که بعد از سه روز دیگر بجهة انحصار محتاج باو خواهد شد لازم
است نگاه داشتن آن و انحالا تیمم کردن و همچنین هرگاه مظنه داشته باشد باین اما
اگر شک دارد که آیا بعد از این متمکن از آب خواهد شد یا نه در جواز صرف آب الان
بجهة وضو اشکال است اقوی آن است که تا مظنه بتمکن حاصل نشود و خوف هلاک
حاصل است صرف آب در طهارت جایز نیست و بدانکه فرقی نیست در خوف هلاک
مابین آنکه خوف هلاک خود داشته باشد یا متعلق خود یا نفس محترمه دیگر که باو
دخل ندارد مثل آنکه در میان قافله هست و میداند که هرگاه این آب را مصرف طهارت
رساند یکی از اهل قافله هلاک خواهد شد از تشنگی هر چند که دخلی و ربطی باو
نداشته باشد و احتیاجی باو اصلا نداشته باشد و هرگاه کافری در معرض تلف
باشد پس هرگاه تلف او مضر بحال است مثل آنکه بسیار قافله باشد یا دلیل یا سرکرده
باز هم لازم است دادن آب باو و تیمم گرفتن و هرگاه تلف او مضر نباشد پس اگر از
اهل ذمه است باز هم دادن آب باو جایز است و اگر حربی باشد پس اگر رفیق سفر آن صاحب
آب است باز هم جواز آب دادن باو و تیمم گرفتن خالی از وجه نیست مسئلة
هرگاه آب بجهة حیوان ضرور باشد که اگر آب را بمصرف وضو یا غسل رساند حیوان
تلف می شود پس اگر تلف شدن حیوان باعث ضرر و ماندن در راه هست بلاشبهه
باید آب را باو داد و اگر باعث ضرری نیست و لکن ملک صاحب آبست باز لازم
است که آبرا باو بدهد و اگر حیوان از کسی دیگر است بعضی گفته اند که آب را مصرف
طهارت رساند هر چند آنحیوان تلف شود لکن باز اقوی آن است که باید آن آب را
بآن حیوان بدهد اگر چه بصاحبش بفروشد مسئلة هرگاه ممکن باشد که با آب
وضو یا غسل نماید و آن را جمع کند بجهة خوردن لازم است که چنین کند مسئلة
هرگاه آب نجس برای خوردن هست بآنجا یز نیست که آب پاک را مصرف غسل یا
وضو برساند بلکه تیمم میکیرد و آب پاک را برای خوردن نگاه میدارد مسئلة ه
هرگاه در مقام بی آبی بدون اذن صاحب یا با غائب بودن مالک از بابت لابدی
بمصرف رساند آیا بذمه او مثل آن آب ثابت است یا قیمت آن در آن مکان بی آب

مقتضای قاعده اول است لکن ثانی خالی از وجه نیست ششم احتیاج با بسبب بجهة
ازاله نجاست یعنی هرگاه آب بقدر کفایت تطهیر از نجاست و وضو یا غسل که واجب
شده نباشد ابرا بمصرف تطهیر رساند و عوض وضو یا غسل تیمم بگیرد واما اگر آب
بقدر تطهیر تمام متنجس نیست بلکه بقدر تطهیر بعض است یا وضو تنها یا غسل که کفایت
تطهیر بعض و وضو یا تطهیر بعض و غسل نمیکند ظاهر این است که وضو یا غسل مقدم
است بر تطهیر بعض اما اگر بقدر تطهیر بدن است لکن کفایت تطهیر رخت نمیکند
بعید نیست تقدیم آن بر وضو یا غسل هفتم آنکه در استعمال آب خوف ضرر بر جان
یا خوف ناخوشی یا ضایع شدن عضو یا زخم شدن آن یا طول کشیدن زخم یا زیاد شدن
آن یا ناسور شدن حتی آنکه اگر بسبب سرما خوف ترکیدن دست و زبر شدن آن یا خوف
طول کشیدن ماندن ترک یا زبری باشد در همه اینها تیمم باید گرفت و در هر یک از
اینها همینکه خوف حاصل شد هرچند از قول کافری باشد کفایت میکند مسئلة
هرگاه در محل خوف استعمال آب عمداً خود را جنب کرد باز هم تیمم مجزی است و اعاده
نماز ضرور نیست هشتم آنکه وقت وسعت وضو یا غسل نداشته باشد برای همان
نماز که وقت آن تنگ شده تیمم بگیرد و دیگر این تیمم بکار نماز دیگر که وقت او تنگ نیست نمی
آید در صورت بقاء و تمکن از آب و اما اگر عدم تمکن حادث شد بعید نیست که مجزی
باشد مسئلة هرگاه امر دایر شود مابین ادراک تمام نماز با تیمم و ادراک یک رکعت از
آخر وقت با وضو اقوی در نظر اختیار اول است مسئلة هرگاه عمداً تاخیر انداخت
تا وقت تنگ شد معصیت نموده و تیمم لازم است و نماز با آن صحیح است و احوط قضاء
آن است بعد از تمکن از آب مطلب دویم بدانکه در سه موضع در شریعت تیمم تجویز
شده با وجود امکان استعمال آب اول در نماز میت که جایز است با وجود آب و عدم
خوف فوت فضیلت نماز میت با طهارت اینکه تیمم بگیرد و نماز با تیمم بکند بجهة ادراک
آن فضیلت هم چنانکه جایز است این در صورت عدم وجود آب یا خوف فوت فضیلت
دویم بجهة خوابیدن بر طهارت همچنانکه در صورت عدم تمکن از آب مستحب است در
صورت تمکن از آن نیز مستحب است بلکه با تمکن از خاک تیمم بر رخت خواب که اندک

عبادی

عبادی داشته باشد هم مستحب است لکن این در وقتی است که در رخت خواب که
رفت بخوابطرش آمد یا بنای او شد که با تیمم باشد و اما هرگاه قبل از اراده خواب
بخوابطرش بوده و عمداً ترک کرد که در وقت خواب بر رخت خواب تیمم بگیرد در آن تامل
هست سویم هرگاه کسی در احد مسجدین خوابیده و محتلم شد بعضی گفته اند که با وجود
امکان غسل و طول نداشتن آن زیاده از تیمم باز هم باید تیمم بگیرد برای خروج و برود
بیرون غسل کند و این حکم خالی از شبهه نیست مطلب سویم در بیان این است
که در این جاهائی که آب هست و لکن بسببهای دیگر تیمم لازم است هرگاه مخالفت نموده
وضو یا غسل بجا آورد در بعض صور آنها باطل است و در بعضی صحیح است پس در
صورتی که واجب است بر او صرف آب در چیز دیگر مثل حفظ نفس محترمه و غسل نجاست
هرگاه مخالفت کرد و استعمال آب در وضو و غسل نمود باطل است و در صورتیکه شارع
از بابت تخفیف و مراعات تجویز تیمم کرده مثل اینکه لازم نکرده قیمت زیاد از برای آب
بدهد یا تحمل ذلت رفتن بجهة آب آوردن یا متحمل منت بجهة تحصیل آن بشود و شخص
تحمل این ضرر را نموده آب را بقیمت زیاد گرفت یا متحمل این ذلت و منت شد در اینجا وضو
و غسل صحیح است و همچنین هرگاه از استعمال وجع اعضا حاصل می شد و ضرر بدن
و متحمل شد لکن احتیاط شدید در این صورت ترک وضو و غسل است و اعمال تیمم
و اگر بسبب تنگی وقت تکلیف او تیمم شد و مخالفت نموده وضو گرفت یا غسل کرده پس اگر
بجهة عبادت بوده که وقت او تنگ شده باطل است و اگر وضو یا غسل در این وقت بجهة
ثمره دیگر گرفت صحت خالی از وجه نیست و احتیاط بهتر است مطلب چهارم در
بیان آنچه با آن تیمم می شود و آن از اده مرتبه هست مترتب که تا سابقی آن ممکن است
عمل بما بعد آن جایز نیست اول خاک که مطلق باشد یعنی عرفاً خاک بان گفته شود
بی احتیاج بقیدی چه سفید باشد و چه سرخ و چه زرد و خالص باشد یعنی ممزوج نشده باشد
بچیزی دیگر بطریقی که از خلوص بیرون رفته باشد پس اجزاء قلیله از غیر که مضمحل
باشد عیب ندارد دویم مطلق آنچه زمین باشد از رمل و سنگ و کلوخ و گل پخته
و خشت خام و زمین گچ قبل از پوختن و نحو آنها سویم در صورت عدم خاک و زمین

غباری که بسبب زدن بر چیز غبار دار جمع بشود و روی ان را بکیرد بعد دست بر ان
بزند و اکر زیاد جمع شد که خاک صدق کند داخل قسم اول می شود **مسئله** هرگاه
دست بر مغصوب زد غبار ان جمع شد بر چیز دیکر و بان غبار تیمم کرفت ظاهر
صحت است چهارم سفال و اجر و اهک و کچ پوخته پنجم چیزی که غبار دارد
از خاک بنحوی که بزدن دست بر او غبار ان بدست برخورد هر چند جمع نشود که
بعد از جمع دست باو بزند مثل نمد و قالی و لحاف و جل حیوان و نمد زین و یال اسب
و همین قدر که بزدن دستها غباری از ان بلند می شود کفایت می کند ششم غبار
کچ و اهک و خاک اجر و نحو اینها هفتم کل تر که از خاک بوده باین طریق که دست را
بان بزند بعد انرا تکاند که اثری از ان بماند هشتم کچ تر و اهک که هنوز بسته
نشده نهم مرکب از اینها در وقتیکه هر یک بقدر تمام هر دو کف نباشد پس هر
قدر از قسم سابق هر یک ممکن نشود تتمه انرا از قسم بعد از ان قرار بدهد و این مرکب
اقسامی دارد که واضح اند دهم برف و یخ بنا بر قول بعضی لکن اقوی این است که اکر
ممکن است انها را بر بدن بمالد بطریق مسح و وضو بکیرد باین نحو هر چند اقل
غسل حاصل نشود زیرا که با حصول ان بر همه مقدم است و بعد از ان تیمم بان نماید
و احوط بعد از اینها همه قضاء نماز است **مطلب پنجم** در بیان کیفیت تیمم
در حالت امکان و صورت ان این است که باطن کف هر دو دست را چه متصل
بهم و چه منفصل از هم با هم بخاک میزند بعد انها را بر میدارد اندکی تکان میدهد
که اکر از خاک بر ان حایل باشد بیفتد بعد از ان انها را بهم دیکر متصل میکند
باین طریق که از سمت انکشت کوچک هر دو کف را بهم متصل کند و بهمین طریق
که بهم متصل اند سینه باطن هر دو کف کذاشته شوند بر قدری بالاتر از رستنکاه
موی سر و بهمان حالت مسح بکشد انها را از بالا بپائین تا ابروها و بالای بینی
بنحویکه همه پیشانی و انچه از جبینین فرا کرفته مسح بشود و بعضی از علماء فرموده اند
که احتیاطا بر کرداند دستها را که بهمه انها مسح بشود و بعضی فرموده اند که مقابل
خط فاصله میان دو کف دست چون بی مسح میماند قدری دستها را این طرف نمود

و ان را مسح کند و این احتیاطات چندان تاکیدی ندارند همان مسح بنحویکه کفته
شد کافی است بعد از ان مسح کند همه طول پشت ظاهر کف دست راست را از بند
دست که مچ باشد تا سر انکشتان بهمه عرض باطن کف دست چپ بعد از ان مسح
کند تمام طول ظاهر کف دست چپ را بتمام عرض دست راست و در این مسحها
چند ملاحظه باید بشود اول انکه در وقت مسح کفهای دست مسح کننده را خوب
بخواباند و متصل کند بر ممسوح که سر موئی از محل ممسوح بی مسح نماند دویم انکه ان مسح
شده برقرار باشد و مسح کننده بر او بکذرد و اکر هر دو را حرکت داد محل اشکال است
سیم خود سر انکشتان و ما بین انکشتان و حاشیه بیرون ابهام و حاشیه بیرون
انکشت کوچک داخل در ظاهر در مسح تیمم نیستند و همچنین ما بین چروک بند
انکشتان را ظاهر ان است که رسیدن ماسح بانها ضرور نیست چهارم لازم است
انکه ماسح را از بند دست بالاتر بکذارد و احوط اینست که یکمرتبه کشیده شود و اکر
قدری مسح نمود و دست بر داشت یا تامل کرد بعد ان را باتمام رسانید هم عیب ندارد
اکر فورا باشد پنجم انکه حایلی بر ممسوح نباشد پس انکشتر را باید بیرون اورد
بلکه ماسح هم باید بی حایل باشد و اهم مسائل در این مقام این است که ایا یک
ضربه یعنی یک مرتبه دستها را بر خاک زدن برای مسح روی و دستها کافی است
یا یک ضربه دیکر بجهة دستها علیحده ضرور است بعضی قائلند بکفایت یکی مطلقا
و بعضی قائلند بلزوم دو ضربه مطلقا و بعضی در بدل وضو یکی را کافی و در بدل
غسل دو تا را لازم میدانند و این قول خالی از قوة نیست لکن احوط در هر دو قسم
اینست که یک ضربه که زد فورا مسح روی و دستها نماید بعد یک ضربه بجهة
مسح دستها ثانیا بعمل اورد و نهایت احتیاط این است که بعد از دو ضربه دست راست
را تنها بر زمین بزند برای مسح دست چپ تنها و بدانکه لازم است در تیمم مباشرت
افعال و موالات یعنی فاصله ما بین افعال ان نشود هر چند بدل غسل باشد و ترتیب
بنحویکه کفته شد **مسئله** اکر شک در افعال تیمم شد ما دامیکه مشغول است
بان لازم است عود **مطلب ششم** در اقسام تیمم اضطراریست بدانکه این کیفیتی که

بیان صورت تیمم شد در حالت امکان است و هرگاه ممکن نباشد پنج قسم دیگر
میتوان تیمم نمود که آنها را تیمم اضطراری میگویند که اگر تیمم اختیاری نشد آنها لازم
اند و اگر آنها هم نشد آن شخص فاقد طهورین می شود پس حاصل حالات متصوره نسبت
بطهارت شخص پنج است اول تکلیف بوضو یا غسل اختیاری دویم بعد از آن تکلیف
بوضو یا غسل اضطراری سیم بعد از آن تکلیف بتیمم اختیاری چهارم بعد از
این تکلیف به تیمم اضطراری پنجم بعد از عدم امکان همه فاقد الطهورین که اداء نماز از او
ساقط است و قضاء آن ولکن احوط اداء آنست در حالت بی طهارتی و قضاء آن است
بعد از تمکن از احد طهورین و مقصود الان بیان تیمم اضطراریست و آن پنج قسم
است اول تیمم تولیه و آن نسبت بعجز خود شخص است از افعال تیمم پس دیگری را
متولی قرار میدهد باین نحو که خود نیت کند و آن شخص دستهای همین شخص را که
تیمم تکلیف اوست برمیدارد و بر زمین می زند و بآنها مسح پیشانی و دستهای
او را میکند و اگر ممکن نشود متولی دستهای خود را بزمین بزند بهمان قسم که بر خود
شخص لازم بود و دو دستهای آن شخص مکلف به تیمم را مسح کند و لازم است تحصیل
متولی هرچند با جرت باشد و هرچند با جرت زیاد باشد مگر زیادتی که باعث ضرر
کلی بحال او باشد دویم تیمم تقیه است و آن نسبت بکیفیت است هرگاه شرط تقیه
بعمل آمد لازم است تیمم گرفتن بنحویکه مخالفین تیمم میگیرند و صحیح است لکن باید
در جائی که حکم نزد آنها زیادتر مسح نمودن است در نیت همان ملاحظه شود واجب
کند پس در مسح همه صورت نیت بهمان مسح پیشانی باشد سیم اضطرار نسبت بآنچه
باو تیمم گرفته می شود بعد از ترتیب آنها که سابقا گفته شد هرگاه آنچه براو دست را
میزند وسعت همه کف دست را ندارد مکرر میکند زدن دست را تا اینکه همه کف
براو زده شود و هرگاه ممکن نباشد هر قدر از کف که میرسد کفایت میکند اگرچه قدری
از او بماند که بر نخورد و هرگاه بغیر از خاک مغصوب خاکی دیگر نباشد تیمم ساقط
است لکن هرگاه شخص محبوس باشد در مکان غصبی تیمم بر زمین آن مکان جایز است
چهارم اضطرار نسبت بماسح هرگاه قدری از کف بریده باشد بر تتمه آن مسح کند

و هرگاه یک کف او تمام بریده باشد بهمان یکی مسح روی کند و بذراع آن دست
کف بریده مسح ظاهر کف این دست نماید و احتیاطا ظاهر این کف را بر زمین بمالد و
احتیاطا نایب گرفته و آن نایب بباطن کف خود مسح ظاهر همین کف موجود او هم نماید
و اگر زخمی یا شکستگی در کف باشد که نتوان بآن مسح نمود چیزی بر آن به بندد و بآن
مسح کند و اگر بر زمین زدن ممکن نباشد بر زمین بگذارد و اگر زدن بباطن کف ممکن
نباشد ظاهر کف را بر زمین میزند و بظاهر کف مسح میکند و اگر باطن نجس باشد و ازاله
نتوان نمود بهمان طریق مسح میکند پنجم اضطرار نسبت بممسوح پس هرگاه چیزی
از آن قطع شده باشد اکتفا بمسح آنچه باقی مانده می شود و اگر جبیره بر آن باشد بر جبیره مسح
کند و اگر بر ماسح و ممسوح هر دو جبیره باشد جبیره بر جبیره مسح کند و باید
بر جبیره حکم اصل را جاری کند در ابتداء با علی و غیر آن ششم اضطرار نسبت بشرائط
در مقامی که ساقط می شوند بتفصیلی که در محل خود گفته شده و بعد از عدم تمکن از
آب و از این مراتب طهارت اضطراریه شخص فاقد الطهورین می شود و حکم آن بیان
شد **مطلب هفتم** در مسائل متعلق به تیمم است **مسئلة** تیمم پیش از دخول
وقت جایز نیست هرچند به نیت مهیا شدن یا بر طهارت بودن باشد و اما هرگاه تیمم
گرفت در آخر وقت بجهة نمازی و هنوز نقض نشده وقت نماز دیگر داخل شد ظاهر
این است که بآن تیمم میتواند نماز در اول وقت بکند **مسئلة** هرگاه وقت نماز
شد آیا میتواند در اول وقت بتیمم نماز کند مطلقا یا لازم است تاخیر تا آخر وقت
مطلقا یا اینکه تفصیلی هست که اگر امید رفع عذر هست لازم است تاخیر تا آخر وقت
و اگر امیدی نیست جایز است تقدیم قول اول خالی از قوة نیست و احوط ثانی است
و اقوی ثالث است **مسئلة** هرگاه نماز قضا بذمه شخص باشد میتواند نماز قضا
را با تیمم بکند در همان حالی که یکی از اسباب تیمم هست هرچند یقین داشته باشد
که اگر تامل بکند تا وقت دیگر عذر رفع می شود حتی اینکه اگر بداند تا ساعت دیگر رفع
میشود انتظار آن لازم نیست هرچند احوط است در صورت سعه وقت قضا
مسئلة نمازی که نذر مطلق نموده همین حکم را دارد **مسئلة** نماز اجیری

باوجود تیمم در سعه وقت خالی از احتیاط نیست واقوی صحت است مسئله
نماز مستحبی مطلقا باوجود سبب تیمم جایز است وانتظار رفع عذر ضرور نیست مسئله
تیمم در محل خود جانشین وضو وغسل میشود بجهة هرچیزی که مباح میکند انرا وضو یا
غسل حتی دخول مسجد برای جنب وحائض مسئله تیمم بدل از غسل جنابت
بحدث اصغر هم میخورد وایا بعد از ان همیشه باید تیمم بدل از غسل جنابت کند تا متمکن
از غسل شود یا انکه همان تیمم اول بدل ان است بعد از ان وضو میکیرد یا تیمم بدل ان
وضو تا اینکه متمکن از غسل شود اقوی اول است واحوط این است که بعد از ان تیمم اول
که از تیمم بدل از غسل میکند وضوئی هم بکیرد یا تیمم بدل از وضو مسئله در
جائی که هم غسل ضرور است هم وضو مثل حدث حیض ومس میت دو تیمم باید بعمل
بیاورد واحوط این است که اول یک تیمم بجهة رفع حکم ان حدث بجا بیاورد وبعد
تیمم بدل وضو وغسل را واکر اب برای یکی باشد غسل را مقدم بدارد واکر بقدر وضو
باشد وضوئی بکیرد وتیممی بدل غسل واحوط در اینصورت تیمم دیکر است نیز بدل
وضو یا غسلی که بجا اورده است ووجه این احتیاط بتامل ظاهر میشود مسئله
تیمم بمحض متمکن شدن از اب باطل میشود اکر داخل نماز نشده وهرکاه داخل نماز
شده وهنوز رکوع نرفته است نماز را بهم زند ووضو بکیرد وهرکاه بعد از رکوع است
نماز را تمام کند مسئله نماز مستحبی باطل می شود بتمکن اب در هرجا که باشد
مسئله تیمم بدل غسل میت هم می شود اکر اب نباشد لکن تا دفن نشده است اکر
متمکن از اب شد باید غسل را دهد هرچند نماز او را کرده باشد واحوط بلکه اقوی لزوم
اعادهٔ نماز است مسئله به نیت بدلیت هر غسلی از اغسال میت یک تیمم بجا اوردن
وبعد از ان عوض مجموع یکی که چهار تیمم بشود احوط است مسئله هرکاه چند سبب
برای غسل حاصل شد ظاهر این است که تداخل در تیمم مثل خود اغسال مجزیست
واحوط تعدد است یا تاخیر تیمم بدل از غسل جنابت ووضوء هر غسلی در افضل از تیمم
ان بجا اوردن هرکاه اب وضو ممکن است نهایت احتیاط است مقدمهٔ دوم
از مقدمات نماز طهارت از خبث است یعنی پاک نمودن بدن ولباس از نجاسات و

باید دانست اولا که نجاسات چه چیزند وثانیا که بچه طریق نجس میکنند وثالثا احکام
انها در شریعت چه چیز است ورابعا تطهیر از انها بچه طریق است وخامسا که تنجس
وتطهر بچه ثابت می شود وهریک از این مطالب علیحده بیان می شود مطلب اول
در بیان نجاسات است بدانکه ده چیزند که شارع مقدس انها را نجس قرار داده است
یعنی اجتناب از انها را در بعض مقامات خاصه که بیان میشوند مقرر فرموده اول و
دویم بول وعذره از انسان وهرحیوان حرام کوشت که بسبب بریدن رک او خون به
قوت وجستن بیرون می اید پس حیوانات حلال کوشت همه وحیوانات حرام کوشت
که خون جهنده ندارند بول وفضلهٔ ایشان پاک است وتفاوتی نیست در این حکم
مابین طیور وغیر انها ومابین بری وبحری ومابین انچه بالذات کوشت او حرام است
یا بالعرض حرام شده باشد مثل جلال وحیوان حلال کوشتی که انسان وطی نموده
باشد که کوشت او وکوشت نسل او حرام می شود ونجاست اینها بعد از خروج است پس
اکر در محل خود که هستند چیزی باینها برخورد برطوبت وبیرون اید بی انکه بعین نجاست
الوده باشد پاک است پس هسته ودیک که بیرون اید وملوث نباشد پاک است وسر
شیشهٔ امالد هرچند که در باطن بنجاست برخورده باشد لکن حال الوده نباشد پاک
است سویم خون از هرحیوانی که رک جهنده دارد وهرچند حلال کوشت باشد
واستثناء می شود از این حکم خونی که میان کوشت ومیان دل میباشد وخونی که در
شکم حیوان میماند بعد از تذکیه وبیرون رفتن خونی که بیرون امدن ان متعارف
است همین که بقدر معتاد خون از حیوان بیرون امد بعد از ذبح انچه میماند پاک است
وخون پاک بعضی از افراد ان حلال است مثل خون لای کوشت وبعضی از ان حرام است
اکرچه پاک باشد مسئله خون حیوانات تذکیه شده بغیر ذبح مثل شکار شدهٔ تیر
کمان یا سک شکاری نیز پاک است مکر ان خونی که از موضع تیر یا کرفتن سک باشد
بلکه میتوان کفت همهٔ خون برهٔ میان شکم که بتذکیه مادر حلال شده هم پاک
است مسئله خون میان شکم حیوان اکر علم هست که بسبب نفس کشیدن از
خون کردن کشیده یا بسبب بلندی جای سر از خون کردن یا سر امده نجس است

وباقی خون را هم نجس میکند واگر بدانیم خون ماندهٔ میان شکم است پاک است
واگر شک بشود در خون میان شکم که آیا بعد از خون تذکیه مانده یا از خون
تذکیه در آن داخل شده بسبب نفس کشیدن ونحو آن اقوی این است که حکم
بنجاست ملاقی آن نمی‌شود اما حکم بطهارت آن خون هم مشکل است مسئله
خون که میان شیر پیدا میشود وقت دوشیدن نجس است مسئله خون میان
تخم مرغ اگر خون علقه است یعنی مبدء جوجه است نجس است واگر آن خونی است
که علقه نیست حکم بنجاست آن مشکل است واحوط اجتناب است چهارم منی
هر حیوانی که خون جهنده دارد پنجم میتهٔ هر حیوان که خون جهنده دارد اگرچه
حلال گوشت باشد ومراد از میته حیوانی است که بی تذکیهٔ شرعیه روح از او
رفته یا اینکه هنوز داخل او نشده پس سقط قبل از ولوج روح هم نجس است چه
انسان وچه حیوان وچه جوجهٔ طیور که هنوز روح در آن ندمیده است لکن
آنچه حیوة در آن حلول کرده بمردن نجس میشود پس اجزائی که حیوة وحس ندارند
از میته مثل شاخ واستخوان ودندان ومنقار وسم وچنگال وناخن وپشم وموی
وکرک اینها همه پاک اند وتخم مرغ مرده که در میان شکم اوست هرگاه پوست بالای آن
سخت شده باشد پاک است وحلال است وشیر دان بره وبزغالهٔ مرده یا پنیر مایه
که در آن است پاک است لکن ظاهر تخم وشیر دان که با رطوبت ملاقات میته کرده
باید تطهیر شود وبعضی از علماء اعلام حکم فرموده اند بطهارت شیری که از پستان
میته بیرون می‌آید واحوط خلاف این است وبدانکه در حکم میته است هر جزوی
که از زنده جدا شود از اجزائی که حیوة در آنها حلول کرده مگر بعض اجزاء ریزه
از پوست بدن انسان که از دمل وزخم وثالول وگاهی از لبها وگاهی بسبب خارندن
بدن وگاهی بسبب کندن موجدا می‌شوند اینها پاک اند ونافهٔ مشک که از آهوی زنده
جدا می‌شود پاک است لکن خالی از اشکال نیست اما از دست مسلمان که گرفته
شود بی اشکال است وبدانکه در شریعت هر حیوانی که روح از او برود بی تذکیه
میته است وکل اقسام میته حرام میباشد لکن نجس از آن حیوانی است که خون

جهنده داشته باشد پس میتهٔ ماهی حرام است لکن نجس نیست وتذکیه در شریعت
نسبت بحیواناتی که قابل تذکیه اند هشت قسم است اول تذکیه بصید کردن بسگ
شکاری دویم تذکیه بصید کردن بآلات آهن ومعنی تذکیه بصید آنست که حیوان
وحشی هرگاه شکار بشود بکیفیتی که بیان می‌شود حلال می‌شود که دیگر محتاج بسر
بریدن نباشد سویم تذکیه بعقر چهارم تذکیه بذبح پنجم تذکیه بنحر ششم تذکیه
بالتبع هفتم تذکیه به بیرون آوردن هشتم تذکیه باخذ ولجهة هر یک از این
هشت قسم کیفیتی است اما اول پس هرگاه سگ را تعلیم بدهند مسلم یا کافر باین نحو
که هرگاه صاحبش او را بفرستد برود واگر اشاره بکند برای برگشتن برگردد وعادت
بخوردن از آن شکار نداشته باشد وچنین سگی را مسلمی بقصد شکار روانه کند
ووقت روانه کردن اسم خدا را ببرد وسگ برود وآن حیوان را بگیرد وصاحب آن
بزودی متعارف بسر او برسد ومرده باشد بزخم سگ یا نمرده لکن استقرار در حیوة
او نباشد وبعد فوراً بمیرد یا استقرار داشته باشد لکن بقدر زمان تذکیه
فرصت نشده بمیرد آن حیوان حلال است دیگر سر بریدن او ضرور نیست
مسئله هرگاه حیوة آن برقرار می‌بود وزمان هم وسعت داشت لکن بسبب
آنکه در جائی افتاده بود بدست آوردن او طولی کشید تا اینکه مرد ظاهر این است
که حلال است مسئله هرگاه بسبب کارد همراه نبودن طول کشید تا اینکه
حیوان مرد حلیت آن محل اشکال است وقول بحرمت خالی از قوة نیست مسئله
هرگاه زیاد از متعارف طول داد رفتن بر سر صید را اگر کلب او را گرفته ووقتی که
رفت مرده بود حلیت آن محل اشکال است مسئله هرگاه سگ معلم خود بخود
بقصد شکار رفت بی اطلاع صاحبش وصید را گرفت وکشت حرام است وهرگاه
در اثناء رفتن او را دید ومنع کرد او را از رفتن پس ایستاد بعد او را روانه کرد
واسم خدا را برد صید او حلال می‌شود واگر او را در اثناء رفتن تحریص کرد پس
تندتر رفت وصاحب آن قصد کرد نیز حلال می‌شود ولکن خالی از احتیاط نیست و
اگر بصدا کردن با او تغییری بحال او هم نرسید وهمچنانکه میرفت رفت کشته

او نیست **مسئله** قصد صید که شرط است آیا معنی او این است که همین که
قصد کرد که سگ را بفرستد بجهة شکار کافی است هرچند شکار را بچشم ندیده باشد
یا اینکه باید ببیند و قصد یکی معین کند یا قصد یکی از چند آهو که دیده است مثلاً
هم کفایت میکند قسم اول محل اشکال است و دویم بی شبهه است حلیتش و در سیم
اظهر کفایت است قسم دویم از تذکیه بصید این است که حیوان وحشی را شکار
کند به تیر کمان یا با آلات آهن مثل شمشیر و نیزه و حربه و غیر آنها از آنچه حیوان را
زخم کند بشرط آنکه در وقت انداختن تیر یا زدن حربه اسم خدا را ببرد قسم سیم از
اقسام تذکیه تذکیه بعقر است و آن زخم زدن حیوان غیر وحشی است در غیر مذبح
هرگاه بسبب طغیان یا افتادن او در جای تنگی بریدن مذبح او ممکن نباشد و بیان
آن این است که بعض حیوانات که از اصل وحشی نیستند گاهی می‌شود که حلال می‌شوند
بهمین طریق که بعد از تسمیه هر جای او را زخم بزنند حکم تذکیه بر آن جاری است دیگر
نه احتیاج بگلو بریدن و نه استقبال قبله است و این در مثل گوسفند و گاو و شتر و
گاومیش در چند حالت می‌شود یکی آنکه در گودالی بیفتد که نتوان زنده بیرون آورد
یا در چاهی بیفتد و دیگر آنکه هرگاه یاغی شد که بدست نیاید و اما اگر در میان
رودخانه باشد یا در میان گِل باشد که خوف تلف آن باشد اجراء حکم هم بر آن
بعید نیست قسم چهارم تذکیه بذبح است در جمیع حیوانات قابل تذکیه و کلام در
شروط ذابح و آلت ذبح و کیفیة ذبح و شروط و احکام آن است پس در اینجا چهار مطلب
است **مطلب اول** در شروط ذابح شرط است در او اسلام پس ذبیحهٔ کافر حرام
است هرچند ذبح را بقاعده اسلام بجا بیاورد و فرقی در کافر ما بین بت پرست
و هندو و اهل کتاب و غیر ایشان نیست و مرتد هم کافر است و همچنین حرام است
ذبیحهٔ خوارج و نواصب لکن ذبیحهٔ سایر مخالفان مذهب حلال است و نابالغ
از اولاد مسلمین در حکم مسلم است هرگاه ممیز باشد و تفاوتی نیست ما بین ذبیحهٔ
مرد و زن و خنثی و غلام و کنیز و بینا و نابینا و کامل و سفیه و جنب و حائض بعد
از تحقق اسلام **مطلب دویم** در آلت ذبح شرط آن این است که از آهن باشد

پس ذبح بکارد مس و برنج و طلا و نقره مجزی نیست مگر در صورت اضطرار که آلت
آهنی حاضر نباشد و خوف این باشد که حیوان از دست برود که در آن حال بهرچه
ببُرد حتی بشیشه و سنگ تیز و نی کفایت میکند **مسئله** آیا در صورت لابدیه
با دندان و ناخن هم میتوان ذبح کرد یا نه محل اشکال است **مطلب سوم** در کیفیة
ذبح است و در آن هفت شرط است اول آنکه چهار رگ از گلوی حیوان بریده شود
حلقوم که محل نفس است و مری که محل فرو رفتن آب و علف است و دو جان که دو
رگ‌اند در دو طرف آنها دویم آنکه این چهار باید از طرف پیش بریده شوند پس اگر
از قفا بریده شدند حلال نمی‌شود سیم باید بریده بشوند از طول نه بطول و بعرض
نه از عرض و اگر محرّف بریده شود بنحوی که از طول نه از عرض بریده شده عیب ندارد
چهارم باید بهم آلات قطع شود پس اگر اندک اندک ببرد و قبل از اتمام آن حیوان بمیرد
حرام است بی شبهه و اگر حیوة او در حین اتمام غیر مستقر باشد هم محل اشکال است
بخلاف اینکه اگر پی در پی ببرد و قبل از اتمام حیوة غیر مستقر شود که عیب ندارد
پنجم باید محل بریدن زیر حلقوم متصل بسر باشد پس اگر از پایین گردن متصل
بسینه ببرد محل اشکال است اگرچه چهار رگ را ببرد ششم آنکه تمام سر را جدا
نکند پس هرگاه عمداً تمام سر را جدا نمود بعضی گفته آن حیوان حرام است و بعضی گفته
اند آن فعل حرام است لکن اگر بی اختیار بسبب تیزی کارد سر جدا شد عیب ندارد
هفتم اینکه تمام چهار رگ قطع شوند پس اگر پوست نازکی از یکی از آنها بماند حلال
نمی‌شود **مسئله** حکایت مُهره که در لسان مردم مشهور است که باید در طرف سر
بماند در شریعت وارد نشده لکن اهل خبره شهادت میدهند که تا آن در طرف سر
نماند چهار رگ بریده نمیشوند بلکه جدا می‌شوند پس از این بابت ملاحظه آن لازم
است و اگر قدری از آن در سر بماند شاید کافی باشد لکن خالی از اشکال نیست
مطلب چهارم در شروط ذبح اول این است که باید ذبیحه رو بقبله باشد
یعنی گلوی او و شکم و مقادیم بدن او رو بقبله باشد و آیا لازم است که ذابح رو
بقبله باشد یا نه احوط این است اگرچه اظهر عدم لزوم است دویم آنکه در وقت

ذبح یعنی مقارن شروع بریدن اسم خداوند عالم را بزبان جاری نماید بگفتن
بسم الله یا الله اکبر یا الله تنها واما ذکر صفات خدا مثل خالق و رازق و واجب یا
اسم فارسی او را پس اکتفا بان مشکل است **مسئله** این دو شرط که گفته شد
برای ذبح در صورت تذکر و علم است پس هرگاه فراموش نمود توجیه بقبله را
عیب ندارد و همچنین اگر طرف قبله مشتبه باشد ساقط می شود و اگر فراموش
نمود اسم خدا را نیز عیب ندارد و ذبیحه حلال است و مستحب است که وقتیکه خواهد [اسم]
امد بعد از ذبح بگوید بسم الله علی اوله واخره **مطلب پنجم** در شروط ذبیحه
وانها پنج شرط اند اول اینکه قبل از ذبح حیوة مستقره داشته باشد ومعنی ان این
است که قدری از روح او بیرون نرفته باشد مثل محتضر اگرچه مردنی باشد در همان
ساعت بسبب شدت زخم یا صدمهٔ دیگر دویم انکه بعد از ذبح خون معتدل بیاید [باید]
یعنی خون بجستن روان شود نه بسنگینی و قطره قطره مثل خون میت و روان
شدن خون هر حیوانی بحسب حال وست سیم انکه بعد از ذبح حرکتی داشته
باشد هرچند بچشم یا دست یا پا یا دم باشد چهارم انکه مردن او باین جهة باشد
پس اگر بعد از سر بریدن در اب افتاد و باین جهت مرد محل اشکال است و همچنین
هرگاه شکم او را پاره نمودند و بجهة هردو بمیرد پنجم انکه روح از بدن او برود پس
اگر عضوی از او جدا نمودند بعد از ذبح و قبل از خروج روح حکم بحلیت ان مشکل
است **قسم پنجم** در تذکیه بنحر است وان در شتر است تنها وکیفیت ان زدن
حربه یا کارد است در گودی گلوی او با همه شرائط که در ذبح گفته شد واگر شتر را
ذبح کنند حلال نمیشود **قسم ششم** تذکیه تبعیه است وان در بچهٔ حیوان است که
در شکم او باشد در وقت تذکیهٔ ان وتفصیل کلام در این مقام این است که بچهٔ حیوان
یا خلقت او تمام نشده یعنی هنوز موی و کرک ان تمام بیرون نیامده یا خلقت او به
روئیدن مو و کرک ان تمام شده پس اگر خلقت او تمام نشده بتمام روئیدن موی او
حرام است چه از زنده جدا شود چه از مرده چه از کشتهٔ تذکیه شده واگر خلقت
او تمام است یا زنده جدا می شود از زنده یا از مرده یا از کشته یا مرده جدا می شود از زنده

یا از مرده یا از کشته پس اگر زنده جدا شد از زنده یا از مرده یا از کشته و زمان حیوة
او بقدر تذکیهٔ او باشد بی تذکیه حلال نمی شود واگر مرده جدا شد از مرده یا از زنده
حرام است بی اشکال واگر مرده جدا شد از کشتهٔ تذکیه شده حلال است به تبعیت
مادر او و احتیاج بتذکیهٔ دیگر ندارد واگر زنده باشد و زمان وسعت تذکیهٔ ان را
نداشت فوراً مرد قول بحلیت وجهی دارد لکن احوط بلکه اقوی لزوم اجتناب است و
بدانکه ان بچهٔ که تام الخلقه جدا شده از تذکیه شده اگر معلوم باشد که از اصل در
شکم روح در ان ندمیده بود حلیت ان بلا اشکال است واگر یقین شد که روح داشته
و مرده است باز اقوی حلیت اوست ولکن بعضی از علماء قایل بعدم حلیت این
قسم شده اند **قسم هفتم** تذکیهٔ ماهی است بگرفتن یا نگاه داشتن در انچه بجهة
شکار ان قرار داده بشرط انکه در اب نمیرد پس اگر ماهی را بدست گرفت یا بدام امد
یا در چیزی که بجهة نگاه داشتن ان قرار داده افتاد هرچند انشخص که جا را قرار
داده حاضر نباشد کفایت میکند واما اگر خود ماهی در اب مرد یا بیرون افتاد و مرد
حرام است **مسئلة** هرگاه کافری از اب بیرون بیاورد حلال است بشرط انکه
مسلم او را نگاه کرده باشد که زنده او را از اب بیرون اورده **مسئلة** هرگاه
ماهی خود را از اب بیرون انداخت در جائی که بجهة شکار کسی ان را قرار نداده است
و شخصی بان نگاه کرد تا مرد محل اشکال است واگر بر سر ان رفت وانرا اخذ نمود و
گذاشت تا مرد حلال است بی شبهه **مسئلة** اگر ماهی بعد از گرفتن در اب بمیرد
هرچند میان دام باشد حرام است **مسئلة** ماهی که در اصل حلال است هرگاه مرد
بی صید پاک است وحرام و ماهی که از اصل حرام است هم پاک است و روغن انها پاک
است لکن جریان جمیع احکام تذکیه در این ماهی حرام هرچند مثل ماهی حلال صید
شود مشکل است و پاکی او ملازمه با مذکی بودن ندارد و ثمرهٔ این مسئله در
بعض احکام خاصهٔ بمیته غیر از نجاست ظاهر می شود **مسئلة** اگر ماهی را گرفت
و یک وصله از او برید و باقی و در اب رفت ان وصله حلال است واما اگر
در انحالت که در اب است یک وصله از او جدا نمود و باقی او رفت حلال نمی

شود مسئلة اگر معلوم شد که قدری ماهی مرده در محل مقرر برای صید هم
داخل شده و مشتبه شده اند احوط اجتناب است از همه مسئله اگر در شکم
ماهی ماهی دیگر پیدا شد پس اگر معلوم شد که در وقت بیرون آوردن از آب زنده
بوده بعد مرده حلال است و اگر محل اشتباه باشد احوط اجتنابست مسئلة
حیوانات دریا همه حرام گوشتند مگر ماهی فلس دار و طیور آن و آیا همهٔ این حیوانات
حرام گوشت قابل تذکیه هستند بجهة پوست و استخوان و بعض اعضای آنها یا
اینکه هر چیزی که شبیه او از صحرائی قابل تذکیه است مثل گاو و اسب آن هم قابل
است و هر چیز که شبیه او قابل نیست او هم قابل نیست و اگر قائل شدیم که قابل اند
آیا کیفیت تذکیه در آنچه خون جهنده دارد ذبح است و آنچه ندارد اخراج از آب
مثل ماهی حلال یا همه باخراج تذکیه می شوند و احتیاج بذبح ندارند یا همه محتاج
بذبح اند مسئله محل اشکال است بعضی قائل شده اند که مطلق حیوان دریا که خون
جهنده دارد قابل تذکیه است حتی مثل سگ دریائی و خوک دریائی و در سگ دریائی
بخصوص تذکیه وارد شده و چون جریان تذکیه در آنها بخصوص دلیل خاص ندارد و
اقامه دلیل عام مشکل است لهذا در حکم تامل هست مگر بعض حیوانات بخصوصه
که تذکیه آنها وارد شده است قسم هشتم تذکیه ملخ که بمحض گرفتن حلال می
شود هر چند که بعد بمیرد یا هنوز زنده باشد و اگر در صحرای آتش گرفته ملخ افتاد و
پخته شد حلال نمی شود مگر اینکه آتش را بقصد شکار و لخذ آنها قرار داده باشد و
هر گاه ملخ قبل از اخذ بمیرد حرام است و اگر مردهٔ قبل از اخذ یا مرده بعد از لخذ مخلوط
شد باید از همه اجتناب نمود ششم و هفتم سگ و خوک بری است که مجموع آنها حتی موهای
آنها نجس عینی است و اما سگ و خوک بحری پاکست هشتم خمر است یعنی هر مایع که
مست میکند از هر چه که باشد نجس است و اما جامد یعنی خشک مثل بنگ و نحو آن
نجس نیست و بدانکه چند چیز اند که ملحق میشوند بخمر در حرمت و نجاست هر چند که
مست کننده نباشند بعضی از آنها بحسب احتیاط و بعضی بحسب فتوی اول آب انگور
که بفشاردن آن بیرون آمده همین که جوش بآتش یا بگرمی هوا یا بماندن یعنی بهم

خورد بنحوی که بالای آن بپائین رفت هر چند مست نکند و همچنین هر گاه انگور در
آب جوش خورد طعم آن در آب تاثیر نمود یا اینکه بماندن میان آب طعم آن در آب تاثیر
نمود بعد از آن جوش خورد در این صور بمحض جوش خوردن حرام می شود قطعاً و نجس
میشود بنا بر قول مشهور و حلال و پاک شدن آن موقوف است بر اینکه دو ثلث او
برود بعد از جوش آمدن هر چند رفتن هر دو ثلث بجهت جوش نباشد پس هر گاه
قبل از جوش بسبب گرمی هوا یا آفتاب دو ثلث آن برود ثمر ندارد یعنی باز اگر
جوش آمد حرام و نجس میشود و هر گاه بعد از اندکی جوش خوردن بسبب گرمی هوا
یا آفتاب دو ثلث او برود پاک می شود و دیگر بعد هر چه جوش بخورد عیب ندارد
مسئلة هر گاه دو سه دانه انگور در میان دیگ بزرگی که آب زیاد دارد باشد
جوش بخورند لکن صدق آب انگور و عصیر بر آن نشود عیب ندارد اما اگر یک قطره
آب انگور جوش خورده در آن افتد نجس میشود البته دویم آبی که انگور یا مویز یا خرما
در آن گذاشته شود و قدری بماند که بهم بخورد و کف بالا بیاورد حرام و نجس می شود
هر چند هنوز مسکر نشده باشد سوم فقاع که از آب جو بعمل میآورند و هر چند که مسکر
او ظاهر نباشد حرام و نجس است چهارم آب مویز یا کشمش هر گاه جوش بخورد و دو ثلث
او کم نشده باشد بعضی از علما حرام میدانند و بعضی علاوه بر این نجس هم میدانند و اقوی طهارتست لکن
احتیاط شدید دارد و هر گاه مویز یا کشمش از ابتداء در آب مضاف باشد مثل شیرهٔ انار
دانه یا عسل جوش بخورد احتیاط آن کمتر است مسئلة کشمش هر گاه میان روغن سرخ
نموده بعد در میان طعام یا کله پاچه یا دلمه بگذارند که بسبب سرخ شدن آب از او
جدا نشود که جوش بخورد دیگر اشکال ندارد و اگر شک داشته باشد نیز بی اشکال است
مسئلة کشمش که میان پلو میگذارند عیبی ندارد هر چند سرخ کرده نباشد و اما
سرخ نکرده در دلمه و کله پاچه که آب از آن جدا می شود و جوش میخورد خالی از احتیاط
نیست پنجم آب خرما و شیرهٔ دمعه خرما هر گاه جوش بیاید و دو ثلث او نرود بعضی
قائل بحرمت آن شده اند و قول بنجاست هم هست لکن اقوی حلیت و طهارت است و همان
وجوهی که در مویز گفته شد که باعث قلت اشکال اند در این هم میایند نهم از نجاسات

کافر است یعنی کسی که مذهب او انکار وحدت صانع یا نبوت پیغمبر یا معاد نماید بدل
و زبان یا بزبان تنها و اما کسانیکه مذهب ایشان بحسب ظاهر اسلام است پس چند
صنف از ایشان محکوم بنجاست است اول مرتدین که بمحض ارتداد از اصول اسلام
نجس میشوند اگرچه بتوبه پاک بشوند در بعض مقامات و از جمله ارتداد است انکار
ضروری دین مثل انکار وجوب نماز و حرام بودن ظلم بر مردم و نحو اینها دویم مجسمه
یعنی کسانیکه مذهب ایشان این است که خدا جسم است مثل اجسام یا جسم است نه مثل
اجسام و قول بنجاست ایشان خالی از قوة نیست لکن در مثل بسیاری از عوام و زنها که
بحسب تصور خود خداوند عالم را جسمی بزرگ خیال میکند در آسمان اما بعد از تنبیه
ایشان باینکه جسمیة و مکان بر خدا جاری نمیشود این اعتقاد از ایشان میرود حکم
بنجاست ایشان مثل مجسمه بطریق اول مشکل است سویم قائلین بوحدت وجود
یا وحدت موجود که از طوایف صوفیه اند هرگاه معلوم شد که حقیقة قائل بحلول
و اتحاد و عینیة خالق و مخلوق اند حکم بنجاست ایشان می شود و اگر بعض تاویلات
بجهة این تعبیرات و کلمات می کنند حکم بنجاست ایشان نمی شود چهارم مجبره یعنی کسانیکه
معتقدند باینکه مردم در افعال خود مجبورند و اینکه خداوند ایشان را بر این فعل جبر
نموده است که مستلزم این است که ثواب و عقاب باطل شود حکم بطهارت اینها
مشکل پنجم خوارج یعنی کسانیکه متدین هستند ببغض و دشمنی حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام علی بن ابیطالب علیه السلام و اینها نجس اند و همچنین یک قسم از نواصب
که بخصوصه عداوت بانحضرت دارند هرچند متدین بان نیستند ششم غلاة که
قائل بخدائی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و اینها داخل اقسام کفارند
و نجس اند و اما هرگاه معتقد باشند بخداوند عالم لکن بگویند که تفویض خلق
کردن و رزق دادن بان حضرت نموده باعث کفر نمیشود اگرچه اعتقاد بان
محل اشکال است هفتم منافقین یعنی کسانیکه بدانیم قلبا اعتقاد ندارند بشهادتین
ولکن بحسب ظاهر اینها را می گویند و حرفی از ایشان که دلالت بر بی اعتقادی ایشان
باشد از ایشان بروز نکرده باشد بعضی قائل شده اند بنجاست ایشان بجهة آنکه

شهادتین وقتی دلیل اسلام اند که شک داشته باشیم قلب موافق است یا نه اما با علم
بمخالفت دل با زبان دلیل نیستند و بعضی قائلند بطهارت بمحض این اظهار و عدم
اظهار خلاف بزبان هرچند ظهور خلاف در دل باشد و این قول خالی از قوة نیست
و سیره و طریقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه کبار او این بود که از منافقین
اجتناب نمیکردند و در ملاقات با رطوبت با ایشان تطهیر نمیکردند قسم دهم
از نجاسات عرق جنب از حرام است یعنی هرگاه کسی جنب شد بزنا یا لواطه چه فاعل
و چه مفعول و عرق کرد در وقت جنابت یا بعد از آن مادامیکه غسل نکرده هر چند
جنابت طول بکشد و هرچند تکلیف و تیمم باشد و تیمم هم بجا آورده باشد آن عرق
تازه که عمل می آید نجس است و اگر پیش از جنابت عرق کرده و مخلوط شد بعرق جنابت
باز نجس می شود و ظاهر این است که جنابت حاصله از وطی زوجه در حیض و نفاس
و در ایام روزه واجب معین و در حالت احرام همین حکم دارد و جنابت از استمنا
نیز همین حکم دارد و بعضی احتمال داده اند که نابالغ اگر باو وطی حرام شد عرق او نجس
است تا بعد از بلوغ غسل کند مسئلة عرق جنب از حرام در حال غسل هم
نجس است مادامیکه از غسل فارغ نشده مسئلة هرگاه می خواهد غسل کند و
بدن او از عرق خالی نمی شود خود را در آب کثیر برای تطهیر فرو برد و فورا غسل
ارتماسی بکند یا غسل ترتیبی در میان آب کثیر کند مسئلة هرگاه بهیچ قسم ممکن
نشود که از عرق سالم بماند که غسل نماید تیمم بدل از غسل نماید و احوط این است
که غسل کند بهمان کیفیت و تطهیر بدن نموده اگر ممکن باشد بعد تیمم بدل از
غسل نماید تا ممکن شود که بی عرق غسل کند مسئلة اگر بعد از جنابت از حرام
غسل نکرده جنب از حلال شد و عرق کرد باز هم نجس است مسئلة اگر بعد
از جنابت از حلال غسل نکرده جنب از حرام شد و عرق از هر دو حاصل شد
هم نجس است و اگر مستند بجنابت حلال شد پاک است و مشکوک فیه هم پاک است
مطلب دویم در کیفیت نجس شدن چیزها است هرگاه عین نجس بچیزی بر
خورد در حالتی که هر دو خشک باشد یا اندک رطوبتی در آنها باشد که جزئی از آن

سرایت نکند نجس نمیشود لکن در میت بخصوصه احتیاطی هست که هرگاه در حالت خشکی نیز قبل از غسل ملاقات چیزی نمود حکم نجاست بر آن جاری شود لکن اگر قبل از تطهیر بچیزی ملاقات نمود با رطوبت آنچیز نجس نمیشود و احتیاطی ندارد دوم هرگاه عین نجس بچیزی برخورد با رطوبت سرایت کننده در یکی از آنها یا هردو آن چیز متنجس میشود و بعد از آن بآن متنجس هرچه برخورد برطوبت مسریه هم متنجس می شود و تفاوتی نیست در این حکم مابین اینکه از عین نجاست چیزی بآن متصل باشد یا نه و در اینجا چند مسئله هست اول هرگاه از برای تطهیر متنجسی طریق خاصی از شرع رسیده باشد و چیز دیگر ملاقات او کرده متنجس از او شد بطریقی که از عین نجاست با او چیزی نباشد یا در تطهیر ثانی مثل اول از طریقه خاصه رعایت باید کرد یا مطلق شستن کافی است مثلاً نجس شدن ظرف بولوغ سگ تطهیر مخصوصی از شارع رسیده پس هرگاه ظرف دیگر بآن ظرف برخورد و نجس شد تطهیر آن مثل تطهیر آن ظرف اول است یا مثل غالب چیزها و همچنین اگر ببول چیزی نجس شد و از آن چیز دیگر نجس شد حکم آن دو دفعه شستن است یا یکدفعه کافی است احوط باحتیاط شدید اول است لکن دویم خالی از قوة نیست مسئله دویم اگر نجاست دیگر بمتنجس برخورد ثانیاً نجس نمیشود و آیا حکم نجاست ثانی جاری میشود یا نه مثلاً چیزی بخون نجس بود که یکمرتبه شستن در او کافی است بعد بول باو رسید نمیتوان گفت که این نجس باز نجس شده لکن حکم دومرتبه شستن در او میاید یا نه یا ظرفی آب نجس داشت بعد سگ از آن خورد حکم باینکه این ظرف ثانیاً نجس شده مشکل است لکن حکم ولوغ که احتیاج بخاک مالیدن باشد در آن میاید یا نه بعید نیست که در مثال اول حکم جاری نشود و در مثال دویم جاری بشود و احوط در هر دو جریان است مسئله سویم اگر نجاست ملاقات چیزی کرد و شک داشته باشی که رطوبتی داشت یا نه یا اینکه رطوبت مؤثره بوده یا نه حکم بنجاست نمی شود و اگر رطوبت مؤثره داشته و شک داری که باقی مانده یا نه باز هم حکم بنجاست ملاقی نمیشود و در اینجا مسئله مهمه هست که هرگاه مگس از روی نجاست با رطوبت برخیزد و فوراً بر بدن یا رخت

بنشیند و چیزی از عین نجاست معلوم نباشد پاکست و همچنین اگر از روی بول برخواست و بر بدن نشست و عین بول بر بدن معلوم نباشد باز هم پاک است هرچند مگس ببول آلوده باشد در وقت نشستن بر بدن مسئله چهارم بدانکه نجس یا متنجس بهرچه برخورد همان جا را نجس میکند و سرایت نمیکند بچیزی که باو متصل بود قبل از نجس شدن هرچند که برطوبت مؤثره باو متصل باشد پس اگر بعد از نجس شدن چیزی بآن متصل کنی با رطوبت نجس میشود اما متصل سابق نجس نمیشود چه با او در یک سطح باشد و چه بالا و پایین باشد چه بالا نجس شود و چه پایین هیچ کدام سرایت ندارند مگر در سه موضع اول آب قلیل که اگر نجاستی باو رسید نجس میشود و آنچه باو متصل است و مساویست با آن موضع و آنچه پایین تر او است و اما آنچه بالاتر است با جریان نجس نمیشود قطعاً پس هرگاه با آفتابه از بالا بر نجاست ریخته شود آنجزو بالاتر از موضع ملاقات باوجود اتصال پاکست مسئله هرگاه آفتابه که در ته آن سوراخی باشد بر زمین نجس گذاشته شود که از آن سوراخ باب سرایت کند یا همان موضع و مساوی آن نجس است یا آفتابه کلاً نجس میشود محل تامل است مسئله هرگاه زمینی را باران گرفته یا زیر آب بوده و از آب بیرون آمده و در گودیهای آن آب متفرق مانده و همه روی هم یک کر نیستند بهر کدام که نجاستی رسید باعث نجاست دیگری نمی شود اگرچه کل مابین همه تر و متصل بهم باشد بلکه میتوان گفت که اگر مابین آنها فی الجمله آب باشد که بهم وصل باشند لکن یک آب گفته نشوند باز هم نجاست یکی باعث نجاست باقی نیست اگرچه در سطح مساوی باشند دویم آب مضاف که بمجرد ملاقات یک موضع آن بنجاست همهٔ او نجس میشود و این در مساوی و پایین تر معلوم است کلامی که هست این است که آیا بالای آن هم نجس میشود یا نه مثلاً هرگاه از گلاب پاش گلاب بر دست کافر ریخته بنحوی که متصل شد یا در زمین نجس آب برنج را ریخت بنحوی که متصل باشد بعضی قائل شده اند که آن آب بالا و گلاب میان گلاب پاش همه نجس میشوند و احوط ملاحظه این قول است لکن اقوی این است که همان جزء ملاقی تنها نجس میشود و بالای آن پاکست

سوم مایعات ذائبه یعنی چیزهای ابکی که بسیار رقیق باشند مثل روغن بذر وروغن کرم شده وشیرهٔ روان ونحو اینها اگر بنجاست یک جزو از اینها باعث نجاست کل است وهمان مسئله که درآب مضاف مذکور شد در اینجا هم جاری است و احتیاط باید مراعات بشود ودرغیر این سه موضع در هر جا که نجاست برخورد مختص همان موضع است ودیگر انچه متصل است بان حتی برطوبت مسریه نجس نمیشود پس روغن وشیرهٔ سخت وخربزه وخیار ومغز هندوانه اگر بجزء انها نجاست ملاقات نمود درغیر ان جزء سرایت نمیکند اگرچه هرگاه بان جزء نجس چیزی از خارج متصل بکنی مثل این اتصال ان چیز نجس میشود وظاهر این است که گل بسیار نازک نیز چنین است پس هرگاه سگ راه برود در زمینی که گل باشد همان جای پای او تنها نجس میشود وظاهر این است که همین قدر که انچیز بطریقی است که اگر از او برداری اثر ظاهر بماند اگرچه فوراً بهم بیاید کافی است در نجس نشدن غیر موضع ملاقات و همچنین هرگاه اتصال ان ضعیف باشد مثل دست که قطرات عرق بر ان باشد وهمه متصل باشند بانجاست سرایت نمیکند وهرگاه در چیزی شک بشود که از کدام قبیل است حکم بنجاست نمیشود مطلب سوم در احکام نجاسات ومتنجسات است وانها چند حکم اند اول اینکه باید بدن ولباس درحال نماز متنجس نباشد چه نماز واجب وچه مستحب از اول تکبیرة الاحرام تا سلامی که از نماز بیرون میرود پس بجهة مقدمات نماز وسلام بعد از خروج وتعقیبات شرط نیست ونماز احتیاط و اجزاء فراموش شده که بعد از نماز قضا میشوند حکم نماز دارند اما سجده سهو پس مشروط بودن او باین معلوم نیست مسئلة ایا گرد وغبار نجس یا خاک نجس بدن ولباس بودن بی انکه رطوبت منجسه در انها باشد حکم نجس دارد یا نه اقوی این است که عیب ندارد مسئلة بالای فرش نجس نماز کردن عیب ندارد اگر نجاست او مسریه نباشد وایا لحاف یا روی انداز نجسی که بر روی مریض یا غیر اوست در وقتی که نماز خوابیده میکند درحکم لباس اوست محل تامل است دوم در طواف چه واجب وچه مندوب ازالهٔ نجاسات از رخت وبدن لازم است سیم واجب است

ازالهٔ نجاست از زمین مسجد ودیوار او هرگاه نجس شده باشند وظاهر این است که فرش ان درهنگامی که فرش کرده باشد حکم انرا دارد واگر عین نجاست خشک باشد وسرایت بمسجد نکرده لکن بر زمین ودیوار ان گذاشته باشد باز رفع ان لازم است واگر متنجس خشک را داخل مسجد کند مثل اینکه عبای او نجس است وداخل مسجد شود بی سرایت بمسجد اقوی این است که عیب ندارد واحوط اجتناب است مسئلة ایا ان سمت دیوار مسجد که در کوچه است حکم این سمت را که در مسجد است دارد پس اگر نجاست بان برخورد ازالهٔ ان لازم است یا نه محل تامل است واحتیاط اولی است مسئلة وجوب ازالهٔ نجاست از مسجد فوری است پس اگر وقت نماز موسع است باید اول ازالهٔ نجاست کرد واگر وقت نماز تنگ است نماز را مقدم بدارد مسئلة هرگاه در وسعت وقت نماز نجاستی در مسجد دید وانرا ازاله نکرد و مشغول نماز شد معصیت کرده است وایا نماز او باطل است یا نه اگرچه قول بصحت خالی از قوة نیست لکن احتیاط در اعاده وقضا بسیار شدید است مسئلة هرگاه بعد از نماز معلوم او شد که مسجد نجس بوده نماز او عیب ندارد وهرگاه در اثناء نماز معلوم شد نماز را تمام کند مسئلة هرگاه در مسجد نجاست باشد وقدرت بر ازالهٔ ان ندارد نماز او صحیح است مسئلة هرگاه ازالهٔ نجاست از مسجد نکرد نماز او در سعهٔ وقت اشکال دارد چه در انجا وچه در جای دیگر چهارم لازم است پاک بودن محل سجود یعنی جای پیشانی تنها پس اگر مواضع ایستادن ورکوع وباقی مواضع سجود نجس باشد بنجاست غیر مسریه عیب ندارد واگر زیر مهری که پیشانی بر انست نجس باشد هم عیب ندارد واگر قدری از محل پیشانی نجس باشد بنجاست غیر مسریه لکن بقدر مسمای سجود پاک باشد هم عیب ندارد لکن خالی از احتیاط نیست پنجم واجب است ازالهٔ نجاست از قران هرچند در حواشی وجلد ان باشد وبعضی در قولق وبقچهٔ او هم گفته اند ما دامیکه قران در ان نباشد واگر تطهیر ممکن نیست محو ان کلمات نماید در اب جاری یا کر واگر نجاست خشک بر روی ان باشد دفع ان واجب است وقران را بدست کافر دادن حرام است وظاهر

این است که کتب ادعیه واحادیث این حکم را دارد و در کتب فقهیه جریان حکم بعید نیست و در هر کتابی که آیهٔ قرآن یا اسم خدا باشد جریان این حکم محل تأمل است ششم لازم است ازالهٔ نجاست از ضرایح مطهر و مشاهد مشرفه بنحویکه در مسجد گفته شد و همچنین آنچه را از آنها بجهت تبرک برداشته اند مثل تربت سید الشهداء ع و وصلهائی که از جامهٔ کعبه می آورند و امّا مثل کوزه و لولیئی که از کربلا می آورند در بلاد دیگر و از اوّل بقصد تبرک برنداشته اند پس در حرمت نجس کردن آنها و لزوم ازالهٔ نجاست از آنها تأملی هست هفتم حرام است خوردن و آشامیدن آنچه نجس شده است مادامیکه نجس است اگرچه قابل تطهیر باشد و جایز نیست که آنرا بدهند بکسی که نمیداند و آیا جایز است که باطفال بدهند محل اشکال است امّا اگر غذائی از اصل پاک باشد و طفل در وقت خوردن آن بمباشرت دست و دهان خود آنرا نجس کند لزوم منع او از آن معلوم نیست و اگر از آن نجس شده چیزی بماند ثانیاً باو بدهند خالی از احتیاط نیست و امّا انتفاع دیگر بنجاسات پس آنچه طریقه بآن جاریست مثل کوت دادن زمینها عیب ندارد و امّا مثل رنگ نمودن بخون محل اشکال است و امّا معاملهٔ بآنها پس حرام است و حکم متنجسات که قابل تطهیر نیستند نیز همین است مگر روغن متنجس که معاملهٔ او بجهة سوختن جایز است و احوط آن است که در زیر آسمان بسوزانند و امّا انتفاع دیگر بمتنجس مثل آنکه باحنای نجس خضاب کند ظاهراً عیب ندارد و بدانکه بعض نجاسات معفواند یعنی بعض احکام آنها را شارع مقدس در موضع خاصی عفو فرموده هرچند نجاست آنها برقرار باشد و این عفو مختص چند چیز است اوّل خون زخمها و دملها مادامیکه خوب نشده اند و خون از آنها جاری میشود که در نماز معفواند و شستن بدن و لباسی که بآنها آلوده شده چه متصل بآنها یا نزدیک آنها باشد لازم نیست و داخل شدن مسجد با آن لباس جایز است هرچند با نجاست دیگر جایز نباشد مسئلة خون بواسیر و نواسیر داخل در حکم عفو هستند هرچند اصل دانهٔ بواسیر در باطن و خون آن بظاهر سرایت کند مسئلة عرقی که بآن خون نجس شود در اطراف آنهم معفواست دویم خون کمتر

از درهم که بمقدار گودی کف دست باشد معفواست مگر خون نجس العین و خون حیض و نفاس و استحاضه و اگر شک نمود که خون از آنها است یا نه اظهر عفواست سوم هرگاه زنی لباس او منحصر باشد بآنچه در بر دارد و بیرون آوردن آنها برای او مشقت دارد و تربیت پسری میکند بشیر دادن یا متوجه شدن در هر روز و شب یکمرتبه بشوید کافی است دیگر هرچه رخت او نجس بشود ببول آن طفل عیب ندارد و آن نجاست معفو است و بعضی معفوات دیگر هست که در لباس مصلی بیان خواهند شد انشاءالله تعالی مطلب چهارم در کیفیت تطهیر آنچه نجس شده است بدانکه عمدهٔ مطهرات آبست که همه چیز را تطهیر میکند امّا مطهرات دیگر هر کدام چیز مخصوصی را پاک میکنند و در بیان آنها چند مقام است مقام اوّل در شروط آبی که بآن تطهیر میشود و آن چند چیز است اوّل پاک بودن آن است دویم مطلق بودن آنست پس باب مضاف تطهیر حاصل نمیشود و همچنین بآبی که از اوّل مشتبه مابین مطلق و مضاف بوده و امّا آبی که اوّل مطلق بوده بعد نمیدانی که باطلاق مانده یا مضاف شده تطهیر بآن جایز است و امّا هرگاه آب مضافی و مطلقی بهمدیگر مشتبه شدند بنحوی که تعیین هیچیک معلوم نیست پس هیچ یک از اینها مطهر نیست شرعاً لکن اگر هر دو تطهیر کرد یکی بعد از یکی آن متنجس پاک میشود مسئلة آبی که بوقت ریختن مطلق است و بمجرد رسیدن بنجس مضاف میشود پاک نمیکند مسئلة هرگاه آب بمجرد ریختن مضاف نشد بلکه بعد از قدری شستن مضاف شده هر قدر قبل از مضاف شدن شسته شده پاک است و هر قدر که بعد از اضافه شسته شده نجس است مسئلة هرگاه آب در وقت فشردن مضاف بیرون آید جزء آخر آن شیئی که آب از او جدا میشود نجس است یقیناً و امّا بالاتر از آن که شک دارید در اینکه آب قبل از مضاف شدن باو رسیده یا بعد میتوان گفت که آن پاک شده لکن اقوی حکم بنجاست است تا علم برسد که آب در وقت جاری شدن بر آن مطلق بوده سیم آنکه متغیر بنجاست نشود یعنی رنگ یا طعم یا بوی نجاست نگیرد پس هرگاه آب غساله که جدا میشود متغیر باشد اصلاً تأثیر در طهارت نمیکند و تا متغیر بیرون می آید طهارت باو حاصل نمیشود و در این دو شرط تفاوتی مابین قلیل و کثیر نیست

پس هرگاه چیزی که خون بسیار دارد در آب جاری گذاشتند و آب اطراف و مضاف یا متغیر شد برنگ خون پاک نمیشود تا آنکه آن آب رنگ را ببرد و آب غیر متغیر و غیر مضاف باو برسد **مسئله** اگر بدانیم که این آب غساله متغیر شده بعد از اصل شستن متغیر شده و بیرون آمده آیا حکم بطهارت می شود چنانچه در آب مضاف گفتیم یا نه اقوی اینست که همین که آب متغیر بنجاست بیرون آمد چه مجدداً اضافه برسد یا نه از شستنهای تطهیر حساب نمیشود هم چنان که مرحوم شیخ استاد حجة الاسلام اعلی الله مقامه صریح میفرمودند پس تفاوت نیست مابین اینکه تغییر در اول ملاقات شده باشد یا بعد یا شک در این باشد در همه اینها این غسله تاثیر در طهارت ندارد و حساب نیست **چهارم** اینکه آب بعد از ازالهٔ عین نجاست وارد شود پس آبی که بآن ازالهٔ عین نجاست می شود مطهر نیست و از غسلات تطهیر حساب نمیشود بلکه شستنی که پاک میکند چه یکی باشد یا دو یا بیشتر باید بعد از ازالهٔ عین باشد و این قول جمعی از علما است و بعضی دیگر قائلند بانکه شستن برای ازاله هم محسوب از غسلات است پس در آنچه یک شستن بخواهد اگر بهمان یکی ازاله هم بشود که خوب است و آنچه دو غسله بخواهد اگر بهر دو ازاله شود خوب است و بعضی میگویند در آنچه دو تا بخواهد بیک غسله ازاله شود و بعد از آن یک دیگر کافی است **فایده** بعد از آنکه قرار شد که غسل ازاله هم مؤثر در تطهیر باشد پس اگر در آب غساله اجزاء محسوسه پیدا شود عیب ندارد و از غسلات حساب است و هم چنین در استنجاء **پنجم** بعضی گفته اند که باید آب مطهر استعمال در تطهیر متنجس دیگر نشده باشد پس آب غساله را با وجود حکم بطهارتش نمیتوان در تطهیر متنجس دیگر استعمال کرد و همچنین آن قسم از آب استنجا که پاک است دیگر پاک کننده نیست و این قول خالی از قوة نیست **ششم** اینکه آب اگر قلیل باشد وارد بشود بر نجاست اگرچه لزوم این معلوم نیست لکن مقتضای احتیاط شدید است **هفتم** اینکه قدری از آن آب جدا بشود یعنی آب از مقدار رسیدن بمتنجس زیادتر باشد تا چیزی از او جدا بشود و کلیت این حکم معلوم نیست و تفصیل آن در کیفیت تطهیرات خاصه بیان خواهد شد انشاء الله **تتمه** و بعد از جمع شدن این شروط در آب دیگر شرطی ندارد و اباحهٔ آب و مکان و ظرف

ودست

و دست هیچ کدام شرط نیست پس با وجود غصبیت اینها تطهیر حاصل می شود هرچند معصیت کرده باشد **مقام دوم** در کیفیت تطهیر با آب گفتیم آب هر چیزی را تطهیر می کند لکن تطهیر هر چیزی بکیفیت مخصوصی است پس تطهیر آب نجس با آب کیفیات مخصوصه دارد و تطهیر آب مضاف و مایعات و آب یخ شده و برف کیفیات دیگر دارد و تطهیر جسم صلب و بدن را کیفیتی است و تطهیر لباس را کیفیتی است و تطهیر میوه و امثال خربزه و هندوانه را کیفیتی و تطهیر حبوب را کیفیتی و تطهیر گوشت را کیفیتی و تطهیر ظروف را کیفیتی و تطهیر حوض و دیوار را کیفیتی و تطهیر خمیر و نان و تطهیر زمین و گل را کیفیتی و تطهیر آرد و خاک را کیفیتی و همچنین غیر اینها و خود اینها هم در کیفیت مختلفند و همچنین کیفیت هریک نسبت بآب تفاوت دارد پس تطهیر با آب قلیل را کیفیتی است و بآب جاری یا بکثیر یا بباران یا بچاه و چشمه کیفیتی دیگر است و تفصیل اینها هر یک بیان می شود بعون الله **کیفیت تطهیر آب نجس** بدانکه نجس شدن آب اگر بسبب تغیر بنجاست است که در آن تفاوتی مابین انواع آبها نیست پس هرگاه جاریست مثل رودخانها و نهرها که قدری از آنها تغیر بشود یا متصل بجاریست بمجرد زایل شدن تغییر پاک می شود و هرگاه چشمهٔ ایستاده است باید که بعد از زوال تغیر قدری از آب بیرون آورد که عوض او از ماده بجوشد و طهارت بآن حاصل میشود و هرگاه چاه باشد باید از آن کشید تا اینکه بسبب کشیدن تغیر آن برطرف شود و هرگاه آب ایستاده کثیر باشد که قدری از آن تغیر شده اگر تغیر نشدهٔ او مقدار کر متصل بهم باشد آنرا حرکت داده که تغیر آنمقدار نجس را بطریق موج زدن یا مزج بردارد اگر خود بخود نرفته باشد و اگر همهٔ تغیر را برنداشت هر قدر را برداشته پاک میشود آنوقت آن پاک شده تازه مثل کر غیر متغیر میشود که اگر مزج شد با متغیر باقی و تغیر او را برداشت او را پاک میکند و هرگاه همهٔ آن آب کثیر متغیر شده یا باید آنرا در کر ریخت یا کر آبی بر آن ریخت یا باید جاری بآن متصل شود که ممزوج یا متموج شود بر آن یا باید باران او را بگیرد هرچند از سوراخ یا میزاب بیاید در حال آمدن باران و کیفیت تطهیر آب چاه و آب حمام تفصیلی دارد که در باب میاه گفته می شود ان شاء الله تعالی **کیفیت تطهیر آب که یخ شده باشد** بدانکه آب کر پاک

بوده و بسته شده تفاوتی در حکم ما بین قلیل و کثیر و جاری وغیر اینها از او نیست
که بمجرد ملاقات نجاست همان موضع ملاقی تنها نجس میشود و کیفیت تطهیر ان
بعد از ازاله عین نجاست بر داشتن ان می شود و باب قلیل می شود که اب را بر ان بریزند که
از ان بکذرد و باب کثیر هم میشود که ملاقی ان بشود و بباران هم میشود اما
هرکاه اب شد بعد از نجس شدن پس اکر ماده دارد پاک می شود و اکر قلیل بوده
پاک نمیشود مکر بمطهرات اب قلیل و اکر یک کر تمام بوده بی زیاده و همه ان اب شده
همه ان نجس است هرچند که بقدر کر است و اکر زیاده از یک کر بوده و اب شده موضعی
از ان پس اکر موضع اب شده همان موضعی است که نجس بوده و بعد کم کر باقی اب شد
همه ان نجس است اکرچه هزار کر باشد و اکر از غیر ان موضع اول بقدر یک کر اب شد
بعد انموضع نجس اب شد و ممزوج بان شد همه ان پاکست و اکر همان یخ زیاده از کر را
اب شده دید و ندانست که چه قسم اب شده حکم بنجاست اب نمیکنیم لکن تطهیر چیزی
در ان اب مشکل است اما تطهیر بان اب جایز است و فی الحقیقة اصل مسئله محل
تامل است و احتیاط شدید در اجتناب از همه اب است و اکر اب نجس شد و یخ شد
در اینجا همه ان نجس است بلا شبهه و لکن سطح ظاهر ان پاک میشود باب قلیل
بان ریختن و بملاقات جاری و کثیر و لکن باطن ان پاک نمیشود مکر اینکه اب شود و به
مطهر اب تطهیر شود کیفیت تطهیر اب مضاف مثل کلاب نجس شده یا سرکه نجس
شده اینست که انرا در اب مطلق کثیر بریزند پاک می شود هرکاه اب سالم بماند از
اضافه و تغییر و اکر تغیر شد بصفت نجاستی که در او ست همه ان نجس میشود و اکر
بسبب غلبه مضاف اب کر قبل از استهلاک مضاف خود مضاف شد همه نجس می
شوند و اکر استهلاک نمودن و مضاف شدن دفعة باهم شد حکم بطهارت خالی از
نیست لکن محل اشکال است کیفیت تطهیر مایعات مثل شیره و روغن متنجس و نحو
اینها بعضی از علماء فرموده اند که روغن نجس را اکر داغ نمائی و در اب کثیر بریزی
پاک میشود پس اکر از بالای اب کرفته شود پاکست و بعضی انرا در شیره نجس هم
کفته اند و در حصول تطهیر باین نوع تامل هست بلکه اینها پاک نمیشوند کیفیت

تطهیر مخرج بول این است که اب را دو قدر انچه بر حشفه میماند از بول یا رطوبت بر ان بریزند
پاک میشود بان هرچند یک مرتبه باشد و کاهی بقدر دو قطره کفایت میکند و کاهی بیشتر
لازم است و احوط دو مرتبه است باین مقدار و اب غساله بول پاکست و اکر اب
غلیظی بیرون امده قبل از بول کردن یا بعد از بول کردن و ازاله ان موقوف بر دست
مالیدن باشد لازم است و اکر علم ندارد فحص ضرور نیست و در صورت علم احتیاط
در دو مرتبه شستن شدید است و اکر بول خشک شده باشد همین جریان اب بر ان
محل کافی است کیفیت تطهیر انچه ببول انسان نجس شده این است که دو مرتبه
اب بر ان جاری بشود چه بریختن اب و قطع ان باشد و چه بکذاشتن چیزی که مانع
از وصول اب براو باشد بعد او را بر دارد و ایا ماندن او در اب بقدر زمان دو دفعه
شستن کافی است یا نه ظاهر این است که در جاری اختلاف جریان و در کثیر تحریک
و اختلاف سطوح کفایت میکند و احوط تعدد حقیقی است اکر قائل شدیم که در جاری
و کثیر هم تعدد ضرور است لکن این محض احتیاط است کیفیت تطهیر مخرج غائط
اکر بطریقی بیرون امده که اصلا باطراف ظاهره نرسیده شستن نمیخواهد اکرچه
محدث شده و ان خارج نجس میباشد و در صورت رسیدن بظاهر اطراف
کاهی بهمان دایره رسیده بی تعدی و کاهی فی الجمله تعدی کرده و کاهی تعدی زیاد
فاحش نموده در صورت اول مخیر است ما بین مالیدن مخرج بسه سنک و شستن
باب و همچنان که اب پاک میکند سه سنک که مخرج را بان مسح مینماید هم پاک
میکند بعد از انکه عین بانها ازاله شد هرچند که اثری از ان بماند که محسوس
نشود پس بعد از استعمال سه سنک نماز جایز است و اکر لباس برطوبت بان
ملاقات کرد نجس نمیشود و در صورت دویم شستن باب متعین است لکن ان
اب مستعمل پاکست و بهرجا برخورد نجس نمیکند و در صورت سیم هم اب متعین
است و اب ان اب غساله حساب می شود که طهارت ان محل اشکال است
کیفیت تطهیر لباس که بفشردن اب غساله ان بیرون میاید بسه قسم است
اول باب قلیل که بر ان ریخته شود بعد از ازاله عین همینکه اب بر ان ریخته شد

بجدّی که فی الجمله خود بخود از او جدا شود و بقیّه که در او مانده بفشردن بیرون بیاورد
کفایت میکند و فشار دادن بطریق متعارف کافی است و بقوّت زیاد ضرور
نیست و اگر دو مرتبه شستن میخواهد بعد از فشار مرتبهٔ دیگر آب بر آن بریزد و
احوط فشار دادن ثانی است لکن لزوم آن معلوم نیست بلکه دو شستن که
ما بین اینها یک فشار دادن باشد کافی است دویم بآب قلیل باین طریق که میان
ظرف لباس را بگذارد و آب بر آن بریزد و بشوید تا از آن عین شود و بیفشرد و غساله را
بریزد پس مرتبهٔ دیگر جامه را در ظرف گذاشته و بشوید و بیفشرد و غساله را بریزد پاک می‌شود و
دست شوینده و ظرف هم پاک می‌شوند لکن احتیاط اینست که بعد از شستن اوّل و فشردن دست خود
را بجائی دیگر از جامه و آب ظرف و پشت ظرف نگذارد سوّیم بآب کثیر و ظاهر این است که در جاری همین که عین نجاست
زایل شد و آب بآن رسید بی فشار پاک است لکن احوط فشار دادن است و فشار
در میان آب هم خوب است و حکم کر حکم جاری است لکن احتیاط شدید در آن
بفشار دادن است و تعدّد غسلات کیفیّت تطهیر لباسی که بنجس مثل خون رنگ
شده این است که باید اوّلاً شسته شود تا بجدّی که آب رنگ دار از او جدا نشود
پس مادامیکه آب متغیّر از او جدا میشود یا اجزاء ریزه از آن نجس در آن هست
پاک نمیشود و بعد از موقوف شدن آن دو بقلیل و کثیر هر دو پاک می‌شود کیفیّت
تطهیر لباس که بمتنجّس رنگ شده مثل نیل نجس اقوی اینست که هم بکثیر پاک میشود
و هم بقلیل امّا کیفیّت تطهیر آن بقلیل باین طریق است که آب بر او میریزند تا آب
مطلق غیر متغیّر بنجاست و متنجّس از او در بیاید آنوقت پاک است و اندک تغیّر که بسر
حدّ اضافه نرسد عیب ندارد کیفیّت تطهیر لباس رنگ دار که نجس بشود در وقت
شستن رنگ پس بدهد این است که شسته شود بنحویکه آب در وقت شستن مضاف
بیرون نیاید و اگر فی الجمله تغیّری داشته باشد عیب ندارد کیفیّت تطهیر خمیر نجس
شده بعضی گفته اند بنان پختن پاک میشود و حکم باین مشکل است لکن هرگاه آنرا
نان کردند و بطریقی خشک شود که در میان آب کثیر که گذاشتند آب باعماق او برسد
پاک می‌شود کیفیّت تطهیر تنور نجس این است که آب را بر همهٔ آن جاری کنند

سه مرتبه پاک میشود و غساله که در تهٔ تنور میریزد اگر بخواهند که تهٔ آن هم پاک بشود
باید هر چه در او هست از آب غساله و خاک تر بیرون بیاورند بقسمی که بتنور بر نخورد
و الّا همان تهٔ تنور نجس است و تنور پاک شده و عیب ندارد کیفیّت تطهیر نان
نجس شده اگر همان ظاهر نان نجس شده باشد چه نرم باشد و چه خشک بمحض
رسیدن آب کثیر باو یا ریختن آب قلیل باو پاک میشود و اگر نجاست بمغز او تاثیر
کرده برسیدن آب بمغز او هم پاک می‌شود چه کثیر باشد و چه قلیل بشرط جریان قلیل
بر او کیفیّت تطهیر گوشت خام اگر ظاهر آن نجس شده بآب ریختن بر آن پاک می‌شود
هر چند چربی داشته باشد کیفیّت تطهیر گوشت پخته شده در آب نجس همین قدر
که آب بر او بریزند پاک میشود مگر اینکه علم داشته باشد که آب نجس در اعماق آن
سرایت کرده که اکتفا بآن قدر محلّ اشکال است کیفیّت تطهیر طلا و نقره و باقی فلزّات
هرگاه در وقتیکه آب شده نجس بشوند و طریقهٔ آن اینست که همین که آب بر آنها جاری
نمود ظاهر آنها پاک می‌شود چه هنوز آب باشند چه بسته شده باشند و امّا
باطن آنها پاک نمیشود و اگر بعد از بسته شدن آب کنند و تطهیر کنند باز همان
ظاهر حالائی او پاک می‌شود و باطن او پاک نمیشود مسئلة آلات طلا و نقره و
مس که کفّار میسازند هرگاه علم نداشته باشی که برطوبت ملاقات آنها نموده پاک کند
و اگر علم داری که ظاهر آنها تنها نجس است بمحض آب ریختن بر آنها پاک میشوند و
اگر بدانند که ظاهر و باطن هر دو نجس شده اند ظاهر بآب ریختن بر او پاک میشود و
باطن قابل پاک شدن نیست لکن هرگاه با شخص در نماز باشند عیب ندارد پس
نماز کردن با انگشتر و زیوری که باطن آن نجس باشد باطل نیست مسئلة
بعد از آنکه گفته شد که نقره و طلای آب شده که نجس شد ظاهر او تنها پاک می
شود نه باطنش پس هرگاه باستعمال علم رساند که ظاهر او ساییده شده و سطح
دیگر از آن ظاهر شده آن سطح دیگر نجس است یا نه ظاهر این است که حکم بنجاست
آن نمیشود بسبب آنکه وقت نجس شدن بعض سطوح آن نجس میشود و الآن معلوم
نیست که این همان سطح نجس است و حکم شبههٔ محصوره در اینجا جاری نیست

کیفیت تطهیر فرش از نمد و قالی و گلیم و نالین و لحاف و نحو اینها اگر روی
ظاهر اینها تنها نجس شده آب کر بر آن بریزند و آب بگذرد و در بیرون ریخته شود
کفایت میکند اگر چه قدری از غساله هم جذب بشود و هر چه از آن بیرون برود
بقوت نمودن کافی است و اگر ظاهر و باطن هر دو نجس شده در کثیر بگذارد که آب
خوب در او نفوذ کند پاک میشود و اگر آب قلیل بر آن بریزد تا از جانب دیگر بیرون
بیاید و اندک قوتی بدست یا بپا بدو کنند پاک می شود و هر گاه چیز سنگینی بر او بگذارند
تا قدری آب از او بیرون آید عوض فشردن او بدست و پا می شود کیفیت تطهیر
حبوب مثل گندم و جو و برنج و نخود و نحو اینها هر گاه ظاهر اینها نجس شده بمحض آب ریختن
بر آنها که بظاهر آنها برسد پاک میشوند و هر گاه شک دارد که نجاست بباطن رسیده
یا نه نیز همان قدر کافی است و اگر علم دارد که بباطن رسیده اگر آب مطلق بباطن
آن میرسد در آب کثیر بگذارد پاک میشود و الا لازم است که بخشکانند بعد در
آب کثیر بگذارند تا آب بباطن آن برخورد کیفیت تطهیر آرد و خاک و امثال آن
و آن در آب جاری و کر میشود هر گاه علم برسد برسیدن آب بهمه اجزای آن
و ازاله شدن نجاست از آن و لکن باب قلیل تطهیر نمیشود کیفیت تطهیر
زمین پس اگر فرش باشد باجر یا سنگ یا تخته یا آنکه بسیار صلب باشد بقسمی
که هر گاه آب بر آن بریزی آب جدا می شود و بکناری جمع میشود آن موضع که آب
بر آن جاری شده پاکست هر چند آن موضع که آب جمع شده نجس باشد و اما
اگر زمین سست باشد بعض احادیث دلالت دارند بر اینکه ریختن آب بر او که
غالب و قاهر باشد آنرا پاک میکند هر چند فرو برود و قول بان خالی از قوة ٭
نیست هر چند احوط خلاف آنست کیفیت تطهیر بوریا نجس همین نحو است
که در زمین گفته شد لکن آفتاب مطهر هر دو میشود بنحوی که گفته خواهد
شد کیفیت تطهیر گل تر اگر باران یا آب جاری یا کر بر آن وارد شد ظاهرا پاک
میشود و هر گاه آن آب با بقاء بر اطلاق باعماق آن رسید هم پاک می شود و الا
همان ظاهر تنها پاکست کیفیت تطهیر گل خشک هر گاه ظاهر آن نجس شده

باب کثیر طاهر میشود و آب قلیل هر گاه بر آن جاری شد ظاهر این است که همه ظاهر
او را پاک میکند لکن اشکال در باطن او است هر گاه آب غساله در او سرایت کرد
کیفیت تطهیر گل که ته کفش یا آفتابه و لولیین چسبیده اما ته کفش پس هر گاه
راه رفت بان و اندک گل متنجسی در ته آن باشد و چنان نباشد که راه رفتن بکفش
صدق نکند آن اجزاء گل متنجس پاک می شوند و اما ته آفتابه و لولین که گل دارند
اگر آنرا میان جاری یا کر گذاشت بنحوی که یقین شد که آب باعماق آن گل رسیده
پاکست و الا همان روی گل پاک میشود و شاید که باب قلیل که بر آن بریزی هم روی
او پاک بشود کیفیت تطهیر خمره که شراب داشته هر گاه یکمرتبه شراب در آن سرکه
شد پاک میشود حتی از نجاستی که از شرابهای سابق داشته و اما کیفیت تطهیر
هر ظرفی که در او شراب بوده بعضی از علماء گفته اند که ظرف شراب هر گاه چوب
یا کدو باشد دیگر پاک نمیشود لکن ظاهر این است که بسه مرتبه شستن پاک میشود
هر چه باشد و احوط هفت مرتبه است و اما اگر مدتی شراب در آن مانده که در
او نفوذ کرده تطهیر اعماق آن موقوفست باینکه این قدر در آب کثیر بماند تا در اعماق
آن نفوذ کند کیفیت تطهیر ظرفی که بمردن موش در آن نجس شده اینست که هفت
مرتبه شسته شود احتیاطاً کیفیت تطهیر ظرفی که خوک از آن آب خورده یا بان برخورده
این است که هفت مرتبه شسته شود بعد از خاک مالیدن کیفیت تطهیر ظرف که
بولوغ سگ نجس شده یعنی بزبان خود آب یا مایع دیگر از آن خورده این است که
خاک خشک در آن گذاشته و آنرا بخاک مالیده بعد از آن خاک را بریزد و دو مرتبه
باب بشوید و اگر مالیدن بسبب تنگی سر ظرف ممکن نباشد خاک را در آن گذاشته
و حرکت داده که بان برخورد و احتیاطاً خاک با آب ممزوج نموده که باجزاء آن برسد
و اگر بهیچ طریق رسیدن خاک ممکن نشود مثل بعضی از جاهای لوله کتلی و آفتابه تطهیر
آن مشکل است و بر حالت نجاست میماند مگر آنکه پاشیده و واکرده و خاک بمالد
مسئله لیسیدن سگ ظرف را حکم ولوغ دارد مسئله هر گاه آب ولوغ بظرف
دیگر برخورد یا آب دیگر در آن ظرف گذاشته شد قبل از تطهیر و آن آب بظرف دیگر

برخورد این حکم را ندارد لکن احوط اجراء آنست مسئله آنچه بدهان سگ نجس
شود از غیر ظروف این حکم را ندارد مسئله جریان این حکم در مثل مطاره
و دلو و خیک آب محل تامل است مسئله اگر عضوی از اعضاء سگ غیر از
زبان او باب ظرف برخورد این حکم ندارد مسئله تکرر ولوغ باعث تکرار
غسل نمیشود همان کیفیت مذکور یک مرتبه کافی است کیفیت تطهیر آنچه نجس
شده ببول پسر شیرخوار که غذا نخورده است این است که آب بر آن ریخته شود دیگر
فشار دادن و آب غساله جدا شدن و آنرا بیرون آوردن و تعدد ضرور نیست
چنانچه در کیفیت تطهیر آنچه ببول انسان غیر او نجس شده گفته شد مقام دوم
در باقی مطهرات خاصه است غیر از آب که گفتیم مطهر عام است و آنها بیست چیزند که
هر یک در مقام مخصوصی مطهر اند اول آفتاب و آن مطهر زمین و دیوارها و درها
و درختان و میوه‌ها و گیاه‌ها و آنچه مثل اینها است از چیزهائی که نقل مکان نمیشوند
یا نشده اند باین طریق که بعد از آنکه عین نجاست از آنها زایل شد و آفتاب بر آن تابید
بقدری که رطوبت آن نجاست با آفتاب خشک شود پاک می‌شود و اگر خشکانیدن
باعانت باد و هوا باشد هم خوبست اگر گفته شود که با آفتاب خشک شده و بدانکه مراد
از خشک نمودن آفتاب زمین و دیوار را خشکی حقیقی است و اما درختان و گیاهها
پس زوال رطوبت محسوسه نجس از آنها کافی است اگرچه برگ بر تری و طراوت خود بر
قرار باشد مسئله هرگاه زمین یا دیوار خشک شده بغیر آفتاب قدری آب بر آن
بپاشند تا آفتاب آنرا خشک کند پاک میشود مسئله هرگاه ظاهر و باطن دیوار
یا زمین نجس باشد آفتاب که بر ظاهر تابید و باطن را هم خشک نمود هر دو پاک می‌شوند
و اگر باطن آن تنها نجس است و آفتاب بر ظاهر تابید و باطن را خشک نمود طهارت محل
تامل است مسئله ریگ و سنگ افتاده در صحرا تا بر حال خود افتاده است
آفتاب مطهر آنست و اگر آنرا برداشتند و نجس شد با آفتاب پاک نمیشود و برگ درخت
و میوه هم بهمین طریق است مسئله زمین اصلی و آجر فرش کرده و سنگ فرش کرده و ساروج یا گچ یا
قیر مالیده همه در این حکم مساویند مسئله حصیر و بوریا داخلی بر زمین در این

حکم نموده اند و در آن تامل هست مسئله هرگاه شک شود که خشک شدن از
آفتاب است یا غیر آن حکم بپاکی نمیشود مسئله باید عین آفتاب آنرا خشک کند
نه حرارت آن تنها پس خشک شدن بحرارت او بی تابیدن بر او بسبب حائل از ابر
و غیر آن کافی نیست دوم از مطهرات زمین است و آن پاک میکند زیر پا و
کفش و چکمه و نعلین و نحو اینها را از آنچه بآن راه میروند چه از چرم باشد و چه از
چوب و چه از ریسمان لکن جوراب که راه رفتن بآن متعارف نیست این حکم را
ندارد و ته عصا و سر زانو و کف دستها از برای کسیکه بر آنها راه میرود این حکم را
ندارد مسئله در حواشی قدم که متصل اند بباطن آن در صورت گرفتن آنها
بزمین بعضی حکم بطهارت نموده اند و باید دانست که حد تطهیر زمین پای نجس
شده را اینست که عین محسوس نجاست را ببرد و اگر اجزاء قلیله که بچشم نیاید به
ماند عیب ندارد بلکه آن اجزاء هرگاه از زمین باشند پاک می‌شوند و همین قدر که
عین رفت رطوبت آن بماند هم عیب ندارد کلامی که هست این است که آیا باید زمین
خشک باشد یا اینکه اگر فی الجمله رطوبتی دارد عیب ندارد یا اینکه هر قدر تر باشد
باز پاک میکند احوط اول است و ثانی خالی از قوة نیست و ثالث خالی از وجه نیست
و الا حرج عظیم لازم می‌آید در وقت باران و گل داشتن کوچه و باید زمین پاک
باشد پس اگر نجس باشد مطهر نیست اگرچه بهمان راه رفتن نجس نشود مسئله هرگاه
رطوبت نجس از ته کفش در اعماق او تاثیر نمود بعد از زوال عین از ته آن و خشک
شدن براه رفتن همان ظاهر او پاک می شود و بعضی حکم بطهارت اعماق او هم نموده
اند و این محل تامل است مسئله مالیدن ته کفش بر زمین یا ته پا بی راه رفتن
نیز مطهر آنها است مسئله هرگاه در وقت نماز ته پاها نجس باشد و آب نباشد واجب
است قدری راه برود یا بزمین بمالد تا پاک شود و نماز کند و اگر آب هست مخیر است
ما بین این و شستن باب سیم از مطهرات استحاله است و این مطهر خصوصیتی
دارد که در مطهرات دیگر نیست و آن این است که اعیان نجسه را پاک میکند و
معنی استحاله تبدیل شدن حقیقة آن چیز است بحقیقة دیگر و آن بر چند قسم است

اوّل اینکه خود بخود استحاله شود مثل نجاسات که در مزرعه خاک می شوند وخمر که خود
بخود سرکه شود ومیته یا نجاست که کرم یا حیوان دیگر شود و نطفه که حیوان شود و
آب نجس و بول و فضله که حیوان حلال گوشت بخورد وعرق یا لعاب یا بول یا فضلهٔ
او بشوند وسگ که در نمک زار بیفتد ونمک شود مسئلهٔ آب نجس هرگاه بسته
شد ویخ شد یا نمک شد پاک نمی شود بجهة اینکه محض بسته شدن استحاله نیست
دوّیم آنکه بواسطهٔ مؤثری تبدیل شود مثل آنکه نجس یا متنجس بآتش خاکستر یا دود
شود وامّا زغال شدن وسفال شدن واجر شدن گل نجس باعث طهارت نمیشود
مسئلهٔ آیا بخار بول یا آب نجس پاکست یا نه ظاهر این است که بخاری که از بول بر
میخیزد در زمستان وبخاری که بسقف حمام بالا میرود بعد تقاطر میکند هر دو پاکند و
امّا مثل گلاب گل نجس یا عرق اشیاء نجس پس اظهر نجاست آنها است بجهة آنکه حقیقة
دیگر نیستند بلکه بسبب شدت حرارت از خود اجزاء آن هم متصاعد می شود با تلطیف
واکتساب بعض صفات سیّم آنکه بعمل مستحیل شود مثل آنکه بتحریک قوی ومخوان
شراب را سرکه نماید وامّا آرد کردن گندم نجس وخمیر کردن آرد نجس باعث تطهیر
آنها نمی شود بجهة آنکه این در اوّل محض تفرق اجزا است ودر ثانی محض جمع کردن
آنها نه استحاله است چهارم آنکه بجهة امتزاج استحاله شود مثل آنکه دو شراب سرکه بریزند
بنحویکه او را منقلب بسرکه نماید ولکن اگر قطرهٔ از شراب در خم بزرگی از سرکه افتاد
همهٔ آن نجس میشود اگرچه مستهلک شود چهارم از مطهّرات سنگ وکهنهٔ
مستعمل در استنجا بدل آب که مطهّر مخرج غائط در وقتیکه تعدّی زیاد نکرده به
تفصیلی که بیان شد پنجم از مطهّرات اسلام است وآن مطهّر کافر اصلی و مرتد
ملّی و مرتده است مطلقا وهمچنین است مرد مرتدّ فطری بنا بر اینکه توبه او مقبول
میشود ومراد از اسلام که مطهّر است تلفظ است بشهادتین که بمجرّد اتمام هاء رسول
الله صلعم بدن پاک میشود هرچند کفر او بانکار ضروریات دین یا سبّ یا فعل باشد و
هرچند باظهار شهادتین علم هم نرسد بموافقت دل با زبان بلی هرگاه علم داشته باشیم
بعدم موافقت آیا ثمرهٔ طهارت ظاهریه بران مترتب میشود یا نه اگرچه سابقا دبا

منافق گفته شد که حکم بطهارت خالی از قوة نیست لکن در طهارت مرتد فطری
بمحض اظهار شهادتین با علم بعدم اعتقاد تامّل است بلکه قول بعدم ثمره خالی از قوة
نیست ششم از مطهّرات تابع بودن در اسلام است در اطفال کفّار که نجس اند
پس هرگاه پدر یا مادر یا جدّ ایشان مسلمان شد آن طفل پاک میشود به تبعیّت
وهمچنین هرگاه مسلمی آن نابالغ را اسیر نمود بی پدر و مادر که پاک می شود به تبعیّت
اسیر کننده هفتم تبدیل نسبت است وآن در عرق کافر وآب دهن وتوابع بدن
اوست که در حال کفر نجس بوده اند بعد از اسلام پاک می شوند بسبب اینکه الآن
نسبت بمسلم داده می شوند هشتم انفصال است وآن در آب غساله است در گ
شستن با آب قلیل بنا بر اینکه نجس میشود لکن همین که جدا شد آنمقداری که بحسب
متعارف فوراً جدا می شود یا مشرف است بجدا شدن تتمهٔ آن که در رخت میماند
پاک میشود دیگر محتاج بتامّل زیاد و تکان دادن نیست نهم زوال عین است
وآن مطهّر دو چیز است اوّل جسد حیوانات است پس هرگاه بدن حیوانی نجس شد
بزوال عین آن پاک میشود واحتیاج بتطهیر بآب ندارد چه خود بخود برود یا بدست
یا بچاقو یا غیر آن پس دهان گربه مثلاً بخون آلوده باشد یا جای حیوانی که مجروح
باشد بمحض آنکه عین خون رفت پاکست وآیا زوال رطوبت عین هم شرط است
یا نه اظهر اوّل است وامّا زوال رنگ بعد از زوال عین پس آن محل تامّل است احوط
رفتن رنگی است که برداشتن آن سهل باشد هرچند در شستن بآب بقاء رنگ
عیب ندارد مسئلهٔ مرغ که بخورد آب نجس منقار او تر بشود احوط این است
که ملاحظه خشک شدن او بشود دوّیم بواطن انسان یعنی مواضعی از بدن که
در وقت نظر بشخص مرئی نیستند پس هرگاه نجاستی یا متنجسی بانها رسید بمحض
زوال عین از آنها پاک می شوند بنا بر این هرگاه میان دهن خون آلوده شد وبعد
آن خون را فرو برد یا بیرون انداخت دهن پاک است بی شستن بآب لکن ظاهر
لب اگر خونی شد بی آب پاک نمیشود ومناط در باطن دهان محل انطباق لب است
پس بیرون آن از ظاهر و میان آن از باطن است واگر در میان دندانها چیزی باشد

ونجس باشد بزوال عین از ان پاک نمی شود دهم تبعیت یعنی بعض متنجسات پاک
می شوند بسبب پاک شدن چیز دیگر وان در چند موضع است موضع اول اب چاه
که نجس شد وتطهیر شد انچه اب نجس بان رسیده از دلو وریسمان ومحل ریسمان و
کناره ودیوار چاه همه بالتبع پاک می شوند ودست اب کش ورختهای او که نجس باب
چاه شده اند همه پاک می شوند موضع دویم هرگاه غساله میت تمام شد وبدن او
پاک شد بدن غسل دهنده ورختهای او وظروف غسل وتخته وفوطه که بر میت
انداخته همه پاک می شوند موضع سیم هرگاه عصیر نجس شد بجوش وبذهاب ثلثین
پاک شد بدن شیره پز ورختهای او ودیک وروی ان والات طبخ که از ان عصیر نجس
بانها رسیده همه پاک می شوند بالتبع مسئلة هرگاه این شخص که مشغول بطبخ است و
بدن ولباس او بعصیر برخورده قبل از اتمام عمل نماز کند ظاهر این است که بی تطهیر انها نماز
او صحیح است مسئلة هرگاه ان شخص طباخ از طبخ دست بردارد قبل از ذهاب ثلثین
وکسی دیگر انرا جوش داد تا ذهاب شد رخت اولی پاک نمی شود وبعضی گفته اند که عصیر
بهرجا برخورد بعد از خشکی پاک می شود بجهة انکه دو ثلث لامحاله کم می شود بخشکی موضع
چهارم انچه بجهة سرکه گذاشته می شود از مویز وخرما ونحو ان بعضی میگویند اول شراب
میشود بعد سرکه می شود واین حرف اگرچه مشخص نیست لکن بسبب بهم خوردن و
کف کردن که انرا نشیش میگویند نجس میشود بعد از انکه ترش شد پاک میشود و
پاک میشود ظرف ان ظاهر وباطن ان وچیزی که روی ان بسته است یا گذاشته
است وچون دیزه مویز وخرما که غالبا با انها هست همه بالتبع پاک میشوند موضع پنجم
الات تطهیر در ازاله نجاست چه دست وچه غیر ان که اب غساله بانها رسیده به
تبعیت پاک می شوند یازدهم انتقال مثل انکه خون حیوانی که خون ان نجس است جزء
حیوانی شود که خون ان پاک است مثل پشه که جذب خون انسان کند پس هرگاه فورا
انرا بکشد همان خون که جذب نموده بیرون بیاید پاک است واما زالو پس خونی که
جذب می کند پاک نمیشود بسبب انکه چنین نیست که در بدن او مستقر شود وجزء
او باشد پس او مثل شیشه حجام است دوازدهم نقص یعنی کم شدن ان متنجس

وان

وان در مثل عصیر است که برفتن دو ثلث پاک میشود ومراد از رفتن دو ثلث اینست
که بجوش دو ثلث بحسب وزن یا مساحت از او کم شود واگر در بعضی اطراف دیگ
ان مقدار کم شده ودر طرف دیگر نشده ثمر ندارد واگر در افتاب گذاشتند بعد از
جوش ودو ثلث ان رفت هم کافی است واگر بسبب هوا کم شد محل اشکال است
اگرچه بعضی گفته اند کفایت میکند بنابراین اگر عصیر نجس برختی برخورد وخشک شد
پاک میشود چون دو ثلث او بهوا میرود مسئلة هرگاه عصیر غلیظ باشد هر قدر
اب در او بگذارند وجوش دهند تا دو ثلث برود کفایت میکند مسئلة هرگاه
عصیر انگور یا خرما را در افتاب بگذارند یا باتش هموار تا دو ثلث ان برود بی جوش ثمر
ندارد وهر وقت که جوش خورد باز نجس میشود سیزدهم غایب شدن وان مطهر
است در انسان باین معنی که هرگاه معلوم شد که بدن یا لباس یا ظروف یا فرش
کسی نجس شده وان شخص از نظر تو غایب شد در مدتی که احتمال تطهیر باشد حکم
بطهارت انها می شود دیگر ضرور نیست جویا شدن وتفحص نمودن ولکن احتیاط
شدید در این است که دو شرط در این ملاحظه شود یکی انکه ان شخص بداند که ان چیز
او نجس است ودیگر انکه بعد از ان خودش استعمال او بکند مثل استعمال طاهر چهار
دهم استبراء وان مطهر فضله حیوان جلال است یعنی حیوان حلال گوشت که
غالب خوراک او نجاست شد نجس میشوند فضلات او وهمین که استبراء شد فضلات
بعد از استبراء او پاک می شوند ومعنی استبراء این است که او را انگاه بدارند که ترک خوردن
نجاست کند بحدیکه از اسم نجاست خوار بیرون برود واحوط این است که مدت مخصوصه
منصوصه در هر حیوان بگذرد واین مدت بدین تفصیل است شتر چهل روز گاو سی روز
گوسفند ده روز مرغ ابی هفت روز مرغ خانگی سه روز یا پنج روز احتیاطا پانزدهم
بیرون امدن خون است بنحو متعارف از ذبیحه پس باقی مانده خون در شکم ودل وجگر
او پاک می شود شانزدهم استعمال اب است پیش از نجس شدن که مانع نجس شدن است
با وجود مقتضی ان وان نسبت بکسی است که باذن امام غسل کند قبل از موت همچنان
که سابقا گذشت هفدهم زوال تغیر است از اب نجس در جاری وکر بتفصیلی که

خواهد امد هیجدهم خشکیدن اب چاهی که نجس شده پس اب تازه او کجوشیده
احتیاج بمطهر ندارد نوزدهم کم کردن اب چاه بتفصیلی که خواهد امد بیستم تیمم
دادن میت بنا بر قول بعضی **مطلب پنجم** در بیان انچه ثابت میشود باو نجس
شدن و پاك شدن و در ان دو مقصد است **مقصد اول** بدانکه غیر از اعیان
نجاسات که گفته شدند هر چیز در شریعت محکوم بطهارت است تا اینکه بطریق علم
یقین مشخص شود که نجس شده است و مراد از علم شخصی است که معینا بدانی این شیء
خاص نجس شده و اما اگر در نوع ان چیز علم باشد لکن در خصوص این فرد مخصوص
احتمالی برود محکوم است بطهارت مثلا نوع قندروسی یا جوهریات که از بلاد کفر می
اورند معلوم است که بمباشرت کفار عمل میایند لکن در این سر قند خاص یا این شیشه
جوهر مخصوص اگر احتمال بدهی که شاید طریقی شده که دست کافر برطوبت بان نخورده
پاکست و اگر در این مخصوص هم یقین داشته باشی البته هم نجس است و در اینجا چند
مسئله هست **اول** هرگاه مظنه حاصل بشود بنجاست چیزی پس اعتباری بان
نیست هر چند مظنه قوی باشد مثل روغن و ماست و پنیر اهل صحرا و ایلیات که
اجتناب از نجاسات ندارند بحسب حکم شارع همه پاکند بلکه احتیاط در انها رجحان
شرعی هم ندارد بلکه گاهی احتیاط مکروه میشود هرگاه بوسواس بکشاند بلکه گاهی
احتیاط حرام است هرگاه بحد وسواس برسد بلکه میگوییم که وسواسی اگر یقین بنجاست
کرد از بابت مرض وسواس اعتبار ندارد و بدانکه تفاوتی نیست در حکم بطهارت بین
اینکه شك داشته باشد باینکه این چیز خاص نجس شده یا اینکه این چیز از نجاسات است
یا نه مثلا چیزی در جائی ریخته نمیدانی بول است یا اب یا سرگین می بینی نمیدانی فضله
انسان است یا نه اینها همه محکوم بطهارت اند بلی کلامی هست در خون که هرگاه خونی در
جائی باشد ندانی خون نجس است یا خون پاك مثل خون پشه و ماهی و حکم ان سابقا
گفته شد **مسئله دویم** هرگاه یقین حاصل شد که نجاست بیکی از چند چیز رسیده
و نداند که بکدام رسیده اگر ان چیزها حد و حصر ندارند همه محکوم بطهارتند و اگر محدود
و محصور اند و همه دخل بخود شخص دارند مثل انکه بداند که ترشحی از نجس رسیده یا بعبا

او یا پیراهن او در اینجا اجتناب از هر دو لازم است یا اینکه بداند که ترشح بیکی از دو ظرف
اب رسیده اجتناب از هر دو لازم است یا اینکه بداند که موشی در میان یکی از دو
ظرف شیره یا روغن افتاده و نداند کدام است اجتناب نیز از هر دو لازم است لکن
اگر چیزی بیکی از انها برخورد نجس نمیشود و اگر این دو چیز از دو نفر باشند مثل انکه
قطره نجسی افتاده و یقین باشد که یا بعبای خودش برخورده یا رفیقش هر یك میگوید
عبای من پاکست و در او نماز میتوانند کنند و نظیر این مسئله است هرگاه فرشی یا لباسی
در میان دو نفر مشترك باشد و در او منی باشد که یقین کنند که از یکی از ایشان است
لکن نمیدانند از کدام است بر هیچیك غسل واجب نیست و از این مسئله است کشستن
مخرج منی بر هیچیك از ایشان واجب نیست و حال انکه یقینا عضو یکی از ایشان
نجس شده است **مسئله سویم** هرگاه دو عادل شهادت دادند بر نجاست
چیزی قوی قبول است و هر چند یقین حاصل نشود **مسئله چهارم** هرگاه یك
عادل خبر داد و یقین از خبر او حاصل نشد حکم بنجاست نمی شود خصوصا هرگاه سبب
ان را نگوید **مسئله پنجم** هرگاه صاحب ید یعنی کسی که ان چیز در تصرف او است
بگوید نجس است قبول می شود لکن اگر بعد از استعمال بگوید که ان چیز را اگر استعمال کرده
نجس بوده و انچه بان برخورده همه نجس شده اند حکم بقبول مشکل است **مسئله
ششم** مذکور شد که همه چیز در شریعت محکوم بطهارتست لکن استثنا شده است
از این یك چیز و ان رطوبت مشکوکه است که بعد از بول بیرون اید و ندانند بول است
یا نه و استبرا نکرده باشد در اینجا حکم میشود بنجاست **مسئله هفتم** هرگاه خبر
دو عادل یا دو صاحب ید تعارض کنند در طهارت و نجاست حکم بطهارت می شود
مسئله هشتم در بعض چیزها که شك در نجاست انها یا مظنه کلی هست
شارع فرموده که اب بر انها بپاشند و استعمال کنند مثل معبد یهود و کلیسا ها و خانها
مجوس و لباس ایشان که شارع فرموده اند کی اب بر انها بپاشند و در انها نماز کنند بجهة
دفع وسواس و توسعه در شریعت **مقصد دویم** در ثبوت پاك شدن است
بدانکه بعد از انکه نجاست چیزی معلوم شد باید علم برساند باینکه تطهیر شده پس

دو جائی که محسوس بچشم شد شبهه نیست واما هرگاه بسبب تاریکی احساس بصر ممکن
نباشد احساس آن عضو بنجس وصول آبرا کافی است واگر عضوی حسی نجس شده یا مثل
ظرف ولباس پس باید یقین حاصل شود که همه جای آن آب رسیده وظاهر این است
که صدق شستن همهٔ آن عرفاً کفایت میکند درجائیکه اگر بنا بر تدقیق وعلم خاص شد
عسر وحرج ووسواس لازم آید مثل اینکه در شب تاریک بخواهد چیزی تطهیر کند یا
آنکه جائی نجس شد که بچشم دیده نمیشود واحساس نمیشود که بهر جزء جزء آن آب میرسد
یا نه همینکه صادق آمد که شسته شد کفایت میکند مسئله هرگاه دو عادل شهادت
بدهند بتطهیر کفایت میکند وظاهر این است که اخبار یک عادل در اینجا هم کافی است
مسئله هرگاه صاحب ید اخبار کرد بتطهیر کفایت میکند بلکه سابقاً گفته شد که
اگر غائب شد واحتمال تطهیر برود واستعمال کرد آنرا در چیزی که طهارت در آنها
شرط است نیز کافی است وضرور نیست که بگوید آنرا پاک کرده ام مسئله هرگاه شخصی را
وکیل در تطهیر نموده واخبار نمود اظهر قبول است مسئله هرگاه رخت نجس باشد
ورخت شوی آنرا ببرد وبشوید پس اگر باو گفته باشی که این نجس است تطهیر بکن وبعد
بگوید تطهیر کردم قبول می شود واما اگر باو نگفتی وشست وآورد پس اگر علم داری به
اینکه در آب کثیر بحسب قاعدهٔ تطهیر شسته هرچند بی قصد بوده خوب است واگر
این علم را نباشد حکم بپاکی آن نمیتوان نمود مسئله هرگاه از عضوی خون بیاید
وبخواهی آنرا تطهیر کنی باید بعد از قطع خون آب بر آن جاری شود ودر صورت تاریکی
یا نابینائی باید خاطرجمع بشود بازالهٔ عین خون وجریان آب بر آن بعد از آن دیگر
احتمال خون تازه آمدن اگر بدهد عیب ندارد مسئله هرگاه مادر طفل یا تربیت
کنندهٔ او اخبار کنند بطاهر شدن بدن ورخت او قبول می شود مسئله هرگاه
دو عادل یا دو صاحب ید در یک چیز تعارض کنند در پاک شدن ونشدن حکم می
شود بنجاست آن خاتمه در بیان احکام آبست که عمدهٔ طهارت بآن حاصل می شود
بدانکه آبی که طهارت از حدث وتطهیر از نجاست بآن حاصل میشود آب مطلق
است یعنی آنچه را آب توان گفت بی اضافهٔ چیزی اگرچه مضاف هم استعمال بشود

پس آب شور مثلاً مطلق است چونکه آب خالی هم او را می گویند لکن آب گوشت و
آب غوره مضاف است چون که آب بتنهائی نمیشود گفت مسئله هرگاه شک
بشود در آبی که آیا مطلق است یا مضاف مثل اینکه در چیزی شک بشود که آیا عرق
بید است یا آب استعمال آن در طهارت جایز نیست وهرگاه آب بجدی گل آلوده
باشد که شک بشود در اطلاق واضافهٔ آن اگر کثیر است حکم بنجاست آن نمی شود اما
وضو وغسل بآن جایز نیست ودر صورت انحصار احوط وضو یا غسل وبعد تیمم است و
بدانکه آب مطلق را در شریعت احکامی هست اول اینکه خود آب مطلق پاک است
وپاک کنندهٔ از حدث وخبث دویم اینکه اگر نجاستی باو رسیده وخود نجاست تغیر
داد یکی از رنگ وطعم وبوی آنرا نجس میشود ودر این حکم همهٔ اقسام آب شریکند و
فرقی میان جاری وقلیل وکثیر نیست حتی اینکه اگر قدری از آب دریا متغیر شد
همان قدر نجس است وپاک نمیشود مگر بزوال تغیر وبهم خوردن آن مسئله
در حوضهائی که در خانها متعارف است باید از بابت تغیر ملاحظه کرد از چند جهة
اول از بابت اینکه متنجس بسیار در او تطهیر می شود وغالباً از نجاست طعم او تغیر میشود
اگرچه بو ورنگ او تغیر نشده لکن همین قدر که از آن جهة بدطعم شده کفایت در نجاست
میکند هرچند کر یا زیاده باشد جهة دویم از بابت اینکه در وقت شستن چیزی
که ملوث بنجاست عینیه است هرگاه قدری از آب حوض را تغیر داد باید ملاحظه
نمود که مقدار کری متصل الاجزاء غیر متغیر از او باقی باشد مثلاً هرگاه لباسی آلوده
بخون یا غایط را در حوض شست که قدری از آب آن رنگ برداشت یا بدبو یا بد
طعم شد باید به بیند که بقدر یک کر آب غیر متغیر متصل بهم از او باقی مانده یا نه اگر
نمانده یا منقطع الاجزاء است مطهر نیست بلکه نجس است پس اگر جمیع آب حوض یک
کر ونیم باشد وثلث بیشتر آن متغیر شده یا متغیر در وسط اتفاق شده بقسمی که هیچ یک
از دو طرف او که از هم منقطع شده کری نیست آن حوض نجس میشود جهة سویم
هرگاه حوضی یک کر آب بیشتر ندارد بجهة تطهیر بدن وظرف خوبست اما اگر
لباس نجس در آن بگذارند آن آب نجس میشود هرچند تغیر در آن حاصل نشود

مسئلة هرگاه بوی یا طعم یا رنگ آب تغیر شد لکن مشخص نشد که بجهة طول ماندن آبست یا بجهة نجاست است که در آن شسته شده یا بجهة خود متنجس است اقوی حکم بطهارت است مسئلة هرگاه معلوم بشود که تغیر بو یا طعم یا رنگ مستند بهمهٔ اینها است هم طول ماندن وهم نجاست وهم متنجس احوط اجتناب است مسئلة هرگاه آب بجهة مجاورت نجاست بد بوی شد نجس نمیشود مسئلة هرگاه متنجس در آب ریخته شد وتغیر آب داد اگر بصفة نجاستی که در آن هست تغیر داد نجس است واگر بصفت خود متنجس باشد نجس نیست مثلا زعفران نجس ببول موش هرگاه آب حوض را زرد کرد عیب ندارد اما هرگاه طعم آب حوض بجهة بول تغیر شد نجس میشود مسئلة تغیر باید حسی باشد یعنی رنگ را چشم وبو را دماغ وطعم را زبان احساس بکند پس تقدیر اینها که بگوئی اگر این نجاست رنگ یا طعم داشت تغیر میداد معتبر نیست واما اگر بدانیم که این نجاست تغیر فعلی داده لکن مانعی هست از احساس اگر آن مانع از خارج است آن آب نجس است واگر آن مانع در خود آبست احوط حکم بنجاست است حکم سوم از احکام آب مطلق تفصیل نجس شدن آب است بملاقات نجاست بی آنکه تغیر بشود بدانکه آب مطلق هرگاه بسته باشد مثل یخ وبرف تفاوتی در اقسام آن نیست که هر جای او که ملاقات نجس کرد همان جا نجس میشود وقابل تطهیر هست واما هرگاه بحال خود باشد پس آن پانزده قسم است که هر قسمی از آن حکمی دارد اول نابع جاری دویم نابع فورانی واقف سوم نابع ترشحی چهارم نابع متقاطر از بالا پنجم آب باران ششم آب حمام هفتم آب چاه هشتم آب ایستاده کثیر نهم آب قلیل مستقر در یک مکان دهم آب قلیل عالی وسافل یازدهم آب مستعمل در ازاله نجاست مخرج دوازدهم آب مستعمل در ازاله نجاست غیر مخرج سیزدهم آب مستعمل در دفع حدث اصغر چهاردهم آب مستعمل در دفع حدث اکبر پانزدهم آب سؤر قسم اول که نابع جاریست بملاقات نجاست نجس نمیشود هر چند کمتر از کر باشد واگر قدری از آن تغیر شد آنچه طرف ماده است پاکست ومتغیر نجس است وآنچه پایین آن است اگر تمام رشتهٔ آب تغیر نشده هم پاک است واگر تمام رشتهٔ آن متغیر شده ملاحظهٔ آن

میشود

میشود اگر کر است پاکست واگر نه نجس است وآن متغیر بمحض زوال تغیر هم پاک میشود وآنچه مساوی جاری است از اطراف او هم حکم جاری دارد هر چند جریان حسی نداشته باشد مسئلة در تطهیر متنجس در آب جاری تعدد ضرور نیست و فشردن در لباس ضرور نیست بلکه محض احتیاط است مسئلة غسل ترتیبی در آب جاری بمحض بودن در آن وقصد ترتیب اعضا کافی است وبیرون آمدن و تحریک اعضا ضرور نیست قسم دویم نابع غیر جاریست مثل چشمهائی که ایستاده اند احوط در آنها این است که اگر بقدر کر نیستند بمجرد ملاقات نجس میشوند لکن بمجرد آنکه قدری از آنها بیرون آوردند بقسمی که در ماده حرکتی پیدا شود پاک میشود قسم سوم نابع ترشحی است وبودن آن مثل قسم دویم خالی از قوت نیست لکن محل احتیاط است قسم چهارم نابع متقاطر از بالا است که در کوهها بسیار اتفاق میشود وحکم آن این است که این قطرات که در بالا هستند ومتصل در تقاطر اند بملاقات نجاست نجس نمیشوند وتطهیر نجس هم میکنند واما آنچه در پایین جمع شده باید ملاحظهٔ حکم کر در آن بشود قسم پنجم آب باران است در حین تقاطر خود آن آب وآبی که بر زمین آمده وتقاطر بر آن میشود بحکم جاریست پس اگر نجاستی بر او برخورد یا بر نجاست فرود آمد واز آنجا ترشح کرد نیز پاکست وعلاوه بر این هرگاه باران وارد شد بر آب قلیلی که در ظرفی باشد آن هم همین حکم دارد وتطهیر متنجس در آن میتوان کرد مسئلة هرگاه در پشت بام عین نجاست باشد وظرفی در زیر ناودان بگذارند مادامیکه باران است آنچه آب در آن ظرف بیاید پاکست اگرچه از روی نجاست بیاید پس اگر آن ظرف آب را یا آب آنرا قبل از انقطاع باران برداشت اصلا اشکالی ندارد واگر باران ایستاد وبعد از آن دیگر آب در آن نیامد نیز بی اشکال است واما اگر بعد از ایستادن باران هم آب میان این ظرف آمد هرگاه یقین شد که این آب از روی نجاست گذشته مثل اینکه نجاست در میزاب بوده نجس میشود واگر یقین باین نبوده باز هم پاکست مسئلة هرگاه آب از پشت بام تقاطر کند حکم آب باران دارد مسئلة هرگاه پشت بام نجس

باشد و آب باران از سقف آن تقاطر کند اگر عین نجاست در پشت بام نیست باران
آنرا پاک نموده و سرایت در سقف نموده و بعد تقاطر کرده پس بهرجا برخورد عیب ندارد
و اگر در پشت بام عین نجاست هست و آب باران بر او فرود آمده و از آنجا سرایت
در سقف نموده پس اگر مادامیکه باران است سرایت کرده باز هم پاکست و اگر بعد
از انقطاع باران آبی بوده بعد سرایت در سقف کرده نجس است و اگر علم نداشته
باشد که این آبی که سرایت کرده چه وقت بوده باز هم حکم بطهارت آن می شود مسئله
هرگاه باد قطرات باران با دیگری زیر سقف ببرد ظاهر آن است که همان حکم آب باران در
آن ثابت است قسم ششم آب حمام است بدانکه آب حمام چهار قسم است اول و دویم
آب کمتر از کر که در حوضهای کوچک است که در دوم متعارفند و شیر پیچ دارند یا اینکه
در حوضهائی که کمتر از کرند در آنها آب مانده است و راهی دارند بحوض بزرگ اینها
با وجود آنکه کمتر از کر باشند بملاقات نجاست نجس نمیشوند و تطهیر نجس در آنها می
توان کرد مادامیکه آن شیر پیچ یا راه گشوده است و اگر بسته شد بملاقات نجاست
نجس میشود و بمحض گشودن آن پیچ یا راه آن پاک می شوند سویم آب غسالهٔ حمام است
که در منجلاب آن جمع میشود اظهر در آن حکم بنجاست است اگرچه علم بآن هم حاصل
نشود چهارم آب غساله ایست که در صحن حمام بترشح میرسد بدانکه اصل زمین حمام
و آب شست شوی که بر آن هست پاک است و اما هرگاه علم باشد که مکرر آنجس می شود
بسبب پاهای متردین که برجائی نجس میگذارند و آنجا میگذرند و بسبب نجاست عینیه
که گاهی بر آن هست و علم هم باشد که بسبب آب ریختن گاهی پاک میشود و ندانیم که
این حالت مخصوصه از حالات طهارت آنست یا نجاست آن اگرچه حکم بطهارت
آن نمیتوان نمود پس سجده بر آن مشکل است لکن حکم بنجاست ملاقی آن هم نمیشود
و طریق احتیاط واضح است قسم هفتم آب چاه است که بجهت آن احکام مخصوصه
در شریعت هست و مراد از چاه آنست که آب آن از زمین بجوشد و آنرا چاه گویند
پس قنات و قسمی که آب در آنها از سرچشمه یا از رودخانه جاری نموده اند داخل چاه
نیستند و از اقسام جاری میباشند و اگر آب باران در آن جمع شده داخل آب

ایستاده است و بجهت چاه چند حکم مخصوص هست اول اینکه اگر نجاستی باو
رسید و هرچند که او را تغیر ندهد و کری آب هم داشته باشد بسیاری از علما حکم
بنجاست او کرده اند دویم آنکه بعد از حکم بنجاست تطهیر میشود باب کشیدن از
آن و برای هر نجاستی مقدار مخصوصی هست که باید آن کشیده بشود سیم آنکه
هرگاه نجس شد و دلو و ریسمان و اطراف چاه و دستهای آب کش که همه نجس میشوند
بعد از کشیدن آن مقدار همهٔ آنها پاک میشوند بالتبع چهارم آنکه هرگاه آب چاه
متغیر شد بنجاست کیفیت تطهیر آن این است که اینقدر بکشد که آن تغیر زایل بشود
پنجم هرگاه تغیر شد و آب نکشیدند تا تغیر خود بخود رفت محل اشکال می شود پس اگر
بتوان معلوم کرد که اگر میکشیدند چه قدر دفع تغیر میکرد همان قدر را بکشند
و اگر معلوم نمی شود احتیاط شدید در کشیدن همه آب چاه هست اگرچه پاک بودن
آن بمحض زوال التغیر خالی از وجه نیست ششم آنکه هرگاه آب چاه متغیر شد و آنرا
باب کشیدن تطهیر نمودند طهارت دلو و ریسمان بخودی خود قدری محل تامل است
هفتم این است که آب چاه بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود مگر هرگاه تغیر احد
اوصاف ثلثه او شده باشد لکن احوط این است که با وجود طهارت مقدارهای
مخصوصه بجهت افتادن بعض نجاسات کشیده بشود و آنها ده مقدار است اول همه آب
و آن در شراب است و منی و خون حیض و نفاس و استحاضه هرچند یکقطره از آنها باشد
دویم یک کر برای مردن اسب و استر و الاغ در آن سیم هفتاد دلو برای مردن انسان
در آن چهارم چهل دلو برای مردن سگ و خوک و روباه و خرگوش و گربه و گوسفند
و ریختن بول مرد در آن پنجم سی دلو برای داخل شدن آب بارانی که بول و
عذره و نجاست سگ در آن باشد ششم ده دلو برای غائط انسان و خون
بسیار که در چاه بیفتد هفتم هفت دلو برای مردن طیر از کبوتر تا شتر مرغ و
برای غسل کردن جنب در چاه و افتادن سگ هرگاه زنده بیرون بیاید و
مردن موش در آن هرگاه پاشیده یا ورم کرده باشد هشتم پنج دلو است برای
فضلهٔ مرغ نجاست خوار نهم سه دلو است برای موش که نپاشیده و نه ورم

کرده و مردن مار و چلپاسه دهم یک دلو است برای کنجشک و مانند آن
کرد در چاه بمیرد و برای بول طفل شیرخواره و تازه از شیر گرفته قسم هشتم آب کثیر
ایستاده است و مراد از آب کثیر آبی است که یک کر یا بیشتر باشد و مراد از کر
مقداری از آب است که بقدر پر کردن حوضی یا ظرفی است که هر یک از طول
و عرض و عمق آن سه وجب و نیم باشد بطریق تحقیق پس اگر خود مکان آب باین
صفت است همان آب کر است و اگر اختلاف در طول و عرض و عمق دارد مجموع
آنها را در هم یکر ضرب میزنند اگر حاصل آن چهل و سه وجب الا ثمن میشود
کر است مثلا هر گاه عرض آب یکوجب باشد و عمقش یکوجب و طول آن چهل
و سه وجب الا ثمن باشد کر است و اگر عمقش ده وجب و عرض آن دو وجب و
طول چهار وجب قریب بدو کر است زیرا که حاصل ضرب هشتاد میشود و مراد
از وجب وجب متعارف است و باید این مقدار در یکجا مجتمع باشد که بگویند یک آب است
پس اگر در دو حوض باشد که از بالا بهم متصل اند خوبست و اگر ما بین آنها سوراخ
کوچکی باشد محل تأمل است و حکم آبی که باین مقدار رسید این است که نجس نمیشود
بملاقات مگر با تغیر و تطهیر متنجس در آن میشود و غساله نجس در آن معتبر نیست قسم
نهم آب قلیل است یعنی آب بی ماده کمتر از کر چه در ظرفها باشد یا حوضها یا گودالها
چه راه برود یا ایستاده باشد و حکم آن این است که بملاقات نجاست نجس میشود
هر چند تغیر نشود لکن در وقتی نجس میشود که نجس بر او وارد بشود چه از بالا و چه
از پائین اما اگر وارد شود بر نجس پس جزء ملاقی نجس است یقینا و اما جزء بالای
جزء ملاقی پاک است اگر بلندی آن محسوس باشد قسم دهم آب قلیل که قدری از آن
در عالی است و قدری از آن در پائین پس اگر علو ظاهر و محسوس است بلاشبهه نجاست
پائین باعث نجاست بالا نمی شود و اگر همین قدر است که چون آب ریخته شود بیک
سمت میل کند آیا بنجاست پائین همه آن نجس میشود یا اینکه سمت بالای آن که آب
از آن جاری شده نجس نمیشود ثانی اقوی و اول احوط است **مسئله** هر گاه ته
آفتابه سوراخ باشد و آنرا بر زمین نجس بگذارند بنحوی که بر زمین نجس با آب نجس

متصل بشود آیا آب آفتابه نجس میشود یا نه اگر ته آن آفتابه را در میان آب نجس بگذارند
ظاهر این است که اگر در زیر آفتابه قدری آب نجس جمع شد که از آن سوراخ که آب می آید
آب هم داخل بشود یا اینکه سوراخ بنحوی باشد که از کل نجس داخل در آن بشود همه آب
با آفتابه نجس میشود و اگر علم حاصل نشود مگر همین اتصال آب آمدن بر زمین غیر
طاهر حکم بطهارتست **مسئله** هر گاه کوزه که نشر میکند بر زمین نجس گذاشته
شود آب آن اشکالی ندارد قسم یازدهم و دوازدهم آب قلیل که تطهیر متنجس بآن
شده اگر تطهیر مخرج بآن شده آنرا استنجا گویند و اگر نجس دیگر باشد آنرا غساله گویند
و حکم آب استنجا غیر از حکم آب غساله است لهذا در دو مطلب بیان میشوند **مطلب**
اول بدانکه آب استنجا چه از بول و چه از غائط باشد پاک است پس اگر برخت یا
لباس برسد یا از ترشح آن بچیزی برسد نجس نمیشود و خلافی در اصل مسئله نیست لکن
سه شرط دارد باید متغیر بنجاست نباشد و باید نجاست از مخرج تعدی زیاد ننموده باشد
و باید در وقت ریخته شدن بر نجاست بیرونی ریخته نشود پس هر گاه شخص در صحرا و
غیر آن از آن مکان که بول و غائط در آن هست برخواست و مکان دیگر نشست و
تطهیر نمود اگر رخت در آن آب بیفتد نجس نیست و آن زمین که بر آن آب ریخته شده
نجس نیست و بعضی سه شرط دیگر علاوه کرده اند که باید اجزاء ریزه در آن محسوس
نشود و باید اول آب بریزد بعد بدست استعمال نماید و باید با غائط خون یا چیز
دیگر نباید و احتیاط شدید در ملاحظه شرط اول است و ملاحظه باقی خوبست دوم
بدانکه در آب غساله خلافی هست بعضی قائلند بنجاست آن مطلقا و بعضی بطهارتند
مطلقا و بعضی میگویند که آبی که طهارت باو حاصل می شود پاک است و آبی که
پیش از حصول طهارت است نجس است پس در آن چیزی که دو دفعه شستن می خواهد
آب غساله دفعه اولی نجس است و دویمی پاکست و تحقیق کلام در مسئله غساله
این است که هر گاه چیزی بآب قلیل تطهیر شود هفت نوع آب در آن متصور می شود
اول آبی که از آن متغیر جدا می شود و آن نجس است بی شبهه دویم آن آبی که بآن زوال
عین میشود اظهر نجاست است سویم آن آبی که بجهة تطهیر بر آن اولا جاری شود و از

آن جدا می‌شود فوراً یا بفشاردن و بعد محتاج باب دیگر نباشد قول مشهور در
این نجاست است و اوفق باحتیاط می‌باشد اگرچه قول بطهارت خالی از قوة نیست
چهارم آبی که بجهة تطهیر جاری شود و بعد از آن هم محتاج باب دیگر باشد مشهور
در این نجاست است و مقتضی احتیاط هم هست اگرچه طهارت خالی از وجه نیست پنجم
آبی که بعد از اجراء آب تطهیر متصل میماند بمحل لکن بعد از مکث یا اندك فشردن زیاد از
متعارف بیرون می‌آید اقوی در این طهارت است ششم آبی که میماند و بعد از مکث
یا اندك زیاد فشردن هم بیرون نمیاید این بی‌شبهه پاك است هفتم آبی که ریخته شود زیاده
از مقدار جریان لازم بر آن آب اول بی آنکه تمام تقاطر کند الشیخ الاستاد حجة الاسلام
اعلی الله مقامه میفرمودند که اگرچنانچه بیکساعت بر آن آب بریزد همهٔ آن آبها بنجاست
غساله که تمام جدا نشده می‌شوند و در آخر تطهیر موقوف بر جدا شدن قطرها است اگر
چه این قول خالی از تأمل نیست لکن موافق احتیاط است و از اینجا مسئلهٔ معلوم
میشود که هرگاه عضو نجس را اگر باب ریختن تطهیر کنی قبل از جدا شدن قطرهائی که خود
جدا می‌شوند آنرا با دستمال یا لنك خشك کنی آن دستمال و لنك نجس میشوند و شاید
ثانیاً پارا نجس کنند که محتاج بتطهیر ثانی باشد و جدا شدن قطرها در آن کفایت نکند
و وجه آن بتأمل معلوم میشود قسم سیزدهم آب قلیل مستعمل در رفع حدث اصغر
و آن پاك است و پاك کننده است از حدث و خبث بی‌اشکال قسم چهاردهم آب قلیل
مستعمل در رفع حدث اکبر مثل آب غسل جنابت و غسل حیض و مس میت و حکم در آن
این است که پاك است و ازالهٔ نجاست بآن جایز است و غسل مستحب بآن جایز است
و وضوء مستحب بآن جایز است لکن صحت وضوء واجب و غسل جنابت ثانیاً بآن محل
خلاف و اشکال است و احوط باحتیاط شدید ترك آنست مسئله هرگاه در وقت
غسل که آب بر بدن میریزد از قطرات آن در ظرف آب بچکد بعضی اشکال کرده‌اند
در غسل بآن از این بابت که آب مستعمل در رفع حدث اکبر در آن داخل شده و این
کلام راهی ندارد هرچند قائل باشیم که باب مستعمل غسل نمیتوان کرد قسم پانزدهم
آب قلیل سؤر یعنی آبی که نیم‌خوردهٔ حیوان یا عضو دیگر او بآن برخورده باشد و

حکم آن تابع حکم آنحیوان است پس سؤر نجس العین نجس و سؤر طاهر العین طاهر
است لکن سؤر غیر ماکول اللحم مکروه است مگر سؤر مسلم که علاوه بر آنکه مکروه
نیست استعمال آن مستحب است بلکه از بعض احادیث ظاهر میشود آبی که پس ماندهٔ
استعمال مسلمین است بهتر است از آب محافظت شدهٔ دست نخورده بجهة وضوء و تطهیر
و در حدیثی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستند وضو بگیرند یا
مشغول وضو بودند گربه در آنجا بود نگاه باب کرد معلوم شد تشنه است آنحضرت آب
نزد گربه گذاشت و آن گربه از آن خورد و حضرت باب پس ماندهٔ گربه وضو گرفت
مسئله مکروه است استعمال سؤر زن حائض که چندان تقوائی ندارد بلکه هرکس
خاطرجمعی از او حاصل نیست و هرچند که شرعاً همهٔ اینها پاکند مطلب دویم از
خاتمه در بیان احکام ظرفها است بدانکه ظرف یا از معدنیات است یا از جلود است
یا از غیر آنها و بجهة بعضی از آنها احکام خاصه هست که در چند مطلب بیان
میشوند مطلب اول بدانکه ظروف طلا و نقره را در شریعت مطهره چند حکم
هست اول حرام است ساختن آنها دویم حرام و باطل است اجیر شدن بر ساختن
آنها سویم حرام است زینت بآنها بمحض گذاشتن چهارم حرام است نگاه داشتن آنها
و در هر آن شکستن آنها واجب است بر صاحب آنها و بر هرکس که قدرت بر شکستن
آنها دارد و اگر آنها را شکست ضامن قیمة ساختن آنها نیست لکن اگر اتلاف اصل
آنها بشود ضامن است پنجم حرام است چیز خوردن از آنها بدست گرفتن و بلب
گذاشتن و فرو بردن آنچیز ششم حرام استعمال آنها در آن هرچند باین طریق باشد که
غذا در ظرف دیگر باشد که در مجمعهٔ نقره یا طلا گذاشته است هفتم حرام است اکل
و شرب از آنها اگرچه باین طریق باشد که از آن خالی کنند در ظرفی دیگر پس استعمال
غوری نقره و سماور نقره حرام است مسئله هرگاه خادم کسی مثلاً از آن ظرف
نقره در فنجان غیر نقره بریزد و بدیگری بدهد بی‌شبهه آن ریزنده معصیت نموده
و اقوی این است که صاحب آنها که بامر او در آنها ریخته شده نیز معصیت استعمال نموده
بر او هست هشتم حرام و باطل است وضوء و غسل از آن ظرف چه با آن بریزد بر اعضا

یا در میان دست خالی کند بعنوان استعمال یا عضوی میان آن برند بعنوان ارتماس
نهم اگر محل ریخته شدن آب وضو یا غسل ظرف طلا یا نقره باشد پس اگر آن ظرف را بجهة
همین قرار داده که محل آب وضو یا غسل او باشد اقوی بطلانست و اگر اتفاقاً چنین شده
که آب در آن ریخته شد عیب ندارد دهم اگر ظرف آب منحصر باشد بطلا و نقره باید
تیمم نمود یازدهم حرام است بیع و شراء آنها بنحوی که هیئت ظرف ملاحظه شود امّا اگر
ماده را بفروشد بدون ملاحظهٔ هیئت بقصد شکستن آن و بشرط آن بیعش عیب
ندارد دوازدهم تفاوتی نیست در احکام مذکوره مابین ظرف بزرگ و کوچک
پس تریاکدان و قبله‌نمای طلا و نقره داخل این احکامند و همچنین سر شطب و جای
و لکن سر قلیان و میانهٔ آن عیب ندارد و امّا محل جوز قلیان هرگاه نقره یا طلا باشد
پس اگر بنحوی است که اگر آنجوز از او جدا شد خود تنها ظرف مستقلی است اقوی در آن
نیز حرمة است و اگر تنها آنرا غیر از طلا و نقره قرار بدهند و باقی آن طلا یا نقره باشد عیب ندارد
سیزدهم بست تفنگ و طپانچه و محل لولهٔ دعا مثل محل حرز جواد که از نقره یا طلا میسازند
و عصای نقره گرفته و غلاف شمشیر و قمه و کارد و امامهٔ شطب و زیور مجوّفهٔ زنانه داخل
در این حکم نیستند و در قاب قرآن احتیاطی هست و لوح و صفحهٔ که لب گردان ندارد
و قندیل و مشبک بقسمی که چیزی در آن قرار نگیرد عیب ندارد و نقره و طلا کوب و مطلّا
و مفضّض عیب ندارد و ظرفی که بمیل یا مفتول طلا و نقره بست زده باشند یا دور لب
آنرا طلا یا نقره گرفته باشند عیب ندارد لکن اگر چیزی از آن بیاشامد باید لب را
بر آن کناره نگذارد چهاردهم استعمال مرکّب از طلا و نقره بطریق مزج یا تبعیض نیز
حرام است پانزدهم مرکّب از نقره و غیر طلا یا از طلا و غیر نقره اگر بطریق مزج باشد پس
اگر غالباً اسم آن غیر بر او گفته میشود حلال است و اگر اسم طلای مغشوش یا نقره بر
آن صادق است حرام است و اگر یک طرف او از طلا یا نقره و یکطرف او از چیز دیگر
باشد ظاهراً عیب ندارد شانزدهم اگر ظرف منحصر باشد بمغصوب و طلا و نقره و در
استعمال مضطر باشد هر یکی از آن دو مقدّم است بر مغصوب مطلب دویم در
احکام ظروف مصنوعه از پوست است هرگاه ظرفی از پوست حیوان نجس العین یا

میته غیر نجس العین مثل دلو یا خیک یا غیر آن درست کردند استعمال آن حرام است
حتی اگر چیز خشک در آن گذارند یا تر از او قرار بدهند و بعضی احادیث که دلالت
دارند بر جواز دلو یا خیک قرار دادن آنها محمول اند بر معنی دیگر یا مطروح اند بجهة
مخالفت اخبار بسیار و اجماع علماء شیعه و اگر آنرا محل ریخته شدن آب وضو و
غسل قرار بدهد آن وضو و غسل باطل اند و لکن اگر اتفاق شد که جای ریخته
شدن آب وضو یا غسل شد عیب ندارد مسئله هر چیز از پوست که از دست
مسلمان گرفته شد هر چند از بلاد کفر آورده باشد محکوم است بپاکی مگر اینکه یقین
باشد که آن پوست بخصوصه میته است مسئله اگر ظرفی که جلد میته است
یک کر آب بگیرد پس اگر کم کم در آن یک کر جمع شده آن آب نجس است و اگر یکمرتبه کر
در آن ریخته شد آب نجس نمیشود لکن ظرف بنجاست خود باقی است پس اگر بقدر
یک کر است و چیزی از آن بیرون آوردی آنچه بیرون آوردی پاک و آنچه باقی مانده
در ظرف نجس میشود مطلب سیّم هر ظرفی که از چیز محترمی ساخته شده مثل خاک و
تربت پیغمبر و ائمه علیهم السلام پس اگر بجهة احترام و تعظیم برداشته شده نجس نمودن
آن حرام است چه در خود آن مکان محترم یا در غیر آن مکان و ازالهٔ نجاست از آن واجب
است و اگر بقصد احترام نباشد مثل لولیین و کوزه تربت کربلا پس نجس کردن آن در
خود آن محل محترم عیب ندارد و امّا در غیر آن محل و در غیر کربلا نجس نمودن آن
اشکال کلّی دارد والله العالم بحقایق احکامه این است تمام کلام در طهارت که
عمدهٔ مقدّمات نماز است مقدّمهٔ سویّم از مقدّمات نماز ملاحظهٔ وقت است
بدانکه لازم است بر مکلّف اولاً معرفت اوقات نماز کلیّه و ثانیاً کیفیّت تشخیص وقت
در خارج که بچه طریق باید شناخته شود و احکام خطاء در آن پس در اینجا چند مقام است
مقام اوّل در شناختن اوقات بحسب حکم شرعی بدانکه اوقات نمازهای واجبه
و مستحبّه یا حدّی دارند از هر دو طرف مضبوط از بابت زمان مثل نمازهای یومیّه
و نوافل آنها و اینها را موقّت گویند یا از بابت حالت مخصوصی مثل نماز خسوف و کسوف
یا حدّی در اوّل دارند لکن آخر آنها حدّی ندارد مثل نماز زلزله و نذر مطلق

ووقت درموقت گاهی وقت فضیلت است وگاهی وقت صحت تنها وگاهی وقت مطلق است وگاهی وقت است برای مضطر وگاهی اصلی است وگاهی نازل منزلهٔ وقت است پس برای هر نمازی چند قسم از وقت تصویر می شود وتفصیل اینها در چند مقصد بیان می شود مقصد اول در وقت نماز ظهر وعصر است بدانکه نماز ظهر وعصر را اکنون از ده حالت است تحدید اصلی برای هردو وسه وقت فضیلت از برای ظهر ویک وقت صحت بعد از ان ودو وقت تنزیلی برای انها ویک وقت فضیلت برای نماز عصر ودو وقت صحت یکی مقدم بر فضیلت ویکی موخر ودو وقت تنزیلی برای ان وبیان انها در ضمن چند امر میشود امر اول در بیان وقت اصلی محدود برای ظهر وعصر وکیفیت تحدید ان بدانکه از زوال تا مغرب وقت اصلی هردو نماز است وزوال اول میل افتاب است از دایرهٔ نصف النهار بجانب مغرب وتشخیص این ملاحظه زیاد شدن سایه یا پیدا شدن انست وبیان ان این است که وقت طلوع افتاب هر جسمی که در روی زمین است سایهٔ طولانی دارد بطرف مغرب وهرچه افتاب بالا میاید انسایه کوتاه میشود تا بحدی میرسد که دیگر سایه از ان کوتاه تر نمیشود ودر بعض بلاد سایه نابود می شود پس همین که سایه شروع کرد بزیاد شدن یا اینکه تازه بهم رسید بعد از نابود شدن وبطرف مشرق میل کرد پس ان اول ظهر است واگر زمین هموار باشد وشاخص خراطی کرده که سر ان تیز باشد گذاشته شود که بهتر مشخص می شود واگر بطریق دایرهٔ هندیه اعمال بشود اول ظهر حقیقی مشخص میشود ومنتهی میشود وقت هردو بمغرب بمعنی غروب قرص افتاب وبرطرف شدن شعاع ان از دیوارهای بسیار بلند در افق مشخص وامّا کیفیت وقت بودن برای هردو این است که میگوئیم از تحقق زوال تا مغرب وقت ظهر وعصر است گاهی بطریق شراکت که هردو درهمهٔ ان صحیح اند وگاهی بطریق اختصاص ظهر از اول وقت بقدر خود واختصاص عصر از اخر وقت بقدر خود وگاهی محض اختصاص ظهر بوجوب تقدیم در همهٔ وقت پس هریک از احکام مختلفه نسبت بحالات بریکی از انها متفرع می شود وتفصیل اینها ببیان چند مسئله است اول هرگاه بخیال اینکه نماز ظهر را کرده عصر را کرد در

وقتی که بمقدار نماز ظهر زیادتر نگذشته عصر باطل است دویم هرگاه بخیال دخول وقت مشغول نماز ظهر شد وبعد معلوم شد که وقت نبوده لکن قبل از اتمام نماز وهرچند در حرف اخر نماز وقت داخل شده نماز ظهر صحیح است ودر اینجا اول وقت نماز ظهر نماز عصر را بجای اورد وبجزی است سویم هرگاه در اثنای نماز معلوم شد که وقت نبود ولکن قبل از اتمام وقت داخل خواهد شد صحت محل اشکال است چهارم هرگاه عمداً عصر را بر ظهر مقدم داشت هرچند در وقت مشترک باشد باطل است پنجم هرگاه بخیال انکه ظهر را کرده یا غفلة نماز عصر را کرد اگر در وقتی بوده که بقدر نماز ظهر از وقت گذشته عصر صحیح وبعد از ان ظهر را بکند ششم هرگاه در اثنای نماز بخاطرش امد که نماز ظهر را نکرده عدول کند بظهر یعنی الان نیت کند که این را ظهر قرار دادم صحیح است وبعد عصر را بکند وظاهر این است که در صحت عدول هم تفاوتی نیست مابین اینکه در وقت مختص اتفاق بشود یا مشترک هفتم هرگاه وقت وسعت زیاده از چهار رکعت ندارد باید نماز عصر را بکند هشتم انکه هرگاه بخیال اینکه وقت وسعت ندارد نماز عصر را کرد بعد معلوم شد که وسعت چهار رکعت دیگر دارد نماز ظهر را بکند واین را بعضی قضا گفته اند لکن اقوی این است که اداست واحوط اینست که نیت قضا وادا نکند بلکه نیت نماز ظهر را بکند وجوباً واحوط از این این است که چهار رکعت نماز بکند عمّا فی الذمّه چون که شاید ان عصر ظهر حساب شود واین عصر باشد نهم هرگاه نماز قصر باشد همین که چهار رکعت ماند هردو نماز را میکند اداء مثل اینکه درحال تمام هشت بماند واگر سه رکعت مانده باز هردو نماز را میکند مثل انکه درحال تمام پنج رکعت بماند واگر دو رکعت مانده عصر را تنها میکند مثل اینکه درحال تمام چهار رکعت بماند دهم وان مسئلهٔ دقیقی است ان است که هرگاه تبدیل حکم قصر بتمام شد تبدیل ظهر بعصر میشود مثلاً شخص مسافر بعد از دخول در نماز قصر هرگاه عازم بر اقامه شد لازم است تمام کند پس اگر در اخر وقت بوده که چهار رکعت بمغرب مانده تکلیف از ابتداء بظهر قصر بوده حال که تکلیف بتمام شده باید عصر را بکند واگر قاصد اقامه بعد از شروع در نماز تمام در

او برگشت لازم است قصر کند پس در این صورت که تکلیف بعصر تمام بوده تکلیف بظهر قصر میشود و در خود این مسئله اشکالی نیست اشکالی که هست در کیفیت عدول از ظهر بعصر و از عصر بظهر است در این صورت امر دویم ظهر را سه وقت فضیلت هست و یک وقت صحت بعد از آنها فضیلت اول از زوال است تا اینکه سایه که حاصل شده دو هفت یک شاخص بشود و بعد از آن تا آنکه چهار هفت یک بشود و بعد از آن تا اینکه بقدر شاخص بشود و بعد از آن وقت صحت تنها است تا وقتی که چهار رکعت بمغرب بماند امر سویم عصر را یک وقت فضیلت هست و یک وقت صحت مقدم بر آن و یک وقت صحت مؤخر از آن اول وقت فضیلت آن از وقتی است که سایه حاصل بعد از زوال بقدر شاخص بشود تا وقتی که دو قدر آن بشود و یکوقت صحت مقدم بر این از فراغ از ظهر است تا آن وقت و وقت صحت دیگر بعد از دو قدر شدن سایه است تا مغرب امر چهارم هر یک از ظهر و عصر را مثل همه نمازها دو وقت تنزیلی هست که در احکام مشترکه مذکور می شوند مقصد دویم در وقت نماز مغرب و عشا است بدانکه وقت نماز مغرب و عشا را چند حالت است یک تحدید حالت اختیار و یک تحدید برای حالت اضطرار و وقت فضیلت و وقت صحت مقدم بر فضیلت و وقت صحت مؤخر از آن و تفصیل اینها در ضمن چند امر است امر اول بدانکه تحدید هر دو نماز در حالت اختیار از مغرب است تا نصف شب و در مغرب دو قول است اول آنکه مغرب وقتی است که آفتاب غروب کند و سرخی که بعد از غروب آن در همه آسمان پیدا شده از سمت مشرق زایل شود یا از تمام ربع مشرقی فلک زایل شود دویم آنکه مغرب همان غروب قرص آفتاب است از دائره افق که شعاع آن از سر کوهها و عمارات بلند زایل شود و این قول اقوی است پس تاخیر نماز ظهر و عصر بین الغروبین محل اشکال است و هرگاه چنین کرد قصد ادا نکند لکن بجهة افطار و نماز مغرب ملاحظه قول اول نمودن اوفق باحتیاط است و تقدیم آنها بر غروب سرخی نهایت اشکال را دارد و تحدید آنها در حالت اضطرار تا طلوع صبح است پس هرگاه بی عذر از نصف شب

تاخیر انداخت معصیت نموده و نماز قضا شده و هرگاه فراموش نمود یا خواب رفت یا مانعی داشت و پیش از صبح رفع مانع شد قضا نمیشود و احوط این است که غیر از مضطر هرگاه بعد از نصف شب قبل از فجر کرد قصد قضا و ادا نکند و همچنین مضطر هم قصد قضا و ادا نکند امر دویم مغرب را سه وقت فضیلت است اول بر طرف شدن سرخی مشرق که اول غروب است تا بر طرف شدن سرخی مغرب دویم از بر طرف شدن سرخی مغرب تا ربع شب سیم از آن تا ثلث شب و این سه وقت فضیلت هر سابقی از آنها افضل از مابعد آن است و بعد از آن وقت صحت است تا چهار رکعت بنصف شب برای مختار و چهار رکعت بصبح مانده برای مضطر امر چهارم عشا را یک وقت صحت هست پیش از وقت فضیلت و آن بعد از فراغ از مغرب است قبل از زوال الحمرة مغرب و دو وقت فضیلت اول وقت فضیلت آن بعد از زوال سرخی است از مغرب تا ربع شب و دویم از ربع شب است تا ثلث شب و یکوقت صحت دارد بعد از این تا نصف شب در حال اختیار و تا صبح در حال اضطرار مقصد سویم در وقت نماز صبح است اول وقت صحت آن که اول وقت فضیلت آن هم میباشد طلوع فجر صادق است و کیفیت این است که آفتاب بعد از غروب اثری از آن در سمت مغرب هست کم کم ضعیف می شود تا نصف شب و در آن وقت هر دو سمت مساوی می شوند و بعد که آفتاب در تحت الارض از دائره نصف اللیل میل بسمت مشرق کرد فی الجمله سفیدی در سمت مشرق پیدا می شود و کم کم قوت میگیرد تا فجر کاذب و آن سفیدی است که کشیده است طرف بالا مثل عمود و لکن در پائین افق تاریکی هست و مابین آن و زمین سیاهی شب حایل است بعد از آن از پائین افق سفیدی پهن شده در افق و متصل بزمین ظاهر می شود مثل دود خانه که از دور دیده شود یا لباسهای سفید پهن کرده و آن صبح صادق است و اول وقت صحت است و اول وقت فضیلت است و طول میکشد فضیلت تا ظهور سرخی واضح در مشرق بعد از آن وقت صحت است

تنها تا ظاهر شدن جزو اول قرص آفتاب از مشرق مقصد چهارم در بیان احکام
مشترکه اوقات است در ضمن چند مسئله اوّل اینکه صحّت نماز موقوفست بر علم
بدخول وقت حتی اینکه اعتماد بر محض شهادت دو عادل هم محلّ اشکال است چه جا
که یک عادل و همچنین باذان یا مظنّه از راه دیگر هم اعتماد نمیتوان کرد و اگر اعتماد
کرد و نماز کرد نماز باطل است هرچند بعد یقین شود که وقت بوده است مگر اینکه
در اصل مسئله یقین داشته باشد که جایز است و ابداً تشکیک نداشته و قصد
قربت نموده باشد هرچند که مقصّر هم باشد مسئلة هرگاه شخص بی التفات باینکه
باید ملاحظه وقت کند نماز کرد بعد معلوم شد که تمام نماز در وقت بوده اقوی
صحّت است و هرگاه معلوم شد که نبوده باطل است قطعاً و هرگاه بعد از نماز معلوم
شد که در اثناء نماز وقت داخل شده صحّت محلّ اشکال است مسئلة هرگاه در
اثناء نماز ملتفت شد که بی ملاحظه داخل نماز شده است و در این حالت هم نمی
داند که آیا وقت است یا نه باید نماز را بهم بزند و اگر تمام نماید بعد اعاده احوط است
دویم هرگاه در آسمان علتی باشد که تحصیل علم بوقت ممکن نباشد مثل ابر و غبار
و نحو آن اعتماد میکند بر مظنّه و لازم نیست تاخیر بجهة حصول علم و همچنین هرگاه
علت در شخص باشد بسبب نابینائی یا محبوس بودن مسئلة هرگاه در این
صورت مظنّه بدخول وقت شد کافی است و هرگاه مظنّه بخروج وقت شد هم
حجّت است لکن تفاوتی دارند در اینکه اگر مظنّه بدخول وقت کرد و نماز کرد بعد
معلوم شد که همهٔ نماز او قبل از وقت بوده باطل است امّا اگر مظنّه کرد که وقت
گذشته و نماز را به نیّت قضا کرد بعد معلوم شد که وقت نگذشته بود عیب ندارد
مسئلة هرگاه در اینصورت که عمل بمظنّه مینماید معلوم شد که وقت شروع
بنماز هنوز وقت نشده بود لکن در اثناء نماز وقت داخل شد صحیح است هرچند
سلام واجب تنها یا بعض آن تنها در وقت اتفاق شده باشد پس این نماز نازل منزلهٔ
نماز وقت است بحکم شارع مسئلة هرگاه در صورت تکلیف بتحصیل یقین
یقین بوقت نموده و نماز کرد بعد معلوم شد که وقت در اثنای نماز داخل شده است

آیا حکم این حکم مظنّه است در آن تاملی هست اگرچه اقوی این است سیم هرگاه
از وقت بمقدار نماز گذشت و نماز نکرد و مانع از تکلیف بهم رسید بسبب
بیهوشی یا حیض تکلیف بآن نماز بر او ثابت و قضاء آن لازم است و مراد از تمکن
از نماز در آن وقت این است که حالت خود را ملاحظه کند که اگر نماز میکرد
در این مقدار بی مانع نماز تمام شده بود پس در بعض حالات شخص گذشتن یک
ربع ساعت بلکه کمتر و در بعض حالات گذشتن چهار ساعت باعث ثبوت حکم
می شود مثلاً هرگاه همهٔ مقدّمات نماز جمع بود حتی طهارت و ظهر شد و تکلیف نماز
قصر بود که بچهار دقیقه مثلاً بجا میاید همان قدر که از ظهر گذشت بیهوش یا
حائض شد قضای نماز بذمّه میاید و اگر جمیع مقدّمات نماز محتاج بدو سه
ساعت باشد و همان مقدار تنها گذشت و بیهوش یا حائض شد بذمّهٔ او نمی
آید و بعضی گفته اند مقدّمات دیگر دخل ندارند همین که از وقت مقدار طهارت
و خود نماز بگذرد تکلیف ثابت می شود و احوط ملاحظهٔ این قول است چهارم
هرگاه در آخر وقت صفت تکلیف حاصل شد پس اگر بقدر یکرکعت از وقت
ادراک می شود مثل این است که تمام آنرا ادراک کرده که نماز بر او واجبست و
ظاهر این است که قصد ادا هم میتواند بکند پس این نماز بعد از وقت نازل منزلهٔ
نماز وقت است بحکم شارع و مراد از یکرکعت رکعت بحسب حال آن نماز است پس
در بعض جاها رکعت عبارت است از تکبیر و قراءت و رکوع و سجدهٔ اول و ثانی که
آخر آن فراغ از ذکر سجدهٔ دویم است و در بعض مقامات رکعت یک تسبیحه و سه
چشم بهم زدن است و در بعض مقامات یک تسبیحه تنها است همچنانکه تفصیل
هریک در جای خود بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی پنجم اگر وقت بقدر همه
نماز و تیمّم وسعت دارد لکن اگر وضو یا غسل بجا بیاورد ادراک یکرکعت میکند
ظاهر لزوم تیمّم و ادراک کلّ وقت است ششم هر دو نماز که شریکند و ترتیب دارند
مثل ظهر و عصر و مغرب و عشا هرگاه وقت بقدر اخری تنها تنها ماند آنرا بجا بیاورد
و اولی را بعد از آن قضا کند پس اگر بقدر چهار رکعت تا مغرب بیشتر نماند همان

نماز عصر را بکند و اگر در سفر است دو رکعت که ماند عصر را بکند هفتم اگر بقدر
یک نماز و یک رکعت بماند هر دو نماز را بکند که نماز اول قدری از وقت نماز دویم
تصرف میکند و نماز دویم که یک رکعت او در وقت خود است قدری از آن در مابعد
وقت تصرف میکند و هر دو ادا هستند پس اگر پنج رکعت مانده بمغرب ظهر و عصر
ادا میباشند کلامی که هست این است که هرگاه بقدر چهار رکعت بنصف شب ماند
آیا نماز عشا را بکند یا مغرب و عشا هر دو را بطریقی که گفته شد چون تمام نماز مغرب
و یک رکعت از عشا در وقت می‌شود مشهور اول است و اقوی دویم است لکن اگر
بجهة مضطر چهار رکعت بصبح مانده باشد اقوی این است که نماز عشا را بکند و بعد
از آن مغرب را قضا کند هشتم عدول از نمازی بنمازی دیگر در اثنای نماز
بر چند قسم تصویر می‌شود بعضی واجب اند و بعضی مستحب اند و بعضی جایز نیستند
و مبطل اند تفصیل آنها در باب نیت انشاء الله بیان خواهد شد و اما عدول
بعد از نماز از همان نماز ظهر و عصر بعضی گفته اند و محل آن بیان شد لکن محل
اشکال است نهم بدانکه تعجیل در بجا آوردن نماز در وقت مطلقا افضل
است مگر در دوازده موضع که تاخیر افضل است یا مساوی است با تقدیم اول
برای نافله گذار که تاخیر نماز واجب میکند تا نافله را تمام کند دویم تاخیر نماز
عشا تا سرخی مغرب برود سیم تاخیر نماز مغرب و عشا برای حاج که مغرب از
عرفات کوچ میکنند تا برسد بمشعر و هر چند ربع شب یا ثلث آن بگذرد چهارم
تاخیر نماز مغرب از برای کسی که رفقهٔ او بجهة افطار انتظار او را داشته باشند
یا اینکه خود از گرسنگی و تشنگی حالت توجه بنماز نداشته باشد پنجم کسی که مدافع
بول و غائط نماید که مستحب است تاخیر تا رفع آنها نماید ششم هرگاه خواهد که
نماز را بوجه اکمل دریابد مثل انتظار جماعت یا انتظار حضور قلب لکن اینقدر
تاخیر نشود که تمام تضییع وقت شود یا عادت بر آن بکند هفتم در شدت گرمای
ظهر بجهة خنک شدن هوا قدری تاخیر کند هشتم کسیکه نماز قضا بذمهٔ
او هست و مشغول است نماز ادا را تاخیر کند تا آخر وقت نهم هرگاه عذری

دارد و بکیفیت معذور نماز تکلیف او باشد و احتمال زوال عذر دهد
تاخیر بهتر است و بعضی تاخیر را واجب میدانند دهم در مسافری که شتاب
داشته باشد بجهة رسیدن بمنزل و آب و علف حیوانات یازدهم در زن
مستحاضهٔ کبری و زنی که مربیهٔ طفلی باشد و یک لباس بیشتر نداشته باشد
بتفصیلی که در محل خود بیان شد دوازدهم هرگاه مستحب مؤکد فوری در
وقت نماز حاصل شود مثل قضاء حوائج مسلمین یا تشییع جنازه و نحو آن مقدمهٔ
چهارم از مقدمات نماز استقبال قبله است و در آن چند مقصد است
مقصد اول در بیان اصل قبله است بدانکه کعبهٔ معظمه قبله است یعنی استقبال
آن در شریعت واجب شده در چند جا و مستحب است در چند جا و معنی
استقبال و کیفیت آن مختلف است باختلاف امکنه و حالات و تحقیق استقبال
و ثبوت آن و ظهور خطا در آن احکام مخصوصه هست پس در اینجا چند مقصد است
مقصد اول در معنی استقبال کعبه بدانکه استقبال جسمی که محسوس و نزدیک
باشد باینست که بطریقی مقابل آن باشی که هرگاه خطی از موقف تو باستقامت کشیده
شود بآن برخورد پس جماعتی که کعبه را می‌بینند بقدر آن در مقابل آن می‌توانند
بایستند و همین که از مقدار آن اضافه شد باید بسمت دیگر بایستند و لهذا
در دور کعبه نماز جماعت باید بطریق استداره باشد که طول صف زیاده از طول
کعبه نباشد و هرگاه قدری از کعبه دورتر شد لکن محسوس است جهة استقبال و
زیادتر میشود و صدق استقبال می‌شود بر هر یک از صف که اگر خط مستقیم کشیده شود از موضع هر یک بکعبه
بر نمیخورد و لکن بحسب بصر چنان مینماید که همهٔ آنها مستقبل اند و هرگاه دوری
زیاد شد خصوصاً مثل بلاد بعیده در کیفیت استقبال کلام بسیار است بعضی گفته
اند استقبال حقیقی حرم برای اهل بلاد خارجه از حرم باید بشود و بعضی گفته اند
قبلهٔ آنها خطی است که فرض بشود کشیده از مغرب تا مشرق و مرور بکند بر کعبه و
بعضی گفته اند که فضای بالای کعبه که حقیقة کعبه است تا آسمان در همه جا پیدا است
لکن معین نیست پس توجه بآن مثل توجه بمحسوس است و بعضی گفته اند که سمت

کعبه طرفی است که مظنّه حاصل شود برای هر یکی که مستقبل عین کعبه است و
بعضی از مشایخ عظام بنای ایشان بر این است که تکلیف بعید استقبال قبله است
بنحویکه اگر حجاب برداشته شود بکیفیّت استقبال محسوس نزد او روی باو باشد
هر چند خط مستقیم از موقف او بکعبه برنخورد و در این کیفیات ترتیبی قرار داده اند
که اوّل علم بعد علامات منصوصه از شارع و بعد تحصیل مظنّه و بعد اعتماد بر
قبلهٔ مساجد و مقابر مسلمین و بعد اکتفا بجهة عرفیه بطریق علم یا ظن و بعد لزوم
چهار نماز بچهار طرف و بعضی بطریق دیگر ترتیب قائلند و اظهر در نظر این است که قبله
خود خانه کعبه است یعنی آن فضای کشیده از طبقهٔ اخری زمین تا عنان آسمان
برای قریب و بعید لکن از برای بعید اکتفا می شود در استقبال بجهة عرفیه کعبه دیگر
دقت و شدت ملاحظه ضرور نیست و علم باستقبال عین عادة تحصیل نمیشود حتی در
محراب پیغمبر صلی الله علیه و آله چون که از بنای طاق محراب باین وضع که الان هست
یقین نمیشود که ایستادن آن حضرت بهمین نحو بوده که ابدا تیامن و تیاسر نشده
و همچنین در قبور مطهرهٔ ایشان بسبب وجود ضریح و صندوق و سرداب دفن و
بنای قبر بالا و اصل کیفیّت توجه جسد شریف بطریق یقین تحصیل نمی شود بلی در
اینها یقین بجهة کعبه حاصل می شود و همچنین در علامات خاصه که از جانب
شارع نصب شده و عمدهٔ آنها ستارهٔ جدی است که بنای قبله بر آن است و فی
الحقیقه آفتاب و ماه و هر ستاره را در حالت خاصه بیک طریقی میتوان نشانه قرار
داد لکن جدی بخصوصه بسبب ساکن بودن حتی آن شارع آنرا قرار داد علامت
برای اهل عراق بوضع خاصی که گذاشتن آن پشت سر باشد و استفادهٔ باقی
جایها بمقایسه بر آن می شود و عمدهٔ آن بدین طریق است که هر جائی که مکه در نقطهٔ
جنوب آن است تحقیق توجه بگذاشتن جدی است ما بین دو شانه و باختلاف
بلاد در انحراف مکه نسبت بآنها از نقطهٔ جنوب بسمت مغرب منحرف می شود گذاشتن
جدی از اوّل شانه راست تا برسد انحراف بجائی که قبلهٔ آن نقطه مغرب است
بگذاشتن جدی محاذی دست راست و بهمین طریق ملاحظه شانه چپ می شود که

وکم

و کم کم انحراف ملاحظه میکنند تا جائی که نقطهٔ مشرق قبله است جدی را محاذی
دست چپ مینهند و هر گاه جائی باشد که مکه در نقطهٔ شمال آن است جدی را
ما بین هر دو چشم قرار میدهند و بعد بملاحظهٔ انحراف غربی یا شرقی ملاحظهٔ
انحراف در او میشود تا جائیکه نقطهٔ مغرب قبله است جدی محاذی دست
چپ می شود و جائی که بنقطهٔ مشرق میرسد جدی محاذی دست راست قرار می گیرد
و دیگر بمشرق و مغرب و ماه و ستارگان دیگر بحسب وضع بلاد و وضع شخص
تشخیص می شود و از قرار این علامات و کثرت احتیاج باستقبال در صحراها و
دریاها و عمارات مختلفه و در دفن اموات و توجیه محتضرین و ذبح ذبائح معلوم
میشود که دقّت و شدّت ملاحظه در امر قبله نیست باین معنی که منظور صدق
عرفی توجّه بسمت کعبه است و بجهة این مطلب چند دلیل بیان میشود اوّل
ملاحظه طریق مسلمین از ساعت اوّل توجّه بکعبه تا حال در همهٔ شهرها و صحراها
در نماز و دفن و ذبح و غیر اینها معلوم میشود که دقّت و علم هیئت و ملاحظهٔ ارتفاع
و انخفاض و استقامت جدی که هنوز بر یکی از عوام و بر بسیاری از خواص مشخّص نشده
ضرور نیست و تحصیل یقین باینکه بطریقی ایستاده که اگر خطّی از موقف او بکشند
بکعبه میخورد ضرور نیست دوّم آنکه بدقت ملاحظه در علامات قبور مشاهد
ائمّه مختلف بنظر میاید پس معلوم است که دقت از اصل ملحوظ نیست سیّم آنکه
هر کس که دقت نسبت بقواعد هیئت کرده نظر او با مدقّق دیگر مختلف میاید هم
چنانکه در مسجد کوفه و اختلاف محاریب و نشانهای آن مشاهده شده چهارم
آنکه یک صفحه مثلا دو بیست فرسخ است یک علامت دارد پس هر گاه یک صف باین
طول بایستد همه حقیقة رو بقبله اند و این بطریق تقابل کعبه حقیقة محال است
پنجم اینکه بعلامت که تشخیص شده اندکی انحراف از آن باز بنظر همان علامت است
و حال آنکه باندک انحراف دو و چندین فرسخ در محل توجّه تفاوت می شود ششم آنکه
علم هیئت که تشخیص طول بلد و عرض بلد باصطلاح اهل هیئت نسبت بمکّه و آن
مکان ملاحظه می شود تشخیص طول و عرض نفس کعبه نمیکند بلکه شهر مکّه و قدری

از اطراف آنرا ملاحظه میکند از اینها همه معلوم می شود که مناط صدق عرفی
اینکه روی بجانب مسجد الحرام است و از ابتداء مناط همین جهت عرفیه است و حقیقه
قبله بودن کعبه همین است نه اینکه در قبله تسامح هست و اینقدر هم وسعت در
آن نیست که بعض علماء عامه گفته اند که اگر مکه در سمت مشرق جائی است همه
جانب مشرق قبله است و اگر در سمت مغرب جائی است همه سمت مغرب قبله است و
اگر در شمال جائی است همه سمت شمال قبله است و اگر در جنوب جائی است همه
سمت جنوب قبله است بلکه ملاحظه مابین آن تضییق و این توسعه است بلی با
تعذر آن مقدار هم کافی است و کیفیت تحصیل این توجه برای کسی که در مسجد الحرام یا مکه
است مقابله حقیقیه است بعین کعبه هرچند کعبه را نه بیند و اگر بسبب دوری ممکن
نشود برای شخص تعیین خانه و مقابله حقیقیه آن پس معنی قبله او محاذات کعبه است
این است که باید بطریقی بایستد که عرفا صدق بکند روی بکعبه است با ملاحظه دوری
او چونکه در چیزی که بعید است کیفیتی در محاذات آن هست که مانند نزدیک ملاحظه
مقابله حقیقیه در آن نمیشود و بجهت تحصیل این چند طریق است بترتیب اول تحصیل
علم بآن اگر ممکن باشد دویم ملاحظه علامات خاصه که از شارع رسیده از باب
جدی و احوط این است که رجوع بآنها بعد از ممکن نبودن اول باشد سویم شهادت
دو عادل چهارم که بجد و جهد خود شخص حاصل شود و ظاهر این است که مظنه خود مقدم
است بر شهادت و اگر تعارض شد هم اقوی تقدیم مظنه خود است و احوط دو نماز است
هر یکی موافق یکی پنجم ملاحظه محراب مساجد مسلمین و محل توجه مذابح و مقابر
ایشان و ظاهر این است که بدون ملاحظه میتوان بر آن اعتماد کرد و اگر ملاحظه
کرد و مظنه او برخلاف آن شد اگر مخالفت کلیه است عمل بآن مشکل است و اگر
اندک تیامنی و تیاسری است عمل بمظنه خود باید بکند و احوط جمع است ششم مظنه
که از قول اهل بصیرت حاصل شود هرچند که از قول کافری باشد که بصیرتی در تشخیص
داشته باشد هفتم مظنه که از آلات مصنوعه مثل قطب نما و قبله نما حاصل شود
حال کلام در ترتیب اینها و در حکم تعارض اینها است و همه اقسام بر این دو مقدم اند

و اول این دو بر دویم مقدم است مسئله هرگاه هیچیک از اینها بدست نیاید
مشهور حکم کرده اند بلزوم چهار نماز در چهار طرف مقابل همدیگر و این احوط است
لکن قول باینکه در این صورت اکتفا بیک نماز می شود هر طرفی که میخواهد خالی از
قوة نیست و هرگاه وقت وسعت چهار نماز ندارد بنابر قول بوجوب آنها آیا یک
نماز کافی است یا آنچه وسعت دارد اقوی اول و احوط دویم است مسئله هرگاه
یقین دارد که قبله یکی از دو جهت یا سه جهت است واجب است بهمه آنها نماز کند
و اما هرگاه مظنه دارد که یکی از دو جهت یا سه جهت است باید چهار نماز بکند و قول
باکتفا بهمان دو یا سه خالی از وجه نیست مسئله در صورت وجوب چهار نماز
هرگاه از وقت بقدر هشت نماز بماند لازم است مشغول شود بظهر و عصر از چهار
جانب و اگر بقدر دو نماز بماند هر دو را بجا بیاورد بهر طرف که بخواهد و می شود که ظهر را
یکطرف بکند و عصر را یکطرف مسئله همین که دو نماز مرتب بر او واجب است
مثل ظهر و عصر و چهار جانب بر او لازم شد احوط آن است که اول ظهر را چهار طرف
بکند بعد عصر را چهار طرف بکند و اگر هر طرفی ظهر و عصری کرد خالی از اشکال نیست
اگرچه صحت آن خالی از وجه نیست مسئله هرگاه در صورت تکلیف بدو
نماز مرتب که هشت نماز واجب میشود وقت بقدر هفت نماز یا شش نماز یا پنج نماز
است اظهر این است که چهار نماز بچهار طرف برای اولی باشد و باقی مانده هرچه
هست برای اخری یا اکتفا بیک نماز کند بهر طرف که بخواهد بنابر آنچه گذشت از
اکتفا بیکی هرچند بقدر سه نماز وقت داشته باشد و اگر بقدر چهار نماز بیشتر
نمانده بعضی گفته اند همه برای نماز اخری است و اولی را بعد از وقت قضا کند و اقوی
این است که باید هر دو نماز را بکند و آیا بیشتری برای اولی است یا اخری محل تامل
است و اگر سه نماز مانده باز هم هر دو را بکند و همان مسئله هم میاید و کیفیت احتیاطی
در این مسائل هست بسبب صعوبت تصویر اکثر مردم بیان نشد مقصد دویم
در بیان احکام استقبال و کیفیت آن در موارد متعدده بدانکه استقبال قبله
در شریعت در بعض مقامات بدون آن عمل باطل است و در بعضی لازم است و

در بعضی ترک آن لازم است و در بعضی مستحب است و در بعضی مکروه و در بعضی
حرام است و بیان اینها در چند مطلب است و بعد از بیان هر یک کیفیت استقبال
آن هم بیان میشود اما لزوم آن پس در پنج جا است اول نماز واجب اصلی یا عارضی
یا اعاده و قضاء آن هر چند مستحب باشد که استقبال شرط صحت آنها است و
ملحق است بنماز واجب نماز احتیاطی که در بعض صور شک لازم میشود و همچنین اجزاء
نماز که فراموش شده و بعد از نماز قضاء می شوند و ملحق کرده اند سجود سهو را و در
آن تاملی هست لکن در سجدهٔ قرآن و سجدهٔ شکر شرط نیست و در نماز میت اقوی
لزوم است دوم نماز مستحب در حالت استقرار بنابر مشهور و بعضی گفته اند
که شرط نیست پس همچنانکه در حال راه رفتن اختیاراً قبله شرط آن نیست در
حال قرار نیز شرط نیست پس میتوان ایستاده یا نشسته نماز نافله بغیر قبله کند و اما
کیفیت استقبال در نماز پس در نماز ایستاده باید مجموع پیش بدن از روی و شکم
و رانها مقابل قبله باشد و بعضی گفته اند باید انگشتان پاها هم مقابل قبله باشد
و این احوط است و اینکه گفته اند که مکروه است در نماز روی را باینطرف و آن طرف
نمودن در حالتی است که از روی بقبله بیرون نرود پس اگر روی را تمام بگرداند
حکم بصحت نماز مشکل است و کراهتی که گفته اند در التفات بچشم است و اما در
نماز نشسته دو زانو پس ملاحظه سرهای زانو میشود و در نماز نشسته که ساقین
بر زمین باشند ملاحظه وضع ساقین می شود و در نماز خوابیده کف پاها باید روی
بقبله باشند و در نماز حالت راه رفتن در سمت قبله انحراف زیاد از قبله ننماید و
اگر بغیر سمت قبله است این مراعات لازم نیست و در نماز بر پهلو خوابیده ظاهر
قدمین هم ملاحظه می شود سیم حالت احتضار و کیفیت استقبال در این این است
که شخص بر قفا خوابیده و صورت و باطن قدمین او بقبله باشند چهارم میت در حال
نماز او و در حال دفن او و کیفیت اول آنست که میت را بر پشت بخوابانند و سر او بدست
راست نماز گذار باشد که روی بقبله ایستاده و کیفیت دوم این است که بر پهلو
بخوابانند که صورت و شکم و پیش بدن بجانب قبله باشند پنجم از مواضعی که

استقبال شرط است ذبح و نحر است که شرط حلیت است و کیفیت آن این است که
محل ذبح و نحر و پیش بدن حیوان روی بقبله باشد و احوط این است که ذابح هم
روی بقبله باشد و اما جائی که ترک استقبال واجب است پس آن در حال طواف
است و اما جائی که استقبال مستحب است پس در چند حالت است اول حال دعا
دوم حال قرآن خواندن سیم حال ذکر چهارم حال تعقیب پنجم حال مرافعه
که حاکم شرع کند ششم حال سجده شکر هفتم حال نشستن هشتم در جمیع احوال
که مستحب است لنفسه قطع نظر از امور سابقه و اما جائی که استقبال مکروه است
پس در حال جماع و در حال پوشیدن زیر جامه و در حال آب دهن و دماغ انداختن
و هر حالتی که منافات با تعظیم دارد و اما جائی که استقبال حرام است پس در
حالت تخلی است بجهة بول یا غائط که استقبال و استدبار هر دو حرام است و در حالت
استبراء اقوی حرمت است و در حال استنجا احوط اجتناب است مقصد سوم
در حکم اخلال باستقبال است در مقام وجوب و شرطیت آن پس اگر عمداً با علم بحکم
اخلال نمود بآن پس در نماز باعث بطلان و در ذبح باعث میته و حرام شدن و
اگر در احتضار ترک شد معصیت است تنها و اگر در نماز میت ترک شد صحت محل
اشکال است و اگر در دفن میت ترک شد هر چند بعد از خاک ریختن باشد هم باید
مراعات کند و ظاهر جواز نبش است بجهة تحصیل استقبال لکن مادامیکه نپاشیده است
و اگر جاهل مسئله باشد با تقصیر هم حکم همین است و اگر جاهل بقبله باشد پس حکم
آن نسبت بنماز گفته شد و در ذبح و دفن و احتضار حکم ساقط است هر طرف می
خواهد حیوان را بکشد و هر طریق بخواهد میت را دفن کند و اگر علم رسانید بطرفی
یا مظنه کرد یا عمل بعلامتی کرد بعد ظاهر شد که منحرف بوده پس انحراف او چند نوع
تصور می شود که هر نوع حکمی دارد پس اگر معلوم شد که قبله مابین آن سمت نماز و
دست راست یا دست چپ او بوده که بحد دست راست و چپ نرسیده نماز او صحیح
است و اعاده نمیخواهد و اگر در اثناء باشد گذشته صحیح است و در باقی مانده روی
بقبله کند و اگر معلوم شد که قبله محاذی دست راست یا دست چپ بوده اگر وقت

باقی است اعاده کند والا قضاء ضرور نیست واگر معلوم شد که قبله از دست راست
یا چپ گذشته بطرف پشت سر یا بخود پشت سر بوده اگر وقت باقی است اعاده
کند واگر گذشته است قضا کند واحوط در صورت وسطی هم قضا است مسئله
این حکم برای کسانی است که جهت کعبه قبله ایشان است واما مثل اهل مکه که خود
کعبه قبله ایشان است در ظهور خطاء باندک انحراف اعاده وقضا ضرور است
مسئله این حکم کسانی است که علم باشتباه برسانند واگر مظنه بکنند اعتبار
ندارد اگر چه اصل تشخیص ایشان هم بمظنه شده باشد خاتمه مسائل قبله بدانکه قبله
در جاهائیکه بالذات لازم است بسبب عارضی ساقط میشود وان در ده
جا است اول در صورت اشتباه که چهار نماز یا یک نماز باید کرد دوم در حالت
نماز خوف سیم در جائی که شیر یا جانور دیگر در طرفی باشد که اگر پشت باو بکند
ایمن نیست روی باو نماز میکند هر چند پشت بقبله باشد چهارم در نماز غریق
پنجم کسی که در گل فرو رفته ششم کسی که مشغول شنا کردن است وبساحل نمیرسد و
وقت نماز تنگ شده در ان حالت نماز میکند بسمتی که میرود هر چند پشت بقبله
باشد هفتم کسی که سواره نماز میکند در حالت اضطرار هشتم در کشتی هر گاه کردیدن
بقبله ممکن نشود نهم ناخوش که بر قفا خوابیده نماز میکند واحوط این است که اگر
ممکن است مانند محتضر روی بقبله کند دهم اسیر بسته واحوط این است که هر
کدام بتوانند تکبیرة الاحرام را رو بقبله بگویند یازدهم هر گاه خوف موت ذبیحه
دارد دوازدهم گاو میش یاغی شده وشتر مست شده که او بعقرتذکیه میکنند و
تفصیل اینها هر کدام در جای خود بیان شده مقصد پنجم از مقدمات نماز
ملاحظه لباس است که در بر شخص است بجهة ستر یا حفظ یا زینت ودران پنج مطلب
است اول در مقدار واجب وان بمقدار ستر عورت لازم در انست دوم در
ملاحظه صفات لباس بخودی خود چه ساتر باشد چه زیاده بران یعنی صفاتی که
دخل در صحت وبطلان نماز دارند سوم در بیان لباس مستحب چهارم در بیان
لباس مکروه پنجم در لباسی که حرام است لکن دخلی بصحت وبطلان نماز ندارد

مگر از بابت احتیاط مطلب اول از مقدمات نماز که دخل بلباس دارند ملاحظه
ستر و پوشانیدن است بدانکه ستر در شریعت بحسب حکم شارع بر دو قسم است
قسم اول ستر لازم از نظر فی نفسه که دخلی بحالت نماز بخصوص ندارد وان در چند موضع است اول لزوم
ستر عورتین که بر همه مکلفین لازم است از همدیگر بلکه از غیر مکلفین هر گاه ممیز باشند
ستر نماید چه مرد از مرد یا زن وچه زن از زن یا مرد چه محرم وچه نامحرم واستثنائی
ندارد مگر زن وشوهر وآقا وکنیز دیگر نظر بعورت هیچکس جایز نیست وستر بر
همه از همه لازم است واما نابالغ پس هر گاه ممیز باشد نگاه بعورتین او محل اشکال است
ودر مراهق قطعا حرام است موضع دوم ستر تن خود را از غیر شوهر هر ناظر که نگاه
کند بطریق خوش آمدن والتذاذ چه محرم وچه نامحرم چه بصورت وچه کفهای
دست وچه غیر اینها از بدن موضع سوم ستر زن از ناف تا سر زانو را از نگاه کردن
غیر شوهر چه محرم وچه نامحرم هر چند بطریق التذاذ نباشد موضع چهارم ستر زن
صورت وکفین را از نگاه نامحرم وهر چند بطریق التذاذ نباشد بنا بر مشهور و
احوط موضع پنجم لزوم ستر زن زینت وزیور خود را که در محل خود باشد خالی از
وجه نیست پس بنا بر این نظر نامحرم بگلوبند طلا وپستان بند که در محل خود
بسته باشد وهر چند که بشره را هم نه بیند حرام است وبدانکه در این قسم از ستر
ساتر مخصوصی معتبر نیست بلکه بعض اوقات بدست گذاشتن وبگل مالیدن اکتفا
میشود مسئله موی گیسو اگر که وصل از موی غیر شده چه از زن باشد یا از مرد
آیا ستر ان لازم است اقوی لزوم است وبند گیسو که از ابریشم یا پشم باشد ستر ان
احوط است مسئله آیا در آینه یا آب صاف نگاه بنامحرم کردن جایز است یا نه
با تلذذ بلاشبهه جایز نیست وبدون ان هم قول بعدم جواز خالی از قوة نیست
قسم دوم در ستر عورت لازم در نماز است بدانکه در نماز بخصوصه کیفیتی از
ستر عورت شرط صحت است که غیر از ان ستر است که بنفسه واجب است چون
ان اقسام ستر که بنفسه واجبند همه آنها در صورتی است که ناظر باشد پس در
صورت عدم ناظر یا وجود ناظر که جایز النظر باشد ستر واجب نیست لکن ستر نمازی

دخل باین ندارد ولازم است حتی اینکه هرگاه در مکان خلوتی نماز کند بحیثیتی که ابداً
احدی در آنجا نباشد یا اینکه محرم تنها باشد باز ستر لازم است و بیان آنجائی که
ستر آن لازم است و کیفیت ستر و احکام در چند مقصد می شود مقصد اول آنچه ستر
او لازم است در نماز نسبت بمردها و زنها تفاوت دارد اما مرد پس بر او لازم است
همان ستر ذکر و بیضتین و دبر و شاید ما بین اینها هم داخل باشد و احوط ستر همهٔ
ما بین ناف و سر زانو است و اما زن پس بر او لازم است ستر مجموع سر و بدن در
حالت نماز مگر روی و دستها از مفصل کف و قدمین از مفصل ساق که ستر آنها لازم
نیست از بابت نماز بلی هرگاه ناظر نامحرمی باشد ستر آنها از بابت نظر نامحرم واجب است
نه از بابت نماز و اگر نکرد معصیت نموده و نماز او صحیح است و کیفیت ستر این است
که ظاهر آن پوشیده شود بطریقی که دیده نشود پس اگر دیده شود شبح آن بسبب نازکی
پارچه باز ستر نشده است و اما اگر حجم و شکل آن بعد از ستر آن معلوم باشد عیب
ندارد مسئله هرگاه زیر زنخ زن پیدا باشد بقدری که متعارف است عیب ندارد
اما گلو و گردن باید تمام مستور باشد و احوط ستر زیر زنخ است مقصد دویم
لازم در ستر پوشیده شدن در جمیع حالات است از غیری که بشود به بیند هر چند
کسی حاضر نباشد و اما پوشیده شدن از خود شخص اگر چه اظهر این است که ضرور
نیست پس هرگاه در پیراهن بلندی نماز کند که در وقت رکوع عورت خود را
می بیند عیب ندارد لکن احوط ستر است و اگر بطریقی است که گاهی برای غیر هم ظاهر
می شود باطل است و هر چند غیری نباشد و آیا در صورت پوشیدن چنین لباس
از اول نماز باطل است یا اینکه از همان حالت که اگر کسی باشد می شود به بیند اقوی
ثانی است پس هرگاه قبل از رسیدن بآنحالت ساتر دیگر قرار داد نماز او صحیح است
و مناط در ستر از همه جوانب است غیر از سمت پائین که ستر لازم نیست مگر اینکه
بی زیرجامه در کناره بامی یا بر پنجرهٔ ایستاده باشد که عبور از پائین آنها متعارف است
در این صورت نماز او باطل است هر چند کسی عبور نکند و نه بیند و اما اگر بر کنارهٔ
چاهی است پس نماز صحیح است و هر چند که اتفاق شود که در چاه کسی بوده و بالا

نگاه کرده مسئله هرگاه لباس ساتر عورت سوراخ باشد و لکن دست خود را
در وقت نماز بر آن سوراخ گذارد برای نماز ثمر ندارد و لکن هرگاه با دست پیراهن
را جمع نمود که ستر بآن بشود خوب است مقصد سویم در ساتر است ستر
بلباس متعارف بی شبهه است و بریسمان نبافته و بگیاه و برگ درختان هم
اکتفا می شود هر چند لباس ممکن باشد و احوط تقدیم لباس است اما ستر بگل
چسبنده در صورت اختیار محل اشکال است لکن در صورت اضطرار احوط این
است که با آن نماز متعارف کند و حکم نماز عاری را هم جاری مینماید و اما ستر
بگل آبکی و با آب گل آلوده و بداخل شدن گودال ساتر پس در حالت اختیار ثمر ندارد
قطعاً و در حالت اضطرار با وجود ناظر ستر بآنها لازم لکن احوط دو نماز است
یکی مثل نماز عاری و یکی نماز مختار و در ساتر چند شرط دیگر معتبر است لکن چون شروط
اصل لباس اند و هر چند زاید بر ستر باشد در شرائط لباس بیان می شوند انشاء الله
تعالی مقصد چهارم هرگاه عمداً ترک ستر کرد نماز باطل است و هرگاه بنادا
و فراموش کرد اقوی بطلان است و هرگاه جاهل بمسئله بود نیز باطل است هر
چند مقصر نباشد و هرگاه غافل بود از اصل مکشوف بودن یا اینکه چنین دانست
که ستر نموده بعد از نماز معلوم شد که مستور نبوده نماز صحیح است و هرگاه در اثنا
معلوم شد فوراً اگر ستر نماید و مشغول بفعلی از افعال نماز در آن بین نشود و هرگاه
قدرت بر ستر در اثناء ندارد و وقت وسعت دارد نماز را بهم زند و اگر وسعت
ندارد حکم او حکم عاری است و هرگاه در اثناء بسبب باد تند مکشوف شد اگر
فوراً ستر نماید نماز صحیح است مقصد پنجم هرگاه ساتر نباشد نماز میکند برهنه
و کیفیت نماز کردن برهنه مختلف است پس اگر ناظری نیست از اصل نماز میکند
بطریق متعارف و احوط این است که نمازی بکند هم ایستاده بایماء و اگر ناظری
هست پس اگر از ساتر غیر نمازی هم مثل گل مالیدن و نحو آن هم متمکن نیست نماز
میکند نشسته بایماء عوض رکوع و سجود و اگر از آن متمکن است احوط این است
یک نماز متعارف بکند و یک نماز ایستاده بایماء مطلب دویم در شرائط لباس

است بخودی خود چه ساتر و چه غیر ساتر و انها هفت صفت است اوّل اینکه
مباح باشد یعنی پوشیدن ان شرعاً جایز باشد پس انچه پوشیدن او بسبب
مدخلیّت غیر جایز نیست در این مقام انرا مغصوب کویند و نماز در ان باطل
است چه عین ان مال غیر باشد و چه حقّی از غیر تعلّق بان داشته باشد
مثل رهن بودن چه علم باشد که صاحب ان راضی نیست چه شك داشته
باشد راضی است یا نه چه تمام ان غیر باشد چه هر اریك ان از غیر باشد چه غیر
در عین شریك باشد چه حقّی از او متعلّق بان باشد مثل اموال میّت که هنوز
قرض او را ادا نکرده باشد مسئلهٔ هرکاه لباس مباح بحرام رنك شده جریان
حکم مغصوب نسبت بنماز در ان نمیشود و صحّت خالی از قوّت نیست مسئلهٔ
هرکاه لباس تر باشد باب غصبی و هنوز خشك نشده ظاهر این است که نماز
در ان عیب ندارد مسئلهٔ هرکاه کاذری لباس حرام باشد عیب ندارد
مسئلهٔ هرکاه دوختن لباس بظلم باشد پس اکر خیّاطه ان را مالك است
نماز در ان شبهه ندارد و اکر خیّاطه ان غصبی باشد محلّ اشکال است اکرچه
چه خود لباس و خیّاطی کردن انهر دو مباح باشد مسئلهٔ مهمه هرکاه شخصی
لباسی را قرض کرفته پس هرکاه در وقت کرفتن نیّت اداء قرض از حلال خود یا
مطلق داشته شبهه ندارد و اکر وقت قرض کرفتن نیّت پس ندادن کرده یا
نیّت اداء از حرام داشته بعضی از اعاظم علماء حکم بغصبیّت ان لباس نموده
اند و بعضی ملحق کرده اند که اکر وقت کرفتن ابداً نیّت وفا ندارد نه از حلال
و نه از حرام نیز چنین است و این حکم اختصاص بلباس ندارد بلکه هرچه قرض
بخود باید نیّت وفاء از غیر حرام داشته باشد و بدانکه حالات شخص نماز کذار
در غصب مختلف است بحالاتی که حکم صحّت و بطلان بسبب انها تفاوت
میکند اوّل اینکه میداند که پوشیدن ان حرام است و باعث بطلان است
دوّم انکه میداند حرام است و نمیداند که باعث بطلان است در این دو
صورت شبهه در بطلان نیست سیّم انکه نمیداند حرام است بسبب

تقصیر در تحصیل مسائل این هم مثل سابق است چهارم انکه نمیداند و هیچ
ملتفت نشده پنجم انکه این حکم را فراموش کرده در این دو جا حکم
بصحّت خالی از قوّة نیست ششم انکه غصبیّت را فراموش کرده حکم در این
است که هرکاه غیر از غاصب باشد که بعد از علم فراموش کرده که این لباس مغصوب
است و پوشید نماز صحیح است و هرکاه خود غاصب باشد که از بابت بی مبالاتی
در وقت نماز بخصوصه فراموش کرده غصبی بودن لباس خود را حکم بطلان
میشود هفتم اینکه اصل غصب بودن این عبا را مثلاً نداند در اینجا حکم میشود
بصحّت نماز بی اشکال هشتم انکه مالك باو اذن داده با بقاء غصبیّت در نماز
کردن و این اذن هرکاه بغیر غاصب باشد خوب است و اکر بخود غاصب اذن
بدهد که در ان نماز کند با بقاء غصبیّت و امتناع او از ردّ در صحّت ان تامّل
هست نهم انکه مامور باشد شرعاً بپوشیدن لباس غصبی بجهة حفظ ان
لباس از غارت یا از بید زدن و نحو ان در اینصورت نماز در ان صحیح است
دهم اینکه مضطر شده بپوشیدن ان بجهة حفظ جان خود از بابت سرما
مثلاً در این صورت هم حکم بصحّت نماز میشود یازدهم اینکه نمیدانست
که انرا در بر دارد تا فارغ شد در اینجا هم نماز صحیح است دوازدهم انکه از
اوّل بخیال مباح بودن پوشید و در اثناء نماز ملتفت شد که مغصوب است
پس اکر بیرون اوردن فوراً نماز صحیح است اکر مستلزم فعل کثیری نباشد والا نماز
را قطع کند اکر وقت وسعت دارد و امّا اکر وقت وسعت ندارد پس اکر بعد از
بیرون اوردن ادراك یك رکعت از وقت میشود قطع کند و اکر نمیشود در همان
حالت بیرون اوردن مشغول نماز باشد و این فعل کثیر که از بیرون اوردن
ان لازم میاید در اینحالت مبطل صلوة نیست صفت دوّیم از صفات لباس
اینکه اجزاء میته نباشد هرچند از حلال کوشت باشد چه از حیوانی که خون
جهنده داشته باشد مثل پوست کوسفند مردار یا خون جهنده نداشته باشد
مثل پوست ماهی که در اب مرده باشد و مراد اجزائی اند که از اصل جان در

آنها حلول کرده و امّا اجزائی که از اصل جان نداشته اند مثل پشم و مو و کرک
پس نماز در آنها از حیوان حلال گوشت جایز است هر چند میته باشد و بدانکه
یقین بتذکیه شرط نیست بلکه در صورت شک گرفتن از ید مسلم کفایت می کند
پس هر پوستی که از دست مسلمان بگیری و یقین بمیته بودن آن نداری حکم
میشود در آن باینکه تذکیه شده است و آنچه از کافر بگیری در صورت شک
حکم بمیته بودن آن می شود و حکم بنجاست آن هم از این بابت است نه از بابت
ملاقات بدن کافر با او پس آنچه از دست کفار گرفته می شود از اجزاء غیر حیوان
مثل جوهریات و مربیات و نحو آنها پاکست هر چند که مایع باشد مگر هر گاه یقین
داشته باشی که بدن کافری با او یا بظرف او با رطوبت ملاقات کرده بلی اگر وصله
پوستی یا استخوانی در آن باشد محکوم بنجاست است بنا بر این آنچه از دست کفار
بگیری با عدم علم بملاقات برطوبت حتی روغن خوراک و شیر پاکست مگر گوشت
و پوست و استخوان و پیه لهذا در صورت شک پیه را از او نمیشود خرید و روغن
خوراک را می شود خرید و در اینجا چند مسئله محتاج الیها است اوّل آنکه هر گاه
پوست از دست کافری بگیری لکن بدانی از مسلمان گرفته باز حکم بتذکیهٔ او می
شود دوّیم آنکه هر گاه او را از مسلمان بگیری و یقین داری از بلدی که اهل آن
کافرند گرفته مثل کفش و کمربندی که از مسلمان بخری و یقین داری که شغل دوسیه
است اگر همین قدر است که میدانی از بلاد کفار آورده و لکن این کفش بخصوص را
علم نداری که از کافر گرفته حکم بطهارت و تذکیهٔ آن میشود و امّا اگر علم داری
که این را بخصوص از کافر خریده ظاهر این است که همین قدر که احتمال بدهی که شاید
آن مشتری علم داشته بتذکیه یا باینکه آن کافر بایع از اوّل از مسلمی خریده کفایت
میکند و امّا اگر بدانی که در وقت خریدن از کافر ملتفت باین احتمال نبوده یا
یقین داشته که آن کافر از مسلمی نخریده یا شک در این داشته و از کافر خریده
حکم بمیته بودن و نجاست آن می شود خلاصه ید و تصرّف مسلمین بلکه هر جزء
حیوان حلال گوشت که اثر تصرّف مسلم در او باشد محکوم است شرعاً باینکه

تذکیه شده مسئلهٔ سوّیم هر گاه در بازار بلاد اسلام پوستی بخرد از کسی که
نداند کافر است یا مسلم باز محکوم است بتذکیه شدن مسئلهٔ چهارم
هر گاه تذکیه شدن در پوست بطریق شرعی محقّق شد و در آن نماز کرد بعد
معلوم شد که میته است قضاء نماز لازم نیست مسئلهٔ پنجم همراه داشتن
جزئی از مردار هر چند ملبوس نباشد مبطل نماز است مثل چشم کرک و قطعهٔ
از پوست کفتار و همچنین سریشم که از پوست میته بسازند و چوب غلاف شمشیر
و کارد بآن بچسبانند و ساغری که از پوست مردار غلاف کارد و شمشیر کنند و آنچه
از پوست یا استخوان باشد و از دست کفار گیرند و در بغل یا جیب باشد نماز در
همهٔ اینها باطل است صفت سوّیم آنکه از اجزاء حرام گوشت نباشد چه زنده
و چه میته و چه تذکیه شده چه از اجزائی که حیاتی داشته مثل پوست و چه غیر
آن مثل موی و پشم و کرک و چه همهٔ لباس از آن باشد یا ممزوج باشد چه قلیل و چه
کثیر حتی اینکه اگر یک موی از غیر ماکول اللحم در لباس و بافته شده باشد نماز در
آن باطل است بلکه اگر موی بلباس چسبیده باشد مثل اینکه از گربه موئی بلباس
متصل شود نماز در آن باطل است بلکه اگر از اجزاء پاک آن در لباس باشد
مثل آب دهن گربه یا عرق او بلباس متصل شود نماز در آن نمیتوان کرد و
تفصیل مطلب ببیان چند مسئله است اوّل مراد از حیوان حرام گوشت
حیوانی است که گوشتی داشته باشد که قابل خوردن باشد و حرام باشد
پس اجزاء شپش و کیک و پشه عیب ندارد و اجزاء مگس عسل مثل خود عسل و موم
عیب ندارد و دوختن لباس با بریشم و ابریشم بودن که بحدّ حریر خالص نرسد عیب
ندارد و اجزاء صدف اگر حیوانی است هم عیب ندارد و در مروارید هیچ
اشکالی نیست چونکه از اجزاء آن حیوان نیست دوّیم اجزاء انسان اگر با کسی
دیگر باشد عیب ندارد مثل آب دهن غیر یا موی غیر پس گیسو که از موی زن دیگر
باشد برای غیر خودش از زنها عیب ندارد سوّیم استثناء شده از این حکم خز
که حیوان حرام گوشت است که نماز در کرک و پوست و موی او عیب ندارد و هم

چنین سنجاب بنا بر اقوی لکن در سمور و قاقم و فنک و حواصل نماز جایز نیست
چهارم هرگاه شک بشود در پوست یا موی یا کرک یا پشم که از حیوان حرام گوشت
است یا نه نماز در آن جایز نیست پس در بعض اقسام ماهوت که معلوم نیست که
از پشم گوسفند یا از حیوان دیگر است نماز نمیتوان کرد پنجم هرگاه از اجزاء غیر
ماکول همراه دارد بی آنکه جزء لباس باشد مثل دسته چاقو و بعضی از انواع
قاب ساعت محل اشکال است و احتیاط شدید در ترک است ششم هرگاه
ندانسته در آن نماز کرد نماز باطل است چه ندانستن مسئله و چه ندانستن
اینکه از غیر ماکول اللحم است هفتم آنکه هرگاه بفراموشی نماز در آن کرد حکم بصحت
نمیشود صفت چهارم آنکه لباس مرد طلاباف نباشد و طلا در آن بکار نرفته
باشد هرچند دوخت عبا باشد که بکلابتون طلا دوخته شود و مطلا هم باید
نباشد و ممزوج بطلا هم نباشد حتی انگشتر و دور نگین انگشتر و دگمه طلا و کمربند
در همه اینها اظهر بطلان نماز است و حرام هم هست بلی زیور شمشیر و کارد و قمه و بست
تفنگ و طپانچه که طلا باشد عیب ندارد و بستن دندانها بمفتول طلا عیب
ندارد و صحت نماز پسر نابالغ بنا بر قول بشرعیت عبادت ایشان در زرباف محل
اشکال است و اما در زنان مطلقا عیب ندارد صفت پنجم از صفات لباس
این است که لباس مرد حریر خالص نباشد پس هرگاه نماز در حریر کرد هم باطل است
و هم معصیت بلکه سه معصیت نموده است حرمت ذاتیه اصل پوشیدن
حرمت ذاتیه نماز در آن حرمت تشریعیه نماز در آن و گاهی بسبب ابطال نماز
در اثناء چهار حرام جمع میشود و مراد از حریر خالص این است که تمام لباس از
ابریشم یا قز باشد یا اینکه چیزکی از غیر داخل داشته باشد که از صدق اسم خالص
بیرون نرود و حرمت مختص صدق پوشیدن است پس هرگاه جزء لباس
باشد از قبیل دگمه و قیطان و بافته و سجاف عیب ندارد لکن احوط در سجاف
این است که از چهار انگشت عرض آن بیشتر نباشد و هرگاه لباس راه راه بافته شده
باشد یک راه ابریشم خالص و یک راه غیر آن عیب ندارد و اگر حریر و غیر آن وصله

وصله دوخته باشند یا حریر وصله بغیر حریر زده باشد عیب ندارد لکن احوط
آنست که از چهار انگشت بیشتر نباشد و اگر آستر حریر باشد حرام است و اگر کناره
لباس حریر بافته شده بنحویکه در آن تنها بتوان نماز کرد محل اشکال است
مسئله دستمال بر زخم بسته و کهنه جبیره حریر باشد عیب ندارد مسئله
هرگاه در ما بین روی و آستر ابریشم یا لاس گذاشته باشد عوض پنبه عیب ندارد
مسئله بند زیر جامه و کلاه و عرقچین و بافته کمربند و جوراب حریر باشد محل
احتیاط و اشکال است مسئله همراه داشتن حریر بی پوشیدن آن عیب ندارد
پس اگر ده ذرع قناویز یا پیراهن دوخته از آن در بغل گذاشته باشد ضرر ندارد
مسئله بطلان نماز در حریر اختصاص بصورت علم ندارد پس اگر مسئله را
نمیدانست یا نمیدانست که این حریر است یا فراموش کرد در همه صور نماز
باطل است بلی اگر مضطر شد و از بابت خوف هلاکت یا ناخوش شدن پوشید
عیب ندارد و نماز در آن صحیح است لکن احوط این است که ساتر غیر حریر هم
بپوشد اگر ممکن باشد مسئله در حال حرب پوشیدن حریر جایز است و نماز
در آن مادامیکه صدق حال حرب می شود صحیح است مسئله کسی که ناخوشی
قمل دارد یعنی در بدن او شپش خارق عادت عمل میاید پوشیدن حریر برای او
جایز است و بعید نیست که نماز هم در آن صحیح باشد مسئله فرش حریر و
بر زمین انداختن و روی انداختن و متکا و پرده از آن جایز است و بعضی احوط
برای مرد ترک را دانسته اند صفت ششم اینکه از نجس نباشد و متنجس نباشد و
تفصیل کلام در این و در آنچه عفو شده از این در باب طهارت گذشت و در این جا
چند مسئله بیان می شود مسئله هرگاه بدن پاک باشد و لباس منحصر در نجس
باشد پس هرگاه بیرون آوردن آن ممکن نیست از بابت ضرر بدن با همان لباس
نجس نماز کند و اگر ممکن است آن را بیرون آورد و برهنه نماز کند بطریقی که گذشت
و احوط این است که نمازی با آن لباس هم بکند اگرچه قول بتخییر بودن خالی از قوة
نیست مسئله هرگاه بدن نجس باشد و لباس پاک و تطهیر بدن ممکن نباشد

بهمان طریق نماز کند **مسئله** هرگاه بدن و لباس هر دو نجس باشند و آب بجهة
تطهیر یکی از اینها بیشتر نباشد تطهیر بدن کند و برهنه نماز کند و
بعد از آن با آن لباس نجس احتیاطاً نماز دیگر کند **مسئله** هرگاه بقدر تطهیر
بعضی از بدن یا لباس آب بیشتر نباشد تطهیر بعض لازم است یا نه تردد دارد و قول
بلزوم خالی از وجه نیست و موافق احتیاط است **مسئله** هرگاه چند لباس دارد
که یکی از آنها نجس است یقیناً لکن نداند کدام است پس اگر لباس پاک غیر از آنها
هست لازم است در آن نماز کند و اگر منحصر است بآن دو و تطهیر بجهة او ممکن است
واجب است تطهیر بقدر حصول ستر یک از ایشان یا هر دو و اگر ممکن نیست نماز
کند در هر یک از آنها اگر وقت وسعت دارد و اگر وقت وسعت ندارد مگر برای یک
نماز یکی را بپوشد و یک نماز کند و بعضی گفته اند برهنه یک نماز کند **مسئله**
هرگاه چند لباس باشند که دو یا سه مثلا از آنها نجس شده و معلوم نیست کدام
است و لباس منحصر در آنها است در اینجا بعدد نجسها و یک نماز زیاده بجا
بیاورد مثلا هرگاه سه جامه در ده جامه مشتبه شده چهار نماز در چهار جامه
کند و اگر چهار باشد پنج نماز در پنج جامه کند و همچنین **مسئله** هرگاه در
اثنای نماز معلوم شد که لباس او از اول نماز نجس بوده پس اگر ممکن است بیرون
بیاورد و نماز را تمام کند چنان کند و احوط اعاده است بعد از این و اگر ممکن نیست
نماز را بهم بزند و ازاله کند اگر وقت وسعت دارد و اگر وسعت ندارد بهمین طریق
نماز را تمام کند **مسئله** هرگاه در اثناء نماز معلوم شد که بدن یا لباس نجس
است لکن نمیداند که حال شده یا از اول بوده مثل این است که بداند حالا عارض
شده آنرا بشوید در اثناء نماز و نماز را تمام کند باین کیفیت که هرگاه آب حاضر باشد
یا در جائی است که باشاره آنرا طلبد و رفتن مستلزم پشت بقبله نمودن نباشد
و طول زیادی نکشد در اثناء نماز شستن عیب ندارد و اگر ممکن نباشد نماز را بهم
زند و ازاله کند در صورت وسعت و اگر وقت وسعت ندارد بهمین کیفیت نماز کند
صفت هفتم بعضی گفته اند که باید لباس از بابت زی شخص حرام نباشد و این در

دو موضع است یکی لباس شهرت و یکی لباس زنان مرد یا مرد را زن پوشیدن و
حق این است که پوشیدن اینها در نماز و خارج نماز حرام است لکن باعث بطلان
نماز نمیشود بلکه مقارن نماز این معصیت پوشیدن را هست لکن احتیاط در
ملاحظه آنها هست و لازم است که بیان معنی اینها بشود بجهة اصل اجتناب و احتیاط
در نماز اما لباس شهرت پس آن لباسی است که پوشیدن آن باعث انکار مردم
آن پوشیدن را بشود بحسب حال شخص یا از بابت نفاست و رنگ آن یا از
بابت پستی آن یا از بابت وضع آن مثل آنکه شخص جلیل القدر بزرگ لباس
اجلاف را بسبب جنس یا رنگ آن یا لباس اطفال بپوشد یا لباس بسیار پست
بپوشد که مضحکه شود و از انظار عامه مردم ساقط شود و از احادیث بسیار مذمت
بجهة لباس شهرت شده و این در ازمنه و اشخاص تفاوت دارد پس پوشیدن
امام و مقتدای مردم قسم پست لباس را با وصله لیف خرما مستحسن است و مستحب
است و گاه هست برای بعضی داخل لباس شهرت می شود و اما حکم لباس شهرت
پس ظاهر بعض احادیث حرام بودن آنست و بعضی از علما هم فتوی بحرمت آن
داده اند و بعضی دیگر آن احادیث را حمل بر کراهت نموده و بنا بر قول بحرمت
بعضی حکم ببطلان نماز در آن نموده و در اصل حرمت و بطلان نماز بنا بر آن
تامل هست و اما تلبس مرد بلباس زن و تلبس زن بلباس مرد پس معنی او این است
که مرد لباس مختص بزن مثل مقنعه و زن لباس مختص بمرد مثل عمامه بپوشد و
ظاهر بسیاری از علما حرام بودن آنست هرچند در آنی باشد و لهذا در شبیه در
آوردن از این بابت هم اشکال میاید و بعضی گفته اند که آنچه وارد شده از تشبه رجال
بنساء و نساء برجال معنی او این است که مرد خود را زنانه کند و زن خود را مردانه
که این را شیوه خود قرار بدهند و این وجه اقوی است پس اگر بطریق اتفاق یک
آنی مرد لباس زن را بپوشد یا عکس عیب ندارد و بر فرض حرمت علی ای حال بطلان
نماز معلوم نیست و راه احتیاط واضح است والله اعلم **خاتمه** مسائل لباس بدانکه
این احکام و صفات که بجهة لباس بیان شد در لباسی است که عرفاً در بر شخص

باشد چه متصل ببدن و چه منفصل چه با بدن مساوی باشد یا از آن بلند
تر باشد پس پیراهن بلند که بزمین میکشد اگر انقدر زیادی او نجس باشد
هم محل اشکال است مگر اینکه عرفاً از لباسیت بیرون برود مثلاً هرگاه از پارچه
که بیست ذراع است طرفی نجس باشد یا از غیر ماکول دو ذرع از سمت دیگر آنرا
بر سر یا کمر به پیچد و باقی او انداخته باشد بزمین ظاهراً عیب ندارد مسئلهٔ
دیگر اینکه هرگاه شخص خوابیده نماز میکند روی رو انداز او و یا فرش متصل ببدن او
نجس یا حریر یا غیر ماکول باشد ظاهر این است که عیب ندارد بلی هرگاه ساتر او
اینها باشند فی الجمله اشکالی دارد **مطلب چهاردهم** در بیان لباس مکروه
در نماز بدانکه در بیست و هشت قسم از لباس نمازی مکروه است اول لباس سیاه
مگر عمامه و عبا و هرچه سیاهی شدیدتر است کراهت شدیدتر میشود دویم
لباس قرمز سویم لباس کلی چهارم رنگ زعفران پنجم هر رنگ تندی ششم
عمامه بی تحت الحنک هفتم رخت شفاف که آنرا تنها بپوشد و بدن نما باشد
هشتم پیراهن تنها اگرچه بلند باشد نهم در سنجاب بنا بر قول بجواز دهم آنچه
ابریشم در آن بافته باشند یازدهم حریر محض برای زنها و اما برای مرد گفته
شد که حرام است و مبطل دوازدهم در لباس کسی که اجتناب از نجاست
ندارد خصوص شارب الخمر اگرچه نماز در آن بسبب عدم علم صحیح است سیزدهم
در لباس کسی که اجتناب از حرام ندارد چهاردهم کلاه و بند زیرجامه و عرقچین و
انگشتر و زیور هرگاه نجس شده باشند پانزدهم خلخال صدادار برای زنها شانزدهم
انگشتری که صورتی در آن باشد هفدهم نقاب برای زن هیجدهم لثام برای
مرد یعنی چیزی که دم دهان خود را بان به بندد هرگاه مانع قراءت نشود والا باعث
بطلان است نوزدهم لباسی که در پوشیدن آن تبختری و تفوقی در نظر
لابسان میاید بیستم لباس کفار و دشمنان دین بیست و یکم لباس زنان در
مرد و مرد اندر زن پوشیدن اگر حرام نباشد مکروه هست جزماً بیست و
دویم پوشیدن پیران لباس جوانان را بحسب متعارف بیست سویم

لباس شهرت که بحد تحریم نرسد بیست و چهارم اشتمال صماء و یک معنی آن انداختن
آستین جانب راست عبا است بر دوش چپ باین روش که گاهی عرب میکنند
و یک معنی آن اینست که رداء بر دوش انداخته یک طرف آنرا از زیر بغل
گذرانیده بر دوش اندازند بیست و پنجم جورابی که ساق را نپوشاند که بعضی
در آن حرام دانسته اند بیست و ششم آهن ظاهر همراه داشتن هرچند در کیسه
کم باشد بیست و هفتم لباس چرکین کثیف پس اگر لباس کهنه یا پاره باشد عیب
ندارد لکن چرکین بودن آن مکروه است بیست و هشتم در قبای بسته بدکمه
بسیار مثل بعض اقسام البسهٔ فرنگان **مطلب پنجم** در بیان لباس مستحب
در نماز و آن چند چیز است اول عمامه با تحت الحنک و حصول تحت الحنک بدو طریق است یکی آنکه
طرف عمامه را بگردانند زیر چانه و آنرا بسمت دیگر بیندازد دویم محض اینکه
آنرا آویخته بگذارد و میل بان طرف دیگر دهد اگرچه فعلاً زیر چانه نیاید دویم
رداء خصوصاً برای امام که ترک آن برای او مکروه هست سیم زیرجامه در پا
بودن هرچند ستر کلی بغیر آن بشود چهارم تعدد لباس در نماز پنجم اینکه
جنس لباس پنبه باشد یا کتان ششم اینکه سفید باشد هفتم در انگشتر عقیق نماز
کند که در بعض احادیث است که هر نمازی هزار نماز محسوب میشود و غیر اینها
مستحبات دیگر هم هست **مقدمهٔ ششم** از مقدمات نماز ملاحظه صفاتی
که شارع در مکان نماز مقرر فرموده است بعضی بنحو شرطیت و بعضی بنحو دیگر
و بعضی از آنها بملاحظهٔ مطلق مکان و بعضی بملاحظهٔ محل سجده تنها و بعضی
بملاحظهٔ آن با محل موقف است و بعضی بنحو استحباب پس در اینجا چند مطلب
است اول بدانکه شروط مکان بنحو اجمال دوازده است اول مباح بودن
دویم برقرار بودن سیم در معرض تزلزل نبودن چهارم ممکن بودن اداء افعال
در آن نه جائی که کوتاه باشد یا تنگ باشد بحیثیتی که اداء تمام افعال در آن
نشود پنجم آنکه مخوف نباشد بنحوی که مکث در آن حرام باشد ششم آنکه
مساوی و مقدم بر قبر امام نباشد هفتم آنکه مرد محاذی زن یا مؤخر از او در

در حال نماز او نباشد و زن مقدم بر مرد یا محاذی او نباشد هشتم انکه نجاستی که تعدی ببدن یا لباس کند در ان نباشد نهم انکه مابین محل سجده و موقف او چهار انکشت زیاتر تفاوت نباشد دهم انکه محل پیشانی پاک باشد یازدهم انکه محل پیشانی ما یصح السجود علیه باشد دوازدهم انکه بی حاجب و مانع باشد و توضیح کلام در اینها ببیان تفاصیل این صفات است اول در صفت اباحه مکان است بدانکه مکانی که باید مباح باشد عبارتست از سه چیز فضائی که همه بدن مصلی در ان است وجائی که اعتماد بر ان دارد در قرار گرفتن بی واسطه و با واسطه پس تمام فضائی که بدن او در انست وانچه بر او قرار گرفته مثل فرش وانچه ان فرش بر اوست اینها همه مکان مصلی اند حتی اینکه اگر فرش بر سقفی باشد انچه زمین زیر سقف است باید مباح باشد و هرگاه سقف چند طبقه باشد مجموع طبقات و تمام زمینی که سقف بر انست باید مباح باشد پس هرگاه در زمینی که نماز میکند کل غصبی در بیست ذراع پائین ان فرش شده باشد نماز باطل است واما هرگاه چیز غصبی دیگر در زیر ان دفن شده عیب ندارد مسئله سقف بالای سر و چادر و دیوارهای اطراف هرگاه غصبی باشد لکن زمین و فضا همه مباح باشد ایا مثل غصب بودن مکان است یا نه مسئله محل خلافست بعضی حکم ببطلان نموده اند حتی اگر طناب یا میخ چادر غصبی باشد واقوی صحت است اگرچه در حال نماز معصیت منتفع شدن بان چادر حاصل است واحوط حکم ببطلان است و بدانکه نماز در همه مکانها جایز است مگر مکان مغصوب و غصب بودن از چند بابت حاصل میشود اول اینکه عین ان از غیر باشد و رضا و اذن شرعی در تصرف در ان نباشد اگرچه بسبب شک در رضا باشد دویم از بابت اینکه منفعت ان از کسی است که رضای او معلوم نیست هرچند عین ان مملوک خود شخص باشد پس خانه که مالک باجاره داده نماز مالک بدون اذن مستاجر صحیح نیست سیم از بابت اینکه دران شریکی باشد هرچند در هزار یک ان باشد پس بدون اذن شریک نماز نمیتوان کرد

واز این قبیل است منزلی که خریده شده بعین انچه زکوة و خمس باو تعلق گرفته که فقرا و سادات همه در ان شریکند و در همه مشترکات هرگاه شرکاء همه بهمدیگر اذن یا اجاره بدهند نماز صحیح می شود لکن در اینجا چاره بمجرد اداء الحق و قطع اشتراک ندارد چهارم انکه خانه بوارث منتقل شده لکن دین میت هنوز ادا نشده باشد پس خانه پدر اگرچه بمجرد موت منتقل بپسر میشود ولکن مادامیکه قرض پدر را ادا ننموده نمیتواند در خانه پدر نماز کند بسبب تعلق حق غرماء بخانه مگر اینکه طلبخواهان اذن بدهند یا راضی بشوند که در ذمه پسر بیاید مسئله این حکم منع از تصرف مختص جائی نیست که دین میت همه ترکه را فرا بگیرد بلکه اعم است از این و از صورتی که ترکه زیادتر باشد مسئله ایا این حکم منع از تصرف در صورت زیادتری ترکه مختص قدر مقابل قرض است یا در همه ترکه ممنوع است از تصرف جمعی از علماء حکم فرموده اند باینکه اگر ترکه بقیمت دویست هزار تومان باشد مثلا و قرض میت یک پول سیاه تا ان پول ادا نشده تصرف در هیچ چیز از ترکه جایز نیست و این قول خالی از وجه نیست و این مسئله ایست بسیار محل احتیاج و امر بر همه مردم از این بابت بسیار مشکل می شود از این بابت که بسیار کم است کسی بمیرد و قرضی در ذمه او نباشد و تصرف ورثه در خانه و اثاث البیت در اینصورت مشکل است و اذن ورثه هم ثمر ندارد و تحقیق کلام در مقام این است که میگوئیم هرگاه وارث متدین باشد و معسر نباشد و در مقام اداء دین و وصیت برامده باشد و مشغول بانها باشد و بی پروا و کم محل نباشد میتواند تصرف در خانه و اموال بکند خصوصا در صورتیکه قرض کم باشد و ترکه زیاد واما هرگاه ورثه در فکر نباشند و تسامح در این امور داشته باشند چه قرض بسیار باشد و چه کم پس تصرف در اموال و نشستن ایشان در خانه حرام و اذن دادن ایشان بکسان دیگر ثمر ندارد و خانه حکم خانه غصبی دارد که نماز همه کس در ان باطل است مگر هرگاه وارث و قرضخواه هر دو اذن بدهند واما در تعویق وصیت کار مشکلتر است چون که اذن از میت نمیتوان

تحصیل کرد مسئله عام البلوی دیگر بدانکه اهل دیوان و عمّال و ظلمه مادامی
که در حیات‌اند خانه و اموالی که در دست ایشان است همین که علم بغصبیّت آن
نیست حکم می‌شود بإباحه آن و همه احکام ملکیّت بر آن جاری می‌شود اگرچه
مداخل از حلال نداشته باشد بمحض احتمال حمل بر صحیح میشود و لکن بعد از
فوت او اگر قرض دار است حکم او مثل باقی مردم است و اگر قرضی ندارد حکم در
باره ترکه او مشکل میشود بسبب تعلّق مظالم بآنها بعد از فوت او و تقسیم ارث
او بین ورثه با وجود استغراق مظالم مشکل میشود و وصیّتهای ایشان بهر چیزی
غیر از ردّ مظالم باطل می‌شود و معاملات ورثه ایشان در ترکه ایشان محل
اشکال‌اند پنجم از اقسام مغصوب اینکه وصیّت میّت یا حجّ او متعلّق بترکه باشد
و هنوز بیرون نیامده و ادا نشده در اینصورت نماز و تصرّف در اموال جایز
نیست ششم از اقسام اینکه حق رهن تعلّق بعین گرفته باشد پس راهن و مرتهن
هیچکدام نمیتوانند بدون اذن دیگری تصرّف کنند چه نماز و چه غیر آن هفتم
اینکه حق سبق تعلّق گرفته باشد مثل مساجد هرگاه کسی جائی گرفته و دیگری
او را از آنجا بردارد و جمعی از علماء قائل شده‌اند که نماز او باطل است و بعضی
گفته‌اند همان معصیت نموده لکن نماز او صحیح است و اقوی این است که هرگاه
آن شخص اوّلی هنوز ایستاده و مطالبه جای خود را میکند صحّت نماز مشکل است
و اگر مأیوس شده و رفت یا آنکه از تکدّر دیگر جای خود را نمیخواهد نماز دوّمی
صحیح است اگرچه معصیت کرده باشد مطلب دیگر بدانکه از این حکم که گفته
شد که بدون اذن مالک نماز صحیح نیست چند موضع استثناء شده اوّل صحراهای
واسعه که مملوک‌اند نماز در آنها بی اذن مالک صحیح است اگرچه صغیر در آنها
شریک باشد و بعضی میگویند که اگر صاحب آنها راضی نباشد بلکه منع صریح
کند باز هم صحیح است چون که اذن از مالک الملک حقیقی است مسئله هرگاه
آن صحرای وسیع مغصوب باشد حکم همان است لکن بجهت خود غاصب و مقویان
او محل اشکال است دوّم کوچه که آخر آن بسته است ملک صاحبان خانه‌هاست

لکن دخول در آن بدون اذن و نماز در آن بدون ضرر بر اهل آن عیب ندارد
سوّم خانه‌های نه صنف که خداوند عالم در قرآن اذن داده بغذا خوردن از
خانه‌های ایشان اگرچه اذن نداده باشند و آن نه خانه خانه پدر و مادر و برادر
و عمو و خالو و عمّه و خاله و خانه که کلید آن مفوض است بشخص از بابت وکیل بودن
و خانه صدیق حقیقی که بمحض عدم علم بکراهت میتوانند از غذای ایشان بخورد
و دخول خانه ایشان و نماز در آن همین حکم را دارد چهارم هرگاه در خانه غصبی
کسی را حبس کرده‌اند جایز است که در آن تصرّف لازم بطریق متعارف در نشستن
و برخواستن و وضو و نماز بکند و اجرتی هم بر او نیست بلکه اجرت بر آنست که او را
حبس نموده و امّا تصرّفات دیگر مثل نمازهای مستحبّه و نحو اینها صحّت اینها مشکل است
مگر اینکه نماز مستحب را بطریقی کند که زیاده بر اصل بودن نباشد پنجم
هرگاه مالک کسی را حبس کند در خانه خود بباطل همه تصرّفات او در آنجا جایز
است و نماز او صحیح است حتّی اینکه اگر بگوید راضی نیستم در اینجا نماز بکنی ششم
هرگاه خوف جان داشته باشد و در خانه برود بی اذن مالک یا با منع او در اینجا
مادامیکه خوف از بیرون آمدن دارد نماز واجب میتواند بکند هفتم هرگاه
مکان مملوک یا وقف یا مباح فرش غصبی از آجر یا گچ یا فرش دیگر شده و نماز
گذار را ممکن نمی‌شود که او را بردارد یا اینکه برداشتن زحمت بسیار دارد میتوانند
در آن مکان بر آن فرش غصبی هرگاه خود او را فرش نکرده نماز کند و اجرت آن بر
غاصب است نه بر نماز گذار و همچنین هرگاه در آن مکان چادر غصبی زده یا سقف
غصبی نموده یا روشنائی غصبی قرار داده تصرّف در آنها در این صورت حرام است و
نه باعث بطلان هشتم هرگاه خود مالک فرش کند مکان مباح را بی اذن
مالک مکان و اذن ندهد که بر آن فرش نماز کند بی اذن او میتوان نماز کند
و همچنین هرگاه در مسجد فرش کرده و راضی نباشد خصوصاً هرگاه باعث
تعطیل مسجد شود حق او ساقط می‌شود و برداشتن آن هم لازم نیست
مسئله گاهی بجهت غصبیت مکان نماز نشسته لازم می‌شود و گاهی نماز

ایماء لازم می‌شود وگاهی نماز خوابیده لازم می‌شود مثلاً هرگاه محل وقوف قامت
او تنها مباح است که اگر خم شد باین طرف محل قدم خون آمد داخل در فضاء
غصب می‌شود لازم است نماز کند ایستاده بایماء و ترک رکوع و سجود و اگر بقدر
نشستن مباح است و فضاء بالاتر غصب است لازم است نماز نشسته کند وهم
چنین واین در وقتی است که مکان منحصر بانجا باشد **مسئلة** هرگاه غاصب بقصد
رد کردن خانه از خانه بیرون بیاید در حین بیرون آمدن و تنگی وقت نماز کند
بایماء عوض رکوع و سجود و هرگاه قصد رد بمالک ندارد و وقت نماز تنگ شده
جمعی از اعاظم علماء فرموده‌اند که مشغول بیرون آمدن شود و در آن حین نماز
کند بایماء و در صحت نماز در اینصورت تاملی هست بلکه میگوئیم مخاطب است
بنماز تمام و معاقب است بر ترک آن مثل اینکه از اول وقت تا آخر آن در خانه
بماند که اگر نماز کند باطل است ولکن خطاب حقیقی بان دارد و عقاب بر ترک
آن ثابت است **صفت دویم** آنکه مکان نماز برقرار باشد و بطریقی نباشد
که بدن را متحرک کند پس نماز بر حیوان و در تخت روان و گاری و کالسکه در
حال راه رفتن جایز نیست و همچنین بر کاه و نی و پنبه جمع شده و مانند اینها
که بدن بر آنها آرام نمیشود و اما هرگاه بدن ساکن باشد لکن مکان متحرک باشد
مثل کشتی در بعض اوقات که استیفاء همه افعال و شروط در آن حاصل می‌شود
پس در آن تاملی است و اما هرگاه بالعرض ساکن باشد مثل حیوان ایستاده
آرام و کشتی بسته ظاهر این است که عیب ندارد **مسئلة** هرگاه مکان
بطریقی است که در اول ایستادن و اول رکوع و سجود قدری متحرک میشود بعد قرار
میگیرد پس اگر حرکت او این مقدار نباشد که محو صورت نماز کند عیب ندارد
و باید در وقت حرکت مشغول قرائت یا ذکر نباشد و لزوم استقرار بدن و
مکان که گفته شد در حال اختیار است پس در حال اضطرار نماز میکند اگر
با اضطراب بدن و مکان هر دو یا یکی از اینها پس سواره نماز میکند و هر قدر
از واجبات که ممکن است آنرا و هر قدر که ممکن نیست بدل آنرا لکن در استقبال

قبله

قبله کیفیت خاصه هست که اگر حیوان رو بقبله نمیرود همان تکبیر را روی
بقبله بگوید **صفت سویم** اینکه در معرض تزلزل نباشد پس هرگاه در جائی
بایستد که بالفعل برقرار است ولکن در معرض تحرک باشد مثل جائی که محل
ازدحام باشد بنحویکه مطمئن نیست که تا آخر نماز او را آرام میگذارند پس شروع
بنماز محل اشکال است اگرچه قول بجواز شروع خالی از وجه نیست باینطریق که
مشغول می‌شود باین نحو که اگر برقرار ماند تمام کند والا بهم بزند و بعضی از علماء فرموده
اند که اگر محل نماز بنحویست که محل قال و قیل و آوازهای بلند است که بجهة شخص
اطمینان و وثوق بجا آوردن افعال نمیماند شروع بنماز در آنجا جایز نیست
صفت چهارم اینکه مکان محل خوف و خطری نباشد که قرار در آن حرام
باشد مثل مابین صفوف دعوای تیر و تفنگ در حال دعوا و زیر دیوار شکسته
و محل خطر از درندگان و جانوران پس هرگاه در آنجا ایستاد و نماز کرد باطل است
و هرگاه وقت نماز تنگ باشد و محل امنی که در آن قرار گیرد پیدا نمی‌شود در حال
فرار نماز کند هرچند بدویدن باشد یا سواره باشد و اگر همه امکنه خوف باشند
لازم است هرجا که خوف کمتر است نماز کند پس در اینصورت اگر در محل بیشتری خوف
نماز کرد باطل است **صفت پنجم** اینکه اداء افعال بحسب حال مصلّی در آن
ممکن باشد پس اگر جائی است که سقف آن کوتاه است و در قیام انتصاب حاصل
نمیشود یا عرض آن کم است که امتداد لازم در سجود عمل نمیاید نماز باطل است در
حالت اختیار و اما هرگاه مضطر باشد اختیار کند هر جائی که تحصیل شرائط در آن
بیشتر میشود **مسئلة** هرگاه امر دائر شد مابین دو مکان که در یکی میشود ایستاده
بایماء نماز کرد و در یکی نشسته با رکوع و سجود نشسته در دویم مقدم است **صفت
ششم** اینکه مقدم و مساوی قبر حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم و پیغمبرانی که منصب امامت را هم دارند نباشد پس باید قدری
از قبر مؤخر بایستد یا حایلی مابین باشد و در حایل شدن صندوق و ضریح تامل
هست **صفت هفتم** اینکه خانه کعبه و پشت بام از برای نماز واجب نباشد

در حال اختیار و لکن اگر مضطر شد در آنجا نماز کند لکن در میان خانهٔ متصل
بدیوار بایستند و در پشت بام کناره بایستند که اکثر کعبه پیش روی او باشد
صفت هشتم اینکه در یک مکان مرد و زن نماز کند از بطریق تساوی یا
مقدم بودن زن نباشد مگر با حایل یا ده ذراع دور بودن پس هرگاه حایل نباشد
و ده ذراع از همدیگر دور نباشد و مساوی هم بایستند یا زن پیش بایستد و نماز
کند اشهر این است که نماز هر دو باطل است در بعض اوقات و نماز یکی در بعض
اوقات و تفصیل این است که هرگاه هر دو با اطلاع بحال همدیگر یکمرتبه تکبیرة
الاحرام گفتند نماز هر دو باطل است و اگر یکی تکبیر گفت و دیگری بلافاصله بعد
از او تکبیر گفت نماز دویمی باطل است و اگر دویمی نمیدانست که این یکی نماز میکند
و مشغول شد نماز او صحیح است و اولی که عالم شد نمازش باطل می شود و اگر یکی از
ایشان نمازش باطل باشد عیب ندارد لکن اگر بطلان از بابت دیگر باشد نه از
این بابت و احوط این است که بمجرد حصول این حالت چه اولی و چه دویمی چه عالم

تحدید ده ذراع از محل سجدهٔ مرد میشود تا پاشنهٔ پای زن **مسئلة** هرگاه یکی
از ایشان در جای بلندی باشد که صدق محاذی بودن و مقدم بودن نشود
عیب ندارد و غالباً در این صورت بلندی مکان ده ذراع میشود هر چند مناط
نباشد **مسئلة** هرگاه وقت مضیق باشد و جائی دیگر نباشد هر دو نماز می
کنند بهر نحو که ممکن است **مسئلة** حایلی که باعث دفع این حکم است ضرور
نیست که مانع رؤیت باشد پس اگر دیوار کوتاهی مابین است کفایت میکند اگر
چه همدیگر را ببینند و لکن تاریکی و نابینائی حایل نیست و اگر نهر مابین باشد
مشکل که داخل حایل بشود اگر ده ذراع نباشد **مسئلة** هرگاه زن پیش روی
مرد در نماز نشسته باشد یا خوابیده باشد چه محرم و چه نامحرم ضرری بنماز
ندارد اگر چه در نماز نگاه باو کند و نامحرم باشد و همان معصیت تنها نموده
است **صفت نهم** اینکه مکان نماز نجس نباشد بنجاست متعدیه بلباس
بدن مصلی و اما اگر نجس باشد لکن سرایت نکند عیب ندارد مگر محل

یکی اینکه اصل زمین کجی ندارد اما بلند و پستی را از بابت بنیان یا سنگ و گل در
آن بعمل آمده و یکی آنکه اصل زمین کج است که یک سر آن باسمان نزدیک تر است
از دیگری اما چیزی بر سطح آن نیفتاده است و اینرا سراشیب میگویند قسم اول
مضر است بی شبهه در صورتی که چهار انگشت بلند یا پست باشد و ثانی ملاحظه
آن احوط است مسئله اگر کسی نماز نشسته میکند ملاحظه حال قدمین
ایستاده بشود یا مقر زانوها برابر بشود دو وجه است مسئله هرگاه محل ایستادن
در همان حال مساوی است بعد بالا می آید یا محل سجده خود بلند است و در
حال سجده مساوی میشود محل اشکال است مسئله اگر محل قدمی با محل قدم
دیگر تفاوت داشته باشد عیب ندارد مسئله بعضی اعتبار کرده اند در جای
دستها و زانوها که باید چهار انگشت از جای پاها بلند تر نباشد و این احوط
است اما مابین اینها بلندی یا پستی هر قدر باشد عیب ندارد صفت دوازدهم
اینکه مکان پیشانی در سجده جامع چند شرط باشد که در باب سجود انشاء الله
بتفصیل بیان میشوند مطلب دویم در بیان مکان مکروه در نماز بدانکه
در سی و دو موضع نماز مکروه هست اول حمام یعنی خانه دویمی و سویمی آن اما
خانه اول که محل رخت بیرون آوردن است محل تامل است و بعضی آنرا هم
مکروه میدانند دویم قبرستان سیم بر قبر چهارم مابین دو قبر و رفع کراهت
بگذاشتن حایل در یک سمت است پنجم روی بقبر و رفع کراهت بگذاشتن
حایل پیش روی است و اگر در بین چهار قبر است دو حائل رفع کراهت میکند
ششم در طویلها هفتم در جائی که محل بستن گاوها است هشتم محل خوابیدن
گوسفندان نهم در مزابل هر چند پاکی فرش کند دهم در محل ذبح حیوانات
یازدهم در زمینی که محل بول کردن باشد هر چند خشک باشد دوازدهم
در شارع هرگاه ضرر بمارّه نداشته باشد و اگر ضرر دارد نماز باطل است
سیزدهم هر مکانی که از کثافت آن طبع متنفر باشد چهاردهم در محل جریان
آب اگرچه بالفعل نداشته باشد پانزدهم در زمین شوره زار شانزدهم

در آتشکده هفدهم در مطبخ و گلخن و محل آتش کوره هیجدهم در خانه گبران
نوزدهم بروی یخ و برف ایستادن بیستم در جائی که در مقابل او
آتش روشن یا شمع روشن شده باشد بیست و یکم جائی که در مقابل صورت
یا تمثال باشد بیست و دویم جائیکه نقش مشغول کننده حواس باشد
بیست و سویم جائی که در مقابل قرآن واکرده گذاشته باشد بیست و
چهارم در هر اطاقی که صورت و تمثال در آن باشد هر چند مقابل نباشد
بیست و پنجم هر جا که دیواری در مقابل باشد که از بالوعه نشر بان دیوار
نموده بیست و ششم در خانه که شراب در آن باشد بیست و هفتم مقابل
در گشوده بیست و هشتم مقابل انسانی که روی او طرف مصلی باشد
و چهار مکان دیگر مخصوص و معین است وادی ضجنان و بیداء و ذات
الصلاصل و وادی الشقره و بعضی ملحق نموده اند هر زمینی را اگر یک وقتی عذاب
بر آن نازل شده باشد و بعضی گفته اند که نماز در جائی که گل شقایق در آن
باشد مکروه هست و دلیل درستی ندارد مطلب سویم در بیان مکانهائی
که نماز در آنها مستحب است اول مسجد الحرام که یک نماز در آن هزار هزار نماز محسوب
میشود دویم مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله که نماز آن ده هزار نماز است سویم
روضات مشرفه که مقدم بر همه حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن حرم
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در حدیث هست که نماز در آن بدویست
هزار نماز حساب میشود بعد از آن حرم حسنین علیهما السلام و در خصوص
حضرت امام حسین علیه السلام فضایل خاصه بجهة نماز وارد شده است
چهارم مساجد معینه مشخصه که ثوابهای مخصوص دارند و آنها چند مسجد اند
مسجد کوفه و مسجد اقصی که نماز در آنها هزار نماز است و مسجد سهله که فضایل
بسیار در نماز در آن هست و مسجد خیف که در منی است و غیر اینها پنجم مساجدی
که صفت خاصه دارند اول مسجد همسایه که حق مخصوصی دارد و ترک آن باعث
نقص ثواب نماز است دویم مسجد مهجور خراب شده که شکوه میکند بسوی خدا و

از کسانیکه اورا معطّل وضایع گذاشتند سوّیم مسجد جامع هر بلدی که نماز در آن
بصد نماز است ومراد از مسجد جامع مسجدیست که در بلد از آن بزرگتر نباشد یا مسجدی
که همه اهل محلّات شهر در آن جمع می‌شوند چهارم مطلق مساجد وبجهت هر یک از
مسجد محلّه وبازار هم بعض ثوابهای خاصه وارد شده پنجم روضات باقی پیغمبران
ومقام ایشان ومقام اولیاء وصلحاء وعلماء وعبّاد احیاء واموات که خصوصیّتی
در آنها حاصل می‌شود ششم مسجد خانه که شخص یکجائی را در خانه خود قرار بدهد
نماز خانه ومسجد خود اگرچه احکام مسجد در آن جاری نمی‌شود لکن فضیلت خاصه
در آن حاصل میشود واگر در وقت احتضار قرار بدهد که در آنجا باشد ثمرات خاصه
دارد یکی از آنها آسانی جان بیرون رفتن است ودر اینجا چند مطلب است که
تعلّق بمساجد دارند **مطلب اوّل** در کیفیّت وقف نمودن مسجد لازم است در
این صیغه وقف را جاری نمودن با قصد قربت بجهت نماز یا با غیر آن از عبادات
اگر برای غیر آن از عبادات تنها وقف کردند نه مسجد است وباید قصد قربت در آن
بکند وصیغه آن این است وقفته مسجداً قربةً الی الله وبعد از صیغه اقباض در آن
شرط است وحاصل میشود بنماز کردن یک مسلمان در آن **مسئله** بعد از تحقق
صیغه وقف تمام آن زمین وبنیان از هوای بالای آن تا طبقه پائین زمین همه
مسجد اند وامّا اگر از اوّل قرار بدهد غرفه بالا را مثلاً تنها یا بنیان روی زمین را
تنها نه شبستان وزیر زمینی را باز هم صحیح است وهمان مقدار مسجد است **مسئله**
هرگاه طبقه بالا را قرار داد مسجد بعد خراب شد واثر آن رفت آیا آن مقدار از
هوا که بوده حکم مسجد باز دارد یا نه محلّ اشکال است **مسئله** هرگاه مسجد مشرف
بخرابی شد خراب نمودن آن عیب ندارد **مسئله** هرگاه مسجد خرابی ندارد و
محکم است بخواهند او را خراب کنند که بهتر بسازند جایز نیست واگر بخواهند خراب
کنند که بزرگتر کنند در بعض صور محلّ اشکال است وعلی ای حال در صورت جواز
آنچه سنگ وآجر ومصالح است مادام الامکان عین آنها را در خود آن باید بکار
برند **مطلب دوّیم** در احکام مسجد است وآنها چند حکم اند اوّل حرام است

نقش

نقش نمودن مسجد بطلا وحرام است صورت کشیدن در آن علی الاحوط دوّیم
حرام است نجس نمودن آن وامّا داخل شدن در آن با بدن نجس یا لباس
نجس که تعدّی بمسجد نکند عیب ندارد سیّم واجبست ازاله نجاست از آن
فوراً **مسئله** هرگاه جنب نجاست در مسجد دید پس اگر ازاله آن موقوف
بمکث نیست فوراً واجب است واگر موقوف بمکث است آیا لازم است فوراً
ازاله کند یا اینکه باید اوّل اوقات امکان غسل کند بعد ازاله کند در مسئله
تأمّلی هست اگرچه لزوم ازاله فوراً بی غسل خالی از وجه نیست **مسئله** هرگاه
بعد از علم باینکه مسجد نجس است مشغول نماز شد صحّت نماز مشکل است اگر وقت
وسعت دارد وامّا در تنگی وقت نماز مقدّم است **مسئله** اگر رفت در جائی
دیگر نماز کرد باز همان اشکال باقی است **مسئله** هرگاه خود قدرت بر ازاله ندارد
وکسی دیگر او را اعانت نمیکند تکلیف ساقط است ونماز صحیح است **مسئله**
هرگاه در اثنای نماز مطلع شد که مسجد نجس است نماز را تمام کند هر چند در وسعت
وقت باشد **مسئله مهمّه** هرگاه زمینی باشد که در آن بالوعه مجمع نجاسات
بوده آیا میتوان آنرا مسجد نمود یا نه ظاهر این است که همینکه خاک بر آن بریزند
وآنرا بالا آورند که قطع بوی وکثافت آن شد میتوان مسجد نمود اگرچه باطن
آن نجس بماند وحکم ازاله نجاست از آن در غیر آن نجاست باطن بر قرار است
چهارم بعضی از محرّمات بر جنب نسبت بمساجد در کتاب طهارت بیان
شده اند **مطلب سوّیم** در ثواب مسجد ساختن است واکتفا میشود در آن
بدو حدیث اوّل حدیثی که روایت شد از حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه
واله مَن بنی مسجداً فی الدّنیا اعطاه الله بکلّ شبرٍ منه مسیرة اربعین الف عامٍ
مدینةً من ذهبٍ وفضّةٍ ولؤلؤٍ ویاقوتٍ وزبرجدٍ یعنی هر کس مسجدی
بسازد بهر یک وجب از آن شهری در بهشت که مسافت آن چهل هزار سال
است خداوند عالم باو عطا میفرماید که بنیان آن از طلا ونقره ومروارید
ویاقوت وزمرّد است دوّیم حدیثی که از امام بحق ناطق حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام روایت شده من بنی مسجداً بنی الله له بیتاً فی الجنة یعنی
بنیان مسجدی در مقابل او بناء خانه ایست در بهشت راوی حدیث می
گوید بعد از شنیدن این کلام از انحضرت روزی در ما بین مکه و مدینه
قدری سنگ درو هم گذاشتم که زمین را هموار کنم برای مسجدی حضرت از
انجا میگذشت عرض کردم جعلت فداک ترجوا ان یکون هذا من ذلک قال
نعم یعنی فدای تو شوم امید داری که این هم داخل مسجد ساختن باشد فرمود
بلی **مطلب چهارم** در بیان مستحبات نسبت بمسجد و انها چند
فصل اند اول کثرت تردد در مسجد که خواص بسیار در ان هست دویم در تاریکی
شب بمسجد رفتن که باعث نور روز محشر است سویم سبقت در رفتن مسجد
پیش از وقت و اول وقت که در حدیث نبوی وارد شده طوبی لاصحاب الالویة
یحملونها فیسبقون الی الجنة یعنی خوشا بحال کسانی که علم بردارند در روز قیامت
برای پیش گرفتن ببهشت عرض کردند کیستند انها فرمودند کسانیکه زودتر
از همه بمسجد میروند چهارم چراغ روشن کردن در مسجد که باعث این است که
حملهٔ عرش استغفار کنند برای ان روشن کننده مادامیکه روشنی ان بر
قرار است **مسئله** هرگاه در مسجد روشنائی باشد ایا زیاد کردن ان
هم این ثواب را دارد ظاهر این است که اگر باعث روشن کردن یک گوشهٔ از
ان بشود همان ثواب را دارد و اما اگر همه مسجد بروشنی سابق روشن باشد
همین قدر باعث زیادتی ان بشود ان ثواب خاص معلوم نیست اگرچه
ثوابی دارد پنجم جاروب کردن مسجد و بیرون انداختن خاک روبه ان که
در حدیث وارد شده هرکس جاروب کند مسجد را در روز پنجشنبه و بیرون
ببرد از خاک روبهٔ ان بقدر داروئی که در چشم بریزند خداوند عالم دو بهرهٔ
عظیم از رحمت خود برای او می نویسد ششم اینکه در وقت داخل شدن
مسجد پای راست را مقدم بدارد و در وقت بیرون امدن پای چپ را
هفتم اینکه کفش خود را ملاحظه کند که مبادا نجاستی در ته کفش باشد

که سرایت

که سرایت بمسجد کند هشتم اینکه در وقت دخول روی بقبله کند و بعد
از دخول صلوات بر پیغمبر و ال او و دعا کند برای خود و همچنین وقت بیرون
امدن بدر مسجد بایستد و دعا کند چونکه سائل در خانه انشاء الله نا امید
نخواهد شد **مطلب نهم** در بیان مکروهات نسبت بمسجد و
انها چهارده اند اول بسیار بلند ساختن دیوارهای ان مگر در صورتی
که بجهت محافظت همسایه لازم باشد دویم کنگره ساختن برای ان سویم
نقش ان بغیر طلا و اما نقش بطلا پس حرام است و نقش بصورت حیوانات نیز
محل اشکال است چهارم ان را راه عبور قرار دادن مگر اینکه دو رکعت نماز
در ان کند پنجم اب دهن و اب دماغ در ان انداختن ششم داخل شدن
کسی که سیر و پیاز خام خورده است و هنوز بوی انها از دهان او بیاید هفتم
بیع و شراء در ان هشتم فریاد زدن بجهة پیدا شدن گم شده نهم شپش
کشتن در ان دهم سنگ ریزه بلعبه یکو زدن یازدهم خوابیدن مگر
برای غریب و مثل او دوازدهم شعر لغو در ان خواندن سیزدهم صدا
در ان بلند کردن چهاردهم منزل مرافعه و اقامه حدود قرار دادن
پانزدهم حرفهای دنیائی گفتن که اصلا دخل بامر اخروی نداشته باشند
شانزدهم شمشیر از غلاف بیرون اوردن هفدهم اطفال و دیوانها در
ان راه دادن و غیر اینها هم هست خاتمه بدانکه مستحبست برای مصلی
گذاشتن ستره در وقتیکه شخص نماز کند در جائی که پیش روی او دیوار یا
صف نباشد بلکه پیش روی او فضائی باشد که ایمن از مارهٔ نیست اگر
چه مرور کننده بالفعل نباشد و فی الحقیقه این ستره تعظیم و توقیر نماز است
و گذاشتن ان اشاره است باینکه با خلق جدائی کردم و خود را از ایشان
قطع نموده توجه خود را بخالق نمودم و کیفیت ان این است که در پیش روی
خود بالا اقل از محل سجده عصائی یا چیز دیگر حتی ریسمان و نخ ان بگذارد
و ملاحظه نماید فاصله بودن ان را مابین خود و کسیکه از انجا بگذرد و

اکتفا بخط کشیدن برروی زمین که اثر آن بماند هم میشود مقدمهٔ هفتم اذان
است مقدمهٔ هشتم اقامه است وهریک از این دو احکام خاصه واحکام
مشترکه دارند پس دراینجا سه مقصد است مقصد اول درمسائل مختصه باذان
است ودر آن چند مطلب است اول درحکم اذان است بدانکه بعضی روایات
دلالت بروجوب آن دارند وبعضی بآن قائل شده اند درنماز صبح ومغرب
وبعضی از مقدمات واجبهٔ نماز جماعت وشرط صحت آن دانسته اند وبعضی
قائلند که شرط ثواب نماز جماعت است ومشهور واقوی این است که مستحب
موکد است وتاکید استحباب آن برای نماز صبح ومغرب بیشتر است وتاکید
استحباب اذان واقامه بحدی است که هرگاه شخص آنها را باهم فراموش نمود
وتکبیر نماز را گفت تا بحد رکوع نرسیده میتواند نماز را بهم بزند لکن باید در
همان وقت بمحض یاد آمدن باشد که اگر بعد از آن عزم بر ترک کند یا متردد بماند
قطع محل تامل است واگر عمداً از اول ترک کرده هم در قطع اشکال است دویم
در اقسام اذان است بدانکه اذان درشریعت بردو قسم است اول اذانی که دخل
بوقت نماز ونماز ندارد وآن درسه مقام است اول اذان واقامه ایست که
مستحب است درگوش مولود درروز تولد گفته شود مقام دویم اذانی است که در
صحرای موحش که سحره جن صورتهای موحشه درنظر می آورند بجهت دفع آنها بگویند
وباصطلاح مردم آنرا غول میگویند مقام سویم درگوش کسی که بجهت جهل ویا گوشت
حیوان نخوردن کج خلقی عارض وشده باشد بلکه برای مطلق کج خلقی هم خوب
است قسم دویم اذانی که دخل بنماز واوقات آن دارد وآن بردو قسم است اذان
اعلام واذان اعظام که اذان نماز است اذان اعلام این است که مقصود از اذان
اطلاع دادن مردم باشد بجهت نماز اذان اعظام احترامی است برای نماز هرچند
اعلامی در آن منظور نباشد که اگر شخص خود تنها باشد وخواهد اذان بگوید باز هم
مستحب است وگاهی هردو منظور میشوند پس اذان سه قسم میشود واذان اعلام
واذان اعظام دراحکام هم ازچند بابت مختلف اند اول اینکه درصحت اذان

اعلام قصد قربت شرط نیست اگرچه درثواب آن شرط است ولکن درصحت اذان
نماز قصد قربت شرط است دویم اینکه اذان اعلام باید اول وقت باشد واذان
نماز بانماز است هرچند آخر وقت باشد سویم اینکه اتصال اذان اعلام بنماز
معتبر نیست لکن اذان نماز فی الجمله اتصال ضرور دارد چهارم اینکه بعضی گفته
اند اخذ اجرت بر اذان اعلام حرام نیست لکن بر اذان نماز اجماعاً حرام است
پنجم بعضی قائلند که غلط در اذان اعلام عیب ندارد ششم اینکه اذان اعلام
همان یک قسم است که فصول اذان در آن تمام گفته شوند واما اذان نماز پس
هشت قسم برای حصول خود آن وتحقق ثواب آن درشریعت مقرر شده اول
اذان تمام دویم اذان قصر سویم اذان اقتصار چهارم اذان اکتفاء پنجم اذان
کفایت ششم اذان حکایت هفتم اذان سماع هشتم اذان تلفیق وتفصیل اینها
باینطریق است اول اذان حقیقی تمام وآن هیجده فصل است چهار الله اکبر وگفتن
اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله حیّ علی الصلوه حیّ علی الفلاح
حیّ علی خیر العمل الله اکبر لا اله الا الله هریکی دو مرتبه وبجهة تیمن وتبرک
بعد از شهادت برسالت شهادت برای امیرالمؤمنین بولایت وامارت مؤمنین
وصایت مستحب است لکن جزو اذان نیست وگفتن آن یکمرتبه کفایت میکند بجهة
حصول استحباب مطلق دویم اذان قصر که هرفصلی را یکمرتبه بگوید وآن بجهت مسافر
وکسی که کار شتابی دارد سویم اذان اقتصار وآن بجهت زنان است که شارع
قرار داده که زن در اذان اقتصار کند بیک تکبیر ودو شهادت چهارم اذان اکتفا
باذان نماز سابق واین درچند موضع است اول درجائی که جمع کند مابین دو نماز
مثل ظهر وعصر ومغرب وعشا واذان بگوید برای نماز اول دیگر نماز دویم اذان
نمیخواهد واکتفا میشود بهمان اذان برای هردو که ثواب اذان برای دویم حاصل
است وتحقیق مطلب این است که جا آوردن نمازهای مرتبه مثل ظهر وعصر و
مغرب وعشا بچند طریق میشود اول بطریق تفریق که مستحب است وغالب اوقات
طریقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وائمهٔ طاهرین بر آن بوده است باین نحو

که اول ظهر نافلهٔ ظهر و نماز ظهر را میکردند بعد میرفتند تا وقت فضیلت عصر که سایهٔ شاخص بقدر آن می‌شد و آن وقت نماز عصر را میکردند و در این صورت بی شبهه که اذان دیگر برای نماز عصر باید گفت دویم تفریق باینکه بعد از نماز ظهر قدری تاخیر بکنند تا سایه چهار سبع شاخص بشود بعد نماز عصر را بکنند و در اینجا هم اذان عصر بی شبهه مستحبست سویم تفریق باینکه قدری تفرقه زمانی بشود کمتر از این در اینجا هم ظاهراً اذان عصر مستحبست چهارم اینکه تفریق بشود بهمان جا آوردن نافلهٔ عصر بعد از نماز ظهر و در اینصورت اذان عصر نگفتن احوط است پنجم اینکه جمع کند باینکه بعد از نماز ظهر بلا فاصله مشغول عصر بشود و این جمع در بعض مقامات مستحبست و در غیر اینها رخصت است اگرچه ترک فضیلت است اما مقام استحباب جمع پس در چند موضع است اول در نماز عصر جمعه است که آنرا بعد از نماز جمعه یا ظهر بلا فاصله بکنند دویم در نماز عصر روز عرفه است در عرفه که آنرا با نماز ظهر جمع کند سویم در نماز مغرب و عشاء در مشعر الحرام است که مغرب و عشا را از اول وقت تاخیر می‌اندازند و هر دو نماز را با هم می‌کنند و در این سه مقام اذان نماز عصر و عشا مستحب نیست بلکه بدعت است در صورتیکه جمع کند و بعضی گفته‌اند که اذان عصر جمعه و عصر عرفه در عرفه و عشاء در مشعر الحرام ساقط است چه جمع بشود و چه تفریق بشود و در این تامل هست چهارم جمع مابین دو نماز که مستحاضهٔ کثیره میکند که یک غسل میکند بجهة نماز ظهر و عصر و یک غسل برای نماز مغرب و عشاء پنجم برای مسلوس در صورتیکه بیک وضو بخواهد دو نماز را بکند و در غیر این مقامات جمع مابین دو نماز مستحب نیست چه در اول وقت و چه غیر آن بلکه مرخص فیه است و کلامی هست که در این صورت که جمع مرخص فیه است آیا اذان ساقط است یا نه احوط سقوط است دویم از اقسام اذان اکتفاء اذان نماز قضا است که هرگاه شخص مشغول نماز قضا می‌خواهد بشود در اول شروع اذان بگوید بعد هر قدر که در آن مجلس قرار است که نماز قضای

کند اقامه تنها بگوید و مراد از قرار عادتیست که بجهة خود معین نموده یا بنائی که دارد که چه قدر نماز کند مسئله هرگاه در بین نمازهای قضائی نماز ادائی کرد یا فاصله بسیار شد اذان برای نماز بعد از آن بگوید مسئله در نماز قضای اجیری اگر شرط اذان و اقامه کرده این حکم نمیاید پنجم اذان کفایت و آن در صورتی است که در مسجدی از نماز جماعت فارغ شده باشند و هنوز صفوف تمام بهم نخورده باشند و کسی بیاید در آن مسجد بخواهد نماز کند اذان و اقامه آنها که گفته‌اند کفایت برای نماز بعد از دیگر آنهم میکند چه نماز جماعت بکنند چه منفرد چه قصد حضور جماعت داشته باشند و نرسیده باشند یا از اول قصد انفراد یا جماعت مستقل داشته باشند در همهٔ این صورت نه اذان بگویند و نه اقامه تکبیر نماز را بگویند و مشغول نماز شوند مسئله جریان این حکم در غیر مسجد خالی از قوت نیست مسئله هرگاه نماز اولی ادائی باشد و دویمی قضائی بجهت خود یا نیابت یا بعکس سقوط محل اشکال است مسئله هرگاه این نماز جماعت دویمی که اذان و اقامه گفته‌اند تمام کنند و هنوز متفرق نشده سیومی بهم رسید ظاهر این است که باز هم حکم در آن جاری است و همچنین مسئله هرگاه اهل نماز جماعت که هنوز متفرق نشده‌اند از اول بی اذان و اقامه نماز کرده‌اند جریان این حکم برای جماعت ثانیه مشکل است و اگر اکتفا بسماع اذان و اقامه کسی دیگر نموده‌اند شاید حکم جاری بشود ششم اذان سماع و آن در چند موضع است اول اذان که برای نماز جماعت گفته شود همینکه امام آنرا شنید دیگر نماز او و نماز مامومین که با او هستند یا بعد ملحق میشوند اذان نمیخواهد بلکه در مشروعیت اذان هم اشکال است دویم هرگاه کسی اذان و اقامه گفت هرچند منفرد باشد و کسی دیگر شنید و میخواهد نماز جماعت کند یا نماز منفرد کند همان شنیدن کفایت میکند لکن بعد از شنیدن تکلم نکرده تکبیر نماز را بگوید مسئله آیا در شنیدن اذان و اقامه شنیدن همهٔ آن لازم است یا شنیدن بعض آن هم

کافی است درصورتی که خود مؤذن تمام کفته باشد اقوی اول است و ثانی
خالی ازوجه نیست هفتم اذان حکایت وبیان آن این است که همین که
شخص صدای اذانی شنید وهرچند اذان اعلام باشد مستحب است برای او
حکایت آن یعنی بعد از هر فصلی بلا فاصله که مؤذن کفت مثل او بکوید واکر
بعد از شنیدن حی علی رسد مقام لاحول ولا قوة الا بالله بکوید بهتر است
حتی اینکه این حکایت درحالت نماز هم مستحب است وبعد از عمل باین مستحب
کفایت میکند از اذان نمازی که بعد از آن بجامی آورد هشتم اذان تلفیق
یعنی اذانی که قدری را بشنود وقدری را خود بکوید یا اینکه خود مؤذن از
فصول کم کند وسامع آنرا بکوید با ملاحظهٔ ترتیب وشاید بی ملاحظهٔ آن هم
مجزی باشد مطلب سوم دراحکام اذان است وچون غالبا با اقامه شریک
است دراحکام مشترکه بیان میشوند وحکم خاص اذان در اذان اعلام است
وسابقا بیان شد مقصد دوم دراقامه است وحکم آن استحباب موکد
است فی بعضی از علماء واجب دانسته اند وتاکید آن بیشتر از اذان است و
اقسام آن شش است اول اقامهٔ تمام وآن مثل اذان است درفصول مکر اینکه
دو تکبیر از اول ساقط است ویک تهلیل از آخر ولکن دو مرتبه قد قامت الصلوة
بعد از حی علی خیر العمل دارد دوم اقامهٔ قصر وآن برای مسافر است وکسیکه کار
شتابی دارد مرخص است که از هر فصلی یکی را بکوید بقصد خصوص اقامه و
ثواب آن برای او حاصل است سوم اقامهٔ اقتصار وآن درخصوص زن
است که عوض اقامه میکوید الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
عبده ورسوله ودرخصوص کسی که اقتدا میکند بمخالف مذهب بطریقی که در
جماعت بیان میشود دراقامهٔ او کافی است از قد قامت الصلوة تا آخر چهارم
اقامه کفایت بنحویکه دراذان کذشت پنجم اقامهٔ سماع بهمان طریق که در اذان
کفته شد ششم اقامه تلفیق بهمان کیفیت مقصد سوم دراحکام مشترکه
اذان نماز واقامه است وآنها بر دو قسم اند شرائط ومستحبات اما شرائط اول

لزوم

لزوم نیت قربت مثل همه عبادات از اول تا آخر آن بخواستدامه وبعضی لازم
دانسته اند درنیت آن تعیین آن نماز که اذان برای آن است وخالی از
قوت نیست دوم ایمان پس اعتماد باذان مخالف نیست لکن درسماع
اذان ایشان خالی از وجه نیست سوم بلوغ بنابر قول بعضی لکن ظاهر
این است که اکر نابالغ ممیز باشد وقصد قربت کند اذان او صحیح است واحکام
صحیح براو جاری می شود چهارم صحیح خواندن آنها پس اکر غلط بخوانند یا تبدیل
حرف کند باطل است پنجم دخول وقت نماز پس اذان نماز واقامه قبل از
وقت باطل است واکر بخیال وقت کفت ودر اثناء آنها وقت داخل شد هم
صحت آنها محل اشکال است اکرچه درنماز کفایت کند ششم ترتیب مابین
فصول هفتم ترتیب مابین اذان واقامه پس اکر فصل مؤخر را مقدم کفت
آن مقدم کفته را ثانیا بعد از مؤخر کفته بکوید وهمچنین هرکاه اول اقامه
کفت بعد اذان را ثانیا اقامه را بکوید وبعضی قائلند که تقدیم عمدی مبطل است
وباید همه را از سر بکیرد هشتم موالات مابین فصول هریک که بحسب صورت
متعارف در اهل شرع بهم نخورد نهم موالات مابین اذان واقامه که فاصله
زیاد نشود وتحدید آن بحسب متعارف اهل شرع است واما مستحبات اول
طهارت از حدث است لکن در اقامه بعید نیست که از شرایط باشد دوم
استقبال قبله است سوم قیام است وبعضی هر دو را در اقامه از شرایط دانسته
اند چهارم حرف نزدن است در اثناء آنها ومابین آنها واحوط بلکه اقوی در
اقامه حرمت کلام است بعد از قد قامت الصلوة درنماز جماعت مادامیکه بر
آن قصد برقرار است پنجم وقف است در آخر فصول آنها لکن در اذان
مابین دو فصل اندک تانی کند ودر اقامه بمجرد وقف بر آخر فصل شروع بفصل
دیکر کند مسئله اکر ساکن نمود آخر فصل را وبلا فاصله شروع کرد در
فصل دیکر بدون وقف که اندک مکثی میخواهد وبعضی حکم نموده اند که این
وصل بسکون عیب ندارد وهمچنین در تسبیحات واذکار مکرره مثل تسبیح

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و این قول خالی از وجه نیست و احوط وقف
است پنجم اظهار الف و ها لفظ الله در آخر هر فصلی بنحوی که خوب ظاهر شوند
و باخفاء اداء نشوند ششم فاصله ما بین اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا
یک گام برداشتن یا نشستن یا سجده یا ذکری یا دعائی یا حرف زدنی یا قدری
سکوت لکن بجهة نماز صبح حرف نزدن بهتر است و بجهة مغرب گام برداشتن
یا سکوت یا تسبیح بهتر است و دو رکعت نماز در خصوص مغرب محل اشکال است
و در غیر آن هر جا ممکن است از نافله باید حساب شود مسئله هرگاه بنای
ترک اذان داشت و اقامه گفت بعد بنای او بر اذان شد آن را بگوید و اقامه را
اعاده کند مسئله هرگاه منفرد برای خود اذان و اقامت گفت بعد بنای
امامت شد مستحب است اعاده مقدمه نهم تکبیرات بدانکه مستحب
است افتتاح نماز بشش تکبیر غیر تکبیرة الاحرام و هفتم آنها تکبیرة الاحرام را قرار
بدهد و بعضی گفته اند که اولی را تکبیرة الاحرام هم میتواند قرار بدهد پس
شش تکبیر مستحب در نماز اند نه مقدمه و احوط اول است و نیت افتتاح باید
بیکی باشد نه بیشتر از یکی و این تکبیرات را متصل میتوان گفت و ما بین
آنها ادعیه هم وارد شده که بیان خواهند شد و پنج تکبیر هم خوبست و سه
تکبیر هم خوبست مسئله این تکبیرات برای هر نمازی مستحب اند و بعضی
تخصیص بهفت موضع داده اند هر نماز واجب و اول رکعت نماز شب و
مفرده وتر و اول رکعت نافله ظهر و اول رکعت نافله مغرب و اول رکعت
نماز احرام و وتیره و ظاهر تاکد استحباب است در اینها مقدمه دهم
ادعیه توجه بنماز است و آن ادعیه بر دو قسم اند قسم اول ادعیه که بعد
از تکبیرات مقرر شده اند باین طریق که بعد از سه تکبیر بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ
الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِینُ لا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی
ذَنْبِی اِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ بعد دو تکبیر بگوید و بگوید لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ
وَالْخَیْرُ فِی یَدَیْکَ وَالشَّرُّ لَیْسَ اِلَیْکَ وَالْمَهْدِیُّ مَنْ هَدَیْتَ لا مَلْجَاَ مِنْکَ

اِلَّا اِلَیْکَ سُبْحَانَکَ وَحَنَانَیْکَ تَبَارَکْتَ وَتَعَالَیْتَ سُبْحَانَکَ رَبَّ الْبَیْتِ
بعد از آن دو تکبیر بگوید و بگوید وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ
عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِیفًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ اِنَّ صَلٰوتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ
وَمَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَبِذٰلِکَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ
پس شروع باستعاذه و سوره حمد نماید قسم دویم ادعیه توجه بی تکبیرات
سه دعا وارد شده اول اینکه پیش از تکبیرة الاحرام بعد از اقامه بگوید اَللّٰهُمَّ
رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ بَلِّغْ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
الدَّرَجَةَ وَالْوَسِیلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضِیلَةَ بِاللّٰهِ اَسْتَفْتِحُ وَبِاللّٰهِ اَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ اَتَوَجَّهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاجْعَلْنِی بِهِمْ عِنْدَکَ وَجِیهًا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ دویم دعائی
را بنحوی که گذشت تنها بخواند و تکبیرة الاحرام گوید سویم اینکه بعد از تکبیرة
الاحرام بگوید یَا مُحْسِنُ قَدْ اَتَاکَ الْمُسِیءُ وَقَدْ اَمَرْتَ الْمُحْسِنَ اَنْ یَتَجَاوَزَ عَنِ الْمُسِیءِ
اَنْتَ الْمُحْسِنُ وَاَنَا الْمُسِیءُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَجَاوَزْ عَنْ
قَبِیحِ مَا تَعْلَمُ مِنِّی مقدمه یازدهم سعی در تحصیل شرائط قبول و دفع موانع
و حوابس آن و سعی در زیادتی درجه آن توضیح این مطلب این است که بعد
از آنکه نماز جامع شرائط صحت شد که بحسب تکلیف بجا آمده که دیگر اعاده
و قضاء آن بذمه نیاید قبول آن مرحله دیگریست و کمال قبول آن درجه دیگر
است و بجهة قبول آن شرائطی هست که باید بعمل بیایند و بعضی صفات مانع
قبول اند و بعضی افعال حبس آن مینمایند که بعد از رفع آنها قبول محقق میشود
لهذا چند امر در این مقدمه بیان میشود اول در شرط قبول شدن
نماز که عمده همه شرائط است بلکه همه نماز در عالم معنی برای آنست و آن اقبال
قلب است بر نماز در وقت اداء آن که مستمر باشد تا آخر آن و این اقبال
روح نماز است و حرکات قالب این روح اند و در احادیث متواتره نبویه
و امامیه وارد شده که هر قدر از نماز که اقبال در آن هست قبول درگاه

خالق میشود پس اگر در بعض حالات آن هست مقبول همان است پس
بعض نمازها ثلث آنها قبول است و بعضی ربع آنها و بعضی عشر آنها و نماز مثل
جسم است جان آن اقبال قلب است اگر هیچ در آن نیست مثل میت بی روح
است و اگر جزئی در او هست مثل کسی است که هنوز قدری از اعضاء او روح
دارد و رمقی از حیاة دارد پس بیان این مقدمه که شرط قبول است از لوازم
است و تحقیق آن این است که اقبال قلب در نماز بشش چیز حاصل میشود اول
حضور قلب دویم تفهم سوم تعظیم چهارم هیبت پنجم خوف و رجاء
ششم حیا اما حضور قلب پس معنی او این است که در دل فکری بغیر از آنچه
با او مشغول است نباشد و بعد فهمیدن این است که چه میگوید و علاوه
بر این باید عظمت خدائی در قلب او تاثیری بکند چون که می شود شخص با کسی
حرف بزند که دل او جای دیگر نیست و میفهمد چه میگوید لکن آن کس
عظمتی در دل او ندارد و بعد از حدوث عظمت در قلب خوفی از آن عظمت
در قلب حاصل میشود که آنرا هیبت می گویند و این غیر خوف از اذیت است
و بعد از آن بسبب علم بوسعت رحمت و فضل او امیدی باو حاصل
می شود و بعد از آن بواسطه ملاحظه تقصیر خود صفت حیاء عارض وی شود
و کیفیات توجه قلب و غفلت آن در نماز مختلف است گاهی بی حضور
قلب بودن در نماز بطریقی میشود که هر گاه شخص انصاف بدهد می بیند
که این حضور و مکالمه با خالق خود کمتر شده از مکالمه با رفیق و نوکر و
غلام که در وقت مکالمه با ایشان متوجه است که چه میگوید و در این
وقت اصلاً و ابداً ملتفت نیست پس اگر از حالت این کیفیت کذا اخته
شود بجا خواهد بود و تنزلات و درکات بی حضوری مختلفند بعضی پست
تر از بعضی همچنانکه حضور قلب را مراتب و درجات مختلفه هست بعضی
بالاتر از بعضی و اعلای مراتب آن مرتبه امام متقیان ع است که در نماز
تیرها را از بدن او میکشید و احساس نمیکرد با وجودی که در خارج نماز

تاب نمی آورد و بعد از آن مرتبه بعضی از صلحاء متقیان است که در نماز بود
طاقی از مسجد خراب شد که مردم همه جمع شدند و باو معلوم نشد تا از نماز
فارغ شد و بعد از آن مراتب غیر متناهیه بحسب معرفت شخص دارد حاصل
آنها ملتفت شدن است باینکه در مقام حضور خاص پادشاه حقیقی که مالک
زمین و آسمان است بر آمده ام و در موقف مکالمه با او هستم و او متوجه من
است و همین که باین ملتفت شد البته بر دل و زبان و اعضاء و حرکات و سکنات
و وجنات احوال و حالات وقوف بندهٔ ذلیل در حضور پادشاه جلیل ظاهر می شود
اما دل پس در آن تنبه حاصل می شود و از بیهوشی غفلت از خالق خود بحال می
آید بعد توجه برای او حاصل می شود و میفهمد که چه میکند و چه میگوید و اقلا
حیاء بجهت او حاصل می شود که از اینکه مکالمه با ملک الملوک کمتر از حرف زدن
با خادم و مملوک نباشد که در وقت مخاطبه ایشان متوجه می شود که چه با ایشان
میگوید در اینجا چنین نباشد که ابداً اندا ندچه میگوید و با کی حرف میزند و بعد
از این حالت شرم از دروغ گفتن در او حاصل میشود در افعال و اقوال و قرائت
پس ملاحظه کند که ایستادن او ایستادن دروغ گو نباشد و بزبان دروغ نگوید
و تکبیر او خدا را دروغ نباشد و گفتن ایاک نعبد دروغ نباشد و بعد از این
ملاحظات اعضا و جوارح او خاضع و خاشع می شوند پس چشم باین طرف و آن طرف
نگاه نمیکند و بطریقی که مستحب است از آنهم بسته نگاه میدارد و بطرف
پائین نگاه میکند و بدن را حرکت نمیدهد و دستها را در جای خود نگاه می
دارد و با ریش و اعضای بازی نمیکند و در نهایت آرامی تن می شود و شتاب
نمیکند و اگر از متکبران بر مخلوقین است در وقت نماز کردن طاعت و بندگی
و خدمت خالق است اوضاع تکبر بر خالق نفرو شد و کثافت و نجوست و خباثت
اصل و حال و عاقبت خود را در نظر بیاورد و اگر لباس اهل تکبر و تجبر و اعداء الله
در بر دارد اقلاً وقت نماز آنها را بیرون بیاورد لباس پاکیزه که مناسب ذلت
باشد در بر کند و در هر حالتی از قیام و رکوع و سجود حالت قلبیه بر طبق آنها حاصل

چونکه افعال و اقوال و حالات و هیئات نماز بر طبق معراج اند که در هر حالتی ترقی از برای شخص حاصل شود همچنانکه حضرت ختمی ماٰب فرموده ان الصلوة معراج المؤمن پس نمازی که از اول تا اخر ان ذکر دنیا و روی کردانی ان خدا بلکه تدبیر و فکر معصیت او باشد تنزل بدرک اسفل است نه معراج و اقل مراتب حضور و اقبال این است که شخص در نماز با دل خود حدیث دنیا نکوید و خود را بحالت ایستادن نزد اقای بزرک تصور نماید و این حدیث دنیا کفتن با دل دو سبب دارد یکی سبب ظاهری که چشم خود در نماز چیزها می بیند که حواس او متفرق می شود و از جائی بجائی میرود که از توجه بان بماند و علاج این دفع اینها است از پیش نظر خود و یکی سبب باطنی که غلبهٔ حب دنیا و خلوص قلب در میل بان است که دل بسمت دیکر نمیرود هرچه او را برکردانی بسمت محبوب و معشوق خود میرود و معالجه این صعب است و بتامل و تفکرات می شود نسأل الله التوفیق لذلک مطلب مهم بدانکه نماز که میزان اعمال است و معیار اعمال است و عمود دین است و مناط قبول اعمال است که اکر قبول نشد در نامهٔ اعمال مقبوله درج نشد در قیامت نظر بهیچ عملی از او نمیکند شرط قبول ان اقبال قلب است در ان پس نماز بی اقبال مردود است یعنی او را بنماز کذار بر میدهند و معنی پس دادن او این است که ابداً اجری ندارد اکرچه بحسب ظاهر شرع بکویند صحیح است یعنی اعاده و قضای انرا نخواهند و عقاب بر ترک ان نکنند و بعضی کفته اند که معنی عدم قبول ان این است که قبول کامل نمیشود و علی ای حال همینکه بی اقبال در نماز قبول انرا بر داشت و قبول نشدن ان قبول باقی اعمال را برداشت مصیبت سنکین می شود از نمازهای اغلب ناس و باقی اعمال ایشان و هلاکت عموم پیدا میکند لکن خداوند عظیم رحیم بلطف عمیم خود تلافی قرار داده نوافل نمازها را که جبر این شکست میکنند و اتمام این ناقص می نمایند و باین تلافی نماز واجب بی اقبال بسبب بجا اوردن نوافل مقبول میشود و باعث قبول همه اعمال میشود و لکن در اینجا مسئلهٔ دیکر هست که ایا توجه و اقبال

قلب

قلب در خود این نوافل شرط است بجهت تلافی بی اقبال در نماز واجب یا اینکه نافله صحیح اکرچه بی توجه و اقبال قلب باشد تلافی میکند شهید ثانی اعلی الله مقامه میفرماید که این توسعه و لطفیست از جانب خدا که محض بجا اوردن این نوافل بطریق صحیح تلافی میکند و بعضی از فقهاء در این تامل دارند و میکویند باید در اینها توجه قلب باشد که تلافی بی توجهی شود و قول اول اقرب بوسعت لطف و تفضل الهی است مطلب دویم در موانع قبول اند که رفع انها از مقدمات است و انها بسیار اند از انجمله عجب و خودپسندی است که حبس عمل میکند و بعضی حکم بطلان نموده اند در نماز مقارن عجب و از انجمله حبس حقوق واجبه است خصوصاً حبس زکوة که باعث قبول نشدن نماز است و از انجمله است ناشزه بودن زن و کریختن مملوک و حسد و تکبر و غیبت و حرام خوردن و شراب خوردن بلکه مطلق فسق مانع قبول کلی است مطلب سویم در اموری چند که اجر نماز را کم میکند و رفع انها از مقدمات است اول اینکه شتاب و تعجیل نکند مکر در ضیق وقت دویم اینکه حاقن و حاقب نباشد یعنی مدافع بول و غائط نباشد اکر بتواند قرار بکیرد و اکر مانع قرار باشد نماز باطل می شود سویم اینکه در نماز اب دهن و اب دماغ نیندازد مکر اینکه مانع قراءت باشد چهارم اینکه سر بهوا و چشم باین طرف و ان طرف ننماید پنجم اینکه چشم را نه بندد بلکه بنظر چشم بپائین باشد مثل چشم بسته ششم اینکه اعمالی که غفلت و بازی و تکبر در انها هست بجا نیاورد هفتم اینکه خواب الوده نباشد و با کسالت نباشد و خاتمه بعد از انکه شرائط قبول را موجود نمود و موانع قبول را مرتفع کرد سعی در ارتفاع درجهٔ قبول نماید چونکه درجات ان نهایت ندارند و چیزهائی که باعث ارتفاع درجه نماز ند بسیار اند از انجمله انکشتر عقیق در انکشت داشتن و از انجمله بوی خوش بکار بردن است که کاهی ثواب نماز را بهزار نماز میرساند و از انجمله شانه کردن محاسن است و از انجمله مسواک کردن است پیش از نماز

که فضائل بسیار برای آن هست و از آنجمله متزوج بودن است که نماز متزوج
هفتاد مقابل شخص عزب است وغیر اینها بسیار اند **مقدمهٔ دوازدهم**
در مقدمهٔ متصلهٔ مقارنه که بسبب شدت مقارنه شبیه بجزء نماز است بلکه
بعضی آنرا جزء گفته اند و آن نیت است که عبادت بودن همه عبادات بآن
بسته است و امر آن در نهایت آسانی است و در نهایت مشکل است و آنرا
احکام و مسائل خاصه هست پس بیان چند مطلب ضرور است اول در
حقیقت نیت و برای فهم آن مطلبی بیان می شود که حقیقت آن معلوم شود
و وسواس در آن دفع بشود بدانکه هر عاقلی که کاری میکند از روی شعور
اول تصور آن در قلب او افتاده بعد تصور فایدهٔ آن نموده و بعد از آن
قلب که همهٔ اعضا و جوارح خادم او هستند تحریک اعضا و جوارح بجهت حصول
آن مینماید و مقدمات آنرا بعمل میآورد و بعد از مقدمات آن کار را بعمل
میآورد بی اینکه ضرور باشد که مقارن آن کار قدری تامل کند و در دل خود
بگذراند که من این کار را بجهت این فایده میکنم پس نیت آن اراده است که
منشاء او تصور فایدهٔ کار است دیگر نه گذرانیدن تازه در دل میخواهد و نه
گفتن زبانی بلکه این هر دو در انظار عقلا خصوصاً بزبان آوردن لغو محض اند
و توضیح این بمثال این است که هرگاه در جائی نشسته باشی شخصی که مستحق
تعظیم است شرعاً یا عرفاً داخل مجلس بشود بمحض افتادن نظرت بر او از جا بر
میخیزی و تعظیم او بانیت حاصل شده بی اینکه در وقت برخاستن قدری خود
در دل خود بگذرانی که برمیخیزم برخاستن در مقابل روی این شخص بجهت
تعظیم او برای خدا یا برای مطلب دنیوی یا بجهت خوف و مانند اینها همین
قدر که دیدن او و دانستن ثمرهٔ آن محرک ارادهٔ تو شد و قدرت تو با اراده تو
در برخاستن تو نموده عمل ترا بانیت نموده و اثر آن بر آن مترتب شد بی احتیاج
بگذرانیدن و ترتیب آنها در دل زیاده بر آنچه در دل هست از تصور و داعی و
تحریک داعی چونکه در دل بودن چیزی است و تصور و گذرانیدن آنچه در دل

است

است و احضار آن و اخطار آن چیزی دیگر است همچنانکه بزبان آوردن آنچه
در دل است چیز دیگر است و همچنانکه بزبان آوردن قصد و نیت لغو بی
ثمر است گذرانیدن بترتیب الفاظ زیاده بر حصول ارادهٔ قلبیه که برانگیخته
شده از دانستن فایده هم لغو است و تفاوتی در این مابین عبادات واجبه
و مستحبه نیست پس همچنانکه دعاء در تعقیب می خوانی و در شبهای ماه
رمضان دعای افتتاح و سحر را میخوانی بی اینکه قبل از خواندن در دل قدری
ترتیب بدهی که فلان تعقیب را می خوانم ندباً قربة الی الله یا دعای افتتاح را
در شب ماه رمضان میخوانم ندباً قربة الی الله و بلاشبهه این عبادت از تو بعمل
آمد نماز و وضو نیز همین طور است پس اذان ظهر را که شنیدی و میدانی
که نماز ظهری خداوند عالم از تو خواسته است برخیزی مهیا میشوی آب
می آوری وضو میگیری در مقام نماز می ایستی اذان و اقامه میگوئی تکبیر
نماز را میگوئی دیگر ضرور نیست که قدری با دل خود بگذرانی که نماز ظهر را
بجا می آورم وجوباً اداء قربة الی الله بی اینکه این را در دل بترتیب بگذرانی
نماز ظهر را بجا آورده اداء وجوباً برای خدا بسبب آن ارادهٔ ثابته در
قلب بدون اینکه بزبان بگوئی پس نیت ترکیب ندارد و عربی و عجمی و ترکی و
هندی ندارد و در قلب همه یک طور است صفت لغات در آن جاری
نیست بلکه بزبان گفتن لغو است بلکه مکروه هست بلکه بقصد تشریع حرام
است و این ایستادنها و تفکر و تامل و تغییر احوال همهٔ شغل وسواس خناس
است و همینکه وسواسی میبیند که نیتش نمیآید همان نیامدن نیت نیت
حقیقی است تکبیر بگوید و مشغول شود و این وجه اینکه گفتیم که نیت آسان
ترین چیزها است بلی اگر گفته باشند کاری بکن بی نیت آن صعب است
بلکه محال است و اما اینکه گفتیم که نیت از همه چیز صعب تر است مراد از آن
خلوص نیت است که آن مشکل است بیان آن اینکه اصل قصد و نیت
فرمان برداری بطریقی که گفته شده آسان است لکن چون خلوص هم

شرط است حقیقت خلوص در بعض مقامات بسیار صعب است توضیح این
مطلب این است که بعد از آنکه شخص ملاحظه نمود نماز یا عبادت دیگر را او
دانست که خداوند عالم این را میخواهد و این دانستن او را محرک شد که
عمل را بجا آورد و دیگر ثمری بجهة عمل غیر از فرمان برداری بنظر نیاورد این
خلوص نیت است و اما هرگاه در آن عمل ثمری دیگر هست مثل خوش
آمدن مردم از او یا مدح و ثناء از کسانیکه او را می بینند یا رفع درد دلها یا
شهرت کردن بعد از این یا مثل خنک شدن بدن یا گرم شدن آن در غسل
یا مثل اینها پس خالص نمودن عمل از اینها صعوبت دارد و خلاص شدن
از این صعوبت هم دخلی بگذرانیدن دل ندارد چون که مناط در آن محرک
است پس هزار مرتبه اگر قربت را در دل بگذراند یا بزبان بگوید و لکن
اصل محرک او یکی از اینها باشد عمل خالص نمیشود و چون بسیاری از مردم
در اعمال خود مبتلا باین کیفیت هستند لهذا بیان تفاصیل آن لازم است
در دو فصل فصل اول در ملاحظه مدح مردم او را و خوش آمدن ایشان که
آنرا ریاء گویند فصل دویم در ملاحظه ثمرات دیگر که مرتب بر عمل می شوند
فصل اول بدانکه ملاحظه نمودن مردم در عبادت خدا بچند طریق میشود
اول اینکه اصل عبادت را بخصوص برای ریاء و شهرت و سمعه بجا می آورد
و این باطل است بی شبهه و حرام است و داخل گناهان کبیره است بلکه
شرک است بخداوند عالم و همین که عبادت باین نیت شد اگر چه اعلای
عبادات باشد مثل اینکه شخص در جهاد در رکاب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله کشته شود لکن قصد او شهرت و ریاء باشد اجری نزد خداوند
ندارد دویم اینکه قصد او در اصل عمل فرمان برداری خدا و ریاء هر دو باشد
باین طریق که هر دو روی هم رفته باعث عمل شده یا هر یک سبب مستقل باشد
یا ریاء اصلی و قربت تبعی یا قربت اصلی و ریاء تبعی باشد در جمیع این چهار
صورت عمل باطل بلکه وزر و وبال حاصل است سیم اینکه در اصل عمل

قصد

قصد خالص است لکن در یک جزء از واجبات آن قصد ریاء کرد پس اگر آن جزء
قابل تدارک نیست مثل روزه که ممکن نیست بعوض جزء ریائی آن جزء
دیگر آورد این هم باطل است و اگر قابل باشد مثل آنکه یک جزء از دعا یا اذان را
ریاء گفت و بعد عود نمود بقصد قربت گفت عمل صحیح میشود همان معصیت
در آن جزء نموده است و اما در مثل نماز هرگاه یک جزء واجب آنرا ریاء
بجا آورد یا تدارک آن ثانیاً بقصد قربت ثمر دارد یا نه محل اشکال است
چهارم اینکه بعض اجزاء مستحبه عمل واجب را ریاء نمود مثل آنکه قنوت
را ریاء خواند یا در استغفر الله ما بین دو سجده ریا کرد قول بصحت در این
خالی از وجه نیست و احوط اعاده است پنجم اینکه در بعض اجزاء عمل
مستحبی که هیئت اجتماعیه ندارد ریاء نمود مثل اینکه قرآن میخواند در یک
آیه قصد ریاء کرد همان یک آیه باطل و باقی صحیح اند و اگر خواندن آن سوره
بر او واجب باشد باز همان یک آیه را اعاده کند مجزیست ششم آنکه در
جزء عمل مستحبی که هیئت اجتماعیه دارد ریاء نمود مثل اینکه در زیارت
عاشورا در یک لعن یا سلام آن قصد ریاء نمود پس اگر اعاده آن نمود بقصد
قربت صحیح میشود و اگر بهمان طریق گذاشت اصل عمل باطل است و شاید
ثواب مطلق زیارت در آن فقرات که ریاء در آنها نبوده حاصل شود هفتم
اینکه اصل عمل بقصد قربت باشد لکن مکان آن بقصد ریاء باشد مثل
اینکه شخص اصل نماز را برای خدا خالصاً خواهد کرد لکن مسجد رفتن بقصد
ریاء بمسجد رفتن یا اینکه مسجد آمدن لله باشد لکن صف اول ایستادن
ریاء باشد صحت محل اشکال است هرگاه این ایستادن او برای این باشد
که مردم ببینند اما اگر هنگام مسجد رفتن ریاء کرد و حال ایستادن دیگر
فارغ شده اظهر صحت است هشتم اینکه اصل عمل خالص لکن در زمان
آن ریاء نمود مثل اینکه شخص اصل نماز را برای خدا میکند لکن ریاء در
اول وقت بجا آورد صحت محل اشکال است نهم آنکه اصل عمل برای خدا باشد

لکن ریاء در صفتی از صفات آن است که حکم علیحده دارد مثل جماعت بجا
آوردن قول بصحت اصل عمل خالی از وجه نیست لکن احتیاط بسیار شدید در
اعاده است مسئله جماعت بجا آوردن بجهة تقیه با مخالفان مذهب عیبی
ندارد بلکه مستحب است و کیفیت خاصه دارد در مسائل جماعت انشاء الله
بیان می شوند مسئله جماعت با پیش نماز موافق از جهة خوف از او صحیح نیست
هرگاه احکام جماعت را جاری کند و هرگاه مثل منفرد رفتار بکند همین قدر از
خوف بنماید که جماعت میکنم صحت خالی از وجه نیست دهم اینکه ریاء کند
بتانی خواندن ظاهر این است که باطل نیست یازدهم اینکه ریاء کند بتعجیل
خواندن ظاهر این است که باطل است دوازدهم اینکه ریا کند بهیئات نماز
مثل کج نمودن و بعض حالات خشوع ظاهر این است که اصل نماز باطل
نشود لکن فی الجمله اشکالی دارد سیزدهم اینکه ریا کند در فعلی از افعال حال نماز
که دخل باجزاء ندارد مثل تحت الحنک گذاشتن ظاهر این است که باطل نمی
کند اگرچه معصیت بریاء حاصل شده باشد چهاردهم اینکه مجموع عمل برای
خدا است لکن در اثناء عمل که مردم او را ببینند خوشحال شود این عیبی ندارد
پانزدهم اینکه اصل عمل و صفات آنرا خالصاً بجا آورده لکن در خیال او ریاء
میکند رد و آنرا خوش ندارد این ابداً عیب ندارد و این خطور ریاء است نه خود
ریاء بلکه متاذی شدن او دلیل نهایت خلوص است فصل دویم در ملاحظه
بعض ثمرات عمل که اگر قصد نشوند هم مرتب هستند پس قصد این ثمرات یا مباح است
مثل گرم یا سرد شدن در غسل باب سرد یا گرم و مانند آن یا راجح است و تفصیل
حکم در مباحات اینست که اگر محرک شخص بر عمل بندگی و آن ثمره با هم باشد چهار
قسم دارد اول اینکه بطریقی است که بندگی خدا و آن ثمره روی هم رفته محرک شده اند که اگر گرم
شدن مثلاً نبود غسل نمیکرد ظاهر حکم ببطلان است دویم اینکه بطریقی است که هر دو
علت مستقله اند که اگر عبادت نبود بجا میآورد برای آن ثمره و اگر ثمره نبود برای عبادت
هم عبادت بجا میآورد ظاهر حکم بصحت است سیم اینکه بالذات مقصود گرم شدن است و بالتبع

قصد غسل نمود در اینجا حکم ببطلان می شود چهارم اینکه بالذات مقصود غسل است
و بالتبع گرم شدن ظاهر این است که عیب ندارد و در مسائل نیت وضو هم باین
مسئله اشاره شد و اما هرگاه آن ثمره راجح باشد مانند از بابت نماز مثل اینکه
تکبیرهای نماز را بگوید و قصد اعلام غیر کند بعضی از علماء فرموده اند که
اگر اصل گفتن برای نماز است و بلند گفتن برای اعلام است عیب ندارد
و در این حرف تاملی هست اقوی این است که اگر بالذات قصد نماز باشد و
بتبعیت قصد اعلام نماید عیب ندارد و راجح و مباح در این خصوص تفاوت
ندارد این است تمام کلام در اصل نیت و خلوص و خلاصه کلام این است
که در نیت عبادت همان قدر که شخص معین بداند که کدام مامور به را میخواهد
بجا بیاورد و محرک او فرمان برداری باشد کفایت میکند دیگر صفات
فعل از وجوب یا ندب یا قضا یا ادا یا قصر یا تمام هیچ کدام ضرور نیست مگر اینکه
تعین آن امر که فرمان آن را میبرد موقوف بر آن باشد پس هرگاه شخص در وقت
نماز ظهر محرک او امر خداوند شد باین نمازی که الان وقت آن شده برخاست
و تکبیر گفت دیگر تصور اینکه اداء است یا قصر است یا تمام است ضرور نیست
بلی اگر گاهی نماز قضا میکند و وقت ادا هم هست باید تعیین کند پس اصل نیت
و خلوص آن تابع وجود داعی است در خزانه خیال و تحریک آن داعی اعضا را
بر فعل با خلوص آن داعی بجهة فرمان برداری خداوند لکن در اینجا مطلبی
هست مهم بیان آن این است که فرمان برداری و اطاعت که معنی قربت است
بعد از آنکه خالص شد و معنی بندگی در آن متحقق شد هر کسی را بحسب درجه
معرفت منظوری در آن هست و درجات مردم در این خصوص بسیار
مختلف است درجات بعضها فوق بعض اول درجات اعلای آنها این است
که عبادت خدا را میکند چون که خدا اهل عبادت است و در عبادت منظوری
ندارد مگر عبادت و این درجه ایست که امام متقین و سرور صدیقین
علیه افضل صلوات المصلین عرض کرد الهی ما عبدتک خوفاً من نارک و لا

طَمَعاً فِی جَنَّتِكَ وَلٰكِنْ وَجَدْتُكَ اَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ دویم اینکه عبادت
می کند برای شکر نعمتهائی که خداوند باو کرامت فرموده که اول آن نعمت خلق
است و بعد از آن نعمتهائی که بیان و احصاء آنها متعذر است و بر هر فردی
از افراد مردم حتی کسانیکه مبتلا بفقر و بلاهای دیگر باشند هم ثابت است سویم
آنکه عبادت میکند برای اینکه خدا از او خوشنود باشد و از سخط او فرار کند
که منظور او همان رضای خدا است از او و فرار از ناراضامندی او چهارم اینکه
عبادت میکند حیاءً همینکه غلام دانست که آقای او بر او مطّلع است و همیشه
او را می بیند از بابت حیاء و شرم فرمان بردادی او میکند پنجم اینکه عبادت
میکند بجهة حصول صفت تقرب بخدا که صفت معنویّه است و این غیر از قربت
است که بمعنی فرمان برداریست که همیشه او را باید ملاحظه نمود ششم اینکه عبادت
میکند بجهة بهشت یا خوف از جهنّم و این دو نوع است یك نوع آن صحیح است
و یکنوع آن محلّ اشکال است امّا نوع صحیح آن این است که اطاعت خدا می
کند و ملاحظه بندگی او میکند بجهة امید واری از او که او را بهشت نصیب
کند و اینکه از آتش خلاص نماید این عیب ندارد و امّا آن نوع که محلّ اشکال
است این است که این عمل را میکند بطریق معاوضه با بهشت از قبیل خرید
و فروش و مثل عملهٔ بنائی که عمل را بجهة اجرت میکند صاحب خانه و فرمان
او اصلا در نظر ایشان نیست در صحّت عبادت باین نوع تامّل هست و جمعی
از علماء باطل میدانند مسئلة بعض نمازها هستند که خود شارع آنها را
برای امر دنیائی قرار داده مثل نماز حاجات و نماز استسقاء و بعض دیگر را علاوه
بر امر اخروی ثمر دنیوی هم برای او مقرر فرموده مثل نماز شب که علاوه بر ثمرات
اخرویّه باعث رزق و آبروی شخص میباشد بنا بر این آیا قصد محض این امر
دنیوی در این عبادت بچه نوع است تحقیق مقام این است که باید قصد
فرمان برداری در این نماز باشد و بعد از تحقق آن اگر فرمان برداری را
وسیلهٔ حصول آن امر دنیوی بکند عیب ندارد و امّا اگر این عمل را بخصوص

بقصد این خاصیت نمود مثل خوردن سنکنجبین برای دفع صفرا بی ثواب عبادت
ثمر ندارد تتمّه بدانکه نیّت را احکام چند هست نسبت بهم زدن آن
به نیّت قطع یا قاطع و تردّد و غفلت از نیّت اوّل و تعلیق قطع و عدول از
نیّت بنیّت دیگر و بیان آنها در ضمن چند مسئله است مسئلهٔ اولی
هرگاه در اثناء نماز نیّت قطع نمود باینمعنی که قرار داد که حالا نماز خود را
بهم زدم و دست برداشتم و هنوز مشغول فعلی نشده باز عود کرد به نیّت نماز و
مشغول شد اقوی این است که عیب ندارد و احوط اعاده است و هرگاه در
بین این نیّت مشغول شد و اکتفا بهمان کرد باطل است و هرگاه بعد از عود به
نیّت ثانیاً آن افعال را که در حین نیّت خلاف بجا آورده بود بعمل آورد حکم
بصحّت مشکل است و در جائی که آن افعال بسیار بوده اند یا اینکه رکن زیاد
شده قطعاً باطل است و اگر کثیر نبوده اند و رکنی زیاد نشده محلّ اشکال است
مسئلهٔ دویم هرگاه در اثناء نماز نیّت کرد که قاطعی بعمل میاورم و مشغول
نشده از این نیّت قاطع دست برداشت عیب ندارد و هرگاه مشغول شد
با این نیّت باز اقوی صحّت است و احتیاط در آن مثل مسئلهٔ اولی است
مسئلهٔ سویم هرگاه متردد شد در اثناء نماز که نماز را بهم زنم یا نه و مشغول
نشده جزم نمود عیب ندارد و اگر در اینحالت مشغول شد و عمل را با اینحالت
بجا آورد باطل است و اگر بعد از آن عود به نیّت کرده و اعادهٔ آنچه در آنحال
بجا آورده نمود همان تفصیل سابق می آید مسئلهٔ چهارم هرگاه در اثناء
نماز اتفاقی برای او شد که نمیداند نماز او باطل شده یا نه هرگاه نماز را تمام
بکند باینطریق که این نماز را تمام میکنم بعد میپرسم اگر گفتند باطل است اعاده
میکنم با این تردّد نماز صحیح است مسئلهٔ پنجم هرگاه نیّت نمازی را کرد در
اثناء غافل شد بخیال آنکه نماز دیگر است قدری از آن را یا همهٔ آنرا تمام کرد
همان نماز که از اوّل نیّت کرده مجری میشود مسئلهٔ ششم هرگاه در اثناء
که خیال نمود نماز دیگر را الخیال هم نمود که اوّل هم همین نیّت بوده باز هم ضرر ندارد

وهمان نیّت حقیقی مجری میشود مسئلهٔ هفتم هرگاه در بین نماز قرار داد که اگر زید مثلاً آمد یا مرا صدا زد نماز را بهم میزنم ظاهر این است که خود این نیّت مضر نیست لکن خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند باطل می شود اگرچه آن شخص نیاید یا صدا نزند و بعضی گفته اند اگر اتفاق شد معلوم می شود که نماز از اوّل باطل بوده مسئلهٔ هشتم هرگاه در اوّل نیّت نماز این قرار را داد اشکال بیشتر میشود و امّا عدول از نیّت عبادتی به نیّت دیگر پس جایز نیست مگر در چند موضع مخصوص از شارع رسیده است در حج و در نماز در چند موضع اوّل هرگاه شخص نماز عصر را شروع نمود در اثناء نماز هرجا که باشد بخاطرش آمد که ظهر را نکرده یا عشا را شروع نمود و قبل از رکوع رکعت چهارم بخاطرش آمد که مغرب را نکرده عدول کند از نماز دوّیم بنماز اوّل یعنی از همین وقت که بخاطرش آمده قرار بدهد که این نماز اوّلی باشد و این در جائی که شروع در وقت مشترک باشد بی اشکال است و امّا اگر شروع بنماز عصر کرد بغفلت در وقت مختص بنماز ظهر بنا بر قول باختصاص بعد عدول بظهر محلّ اشکال است لکن خالی از وجه نیست و امّا عکس مسئله یعنی هرگاه شروع کرد بنماز اوّل بعد معلوم شد که آنرا بجا آورده نمیتواند عدول بنماز دوّیم کند مسئله هرگاه شروع کرد بنماز عصر مثلاً بعد یقین کرد که ظهر را نکرده و عدول بظهر کرد بعد معلوم شد که ظهر را کرده و شروع او بنماز عصر موافق واقع بوده آیا بعد از عدول بظهر میتواند عدول کند بهمان عصر که از آن عدول کرده و از اوّل نیّت کرده بود جواز خالی از قوّة نیست و احوط بعد از عدول و اتمام اعاده است مسئله آیا این حکم در نمازهای مستحبّی میآید یعنی هرگاه شروع کرد در نماز شفع مثلاً بعد بخاطرش آمد که از نماز شب دو رکعت مانده میتواند بآن عدول کند یا نه محلّ تأمّل است بلی هرگاه شروع کرد بدو رکعت از نماز شب باعتقاد اینکه دو رکعت دوّیمی است بعد معلوم شد که هیچ بجا نیاورده ظاهر این است که عدول عیبی ندارد دوّیم هرگاه شروع کرد بنماز ادائی بعد معلوم

شد که قضای سابقی بذمّه اوست عدول کند از ادائی بقضاء سوّیم هرگاه شروع کرد بنماز قضائی بعد معلوم شد قضاء سابقی بذمّه او هست عدول کند بآن سابق چهارم عدول از نماز واجب بنافله و این در جائی است که شروع کرده باشد بنماز واجب و امام مشغول شود بنماز جماعت و بداند که اگر تمام کند نماز را بنماز جماعت نمیرسد پس عدول میکند از این نماز واجب بنافلهٔ دو رکعتی در صورتیکه هنوز از دو رکعت نگذشته و بعد از عدول آنرا تمام می کند یا قطع میکند و ملحق بامام می شود مسئله آیا مقصود از نرسیدن بامام که مجوّز این کیفیت است این است که برکوع او نرسد یا اینکه اگر باوّل شروع هم نمیرسد جایز است که این طریق کند اقوی ثانی است پنجم عدول از جماعت بانفراد در صورت عذر یا مطلقاً بنا بر اقوی ششم عدول از امامی بامامی هرگاه در اثناء نماز عارضهٔ برای آن امامی که اوّل باو اقتدا کرده حاصل شود و بعضی ملحق کرده اند عدول از انفراد بجماعت را و در آن تأمّلی هست و تفصیل این مسائل در باب جماعت انشاء الله بیان می شود هفتم عدول از قصر است بتمام هرگاه در بین نماز قصد اقامه کرد هشتم از اتمام بقصر در وقتیکه قصد اقامه داشت و هنوز در دو رکعت اوّل است که رای او برگشت و در این قسم احتیاطی هست مسئله عدول در اثناء است نه بعد از فراغ لکن در خصوص نماز ظهر و عصر حدیثی هست که هرگاه نماز عصر را کرد و بعد از نماز معلوم شد که ظهر را نکرده قرار بدهد آنرا ظهر و سابقاً گفته شد که در اینصورت عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بکند و احتیاط در این مقام این است که نیت عدول کند و نمازی را که بعد می کند نیّت کند آنچه مطلوب خداوند عالم است چه عصر باشد اگر اولی بعدول ظهر شده و چه ظهر باشد اگر نشده این است تمام کلام در مقام اوّل کتاب که در مقدّمات نماز از واجبه و مستحبّه و منفصله و متّصله و مقارنه بود مقام دوّیم در بیان کیفیّت اصل نماز و افعال آن که نماز از آنها مرکّب است بعد از جمع همه مقدّمات و شرائط بدانکه اصل نماز مجملاً مرکّب است از قیام و تکبیر

وقراءت وركوع وسجود وتشهد وسلام كه طمأنينه وترتيب خاص وموالات
در آنها حاصل باشد واينها بحسب حكم مختلفند بعضى از اينها ركن اند باين معنى
كه همين كه ترك شدند عمداً يا سهواً نماز باطل است وبعضى ركن اند باين معنى كه
اگر ترك شدند عمداً يا سهواً يا زياد شدند عمداً يا سهواً نماز باطل است وبعضى
واجب اند باين معنى كه اگر ترك شدند عمداً نماز باطل است اما اگر سهواً ترك
شدند باطل نيست وبعضى از آنها اگر عمداً زياد شدند باطل است اما سهواً
باطل نيست وعمدهٔ مهم در اين مقام تفصيل هر يك وتشخيص حكم اوست در خصوص
ترك يا زيادتى پس در اينجا چند مطلب است **مطلب اول** بدانكه اول افعال
واجبه نماز بعد از حصول نيت بطريق داعى ومحرك يا بگذرانيدن در دل قيام
است ولازم است قيام بكيفيت خاصه كه واجبات آن ميباشد واحكام آن
مختلف است باختلاف آنچه با آن مقارن است ودر صورت عدم امكان
بدلهاى چند براى آن هست پس در اينجا چند مقصد است **مقصد اول**
در كيفياتى كه لازم اند در قيام لازم است در آن چند امر اول اعتدال يعنى راست
ايستادن بطريقى كه مهرهاى كمر بر روى هم استوار باشند بحديكه بحسب آنچه
بآن قادر است بحسب قامت خود وهمچنين گردن را هم بايد راست نگاه داشت
يعنى اين قدر كج نكند كه چانه محاذى سينه بيايد واما اندك كج نگاه داشتن
عيب ندارد دويم استقلال يعنى كه ايستادن او باعتماد بر پاهاى خود باشد
نه بتكيه كردن بديوار وعصا مثلا وبعد از اعتماد بر پا هرگاه متصل بديوار باشد
يا اندك اعتمادى بر عصا باشد عيب ندارد هرگاه بطريقى است كه اگر آنها نباشد
نمى افتد سويم استقرار يعنى در وقت ايستادن بدن را آرام بدارد وحركت
ندهد يا بر جائى نباشد كه هميشه متحرك باشد وحركت دست تنها مضر باين
نيست چهارم اعتماد بر همهٔ دو قدم پس ايستادن بر يك پا يا پاشنها تنها يا انگشتان
تنها مجزى نيست پنجم اينكه دو پا را بسيار از هم ديگر جدا نكند كه خلاف متعارف
باشد **مطلب دويم** بدانكه قيام در نماز بيك ملاحظه ركن مى شود وبيك

ملاحظه

ملاحظه مقارن ركن مى شود وبيك ملاحظه واجب غير ركن ميشود وبيك
ملاحظه مستحب ميشود وبعضى اوقات مباح است پس قيام را پنج حالت وپنج
صفت است حالت اول ركنيت وآن در دو موضع است اول در حال
تكبيرة الاحرام يعنى از حين شروع بالف الله تا راء اكبر تمام شود بايد ايستاده
باشد بآن طريق كه گفته شد كه هرگاه عمداً يا سهواً ترك شد نماز باطل است
ولازم اين اين است كه فى الجمله مقدم بر تكبير بلكه فى الجمله مؤخر از آن قيام
حاصل باشد كه يقين حاصل بشود كه مجموع آن در حال قيام با استقرار عمل آمده
مسئله كسانيكه مى آيند بجهت نماز جماعت در حالتى كه امام در ركوع
است وتعجيل ميكنند كه باو برسند غالباً نماز ايشان بسبب بى استقرارى
وقت شروع بتكبير گفتن باطل مى شود پس لازم است كه در محل نماز خود كه
رسيد اولا قدرى آرام بگيرد وتكبير را در حال آرامى بگويد بعد بركوع برود و
اگر خوف نرسيدن باشد قدرى دورتر از صف بايستد بآن طريق تكبير بگويد وبركوع
برود بعد ملحق بشود بصف همچنانكه در باب جماعت بيان ميشود انشاء
الله دويم قيام حالت متصل بودن آن بركوع ومراد از قيام متصل بركوع
آن قيامى است كه از آن خم مى شود ودر آن خم شدن بلا فاصله بركوع قرار
ميگيرد ومعنى ركن بودن اين قيام آن است كه اگر شخص بعد از قيام حال تكبير
سهواً نشست وقراءت نشسته خواند بعد خاطرش آمد برخواست بعد از
قرار از آن برخواستن بركوع رفت نماز صحيح است واگر در وقت برخواستن
منحنى برخواست تا حد ركوع باطل است چون كه از قيام بركوع نرفته واگر در
قراءت قدرى ايستاده بود بعد نشست واز نشستن بحد ركوع شد نيز باطل
است چون كه آن قيام با ركوع فاصله داشته حالت دويم قيام آن است كه بخودى
خود واجب است لكن ركن نيست يعنى اگر سهواً ترك شد عيب ندارد وآن
قيام بعد از ركوع است كه از آن بسجده ميرود حالت سويم قيام اين است كه واجب
است بجهة قراءت حالت چهارم قيام اين است كه مستحب است بجهة قنوت حالت

پنجم قیامی است که در آن فارغ باشد و از قیامها نباشد آن قیام مباح است
اگرچه در اثناء نماز باشد مطلب سوم در مستحبات قیام بدانکه در حالت قیام
بعد از تحقق واجبات آن برای هر یک از اعضا کیفیت خاصه مستحب است اما سر
و گردن پس باید بطریق راست نگاه داشتن لکن اندکی خمی عیب ندارد و اما
دوشها باید پایین انداخته باشد یعنی آنها را بالا نگاه ندارد و اما چشمها آنها
را باید نیم بسته نگاه بدارد بجانب پایین و نگاه باین طرف و آن طرف نکند و اما
دستها پس انگشتان آنها را بهمدیگر متصل نماید و کفهای دست را باینحالت بر رانهای
خود بگذارد دست راست بر راست و چپ بر چپ و اما پاها پس دو قدم را از همدیگر بسیار
جدا نکند و متصل هم نکند و عرض سه انگشت مابین هر دو قدم باشد تا یک وجب
و دو قدم پا را مساوی هم گذارد که یکی بر دیگری مقدم نباشد و اما انگشتان پاها
پس همه را بطرف قبله قرار بدهد یعنی چیزی از آنها منحرف از قبله ننماید و هرچند
منافی استقبال واجب نباشد خاتمه بدانکه جا آوردن این کیفیات ظاهره بخصوص
تأثیری در توجه و حضور قلب دارد و بتجربه مشخص میشود و حضور هم در اینها تأثیری
دارد و در اینجا سرّ غریبی از حالات قلب با اعضا ظاهر میشود مطلب چهارم
در بیان بدل قیام برای کسی که آن قیام مذکور ممکن او نباشد و بدلها پانزده اند
بترتیب اول قیام با تکیه نمودن در بعض اگر ممکن باشد دوم قیام با تکیه نمودن
در کل سوم و چهارم قیام بی انتصاب تمام در بعض بعد از آن در کل پنجم و ششم
قیام بی استقرار در بعض بعد در کل هفتم در صورتیکه اینها هیچکدام ممکن نشد
نشستن است در بعض با انتصاب در آن و استقلال و استقرار هشتم نشستن
کل با استقلال و انتصاب و استقرار نهم نشستن با تکیه دهم نشستن با انحناء
یازدهم نشستن با اضطراب و حرکت دوازدهم در صورتیکه همه اقسام نشستن
ممکن نباشد خوابیدن بر جانب راست سیزدهم بعد از عدم امکان آن خوابیدن
بر جانب چپ چهاردهم خوابیدن بر قفا مثل محتضر در ملاحظه قبله پانزدهم
هر طریق که ممکن او باشد هرچند باختلاف حالات باشد و در اینجا چند مسئله

مسئله در صورتیکه قدرت بر قدری قیام دارد آیا اول آنرا قرار بدهد
یا در اول بنشیند بعد برای رکوع برخیزد اقوی اول است مسئله در حالی
که خوابیده نماز میکند برای رکوع و سجود ایما میکند بطریقی که در مسائل مذکور
می شود انشاء الله مسئله هرگاه امر دائر باشد مابین قیام بی استقرار و قیام
با تکیه ظاهر این است که دوم مقدم است مسئله هرگاه امر دائر شود مابین
اینکه ایستاده نماز کند و با ایماء رکوع و سجود کند یا نشسته نماز کند و رکوع و سجود
حقیقی بجا آورد احوط دو نماز است بدو کیفیت مسئله هرگاه در حین اتیان
بدل قادر شد بر مرتبه بالاتر مثل اینکه بعد از قدری از قراءت نشسته قادر بر
قیام شد از همان جا منتقل شود بآن مرتبه و دیگر اعاده آنچه خوانده ضرور نیست
لکن در حین انتقال ساکت شود مسئله هرگاه در حین اتیان بمرتبه بالاتر
عاجز شد منتقل شود بمرتبه پایین تر پس هرگاه در اثناء قراءت که ایستاده بود
کمر درد عارض شد می نشیند و آیا در اینجا هم باید ساکت شود تا قرار بگیرد یا نه
احوط خواندن است و بعد از آن حال استقرار در نشستن اعاده آن مطلب
دوم در تکبیرة الاحرام است و کلام در آن واقع می شود در حکم و واجبات
متعلقه آن و واجبات کیفیت تلفظ بآن و واجبات حالت آن و مستحبات
حالت آن و بدلهائی که در صورت عدم تمکن از کیفیت مذکوره است و مسائل
متعلقه بآن و اینها در هفت مطلب بیان می شوند مطلب اول بدانکه تکبیرة
الاحرام را پنج حکم است اول اجزاء واجبه نماز است و تحریم نماز بآن بسته است
و آنچه حرام می شود در نماز بعد از فراغ از آن است و تا تمام نشده میتواند نماز را
بهم زند و رکن است باینمعنی که ترک آن عمداً و سهواً مبطل است و زیادتی آن
عمداً و سهواً مبطل است و کیفیت زیادتی آن این است که تکبیری بگوید ثانیاً
بقصد افتتاح همین نماز باین گفتن باطل می شود و ثالثاً که گفت صحیح می شود و اگر در
این صحیح ثانیاً گفت باز باطل می شود و همچنین مسئله هرگاه در نمازی غفلة
برای شروع بنمازی دیگر تکبیرة الاحرام گفت احوط این است که نماز اول را تمام

کند و بعد احتیاطاً اعاده کند مطلب دوم در کیفیت اداء آن باید الله اکبر
گفته شود که مجموع حروف آن از مخرج ادا شوند بی تبدیل و اعراب آنرا صحیح بگوید
و چیزی از سابق بآن وصل نکند که محتاج باندا ختن همزهٔ او بشود و چیزی بعد
از آن متصل بآن نکند که محتاج شود باعراب دادن راء اکبر و همزهٔ الله و همزهٔ
اکبر را اشباع ندهد که الفی یا نصف الفی از آنها متولد شود و هاء الله را اشباع ندهد
که واوی عمل بیاید و با را اشباع ندهد که اکبار شنیده شود و راء را تشدید ندهد
و الف الله را اگر قدری مد بدهد عیب ندارد اما مد زیاد ندهد و احوط این
است که لام الله و راء اکبر را تفخیم بدهد و لازم است که موالات مابین دو کلمه
باشد پس اگر مابین الله و اکبر گفتن ساکت شد یا کلمهٔ دیگر گفت باطل است حتی
اینکه اگر گفت الله تعالی اکبر باطل است و همچنین موالات مابین حروف آنها
را ملاحظه کند و پاشیده نگوید که صورت آن بهم بخورد و اگر کلمه کلمه کسی باو یاد
میدهد بتوالی و همان فاصله گفتن معلم باشد عیب ندارد مطلب سوم در
کیفیت تلفظ بآن بدانکه قاعدهٔ کلیه در همه واجبات و مستحبات قولیه از تکبیر و
قراءت و اذکار اینست که تنطق بآنها بشود که بزبان او ادا بشوند بنحویکه خود شخص
صدای خود را بشنود اگر مانعی نباشد پس در دل گذرانیدن کلمات یا بطریق
همس تحریک زبان بآنها بطوری که گوش خودش آواز را نشنود تمر ندارد و اگر
بسبب صدا یا قال مقال مردم صدای خود را نشنود عیب ندارد مسئلهٔ
مهمه هرگاه شخص نیت را بزبان بیاورد که بعد از گفتن قربةً الی الله تکبیر نماز را
میخواهد بگوید یا اینکه دعائی پیش از تکبیر بخواند مثلاً آخر دعای توجه را که و
اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ است گفت و میخواهد بعد از این تکبیر نماز را بگوید لازم است
که اندک تأملی کند که وقف عمل بیاید بعد بگوید الله اکبر پس اگر متصل بهم گفت قربةً
الی الله الله اکبر خصوصاً اگر الی الله را باظهار کسره گفت و متصل بآن نمود الله اکبر را
باطل است و اگر الف الله را انداخت که بعد از هاء الی الله که وصل نمود بحذف
نمودن الف الله را بعضی حکم بصحت نموده اند لکن محل اشکال است پس باید تأملی

کند بعد تکبیر بگوید مطلب چهارم در واجبات حال تکبیر واجبست
در حال تکبیر چند امر اول قیام تام و استقرار که باید اینها حاصل باشند بلکه
پیش از شروع بالف الله باید قیام تام با استقرار حاصل باشد مقدمةً تا اکبر الف
الله در آنحالت بزبان بیاید و در اینجا مسئله ایست مهم و آن این است که کسی که از
دور می آید که برکوع امام ملحق شود بمجرد رسیدن تکبیر میگوید محل اشکال است
باید در انجا که می ایستد برای نماز آرام بگیرد و بعد از استقرار تکبیر بگوید آنوقت
برکوع برود و اگر تکبیر رکوع را بخواهد بگوید ثانیاً بگوید برای رکوع و الا همان
تکبیر احرام کافی است امر سوم مقارنه نیت باینمعنی که فاصله مابین آن و اول
تکبیر نباشد و بنا بر آن طریقی که معنی نیت بیان شد اشکال در این نیست پس
از اول الف تکبیر نماز تا میم اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ همه حقیقةً مقارن نیت هستند و
بعضی گفته اند که باید نیت منقسم باشد از الف الله تا راء اکبر و این کلامی است
بیمعنی و همین قدر که برای نماز آمده و برای نماز اذان گفته و اقامه گفته و مشغول
شده باین ترتیب خاص همهٔ نماز او مقارن نیت است نه همان اول تکبیر تنها
مطلب پنجم در مستحبات حال تکبیر است مستحب است بلند کردن هر دو
دست در حال تکبیر تا مقابل گوشها یا مقابل صورت یا مقابل کردن باین طریق
که اول بلند کردن الف الله را بگوید و تا گفتن راء بجد بلند نمودن برسد و
بعد از فراغ آنها را پائین بیاورد دیگر وقت منطبق شدن اول با اول و وسط
بوسط و آخر با آخر ضرور نیست بلکه همین قدر که حال گفتن تکبیر دستها را بلند
کند بعد از اتمام تکبیر و بلند نمودن پائین بیاورد کافی است و انگشتان دستها را
بهم وصل کند حتی انگشت کوچک و بزرگ را و بعضی گفته اند وصل انگشت
ابهام با آن چهار ضرور نیست و شکم کفهای دست را رو بقبله کند و این کیفیت
مستحب افضل است و بعد از آن هر طریق که دستها بلند کند هم خوبست خود دستها
باهم نباشد هم خوبست یکدست را ببندد کند هم خوبست و این استحباب رفع
برای همه تکبیرات نماز ثابت است چه واجب و چه مستحب مطلب ششم

در بدل تکبیر هرگاه بنحو صحیح ممکن نباشد و آن بر چند قسم است اوّل هرگاه گفتن الله اکبر صحیح برای او ممکن نباشد همین صورت را غلط بگوید یا بعض حروف آنرا تبدیل کند بدل صحیح می‌شود دوّم هرگاه متمکّن از تمام گفتن الله اکبر صحیح و صورت آن بطور غلط هم نیست بدل آنقدر که نمیداند ترجمهٔ آن است پس بگوید الله بزرگ تر است سوّم هرگاه هیچ نداند ترجمهٔ همهٔ آن را بگوید بزبان خود مثل یزدان بزرگ تر است چهارم هرگاه قدرت بر نطق ندارد اشاره بآن کند بهر آوازی که بتواند پنجم هرگاه هیچ قادر نیست در دل خود بگذراند معنی او را

مطلب هفتم در مسائل متعلقه بآن بدانکه لازم است یاد گرفتن تکبیرهٔ صحیح اگر نمیداند نماز را بگذارد تا آخر وقت که یاد بگیرد و اگر یاد نگرفت بدلهائی که گفتیم عمل بیاورد **مسئلة** اگر عمداً یاد نگرفت تا وقت تنگ شدن باز همان بدل کفایت میکند **مسئلة** این بدل که گفته شد برای هر تکبیری ثابت است حتی تکبیرات مستحبه **قاعدهٔ کلیه** بدانکه تکبیرة الاحرام و آنچه تکبیر مستحب در نماز هست بجهت رکوع و سجود و سر برداشتن بتفصیلی که خواهد آمد همهٔ آنها باید در حال قرار و استقرار باشد پس تکبیرات مستحبه که غالب مردم وقت نماز در حال خم شدن و راست شدن میگویند حکم باستحباب آنها نمیتوان کرد بلکه فی الجمله اشکالی در اصل نماز هم حاصل میشود چونکه بقصد جزئیت نماز میگویند و در مقام خود نیستند پس داخل زیادتی در نماز شاید بشوند و بسبب عادت باین بسیار ملاحظهٔ آن مشکل است و در تکبیرة الاحرام قطعاً باطل میشود لکن در باقی چاره این است که شخص قصد خود را عموماً چنین قرار بدهد که اگر در موقع خود بجا آورم تکبیر جزء نماز باشد والّا تکبیر مطلق باشد چونکه تکبیر مطلق در نماز مبطل نیست و این اشکال در وقتی است که شخص عمداً بسبب ملاحظه نکردن چنین کند امّا اگر سهواً شد عیبی ندارد مقصد سوّم در قرائت است و بیان میشود حکم و کیفیت و مستحبات آن و بدل آن و بعض احکام آن در ضمن چند مطلب اوّل در حکم آن بدانکه قرائت حمد و یک سوره واجب تعیینی است در هر

رکعت نماز دو رکعتی و دو رکعت اوّل سه رکعتی و چهار رکعتی و در باقی رکعات مخیّر است ما بین قرائت حمد تنها و بدل آنها از تسبیحات **مطلب دوّم** در کیفیت خواندن حمد و سوره بدانکه چند امر در خواندن حمد و سوره لازم است اوّل آنکه بر زبان بیایند پس گذرانیدن در دل کفایت نمیکند دوّم آنکه بطریقی بر زبان جاری شوند که خود شخص صدای خود را بشنود پس تحریک زبان بکلمات که کمتر از این حد باشد ثمر ندارد مگر در دو مقام یکی هرگاه متمکّن از بیشتر از این نباشد و یکی در جائیکه از بابت تقیّه اقتدا کند به پیش نماز مخالف مذهب که باید حمد و سوره بخواند و هر چند بطریق اخفات باشد در نماز جهری و اگر اخفات هم نشود بسبب تقیه تحریک زبان کند بقراءت هر چند خود هم نشنود سیّم آنکه حروف از مخارج ادا شوند باین معنی که بگوش اهل لسان آن حروف برسد بگویند الف یا واو یا عین مثلا بر زبان او جاری شده و بیرون آمدن حرف از مخرج بواسطهٔ طبیعت است ضرور نکرده که مخارج حروف را که قرّاء بیان کرده اند یاد بگیرد همینکه الحمد از او شنیده شد کافی است هر چند هرگز ندانند که مخرج الف و لام و حاء و میم و دال از کجا است بلکه مخارج حروف که قرّاء گفته اند و از روی حروف زدن استنباط کرده اند خصوصیتی ندارند و شاید حرف ادا بشود باندک تفاوتی از آن مخرج خاص که گفته اند و همینکه بگوش آن حرف شنیده شد کفایت میکند و همهٔ حروف از همدیگر بهمین جدا میشوند بلی در ضاد و ظاء قدری کار مشکل میشود چونکه در شنیدن آنها تمیز آنها مشکل است لهذا لازم است دانستن مخرج آنها که در وقت خواندن ملاحظهٔ آن کند خصوصاً بر فارسی زبانان پس میگوئیم مخرج ضاد که در مثل المغضوب و الضّالّین است کنارهٔ زبان است از جانب راست یا چپ با آنچه برابر اوست از دندانهای بالا از اضراس یعنی دندانها که بعد از چهار دندان پیش در این طرف و آن طرف اند و مخرج ظاء که در مثل العظیم است سر زبان است با سر دو دندان پیش بالا **مسئلة** هرگاه بر فارسی زبانان این کیفیت صعب باشد و نتوانند تفرقه نمایند همین که بقصد

ضاد تنطق نمود بنحویکه زاء نباشد وهرچند مابین دو حرف ضاد وظاء مشتبه
باشد عیب ندارد چهارم آنکه همه حرکات آنها موافق عربیت باشند پس غلط
در حرکات ابنیه کلمه وتشدید ذاتی آن ودر حرکت وسکون آخر آن مبطل
است هرگاه عمداً بسبب یاد نگرفتن باشد وهرگاه سهواً باشد حکم آن در احکام
خلل بیان خواهد شد انشاء الله تعالی مسئلة آیا یاد گرفتن حرکات آخر آیات
لازم است یا اینکه همین قدر که وقف صحیح میکند کافی است مثلاً اکثر مردم که
حمد را میدانند وقف بر الرّحیم والعالمین مینمایند وصحیح است لکن اگر بخواهد
وصل بکند نمیدانند که آیا الرّحیمِ یا الرّحیمَ یا الرّحیمُ میباشد وآیا همین قدر که یک صورت
صحیح از برای او بداند کفایت میکند یا نه اقوی این است که کفایت میکند لکن
نباید وصل بکند چونکه وصل باید با حرکت آخر کلمه باشد وفرض این است
که او را نمیداند واین حکم اختصاص بآخر آیات ندارد پس در هرجا وقف بکند
که حرکت آخر را نداند عیب ندارد مگر اینکه طریقی بشود که صورت آیه از هم پاشیده
شود که باعث بطلان است مسئلة هرگاه در حین خواندن سوره شک
نمود در کلمه که بکدام از دو طریق مثلاً باید خوانده شود ظاهر این است که بهر دو
بخواند خوبست لکن احوط عدول است بسوره دیگر که صحیح آنرا معیّناً بداند پنجم
آنکه از حفظ بخواند پس از روی نوشته خواندن محل اشکال است ششم آنکه خود
بخواند پس کلمه کلمه بمتابعت گوینده بگوید محل اشکال است واین دو شرط بحسب
احتیاطند ودر حالت تمکن پس در حالت عدم امکان البته باید از روی نوشته
یا بمتابعت گوینده دیگر بخواند هفتم ملاحظه بعض کیفیات واجبه در قرائت بدانکه
کیفیات قرائت بر پنج قسم اند وهر یک را حکمی هست قسم اوّل آنچه گفته شد که دخل در
اداء حروف وحرکات بنیهٔ کلمه وحرکت وسکون آخر آن دارد واینها حقیقةً
واجبند از بابت اصل تنطق بقواعد نحو که برای غلط نبودن کلمات اند قسم دویم
بعض صفات حروف وکیفیات خواندن مثل تفخیم وترقیق واشباع ومیل دادن
وروم واشمام ونحو اینها بنحویکه نزد اهل لسان مستحسن ومرغوب باشد اینها

مستحب اند وواجب نیستند اگرچه قراء بعض آنها را واجب بگویند قسم سوّم بعض
کیفیات که باعث کج کردن چانه وتحریک لحیین وگردانیدن چشمها وظهور صدای
شبیه قئ وتهوع وزور بسیار در اخراج حروف حلق از حلق ومثل اینها که مکروه
طباع ومستهجن ومضحک اند اینها حرام بلکه مبطل نماز اند قسم چهارم چهار عنوان
مخصوص اند که احکام آنها نسبت بوجوب واستحباب متفاوتست مدّ وادغام و
قاعدهٔ تنوین وقاعدهٔ وقف ووصل وبیان میکنیم معنی ومحل ومقام وجوب
آنها را در ضمن چهار امر اوّل در مدّ بدانکه مد بمعنی کشیدن است وبعض حروف
هستند که اداء آنها بدون کشیدن آواز نمیشود آنها را حروف مد نامیده اند
ومدّ آنها را مدّ طبیعی وذاتی میگویند ومراد از مدّ که گاهی واجب وگاهی مستحسن است
نه آن مدّ طبیعی است بلکه از آن مدّ طبیعی زیادتر کشیدن است وآن زیادتی
یا بقدر یک الف یا دو الف یا سه یا چهار الف است وتحدید آن بطریق تحقیق
نمیشود وحروف مد که گفتیم یکی واو است که پیش از او مضموم باشد یعنی
باصطلاح معلّمین اطفال پیش داشته باشد دیگری یاء است که ماقبل آن
مکسور یعنی زیر داشته باشد ودیگر الف است که ماقبل آن مفتوح یعنی زبر
داشته باشد وجمع شده اند هر سه در کلمهٔ اُوتینا وبا این سه حرف مد گاهی
سببی حاصل میشود که مدّ زیادتر از آن مد طبیعی میخواهد واین آن مدّ است
که گاهی واجب است وگاهی مستحبست وبملاحظه حالات پانزده قسم دارد که
در همهٔ آنها همان سه حرف است که با سببی از اسباب جمع می شوند واینجا محل
تفصیل آنها نیست وواجب از آن این است که هرگاه در یک کلمه بعد از یکی از
اینها همزه باشد مثل جاء وسوء وجیء یا سکون لازم باشد خصوصاً مدغم مثل الضّالّین
این دو سبب می شوند برای لزوم مدّ زیادتر از مدّ طبیعی که ذاتی اینها است اندک
زیادتر کشیده شود وباید زیاد از متعارف نباشد مسئلة هرگاه مد بدهد
در جائی که مدّ ندارد مثل بسیاری از مؤذّنین که اکبر را وحی را وعمل را وفلاح
را مد میدهند آیا باطل است یا نه محل تامّل است وشاید در بعض اوقات باطل

کتابخانه آستان قدس

باشد امر دوم در ادغام بدانکه ادغام در اصطلاح علماء ان است که حرفی
را در حرف دیگر پنهان میکنند و بقوت و شدت بان تنطق می کنند که
فی الحقیقه تلفظ بدو حرف است که بسبب ادخال یکی در دیگری بقوت
یک حرف شنیده می شود مثلاً در مَدَدَ دو دال ظاهر است و در مَدَّ باز
هم در حقیقت بدو دال تلفظ شده یکی مدغم در دیگری و بتعمق وقت
تلفظ مشخص میشود و بعضی میگویند که بیک حرف تنطق شده لکن عوض
حرف دیگر اعتماد زیاد بر مخرج حرف حاصل شده که شدت عبارت از
ان است و مراد از این ادغام نه ان است که در اصل بنیهٔ بعض کلمات
تشدید دار است مثل مَدَّ و ظَلَّ بلکه در ادغامی است که در وقت
قراءت مابین دو حرف متصل بهم از دو کلمه که اخر کلمه سابقه و اول
کلمه لاحقه باشد واقع شود و در چند موضع حکم بوجوب ان می شود اول
در تنوین و نون ساکنه که بعد ان یکی از حروف یرملون باشد چنانکه
خواهد امد دوم در الف و لام که بعد از ان یکی از چهارده حرف مخصوص
باشد که لام ال را با ان حرف ادغام میکنند مثل والشمس و واللیل و در باقی
حروف غیر از ان چهارده لام ال بحال خود باقی است مثل والقمر والارض
سوم هرگاه دو حرف مثل هم متصل بهم باشند و اول ساکن باشد چه
یک کلمه حساب شوند مثل یدرککم یا دو کلمه مثل اضرب به و اذهب
بکتابی در اینجا نیز ادغام واجب است و دیگر در غیر این سه جا که حکم بوجوب
ادغام نموده اند محل تامل است لکن احوط است امر سوم در قاعده نون
ساکن و تنوین که متصل کنی او را بکلمهٔ بعد و کیفیت ان این است که
چهار حالت بجهت ان هست ادغام و اظهار و قلب و اخفاء اما ادغام در
وقتی است که بعد از ان یکی از حروف یرملون که شش حرف است باشد
و بوصل خوانده شود مثل لم یکن له که نون را در لام ادغام میکنی و این
ادغام واجب است پس اگر مثل نوشته لم یکن له بخواند محل اشکال است

بلی اگر وقف کند در یکن بعد له را بگوید عیب ندارد اگرچه وقف را در اینجا
قبیح میگویند و اما اظهار پس در جائی است که بعد از ان حرفی از حروف حلق
باشد و انها شش اند ء و هـ و ع و ح و غ و خ که باید نون و تنوین قبل از اینها
خوب ظاهر کرده مثل محمداً عبده و در وجوب این تاملی هست و اما قلب پس
در جائی است که بعد از تنوین و نون باء باشد مثل منبر که نون در اینجا قلب بمیم
می شود و ظاهر حکم بوجوب این است و اما اخفات پس ان کیفیتی است که مرکب است
از ادغام و اظهار که اصل حرف پنهان می شود لکن شدت ندارد و ان در غیر
ان سه حالت است و داخل مستحبات است و وجوب ان معلوم نیست چهارم در
قاعدهٔ وقف و وصل بدانکه در حین قرائت اگر بر کلمهٔ قطع نفس و صوت هر دو
نمود و بقدر نفس کشیدن مکث نمود بعد مشغول شد این را وقف می گویند
چه نفس بکشد یا نه و اگر اندک مکثی نمود و قطع صوت نمود لکن قطع نفس نمود
انرا سکته میگویند و اگر ابداً مکثی نشد انرا وصل میگویند و در همه جا
هر یک از این سه کیفیت جایز است پس وقف بر هر کلمهٔ جایز است و وصل
خواندن یکسوره تمام جائز است لکن هر یک از وقف و وصل را حکم خاصی هست
اما وقف پس انرا سه حکم است اول اینکه وقف بحرکت نکند یعنی همین که ایستاد
بر همان کلمه که ایستاده حرکت اخر انرا بیندازد پس هرگاه بر بسم الله وقف نمود باید
هاء را ساکن کند نه اینکه بگوید بسم اللهِ و بایستد مسئلهٔ مهمه هرگاه شخص
مشغول خواندن بود و وصل میکرد و اخر کلمه را حرکت داد که وصل کند عارضه
بجهة او شد که فاصله بعمل امد و وقف بر حرکت بی اختیار حاصل شد ایا از کلمه بعد
بخواند یا از این بابت که لازم می اید که در سابق وقف بحرکت می شود اشکال دارد
ظاهر این است که اعاده ضرور نیست مگر اینکه طول بسیار کشیده باشد که
صورت ایه بهم خورده باشد که در انجا باید اعاده از کلمهٔ سابقه یا از اول ایه کند
مسئله هرگاه بر وسط کلمه نفس قطع شد مثل اینکه در حال گفتن نستعین نس را
گفت و نفس و انگرد ظاهر این است که همین قدر که طول نکشیده اتمام کلمه کافی

است لکن احوط اعاده است از اوّل کلمه دوّیم انکه بر هر کلمه وقف نکنند بطریقی
که صورت کلام از هم پاشیده شود مسئله هرگاه شخص نفس تنگی داشته
باشد که نتواند متصل بخواند لازم است کلمه بکلمه بخواند هرچند صورت موالات
ایه بهم بخورد سوّیم انکه وقف بلکه سکته بر وسط یک کلمه نکند و همچنین بر الف
ولام کلمه بنا بر احوط واما وصل پس انرا سه حکم است اول اینکه اگر همزهٔ وصلی
در ابتداء کلمهٔ ثانی که باین متصل است باشد باید انداخته شود پس اگر بر نستعین
وقف کرد بعد بگوید اِهدِنا الصّراط و اگر متصل خواند باید حرکت نون نستعین
را که ضمه است ظاهر کند و بهاء اهدنا بچسباند والف اهدنا را بیندازد
مسئله هرگاه در صورت وصل نفس قطع شد و وقف بی اختیار شد و کلمهٔ
بعد همزهٔ وصل دارد که اگر نفس قطع نشده بود لازم بود انداختن همزه مثلاً الصّراط
را گفت با لام المستقیم و نفس قطع شد باید مستقیم تنها بگوید یا المستقیم بگوید
یا باید از الصّراط اعاده کند اگرچه اظهر اوّل است لکن احوط دوّیم است و احوط
از این سیّم است دوّیم انکه در حال وصل باید حرکت انکلمه که انرا وصل میکند
ظاهر کند پس اگر گفت اهدنا الصّراط المستقیم بسکون میم و متصل باو گفت صراط
الّذین اشکال دارد باید بگوید المستقیمَ صراط الّذین یا اینکه بر المستقیم وقف کند
بعد بگوید صراط الّذین سوّیم انکه حرف اخر کلمه که قبل از وصل ساکن شده باوّل
کلمه بعد متصل نکند چنانچه مثال و بیان ان خواهد امد مسئله در اذکار
متصله مثل تسبیح و العفو گفتن مکرّر بعضی وصل بسکون را جایز میدانند پس
گفتن سبحانَ الله سبحانَ الله با سکون هاء عیب ندارد مطلب دوّیم مطلبی
است مهم در ملاحظهٔ بعض کیفیّات خاصه در خواندن حمد که بملاحظهٔ انها از
غلط محفوظ میماند بعض از انها قاعدهٔ کلّیه اند در همهٔ قران و بعضی جزئیات
خاصه اند و انها چند ملاحظه اند اوّل اینکه باء بسم الله را که میگوید از محل تری
لبها باشد که اگر از اوّل لب که غالبا خشک است ادا شده پای فارسی می شود دوّم
و ان قاعدهٔ کلّیه است در همه قران و اذکار اینکه کلمه را که بر زبان جاری می کند

حرف اخر انرا جدا نکنند که بر اوّل کلمهٔ دیگر بکذارد مثلاً در ایّاک نعبُد بعد از ایّاک مکث
نکنند که کاف انرا بر سر نعبد بکذارد که کنع خوانده شود و این حرف که در میان
عوام مشهور است که در حمد هفت اسم شیطان هست حرفی است نامربوط
و بی معنی در حمد ابداً اسم شیطان نیست لکن ملاحظه که لازم است این است که
اخر کلمه بر اوّل کلمهٔ دیگر گذاشته نشود که خلاف قاعده تنطّق کلمه بشود مثل
ذِلل و هرب در الحمدُ لله ربّ العالمین و کنع در ایّاک نعبُد اگر مسموع شد ندگاهی
باعث بطلان می شوند و گاهی نمیشوند هرگاه باین حد نرسید لهذا باید ملاحظهٔ
انرا نمود و چارهٔ ان این است که در اخر کلمه قدری صدا را پست نموده و در اوّل
کلمه دیگر ظاهر تر نماید یا بعکس یا اینکه اتصال حروف کلمه را بهم زیادتر از
اتّصال دو کلمه نماید که این توهّم برخواسته شود سوّیم اینکه در تشدید این
قدر قوّت ننماید که چند حرف بشود تشدید ادخال یک حرف در یک حرف است
این قدر قوّت و تکیه بر ان نکند که چهار پنج حرف بشود چهارم انکه در حرف
راء بخصوص مثل الرّحمن و الرّحیم این قدر مکث در اداء ان نکند که چهار راء
ادا بشود چونکه اصل راء فی الجمله منشاء تکریر است بقوّت شدّت در ادا و با طول
اداء ان چهار پنج راء ادا میشود و چاره این است که بمحض تلفظ براء زبان
را بکام متصل بکند که راء مکرّر نشود پنجم ملاحظه الصّراط و صراط الّذینَ
نماید از بابت طاء که شبیه بتاء ادا نشود و اما صاد پس اگر تسامحی در ان
شود که بدل بسین شود و سراط گفته شود عیب ندارد چون که سراط از جملهٔ
قراء انست ششم انکه در گفتن ایّاک زیاد قوّت نکند که چند یاء متولد شود
هفتم انکه نون انعمت و غین المغضوب و سکون انها را خوب ظاهر بکند که
نه بطریق سکت و وقف و نه طریقی بشود که شبیه بادغام بشود بیان بعض
خصوصیّات سورهٔ توحید و ان چهار ایه است اوّل بسم الله الرّحمن الرّحیم
دوّیم قل هو الله احدٌ سوّیم الله الصّمد چهارم لم یلد تا اخر و بعضی لم یلد را
تنها ایه میدانند و علی ایّ حال وقف در همهٔ مواضع ان خوب است و اگر

براحد وقف نکرد وان را متصل بالله الصمد نمود باید احد را تنوین بدهد وتنوین را مکسور کند وبلام الله بزند پس گفته شود اَحَدُنِ اللهُ الصمد والله را بترقیق بگوید وجایز است که بی تنوین وصل کند بگوید احدُ اللهُ الصمد لکن قرائت اوّل اولی واحوط است وکُفُوًا وکُفْوًا وکُفُؤًا وکُفْؤًا همه جایزاند وباید که ملاحظهٔ دال در آن بشود که غالب مردم بسبب عدم ملاحظهٔ قلقلهٔ آن بتاء میخوانند وبیک نفس خواندن این سوره مکروه هست امر ششم از کیفیات قرائت ملاحظه جهر واخفات است که شارع مقرر فرموده ولازم ذکر معنی آن ومحلّ آن واحکام آن است امّا معنی آنها پس بدانکه جهر واخفات دو صفت ضدّ اند وهرگز باهم جمع نمیشوند وآنچه بعضی خیال نموده اند که اکثر اخفات با اقل جهر مجتمع می شوند غلط است پس میگوئیم اخفات عبارت است از خواندن بطریقی که خود شخص صدای خود را بشنود وهرگاه کسی که گوش او بدهان این نزدیک باشد مثل نزدیکی گوش خود بدهان خود بشنود هم عیبی ندارد بلکه اگر کسی هم از گوش او دورتر باو باشد وبشنود لکن صوت خفی باشد وجوهر صدا ظاهر نشود عیب ندارد وجهر اقلّ آن این است که نزدیک باو بشنود که آن را بسبب جوهر صدا وامّا محلّ آنها پس بجهة مردان لازم است جهر در قراءت نماز صبح ودو رکعت اوّل مغرب وعشاء واخفات در دو رکعت اوّل ظهر وعصر وامّا زنان پس جهر برایشان لازم نیست ودر هر جای که جهر بر مرد لازم است زن مخیّر است مابین جهر واخفات وامّا در جائیکه بر مردان اخفات لازم است آیا بر زنان هم لازم است یا اینکه زنان در همهٔ نمازها مخیّر اند مابین جهر واخفات در مسئله دو قول هست احوط اوّل است ودویم خالی از وجه نیست ودر اینجا مسئلهٔ دیگر هست که در جائی که قرار شد زن مخیّر باشد مابین جهر واخفات آیا مخیّر بودن او همیشه است یا در جائیست که نامحرم صدای او را نشنود پس اگر نامحرمی هست که صدای او را می شنود واجب است اخفا در هر نمازی که باشد واین مسئله مبتنی است

بر مسئلهٔ دیگر ولی اینست که آیا بصدای زن مطلقا حرام است گوش دادن و بر او واجبست اخفاء آن یا نه اقوی این است که گوش دادن بصدای زن نامحرم حرام نیست وحرف زدن او در حضور نامحرم جایز است مگر اینکه بقصد تلذّذ وخوف افتتان باشد نوفت حرام است پس جهر خواندن او با وجود نامحرم بودن عیب ندارد مگر اینکه بداند که آن نامحرم بقصد تلذّذ بصدای او گوش میدهد بنابراین در زنهای عجوزه که صدای ایشان مکروه طباع است ابدا اشکالی در جهر خواندن ایشان نیست مطلب دویم احکام مختصّهٔ سوره چند حکم است اوّل آنکه در وقت بسم الله گفتن قصد سورهٔ معیّن کند وهمان را بخواند پس اگر بسم الله گفت باین قصد که بعد از فراغ تعیین سوره کند باطل است واگر بسم الله را بقصد سورهٔ گفت وسورهٔ دیگر خواند باطل است مسئله هرگاه عادت بسوره دارد کفایت در قصد میکند مسئله هرگاه بنای سورهٔ داشت وسهوًا بسم الله بقصد سورهٔ دیگر گفت وآن را خواند عیب ندارد مسئله هرگاه بی قصد از اوّل وبی عادت معیّن بر زبان او بسمله وسورهٔ جاری شد عیب ندارد واین غیر از آن مسئله است که بسم الله بی قصد بسورهٔ معیّن بگوید ومنافاتی با اینکه تعیین در بسمله ضرور است ندارد ووجه آن بتأمّل ظاهر میشود مسئله هرگاه بسم الله را بقصد سورهٔ معیّن گفت بعد از خاطرش رفت که کدام بوده اعاده کند بقصد هر سوره که بخواهد وهرگاه بسم الله را بقصد یکی از دو سورهٔ جحد وتوحید گفت وبعد نداند کدام یک بوده بقصد یکی معیّن از آن دو بسم الله را اعاده کند وسوره دیگر نمیتواند بخواند حکم دویم آنکه یک سوره در یک رکعت باید باشد پس بعض کافی نیست وزیاده از یک سوره خواندن جایز نیست بنابر مشهور لکن سورهٔ اَلَم تَرَ کیف با سورهٔ لِاِیلاف هر دو یک سوره حساب وهمچنین سورهٔ والضحی والم نشرح پس باید هر دو را بخواند با بسمله که مابین هر دو است واحوط ترک خواندن این سورهاست در نماز واجب حکم سویم آنکه سورهٔ که سجدهٔ واجب در آن هست نخواند وآنها چهار سوره اند الم سجده حم سجده والنجم

اقرؤ و هرگاه خواند عمداً نماز باطل میشود و سجده بر او واجب می شود مسئلة
آیا بمحض شروع در خواندن باطل میشود یا اینکه اگر شروع نمود و قبل از رسیدن
بآیهٔ سجده عدول کرد بسورهٔ دیگر صحیح است اقوی اول است پس بمجرد بسم الله
گفتن بقصد آن چهار سوره نماز باطل می شود مسئلة اگر سهواً شروع کرد
بسورهٔ سجده دار پس اگر قبل از رسیدن بآیهٔ سجده خواطرش آید سورهٔ دیگر بخواند
و اگر بعد از خواندن آیهٔ سجده متذکر شد احوط این است که سوره را تمام کند و بعد
از آن سورهٔ دیگر بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت و اما کیفیت سجده
کردن او در آنحالت نماز پس احوط ایما است بسجده در نماز و بجا آوردن سجده
بعد از نماز و احتیاطاً اعاده نماز هم بشود مسئلة هرگاه کسی در نماز آیهٔ سجده
را شنید در همان وقت ایماء بسجود کند و بعد از نماز سجود کند و اعادهٔ نماز هم
احتیاطی است حکم چهارم اینکه سورهٔ نخواند که وقت گنجایش او نداشته باشد
پس بنا بر این در تنگی وقت لازم است کوچک ترین سورهای قرآن را بخواند که سورهٔ
کوثر است حکم پنجم آنکه عدول نکند از سوره بسورهٔ هرگاه نصف آنرا خوانده باشد
اما اگر بنصف نرسیده جایز است عدول کند لکن لازم است که برای دویم
بسم الله دیگر بگوید بقصد آن حکم ششم آنکه عدول از سوره قل هو الله و قل یا ایها
الکافرون حرام است بمحض شروع چه بنصف برسد یا نرسد حتی اینکه اگر شروع
ببسم الله آنها نمود دیگر نباید عدول کند مگر در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که از این
دو سوره عدول بسورهٔ جمعه و منافقین میتواند بکند در دو رکعت بدو شرط
اول اینکه از اول بتعمد اختیار آن دو سوره ننمود باشد دویم آنکه بنصف آنها
نرسیده باشد حکم هفتم واجبست ترک سوره در تنگی وقت که بقدر کوچک ترین
سوره هام وقت نباشد پس اگر بخواند و بسبب آن وقت بگذرد حکم بصحت نماز
مشکل است حکم هشتم آنکه وجوب سوره ساقط است برای ناخوش و کسی که
کار شتابی دارد هر چند کار دنیا باشد لکن مباح باشد حکم نهم هرگاه سوره نداند
عوض آن مانند حمد ضرور نیست و احوط تعویض است مطلب سوم در

تسبیحات بدل قراءت بدانکه در غیر آن دو رکعت اول مخیر است ما بین خواندن
حمد تنها یا گفتن سُبحَانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَرُ و شاید که تسبیح
در این مقام از حمد افضل باشد و خلاف کرده اند در اینکه چند مرتبه واجبست قوی
یک مرتبه و احوط باحتیاط شدید سه مرتبه است و گفتن استغفر الله بعد از تسبیحات
اربع خالی از رجحان نیست و ممکن است که در یک رکعت حمد و در یکی تسبیحات
بگوید و در اینجا چند مسئله است مسئلة اذا اول نماز یا از اول قیام قصد یکی از
آن دو ضرور نیست زبان بهر کدام جاری شد مجزی است مسئلة هرگاه یکی را
واجب دانستیم ضرور نیست در دو تای دیگر که میگوید قصد استحباب کند قصد
وجوب در همه خوب است اگر چه اول واجب یکی باشد و قصد قربت در آن دو هم
خوبست مثل همه آنها مسئلة هرگاه قصد تسبیحات کرد و زبان او غفلةً بحمد
جاری شد اعادهٔ تسبیحات کند یا عمداً قصد حمد کند و از سر گیرد مسئلة هرگاه
خیال کرد رکعت اول و دویم است و حمد خواند بعد از فراغ معلوم شد رکعت سویم است
ظاهر این است که بآن حمد اکتفا میشود مسئلة هرگاه در دو رکعت اول حمد را
فراموش نموده بود احوط این است که در یکی از دو رکعت آخر یا هر دو حمد را بخواند
و لزومی ندارد مسئلة هرگاه شروع بحمد یا تسبیحات نمود عمداً بعد عدول بدیگری
نکند و هرگاه عدول کرد صحت نماز محل اشکال است مسئلة هرگاه مشغول تسبیحات
است شک در عدد آنها کرد بنا را بر اقل گذارد مسئلة تسبیحات یا حمد را باید
اخفات بخواند و اما در بسم الله این هم جهر مستحب است یا نه اقوی استحباب و احوط
اخفات است مطلب چهارم در بعض مستحبات قراءتست و آنها چند چیزند
اول مستحب است گفتن اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ پیش از شروع ببسم الله حمد
در رکعت اول دویم مستحب است بعض سورهای مخصوص پس در نماز صبح سورهٔ بخواند
که در طول مثل سورهٔ هل اتی و سورهٔ قیامة باشد و در نماز ظهر مثل سوره و الشمس و
سورهٔ اعلی بخواند و در نماز مغرب و عشا سورهٔ انا انزلنا و اذا جاء بخواند و در ظهر روز
جمعه سورهٔ جمعه و منافقین بخواند سویم آنکه سورهٔ قل هو الله و انا انزلناه را در فرایض

ترک نکند چهارم اینکه برای این دو سوره خصوصیت عجیبی هست که هرگاه شخص
عدول کرد از سورهٔ مخصوصی که فضیلتی دارد باینها بسبب ادراک فضیلت اینها
خداوند عالم الجوهر و ورا او کرامت میفرماید **مقصد چهارم** در رکوع است و لازم است
بیان حقیقت آن و حکم آن و واجبات آن و اقسام و بدلهای آن و بعض مسائل
متعلقه بآن در چند مطلب **مطلب اوّل** در حقیقت رکوع بدانکه رکوع در شریعت
این است که کمر را خم کند بر سینه و شکم و تحقق آن موقوف است بر چند امر اوّل آنکه
خم شدن بحدّی باشد که سر همهٔ انگشتان حتی انگشت ابهام بسر زانو برسد و احوط
این است که بحدّی باشد که کفهای دست برسند دوّیم اینکه از قیام خم شود و براین
متفرع می شود این مسئله که هرگاه نشسته نماز کرد یا عاجز بود و قادر شد و خم
شده برخواست تا حدّ رکوع ثمر ندارد و لازم است که راست بایستد و از آن راستی
برکوع برود سوّیم آنکه از قیام مقارن آن خم شود و براین متفرع میشود این مسئله که هرگاه
قیام بعمل آمد و بعد حال قرائت نشست بعد از آن برخواست تا حد رکوع ثمر ندارد
باید راست بایستد که از آن راستی مقارن خم شود چهارم آنکه خم شدن بقصد غیر
رکوع نباشد و براین متفرع میشود چند مسئله یکی آنکه اگر در نماز بقصد برداشتن
چیزی خم شد رکوع زیاد نشده **مسئلهٔ دوّیم** اینکه اگر بقصد سجود یا بقصد
چیزی برداشتن خم شد و در آن وقت بخاطرش آمد که رکوع نرفته بحد رکوع ماندن
ثمر ندارد باید راست بایستد و بقصد رکوع خم شود **مسئلهٔ سوّیم** اینکه اگر بقصد
رکوع خم شد بخاطرش رفت تا از حد رکوع گذشت همان طریق خم شده بالا بیاید تا بحد رکوع
قرار گیرد چهارم آنکه اگر قبل از رسیدن بحد رکوع قصد سجود کرد خم شده بالا بیاید تا
بآن حد که بقصد رکوع بوده و از آنجا خم شود تا بحد رکوع قرار گیرد و بعضی گفته اند که
باید بقصد رکوع خم شود پس اگر بی قصد خم شد و تا حد رکوع ماند ثمر ندارد و ملاحظهٔ
این احوط است لکن اقوی این است که همین قدر که قصد غیر رکوع ندارد کفایت می کند
امر دوّیم از اموری که تحقق اصل رکوع بآنها است این است که فی الجمله مکثی بآن هیئت
در آنحالت امتدا حاصل بشود و بعضی گفته اند که فی الجمله طمأنینه در آن حالت باشد

و بعضی گفته اند که بحد رکوع که رسید اصل رکوع بعمل آمده و هرچند بدا مکث نشود
و آرام گرفتن واجب علیحده ایست و براین متفرع می شود **مسئلهٔ مهمه** و آن این
که هرگاه شخص بقصد رکوع خم شد تا حد رکوع رسید و غفلة بسجده رفت که در
اینجا موافق قول سیّم رکوع بعمل آمده و حکم ببطلان از بابت ترک رکوع و دخول
در سجده نمیشود و ترک طمانینه و ذکر رکوع که شده دو واجبند که ترک شده اند
و محل آنها بدخول در سجود گذشته و عود برکوع باعث تعدد رکن است پس حکم می
شود بصحت نماز و موافق قول اوّل و دوّیم باطل است و اقوی همین است لکن
احتیاط شدید بعد از اتمام اعادهٔ این است **مسئله** هرگاه قد شخص خمیده باشد
بحد رکوع لازم است در وقت رکوع زیادتر منحنی شود برای فرق ما بین قیام و رکوع
و اگر خم بودن او از حد آخر رکوع بر گذشته در اینجا ایما کند بطریقی که گفته خواهد
شد **مسئله** هرگاه خمیده قامت بتواند که بتکیه بر عصائی و مثل آن قدری
بالا تر از آن حد بیاید بعد از خم شود لازم است برای رکوع چنان کند که هر قدر
بتواند راست بشود تا آن خم بودن اصلی او رکوع او بشود بعد از آنکه این کیفیات
بعمل آمد نه اصل رکوع حاصل شده و رکن همین مقدار است و اگر کم شد عمداً یا
سهواً نماز باطل است و بعد از حصول اصل رکوع آنرا واجبات چند هست که
در ضمن مطلب دوّیم بیان می شود **مطلب دوّیم** در بیان واجبات رکوع است
و آنها شش اند اوّل طمانینه یعنی قرار گرفتن همهٔ اعضا هر یک در جای خود در
آنحالت مخصوص دوّیم ذکر خواندن در آن و مقدار واجب یک مرتبه سُبحانَ
رَبِّیَ العَظیمِ وَبِحَمدِهِ یا سه مرتبه سُبحانَ اللهِ است و باید ملاحظه نماید که در ظاء
العظیم که بدل بزاء و ضاد نشود و مخرج آن سر زبان است که بدندان پیش بالائی بر
خورد و اگر سه سبحان الله بگوید و قف کند بر هر یک یا اینکه هاء الله را مکسور
نماید در دو تای اولی و متصل کند بسین سبحان و مستحب است سه مرتبه گفتن
سُبحانَ رَبِّیَ العَظیمِ وَبِحَمدِهِ یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه و فضیلت در هفت است
و بعضی گفته اند هرچه زیادتر بگوید هم مستحب است و عدد آنها طاق باشد هم مستحب است

مسئلة لازم نیست تعیین واجب بکند هرگاه سه مرتبه یا بیشتر بگوید مسئلة هرگاه تعیین یکی برای واجب کرد بعد معلوم شد آن یکی غلط بوده بعید نیست که آن دیگری که بقصد استحباب گفته شده عوض او بشود مسئلة همهٔ سه تسبیحهٔ کبری را بقصد قربت بگوید عیب ندارد و همه را بقصد وجوب بگوید ظاهر این است که عیب ندارد و اگر همین طریق که مشغول نماز است در رکوع سه مرتبه را بگوید و ابداً ملتفت بواجب و مستحب و قصد خاص نیست هم عیب ندارد سوّیم از واجبات رکوع این است که تمام گفتن ذکر واجب در حال طمانینه باشد پس اگر هنوز قرار نگرفته شروع کرد بذکر اگرچه حرف اوّل او باشد باطل می شود و اگر یکحرف از او مانده شروع کرد براست شدن باطل می شود و همچنین ذکر مستحب هم شرط صحّت آن این است که در حال طمانینه باشد و در اینجا مسئله ایست که اکثر مردم مبتلا اند از این بابت که عادت کرده اند که بمحض خم شدن هنوز آرام نگرفته شروع بسبحان ربّی می کنند اقلا سین سبحان ربی را م گفته می شود پس اگر باین حالت گذاشت یقیناً نماز باطل میشود و اگر ثانیاً که قرار گرفت ذکر بقصد وجوب گفت باز محلّ اشکال است اگر از اوّل بی ملاحظه چنین کرده و احوط اتمام نماز بعد اعادهٔ آن است و همچنین اگر در ذکر مستحب مثلاً در حال و بحمده گفتن شروع کرد ببرخاستن یا اینکه طمانینهٔ خود را بهم زده آن ذکر مستحب که در آنحال گفته شده باطل است بلکه در صحّت نماز هم اشکال هست اگرچه اعاده بنحو صحیح کند پس از این مسئله نباید غافل شد خصوصاً برای کسانیکه شتاب در نماز می کنند غالباً نماز ایشان از این جهت باطل می شود چهارم سر برداشتن از رکوع بحدّ قیام پس اگر خم شده بسجود رفت یا بحدّ قیام راست نشد نماز باطل است پنجم آنکه در آن سر برداشتن طمانینه حاصل شود پس اگر بی طمانینه بسجود رفت عمداً نماز باطل است و بدانکه این واجبات رکوع که گفته شدند اگر سهواً ترک شدند تا محلّ آنها گذشت نماز صحیح است و امّا آن واجبات که دخل در تحقق رکوع داشتند اگر سهواً ترک شدند هم باعث بطلان است مسئلة اگر طمانینه بالمرّه در رکوع

سهواً ترک شد احوط اعاده است چونکه احتمال داخل بودن در حقیقت رکوع هست مطلب سوّیم در بدلهای رکوع و اقسام آن برای عاجز از اصل آن و آنها چند قسم اند بترتیب باین قسم که هر مؤخر بعد از عدم امکان مقدّم است اوّل خم شدن بقدر امکان بعد از آنکه حد رکوع رسیدن ممکن نباشد و این مقدّم است بر رکوع نشسته و مراد خم شدن است بطریق خم شدن رکوع پس اگر ابداً ممکن نباشد لکن خم شدن بسمت کمر یا این طرف و آنطرف ممکن باشد پس در مقدّم بودن آن بر رکوع نشسته تاملی هست دوّیم رکوع نشسته برای کسی که خم شدن ایستاده برای او ممکن نیست چه نماز او بقیام باشد یا نشسته و کیفیت رکوع نشسته این است که خم نماید خود را تا بحدّی که صورت او مقابل زانوی او بشود و بهتر این است که مقابل محلّ سجود او بشود سوّیم رکوع نشسته که فی الجملة منحنی شود برای کسیکه این قدر انحنا که گفته شد او را ممکن نباشد چهارم ایما بسر عوض رکوع برای کسی که متمکّن از اقسام گذشته نباشد باینطریق که وقت رکوع سر خود را قدری پائین کند بقصد رکوع و سر را آرام بدارد و ذکر رکوع را بخواند بعد سر را بالا کند پنجم ایماء بچشم برای کسی که ایماء بسر او را ممکن نباشد باین طریق که بقصد رکوع چشم را ببندد در آنحال و سبحان ربّی العظیم و بحمده را بگوید بعد چشم را باز کند بقصد سر برداشتن از رکوع ششم برای کسیکه از ایماء مطلقاً هم عاجز باشد این است که در دل بگذراند رکوع را و ذکر را بخواند و اگر نتواند آنرا هم در دل بگذراند و این آخر مراتب بدلها است و این بدلها همه رکن اند نقص اینها عمداً و سهواً مبطل است و اگر زیاد شدند بقصد بدل رکوع هم مبطل اند و در اینجا مسئلهٔ مهمّه دقیقی است که هرگاه شخص تکلیف او بدلی از آنها باشد و در همان وقت متمکن شد از اصل یا بدلی که مقدّم است بر آن مثلاً رکوع نشسته را بسبب عجز بجا آورد و در آن حین متمکن شد از ایستاده پس میگوئیم که این بچند قسم متصوّر می شود اوّل اینکه رکوع را تماماً با طمانینه و تمام ذکر بجا آورد در آن حالت او را قیام ممکن شد در اینجا رکوع او صحیح و باید برخیزد برای

قیام بعد از رکوع دویم اینکه رکوع نشسته را تمام کرد و سر برداشت و معتدل
شد و طمانینه بعمل آمد حال بسجود باید برود قادر بر ایستادن شد در اینجا دیگر
قیام بعد از رکوع از او نمیخواهند و یا لازم است که برخیزد برای اینکه از قیام
بسجود برود یا نه اقوی این است که لازم نیست سویم برکوع نشسته رفته و هنوز
آرام نگرفته قادر شد چهارم آنکه هنوز ذکر واجب را نخوانده قادر شد پنجم
اینکه هنوز ذکر مستحب نخوانده قادر شد ظاهر اینست که در همهٔ این صور تنها
بهمین طریق خم شده بالا بیاید و بحد رکوع اصلی که رسید ذکر واجب و مستحب را
بجا آورد و تعدد رکوع حاصل نشده و بعضی در این اشکال کرده اند و احوط عمل
باین طریق و اعاده است مسئله هرگاه بسبب پیری یا ناخوشی قامت خمیده
باشد مثل راکع بعضی گفته اند در وقت رکوع نیت آنرا کند کافی است و احوط
این است که قدری خم تر شود مگر آنکه از حد رکوع بگذرد آنوقت بنیت اکتفا
کند و احوط این است که بسر هم ایماء کند و اگر بتواند که تکیه بر چیزی کند قدری
بالاتر شود و از آن بالاتر خم شود لازم است که آن وقت بحد رکوع خم شود مطلب
چهارم در مستحبات رکوع است و آنها چند چیزاند اول تکبیر گفتن برای رکوع رفتن
و بعضی این تکبیر را واجب میدانند و شرط در آن این است که باید در حال ایستاده
باقرار و آرامی باشد پس در حال خم شدن بطریقی که بسیاری از مردم عادت کرده
اند مشروع نیست بلکه اگر عمداً یا از بابت تقصیر در مسئله بقصد استحباب و
جزئیت نماز باشد صحت نماز محل اشکال می شود و همه تکبیرات نماز این حکم را
دارند که باید در حال قرار و آرامی باشند نه در حال برداشتن و خم شدن پس از
این دقت نباید غافل شد دویم از مستحبات رکوع گذاشتن دو کف دست
است بر دو سر زانوها راست بر راست و چپ بر چپ که انگشتها را از هم دور
نماید و فرا گیرد همهٔ سر زانوها را با همهٔ انگشتان سویم اینکه در حال رکوع زانوها
به پس برد و پیش نیاورد چهارم اینکه پشت خود را راست بدارد که اگر قطرهٔ
آب بر آن ریخته شود بجای خود بماند پنجم اینکه گردن را موازی پشت بکشد

ششم اینکه نگاه او ما بین دو قدم باشد هفتم اینکه دست راست را بر زانو پیش
از دست چپ بگذارد هشتم اینکه زن دستهای خود را بالاتر از زانو بگذارد لکن
در اصل خم شدن باید بطریقی باشد که اگر بخواهد بر زانو بگذارد برسد نهم آنکه
پیش از گفتن سُبحانَ رَبِّیَ العَظیم این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ لَکَ رَکَعتُ وَلَکَ اَسلَمتُ
وَبِکَ آمَنتُ وَعَلَیکَ تَوَکَّلتُ وَاَنتَ رَبّی خَشَعَ لَکَ سَمعی وَبَصَری وَشَعری وَبَشَری
وَلَحمی وَدَمی وَمُخّی وَعَصَبی وَعِظامی وَما اَقَلَّتهُ قَدَمایَ غَیرَ مُستَنکِفٍ وَلا مُستَکبِرٍ وَ
لا مُستَحسِرٍ دهم اینکه چون از رکوع سر بر دارد بگوید سَمِعَ اللّٰهُ لِمَن حَمِدَهُ اَلحَمدُ لِلّٰهِ اَهلَ
الکِبریاءِ وَالجُودِ وَالجَبَرُوتِ مقصد پنجم در سجود است و بیان می شود حقیقت
و واجبات و اقسام و بدلها و مسائل و مستحبات آن در چند مطلب اول در
حقیقت آن بدانکه سجود کیفیت خاصی است که در همه ادیان بجهت تعظیم معبود
ثابت است و اصل حقیقت آن خم شدن و گذاشتن پیشانی است بر زمین بجهت
تعظیم و در شریعت پنج قسم است سجدهٔ نماز سجدهٔ تلاوت سجدهٔ سهو سجدهٔ شکر سجدهٔ
تعظیم الهی و تذلل و هر یک از اینها احکامی هست که در چند مقام بیان می شوند
مقام اول سجدهٔ نماز است و سجده در آن رکن است و رکن همان اصل سجده است
و کیفیت رکن بودن بیان خواهد شد و بعد از حصول حقیقت آن بخصوص در
سجدهٔ نماز شش امر لازم است اول اینکه اعتماد نماید بر هفت عضو که آنها را
مساجد سبعه میگویند یعنی اینکه باید سنگینی بدن خود فی الجمله بر هفت عضو
باشد بطریقی که گفته شود که بر آنها سجده کرده و آنها پیشانی و دو کف دستها و دو
سر زانو و دو انگشت بزرگ پاها پس اگر بعضی از اینها عادیه بر زمین باشد و
اصلاً بر آن اعتماد نشود نماز باطل است لکن ضرور نیست که سنگینی انداختن
بر همه مثل هم باشد و باید که این مساجد سبعه مستقر باشند یعنی بر محل خود
قرار گرفته باشند پس اگر بر برف نرم یا پنبه یا شیره مندوف سجده کند بطریقی
که بعض اعضاء مستقر نباشند نماز باطل است و بدانکه گذاشتن هر یک از این
مساجد سبعه را کیفیت و حکم خاصی هست اما پیشانی و آن عبارتست از

مابین رستنگاه موی سر و ابروها و در طول مابین دو جبین است پس مجموع مقداری
که این چهار باو احاطه کرده اند پیشانی است ولکن در گذاشتن آن بجبهة سجده
همین قدر لازم است که گفته شود پیشانی را گذاشته و ظاهر این است که بقدر درهم از آن
کافی است و یا لازم که اینمقدار مجتمع باشد یا اینکه اگر متفرق گذاشته شود که قدری
هوائی و قدری گذاشته باشد بحیثیتی که اگر گذاشته متصل باشد بقدر یک درهم
بشود مثل اینکه بر چند وصله کل پیشانی را باین نحو گذارد کافی است اگرچه در دویم خالی
از قوة نیست بعد از صدق گذاشتن پیشانی لکن احوط این است که مجتمع باشد
مسئلة اگر گذاشتن بجبهة زخمی یا دملی ممکن نباشد هر قدر که از آن ممکن است
کافی است و اگر ممکن نشود زمین را گود نموده که آن دمل در آن گودی و مقدار
سالم از اطراف بر زمین واقع شود بعد از تحقق گذاشتن لازم است در آن چیزی که
پیشانی بر آن گذاشته می شود چند امر اول اینکه شرعًا ما یصح السجود علیه باشد
یعنی باید از زمین باشد یا از زمین روییده باشد و خوردنی و پوشیدنی نباشد پس
اگر چیزی از اسم زمین بیرون رفته مثل معدنها سجده بر آن جایز نیست پس بر مثل طلا و نقره
و مس و جواهرات و قیر جایز نیست و بر نان و گندم و لباس و خود پنبه و کتان جایز
نیست مسئلة بر دواهائی که خوردن آنها در حال ناخوشی متعارف است مثل
گاوزبان و عنب الثعلب خاکشیر و ریشه کاسنی سجده اشکال دارد مسئلة بر گیاهائی که
متعارف نیست استعمال آنها اگرچه گاهی در دوا استعمال شوند سجده عیب ندارد مسئلة
بر خوراک حیوانات مثل کاه و علف سجده جایز است مسئلة بر برگهای چای سجده مشکل
است اگرچه دیگر قابل طبخ نباشند مسئلة بر تنباکو سجده جایز است مسئلة
بر قهوه سجده جایز نیست و هر چند برشته نشده باشد مسئلة بر خشخاش احوط
ترک سجده است و بر برگ آن جایز است مسئلة بر تریاک سجده مشکل است
مسئلة بر هستهٔ زردآلو سجده مشکل است و بر هستهٔ خرما عیب ندارد مسئلة
بر پوست درخت سجده جایز است مگر اینکه ماکول متعارف باشد مسئلة بر
پنبه دانه و بر پوست جوزق سجده جایز است مسئلة بر جوهرهای خشک

هر چند از چیزی گرفته باشد که سجده بر آن جایز است سجده جایز نیست مسئلة بر
بادام و گردو و فندق و پسته جایز نیست هر چند بر پوست آنها باشد مسئلة
بر پوست شلتوک جدا شده نیز جایز است و احوط در هر دو ترک است مسئلة
بر نخالهٔ گندم و جو و پوست بالائی آنها سجده جایز است مسئلة بر برگ درختان
و برگ نخل سجده جایز است مسئلة بر برگ مو در ایامی که ماکول است سجده جایز
نیست و در غیر آن عیب ندارد مسئلة اگر چیزی در اوقات گرانی ماکول است
نداورزانی هیچ وقت سجده بر آن جایز نیست مسئلة اگر چیزی در بعضی صفحات ماکول
است در هیچ جا سجده بر آن جایز نیست مسئلة میوهٔ نارسیده سجده بر آن جایز
نیست اگرچه هنوز خوردنی نشده باشد مسئلة چیزی را که بعض اشخاص گاهی
از بابت کثافت طبیعت بخورند داخل خوردنی نیست پس سجده بر آن جایز است
مسئلة بر کاغذ سفید سجده جایز است اگرچه از کهنهٔ پنبه و آهک است و
بر خود پنبه و آهک جایز نیست مسئلة همچنین است کاغذی که از
ابریشم باشد لکن احوط ترک این است مسئلة کاغذ رنگ کرده اگر رنگ
آن جرم ندارد سجده بر آن جایز است هر رنگ که باشد حتی اینکه اگر از چیزی
باشد که سجده بر آن جایز نیست مسئلة کاغذ نوشته اگر مرکب آن غلیظ
نیست سجده بر آن جایز است مطلقا و اگر غلیظ است و بقدر مسمای سجده
پیشانی بر کاغذ سفید گذاشته می شود باز هم جایز است و اگر پیشانی بر آن نوشته
گذاشته می شود و آن مرکب غلیظ از چیزی است که سجده بر آن جایز نیست
مثل صمغ و دوده و نشاسته باطل است مسئلة بر کاغذ که از پوست آهو است
سجده جایز نیست مسئلة بر لاله و گلها حتی گل گلاب سجده جایز است مسئلة
بر گچ و سنگ آهک قبل از پختن سجده جایز است و بعد از آن محل اشکال است
مسئلة بر گل ارمنی و گل داغستان و گل مختوم سجده جایز است اگرچه خوردنی
هستند مسئلة بر آجر و سفال مثل وصله کوزه که لایه ندارد و احوط سجده نکردن
است و اگر لایه دارد جایز نیست اگر لایه آن از شیشه و نحو آن باشد مسئلة بر

شیشه و بلور سجده جایز نیست چون که از اسم زمین بیرون رفته اند **فصل** بدانکه
شرط بودن ما یصح السجود علیه در حالت امکان است پس اگر زمین یا از روییده
از آن که غیر ماکول و ملبوس باشد نباشد و کاغذ هم نباشد یا آنکه از اینها باشد
و سجده بر آن ممکن نباشد شرطیت ساقط و نماز میکند بر هر چه بخواهد لکن
احوط این است که اگر از پنبه و کتان چیزی باشد آنرا مقدم بدارد و بعد از آن
آنچه معدنی باشد و بعد از ممکن نشدن اینها بر پشت کف دست خود سجده
کند **مسئله** هرگاه شخص مشغول نماز باشد و در این اثنا طفلی مثلاً مهر او را
برد و نزدیک او ما یصح السجود دیگر نباشد پس اگر وقت تنگ است بهمان کیفیت
اضطرار رفتار کند و اگر وقت وسعت دارد نماز را بهم بزند و اگر پیشانی را گذاشت
آن وقت معلوم شد حکم آن خواهد آمد **مسئله** بدانکه افضل همهٔ افراد ما
یصح السجود خاک و گل است و افضل آنها تربت سید الشهداء علیه السلام که
در احادیث معتبره است که سجده بر آن خرق هفت حجاب آسمانی میکند
یعنی موانع قبول که در هر یک از آسمانها است بر میدارد و نور میدهد در که
محل سجود تا هفتم طبقهٔ زمین و اگر بر تربت سید الشهداء که خاک باشد سجده
کند فضیلت آن از مهر ساخته بیشتر است و بعد از تربت سید الشهداء علیه السلام
سجده بر گل و خاک از باقی چیزها افضل است دویم از امور یکه در محل پیشانی باید ملاحظه شود
این است که پیشانی باید بر آن قرار گیرد پس هرگاه تر باشد بطریقی که پیشانی بر آن قرار نگیرد
سجده بر آن جایز نیست اما اگر پیشانی بر آن قرار میگیرد عیب ندارد **مسئله** هرگاه
شخص در زمینی باشد که مجموع آن آب و گل است که اگر بسجود برود سر و صورت
و لباس از گل آلوده می شود پس اگر از این بابت ضرری بر بدن او وارد می شود
قیام و رکوع را بجا آورد و بجهة سجده ایما کند و اگر ضرری ندارد لکن همین قدر
است که گل آلوده می شود باز هم ظاهر این است که بتواند برای سجده ایما کند
لکن احوط متحمل شدن این کیفیت و نشستن برای تشهد است **مسئله** هرگاه
محل سجده گل نرم باشد که اعتماد بر آن ممکن نیست اکتفا بهمان متصل نمودن

پیشانی بر آن نماید **مسئله** هرگاه پیشانی را بر گل گذاشت و گل بر آن چسبید
باید برای سجدهٔ دویم آنرا پاک کند سویم آنکه محل پیشانی پاک باشد اگرچه دیگر
آن نجس باشد چهارم آنکه از چهار انگشت زیادتر با محل ایستادن تفاوت
نداشته باشد و تفصیل اینها در مکان گذشت پنجم آنکه پیشانی گذاشته شود
بر آن پس اگر مهر مثلاً چسبیده باشد بر پیشانی از سجدهٔ سابق گذاشتن آن
ثانیاً بی آنکه از پیشانی جدا شود محل اشکال است **مسئله** هرگاه پیشانی را
بر خاک گذارد و خاک آلوده شده ثانیاً سجده کرد عیب ندارد و این مثل گل نیست
که گفته شد باید آنرا رفع کرد ششم اینکه حائلی نباشد پس هرگاه بر مهر یا شانه چرک
زیاد باشد سجده باطل است اینها همه نسبت به پیشانی است و اما شش عضو دیگر
پس محل آنها شرطی ندارد همین قدر باید قرار بگیرند پس ما یصح السجود بودن در
محل آنها شرط نیست و لکن هر یک را کیفیت خاصه هست اما در کیفیت دست
پس باید باطن آنها را گذاشت در جائی که قرار بگیرند و مناط این است که گفته
شود که هر دو گذاشته شدند دیگر فرا گرفتن تمام آنها بدقت شرط نیست و اگر بر
فاصلهٔ دو بوریا یا دو فرش گذاشته شود که قلیلی از ما بین آنها هوائی باشد عیب
ندارد **مسئله** اگر دو کف دست را بر پنجره بگذارد پس اگر فواصل آن بسیار بزرگ
نباشد عیب ندارد و اما اگر مثل شبک میل آهن گشاده باشد مشکل است
مسئله اگر همهٔ باطن دست را نتواند گذارد قدری از آنرا و اگر هیچ نتواند
ظاهر دست را بگذارد و اگر نشود هر قدر از دست که بآن نزدیک است **مسئله**
اگر بر سر انگشتان تنها سجده کند مجزی نیست **مسئله** اگر کف را به بندد و سجده
کند مجزی نیست و هر یک در حال اضطرار کافی اند و اما دو سر زانو پس مراد از
آنها اصل کاسهٔ زانو است که مفصل ساق و ران است و باید فی الجمله بر ظاهر
آنها سجده بشود و فرا گرفتن در کار نیست و اما انگشت بزرگ پا پس باید سجده بر
بر سر انگشت باشد که سر انگشتان بزرگ بر زمین گذاشته شود و ظاهر این است
که ظاهر و باطن در هر یک هم کفایت میکند هر چند سر آنها گذاشته نشود لکن

احوط کذاشتن سر انکشتان است دویم از واجبات سجده کفتن سُبحانَ رَبّیَ
الاعلی وبحمده یک مرتبه یا سبحان الله سه مرتبه وهمان مسائل که در ذکر رکوع
کفته شدند در اینجا هم جاری هستند ودر صورت عدم تمکّن یک سبحان الله
هم کافی است سویم از واجبات ارام کرفتن است بقدر ذکر واجب وشرط ذکر
مستحب هم هست وهمان اشکال که در رکوع کفته شد نسبت بکسانی که ارام نکرفته
مشغول می شوند در اینجا هم هست چهارم مساوی بودن با موقف بطریقی که در
مکان کفته شد پنجم انکه در حال ذکر هفت عضو در محلّ خود برقرار باشند
پس اکر دست را یا سر انکشت پا را بردارد ودر انحال مشغول ذکر باشد باطل است
امّا در وقت سکوت هر یک از شش عضو را اکر بردارد وبعد در حال خواندن
بکذارد عیب ندارد وامّا پیشانی پس در برداشتن وکذاشتن ان چند مسئله
هست اوّل اینکه عمداً سجده بر دو سجده زیاد کند بقصد نماز واین باعث بطلان
است دویم انکه سهواً سجده زیاد کند ودر این حکم ببطلان نمیشود سویم انکه
بی اختیار بعد از کذاشتن پیشانی اندکی بلند شود وبی اختیار کذاشته شود بعضی از
علما در اینجا حکم فرموده اند که دو سجده عمل امده دیکر سجده دیکر بود واظهر در
نظر این است که این کیفیّت باعث تحقّق دو سجده نیست همان یکی حساب است چهارم
اینکه سر را که کذاشت اکر بر جای بلندی کذاشته شده که از چهار انکشت از
موقف بلندتر است در اینجا بردارد وثانیاً بکذارد وابداً عیبی ندارد پنجم اینکه
پیشانی کذاشته شد بر چیزی که از بابت دیکر سجود بر ان جایز نیست در اینجا نباید
پیشانی را بردارد وبکذارد بلکه پیشانی را بکشد تا انرا بر ما یصح بکذارد ششم انکه
پیشانی بر جائی کذاشته شود غیر از تربت که افضل است در اینجا اکر بخواهد انرا
بکشاند وبر ندارد هفتم اینکه بر جائی کذاشته شود که تحمّل ان زحمت دارد باز
جایز است انرا بکشد تا محلّی که اسان باشد ونباید بر ندارد هشتم از واجبات
سجود سر برداشتن است از سجدهٔ اولی ومعتدل نشستن وطمأنینه بجا اوردن
در انحالت وبعد بسجدهٔ دویم رفتن فصل بدانکه کیفیّت رکن بودن سجده باین

طریق است که اکر هر دو سجده باهم در یک رکعت ترک شدند نماز باطل است چه عمداً و
چه سهواً لکن اکر یکی از انها ترک شد سهواً نماز باطل نیست وحکم ان در احکام خلل
بیان میشود ان شاء الله واکر در هر رکعتی یکی ترک بشود سهواً باز نماز باطل نیست
وحکم ان همان است که کفته می شود واکر هر دو سجده زیاد شدند در یک رکعت چه عمداً
وچه سهواً نماز باطل است واکر یکی زیاد شد عمداً باطل واکر یکی زیاد شد سهواً باطل نیست اکرچه در هر رکعتی یکی
زیاد بشود مطلب دویم در بدلهای سجود بعد از عدم تمکّن از حقیقت ان و
انها چند چیز اند بترتیب اوّل هر کاه کذاشتن پیشانی بهیچ طور ممکن نیست ابداً
جبین را بر زمین کذارد واحوط تقدیم جبین راست است دویم انکه هر کاه این
ممکن نیست چانه را بکذارد سیم انکه هر کاه این هم ممکن نیست خم بشود بهر قدر که
ممکن است اکرچه محلّ سجده را بالا بیاورد یا خود در جای کودی بایستد چهارم ایما
بسر که سر را پایین نموده ودر حال ادامی ذکر سجود را بخواند واکر رکوع او بایماء
بوده برای سجود قدری سر را پایین تر نماید واحوط این است که در انحال چیزی که
سجده بر ان جایز است بالا برده پیشانی بر ان کذارد واکر نمیشود انرا بر پیشانی
کذارد وبعضی کفته اند ایماء بشش عضو دیکر هم نماید واین حرف بی معنی است پنجم
ایماء بچشم که چشم را عوض سجود بسته داشته وارام کرفته ذکر سجود بخواند واکر رکوع
او هم بایماء چشم بوده بعضی کفته اند در ایماء سجود بستن چشم را شدیدتر کند و
این حرف راهی ندارد ششم اکر این هم ممکن نباشد سجود را در دل بکذراند یعنی قرار
دهد که الان در سجود میباشم وذکر بخواند ودر صورت عدم قدرت انرا هم در دل
بکذرانند واحوط این است که اشاره بدست هم بکند مطلب سویم در مستحبات
سجود است بدانکه بعد از برداشتن سر از رکوع وکفتن سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه مستحب است
تکبیر در حال ایستادن بجهت سجود رفتن ودستهای خود را در انحال بالا برد وبعد
از ان سجده کند دستهای خود را پیش از زانوها بر زمین کذارد وانها را پهن کند
وهمهٔ انکشتان را بهم متصل کند وبرابر روی خود بر زمین بکذارد وبر روی خود بچسباند
بلکه دو ران بکذارد وبر زانوهای خود بچسباند وچیزی از بدن خود را بر جزء دیکر

نکذارد واعضا را ازیکدیکر جدا کند و ذراعها را بردارد و بالهای خود را بکشاید
وعلاوه بر هفت عضو بطرف پایین بینی هم سجده کند و آنرا بر ما یصح السجود علیه
بکذارد و مستحبست که همهٔ پیشانی بر ما یصح السجود علیه کذاشته شود وسبحان
ربی الاعلی را سه مرتبه یا بیشتر بکوید و عدد آنها طاق باشد و بعد از راست
نشستن الله اکبر بکوید و در حال نشستن تورک بعمل آورد یعنی بر ران چپ بنشیند
وپشت پای راست را بر شکم پای چپ بکذارد و بکوید اَستَغفِرُ اللهَ رَبّی وَ اَتوبُ
اِلَیهِ پس باز اللهُ اکبر بکوید در حالتی که نشسته است پس بسجدهٔ دویم برود و
مستحبست در هر دو سجده اینکه پیش از ذکر سجود بکوید اَللّهُمَّ لَکَ سَجَدتُ وَبِکَ اٰمَنتُ
وَلَکَ اَسلَمتُ وَعَلَیکَ تَوَکَّلتُ وَاَنتَ رَبّی سَجَدَ وَجهِیَ لِلَّذی خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمعَهُ وَ
بَصَرَهُ وَالحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ تَبارَکَ اللهُ اَحسَنُ الخالِقینَ وسنت است که در
حال برخواستن پشت انکشتان دست را بر زمین نکذارد در حالتیکه سر آنها
بکف دست چسبیده باشد بلکه دستها را بکشاید و بر زمین بکذارد و برخیزد
و در حال برخواستن اول زانوها را از جا بردارد بعد از آن دستها را وبعکس
در حال سجده رفتن و مستحبست برای زنها اینکه در حال سجده رفتن اول زانوها را
بر زمین بکذارند و در حال سجود خود را بر زمین بچسبانند و ذراعهای خود را بر
زمین پهن کنند واعضای خود را بهم متصل کنند و در وقت برخواستن بیک
مرتبه قد را کشیده راست بشوند و از جملهٔ مستحبات این است که بعد از سجدهٔ
دویم بنشیند و آرام بکیرد و علاوه بر استحباب احوط هم هست چونکه قول بوجوب
دارد و مستحبست که در حین برخواستن بکوید اَللّهُمَّ رَبّی بِحَولِکَ وَقُوَّتِکَ اَقومُ
وَاَقعُدُ یا بِحَولِ اللهِ وَقُوَّتِهِ اَقومُ وَاَقعُدُ مقام دویم در سجود تلاوت است و
در آن چند مطلب است اول در محل وجوب ومحل استحباب آن اما محل وجوب آن
پس چهار آیه است که در چهار سوره اند الم تنزیل وحم سجده والنجم واقراء وسبب
وجوب خواندن آن آیه است یا کوش دادن بآن یا مطلق شنیدن آن علی الاقوی
ومناط مجموع آیه است پس خواندن وشنیدن کلمهٔ لاتطعه تنها مثلا یا واسجد تنها

یا واقترب تنها باعث وجوب سجده نیست مجموع آیه را اکر خواند یا شنید سجده بر او
واجب می شود مسئله اکر قدری را خواند و قدری شنید عدم وجوب خالی
از قوت نیست مسئله اکر آیه را غلط خواند یا از غلط خوان شنید حکم بوجوب
سجده مشکل است مسئله اکر حایض آیه را شنید باز هم سجده بر او واجبست
واما محل استحباب پس یازده آیه است در ده سوره که در اکثر قرآنها مرقوم شده
مطلب دویم در این سجود طهارت شرط نیست نه از حدث اکبر ونه از حدث
اصغر ونه از خبث وقبله شرط آن نیست وشرایط لباس مصلی در آن نیست لکن
وجوب بودن محل سجده مما یصح السجود علیه از بابت جنس وطهارت آن خالی از
وجه نیست مطلب سویم محض سجده رفتن کفایت میکند وذکر در آن
واجب نیست لکن بعض ذکرها خاصه در آن مستحبست از آنجمله است سَجَدتُ
لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا لا مُستَکبِرًا عَن عِبادَتِکَ وَلا مُستَنکِفًا وَلا مُتَعَظِّمًا بَل اَنا عَبدٌ
ذَلیلٌ خائِفٌ مُستَجیرٌ و در وقت سر برداشتن تکبیر مستحبست چهارم این سجود
فوریست پس هرکاه ترک کرد معصیت کرده و در زمان ثانی باز فورا واجب است و
همچنین مسئله هرکاه چند مرتبه آیه را خواند یا شنید بعدد هر مرتبه یک سجده واجب
است مسئله هرکاه در یک آن از چند نفر با هم آیهٔ سجده را شنید ظاهرا اکتفا
بیک سجده است واحوط تعدد است مطلب چهارم هرکاه در حالت نماز
واجب آیه سجده را شنید احوط این است که بایماء سجده کند وبعد از نماز سجدهٔ
حقیقی بعمل می آورد واحوط اعادهٔ نماز هم هست واین هم سابقا کفته شد مسئله
هرکاه در سجده بود وآیهٔ سجده را خواند یا شنید باید سر را بردارد و بسجده برود یا
همان باقی ماندن فی الجمله کافی است ظاهر این است که لازم است سر بردارد
وبسجده برود وکشیدن پیشانی بجای دیکر هم کفایت نمیکند مسئله هرکاه
نابالغ آیه را بخواند بکر بالغ هم سجده واجب می شود مسئله نیت سجده در اول خم
شدن است نه در اول وضع جبهه لکن بعید نیست که اکر قدری خم شده نه
بجهت سجده بعد نیت کرد که تتمهٔ خم شدن او تا رسیدن پیشانی به نیت سجده واجب

باشد هم خوبست و بعضی گفته اند خود گذاشتن پیشانی که مقارن نیت شد
کفایت میکند مقام سوم در سجود سهو است و تفصیل آن در احکام شک و سهو خواهد
آمد انشاء الله مقام چهارم در سجود شکر است و آن مستحب است بجهة اداء شکر در حال
تجدد نعمت و دفع بلا و در وقت یاد آمدن آنها و بجهت توفیق یافتن بجهة هر نماز و
هر عبادت دیگر حتی اینکه بعضی از ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم همینکه ما بین
دو نفر اصلاح مینمودند سجدهٔ شکر میکردند و در این سجده همه شرایط سجدهٔ نماز معتبر
نیست همان نیت و حصول مسمای سجده کافی است و اباحهٔ مکان هم شرط است
و تکبیر در سر برداشتن آن هم مستحب است و ذکر خواندن هم شرط آن نیست گفتن
شکراً صد مرتبه مستحب است سه مرتبه مستحب است یک مرتبه هم خوبست یک سجده
کافی است دو سجده هم مستحب است باین طریق که بعد از گذاشتن پیشانی اینطرف و
آنطرف صورت را بر خاک گذارد اول راست را یا دو شقیقه را باین طریق یا همه را
بانطریق و بعد از آن پیشانی را گذارد که این سجدهٔ دویم حساب میشود دیگر سر بر
داشتن نمیخواهد مسئله هرگاه شخص سوار است و مقتضی سجدهٔ شکر بعمل آمد
خوف ریاء از پیاده شدن بجهة سجده دارد بر قربوس زین صورت را گذارد بقصد
سجده و اگر این هم نشود کف دست را بالا برده پیشانی را بقصد سجود بر آن بگذارد
و در صورت عدم امکان ایماء بسر و بچشم و گذرانیدن در دل بترتیب بدل می شود
و مستحب است در سجدهٔ شکر این دستها و سینه و شکم را بر زمین متصل کند و مستحب است
بعد از سجدهٔ شکر دست را بمالد بر محل پیشانی و آنرا بر صورت و مقادیم بدن
بکشد مقام پنجم در سجود تعظیم و تعبد است بدانکه اصل سجده رفتن بخودی
خود عبادتست بی آنکه در نماز باشد یا سببی از آن اسباب داشته باشد بلکه
اعظم عبادات است بلکه هیچ عبادتی مثل آن نیست و هیچ چیز بینی شیطان را
بخاک نمی مالد مثل اینکه فرزند آدم را ساجد بیند و بخاک گذاشتن این طرف و
آنطرف صورت هم بخودی خود مستحب دیگر است و اگر با حالت تذلل و تعظیم
حقیقی باشد در تحصیل مراتب قرب عبادتی از آن بالاتر نیست هفتم از واجبات

تشهد است و آن واجب است در هر نمازی در رکعت دویم بعد از سجدهٔ دویم
و در سه رکعتی بعد از رکعت سویم نیز و در چهار رکعتی بعد از رکعت دویم و
چهارم واجب است و کیفیت آن اینست که بعد از سر برداشتن از سجده آرام بنشیند و
در حالت قرار و طمانینه بگوید اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَشهَدُ
اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اقل واجب و همین است و باید
آنرا صحیح بخواند بنحوی که در قرائت گفته اند و اگر خوب یاد نگرفته است و وقت تنگ باشد
بخود شهادتین و صلوات بهر نحو باشد اکتفا می شود و اگر این را هم نداند ترجمهٔ آنرا بزبان
خود بگوید کفایت میکند و اگر این هم ممکن نشود مطلقا ذکر خدا کند
و اگر نتواند در دل بگذراند مسئله هرگاه هنوز آرام نگرفته شروع بآن
نمود هر چند الف اشهد باشد باطلست و هرگاه در آخر صلوات حرکت برای برخواستن
نمود هر چند در وقت تلفظ بدال محمد باشد باطل می شود اگر از بابت عمد یا جهل یا بی
مبالاتی باشد مسئله اگر سهواً چنین کرد و هنوز برکوع رکعت بعد نرفته است
بنشیند و همان کلمه را در حال استقرار بگوید و گاهی لازم می شود که از ما قبل آن
قدری بگوید که معنی آن تمام باشد و اگر در آنجا آورده بود ثانیاً بجا بیاورد و مستحب است
که قبل از هر یک از دو تشهد بگوید بِسمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ الحَمدُ لِلّهِ وَ خَیرُ الاَسماءِ لِلّهِ یا وَ الاَسماءُ
الحُسنی کُلُّها لِلّهِ و کفایت میکند در هر دو اَلحَمدُ لِلّهِ تنها و بعد از صلوات بگوید و تقبل
شَفاعَتَهُ وَ ارفَع دَرَجَتَهُ و مستحب است که در حال نشستن برای تشهد بطریق تورک
بنشیند و نگاه او بدامن خود باشد و دستها را با متصل نمودن انگشتان بر ران
بگذارد هفتم از واجبات نماز سلام است بدانکه گفتن اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ
وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ بعد از تشهد اخیر مستحب است و از توابع تشهد است و اما آن
دو سلام دیگر که اَلسَّلامُ عَلَینا وَ عَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحینَ وَ السَّلامُ عَلَیکُم وَ رَحمَةُ
اللهِ وَ بَرَکاتُهُ پس در حکم و صفت آنها اختلاف بسیار است و اکثر علماء بر آنند که
یکی از آنها کافی است در بیرون بردن از نماز و هر کدام را مقدم گفت از نماز بیرون
رفته و آن یکی دیگر را که میگوید مستحب است و خارج از نماز و بعضی میگویند واجب

است وخارج از نماز و بعضی میگویند مستحب است و داخل در نماز و بعضی قائلند
باینکه یکی معین مخرج از نماز است و بعضی تعیین اول و بعضی دویم و بعد از ان خلاف
کرده اند که نیت خروج از نماز در ان معین که باعث خروج است شرط است یا نه
وخلاف کرده اند که آیا اصل سلام واجب جزء نماز است یا نه و باز خلاف کرده
اند که اصل سلام واجب است یا مستحب و مسئله در نهایت اشکال است و تشخیص احتیاط
در ان هم بسیار مشکل است و انچه در احتیاط بنظر میرسد این است
که این دو سلام را بهمان قصد نماز که داشته بقصد فرمان برداری بگوید دیگر
تشخیص اینکه واجب اند یا مستحب جزء اند یا خارج کدام واجب است کدام از نماز بیرون
میبرد ضرور نیست همین قدر که قصد او امتثال باشد و گفته می شوند و بدانکه
بعد از گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یقینا از نماز خارج است کفایت می
کند بجهة صحت عمل بلی بعض عوارض رو میدهد که محتاج بتشخیص ان احکام خلافیه
میشود مسئله اگر بعد از گفتن السلام علینا مبطل برای نماز حاصل شد حکم بلزوم
اعاده نمیشود مسئله در جائی که ادراک یکجزو از نماز در اول وقت کافی است اگر
از السلام علیکم و رحمة الله هم چیزی را درک شد کفایت میکند و احوط این است
که حکم با دراک نشود و نماز اعاده شود مسئله اگر السلام علینا فراموش شد و
السلام علیکم را گفت دیگر عود بالسلام علینا نکند مسئله دو سلام را با هم وصل
نکردن بهتر است پس وقف نماید بر الصالحین و ابتدا کند بالسلام علیکم هشتم از
واجبات در ترتیب افعال نماز است واجب افعال نماز را بهمین ترتیب که گفته
شد بجا بیاورد پس هرگاه عمدا مقدم کند مؤخر را یا بعکس نماز باطل است حتی
اینکه اگر عود کرد بترتیب باز صحت مشکل است و اما اگر سهوا چنین کرد و عود نمود
عیب ندارد مگر اینکه رکنی تقدیم کند که اعاده ترتیب مستلزم زیادتی ان شود
مسئله هرگاه شخص در نماز چهار رکعتی مثلا رکعت دویم نماز را که حمد و سوره دارد
فراموش کرد و رکعتهای بعد از ان را بجا اورد و بتسبیحات بعد از سلام یا قبل از ان
بخواطرش امد بر میخیزد بعد از ان رکعتی بجا می اورد بتسبیحات و این رکعت نه از رکعت

دویم است و الا لازم بود که حمد و سوره بجا بیاورد بلکه در اینصورت رکعت سیم
دویم میشود و چهارم سیم می شود و ترتیب قهری حاصل می شود که این فراموش شده
رکعت چهارم است که حکم بتدارک ان می شود نهم از واجبات موالات است
بدانکه موالات را دو معنی است اول اینکه مابین افعال نماز اینقدر فاصله نشود
که صورت نماز محو بشود دویم اینکه بمحض فراغ از فعلی مشغول دیگری بشود که افعال
پی در پی واقع بشوند و فاصله ابدا نشود نه بحد محو صورت و نه کمتر از ان و اینمعنی
گاهی نسبت بخود نماز ملاحظه می شود و گاهی نسبت بیکی یکی از افعال پس در خود قرائت
و رکوع و سجود باید محو صورت انها نشود و اجزاء انها هم باید متصل عرفی بهم
باشند پس در اینجا چهار مسئله است اول لازم است موالات بمعنی حفظ صورت
نماز و محو نشدن ان در اصل نماز بی شبهه پس اگر ترک شد عمدا یا سهوا نماز باطل
است دویم لازم است موالات بمعنی پی در پی بجا اوردن افعال در نماز و بیکار ماندن
و غیر نماز بجا نیاوردن مابین انها مگر در بعض مقامات خاصه که بعد از این
بیان خواهند شد و این موالات اگر سهوا ترک شد عیب ندارد لکن ترک ان عمدا
محل اشکال است و بعضی از مشایخ عظام حکم ببطلان نماز نموده اند سیم موالات در
هر یک از افعال بمعنی حفظ صورت و این لازم است که اگر عمدا ترک شد نماز باطل است
و اگر سهوا ترک شد حکم ان حکم فراموشی اصل انست که بعض اوقات مبطل است
و بعض اوقات مبطل نیست بتفصیلی که در مسائل سهو گفته میشود انشاء الله و
اگر باعث محو صورت اصل نماز بشود نماز باطل است چهارم موالات در انها
بمعنی پی در پی بودن اجزاء ان علاوه بر حفظ صورت باتصال عرفی که اندک فاصله
در ان مضر نیست و بعضی این را هم لازم دانسته اند و فوت انرا عمدا مبطل می
دانند لکن سهوا عیبی ندارد مقام هفتم در مستحبات نماز است از انجمله
قنوت است و ان مستحب مؤکد است در نمازهای واجبی و بعضی واجب دانسته
اند در نمازهای جهریه و محل ان در رکعت دویم است بعد از قرائت پیش از رکوع
و معنی قنوت دعا خواندن است و دست برداشتن جزء او نیست لکن مستحب

است که در حال قنوت دستها را بردارد و برابر روی خود پهن کند شکم انها
بجانب اسمان و پشت انها بزمین و انگشت بزرک را از باقی جدا نگاه دارد مسئلة
هرگاه قنوت را فراموش کرد تا رکوع رفت بعد از رکوع بعمل بیاورد و اگر بخاطرش
نیامد تا بسجود رفت بعد از نماز قضای ان کند و در حدیث صحیح وارد است که
اگر در بین راه که از محل نماز رفته بخاطرش امد انجا بایستد و قنوت را بخواند و
اگر عمدا ترک کرد قضا ندارد مسئلة هرگاه شک در قنوت کرد و هنوز برکوع نرفته
انرا بعمل بیاورد و اگر بعد از رکوع شک کرد محل نگذارد مسئلة در قنوت قول
مخصوصی شرط نیست و کفایت می کند در ان انچه بجا بیاورد از ذکر و دعا و حمد و
ثناء خدا بلکه کفایت می کند در اویك بسم الله الرحمن الرحیم یا سه مرتبه بلی مستحب است
انچه وارد شده از ائمه علیهم السلام بالخصوص کلمات فرج افضل همه قنوتها است
و کیفیت ان لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله
رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش
العظیم و الحمد لله رب العالمین و در بعضی روایات و سلام علی المرسلین را
اضافه دارد و بعضی در ان تامل دارند مسئلة در قنوت دعا کردن بفارسی
یا زبان دیگر عیبی ندارد و بعضی گفته اند که اداء قنوت هم بان می شود لکن احوط
این است که بقصد قنوت خاص نباشد و احوط ترک بالمره است مسئلة
دعای عربی را غلط خواندن در قنوت عیب ندارد و همان که در فارسی گفته
شد در این جاریست مسئلة مستحبست تکبیر وقت ارادهٔ قنوت باین طریق
که دستهای خود را برای تکبیر بلند کند و پایین بیاورد بعد بالا برد و قنوت
بخواند و از جملهٔ مستحبات متعلقه بنماز تعقیب است و مراد از تعقیب انست که
شخص بعد از فراغ از نماز متصل بان مشغول شود بدعا یا ذکر یا حمد یا قران یا
مناجات یا تذکر حالات در اخرت و تفکر در انها بطریقی که مشغول کار دیگر که
منافی هیئت ان نزد اهل شرع باشد نباشد و ان مختلف است باختلاف حالات
در سفر و حضر و اختیار و اضطرار و بهتر این است که در همان مکان نماز باشد

و نقل مکان نکند و بهمان هیئت توجه برقرار باشد و تعقیبات عامه و خاصه
بجهة هر نماز بسیار اند و در تفصیل انها کتب علیحده نوشته شده و افضل همهٔ
تعقیبات تسبیح حضرت فاطمهٔ زهراء صلوات الله علیها و کیفیت ان سی و چهار
مرتبه الله اکبر و بعد از ان سی و سه مرتبه الحمد لله و بعد از ان سی و سه مرتبه
سبحان الله و از عجایب خاصهٔ ان این است که حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام میفرمودند که تسبیح حضرت فاطمه را بعد از نماز بلا فاصله دوست دارم
از هزار رکعت نماز و بدانکه تسبیح حضرت فاطمه بخودی خود مستحبست در همهٔ
وقتها و اختصاص بتعقیب نماز واجب ندارد و بخصوص بعد از هر نماز
مستحب هم مستحبست و در وقت ارادهٔ خواب هم مستحب است و خاصیت او
در این وقت این است که باعث دفع خوابهای بد می شود و انرا مسائل چند هست
مسئلة هرگاه شک کرد در عدد هر یك بنا را بر اقل میگذارد و اگر شك بعد از
تجاوز از محل است محل نگذارد مسئلة هرگاه از سی و چهار تکبیر بیشتر گفت
سهوا ازیادتی را مجری نداشته بنا را بر همان سی و چهار گذاشته بعد شروع
بالحمد لله کند لکن بهتر این است که بنا را بر یکی گذاشته یعنی این سی و شش تکبیر را مثلا
که گفته یکی را مجری بدارد و سی و سه تکبیر دیگر بگوید بعد شروع بالحمد لله کند
مسئلة هرگاه الحمد لله از سی و سه بیشتر گفت باز همان دو وجه است مسئلة
هرگاه سبحان الله را از سی و سه بیشتر گفت دیگر عودی نمیخواهد و تسبیح تمام
شده و ان اضافه دخل بان ندارد مسئلة موالات ما بین اجزاء تسبیح لازم است
که هیئت ان بهم بخورد مسئلة اگر بر هر یك گفتن از الله اکبر وقف کرد خوب
است و اگر وصل کند باید بگوید الله اکبر الله اکبر الف الله دویم را بیندازد و اگر
متصل بهم بگوید الله اکبر الله اکبر بی انداختن الف باین طریق که غالب مردم اند
بعضی اشکال کرده اند و صحت در نظر خالی از وجه نیست و همچنین در الحمد لله
مسئلة تسبیح بگل قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام خصوصیتی دارد و
اگر پخته باشد هم خوبست و در حدیث است که هرگاه تسبیحی از تربت سید الشهداء

علیه السلام در دست باشد خود آن تسبیح تسبیح خداوند میکند هر چند شخص ساکت باشد و ثواب تسبیح آن تسبیح برای آن شخص که در دست او ست نوشته می شود و از جملهٔ تعقیبات خاصه مؤکده اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَجِرْنِی مِنَ النّارِ وَارْزُقْنِی الْجَنَّةَ وَزَوِّجْنِی مِنَ الْحُورِ الْعِینِ که باعث دعای بهشت و حور العین از برای او می شود و از جملهٔ تعقیبات با فایده عظیمه اَللّٰهُمَّ اهْدِنِی مِنْ عِنْدِکَ وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِکَ وَاَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکاتِکَ وغیر اینها که در کتب ادعیه مسطور است **مقام هشتم** در مبطلات و قواطع و موانع نماز است و آنها سیزده اند اول حدث اصغر و اکبر و هر چند در حرف آخری نماز باشد چه عمداً و چه سهواً چه بی اختیار مگر در مسلوس و مبطون و مستحاضه بتفصیلی که گذشت دوم تیمم خوردن شروط در اثناء نماز با سعهٔ وقت بنحوی که تفصیل آن در هر یک از شروط گفته شد سیم دست بستن بطریقی که متعارف عامه است در نماز تعمداً بجهة تادب لکن سهواً ابطال آن معلوم نیست مگر از باب احتیاط و اما در حالت تقیه پس لازم است و اگر ترک شد صحت نماز محل اشکال است و احوط ترک مطلق دست بر دست گذاشتن است مطلقا و در هر حالتی از حالات نماز حتی در حال نشستن و غیر آن چهارم گفتن آمین بعد از اتمام حمد پنجم سخن گفتن بدو حرف یا بیشتر چه با معنی و چه بی معنی هر گاه عمداً باشد و اما یک حرف مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر مطلبی کند مثل قِ که در لغت عرب بمعنی محافظت بکن است پس هر گاه آن را بگوید با دانستن آنکه دلالت دارد باطل میکند مسئله خود تنحنح مبطل نیست لکن حروف آن که ظاهر کنند مبطل اند و اگر بجهة دلالت بر مطلبی تنحنح کند هم عیب ندارد و مثل دست بهم زدن است برای مطلبی مسئله خود فوت کردن مبطل نیست لکن اظهار حروف آن که گفتن پف باشد مبطل است و همچنین خود آه و ناله مبطل نیست لکن اظهار حروف آن که آه و اوه باشد مبطل است و در اینجا چند مطلب است اول بدانکه سخن گفتن که مبطل است سخن مردم است با همدیگر هر چند مخاطبی نباشد اما قرآن خواندن و ذکر خدا و دعا کردن در نماز عیب

ندارد **مسئله** مراد از قرآن این است که آیه بخواند که مختص باشد و اما مشترک مثل جاءَ رَجُلٌ پس باید قصد قرآن در آن بشود و الا مبطل است **مسئله** ذکر خدا بلفظ عربی بی شبهه است و اما بفارسی مثل اینکه بگوید حمد از برای خدا ست یا منزه یا بزرگ است ظاهر این است که عیب ندارد و احوط ترک اینها است **مسئله** دعا معنی او این است که از خداوند خواهش مطلبی کند و یا مختص مخاطبه با خدا است مثل اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی یا اینکه اگر بگوید غَفَرَ اللّٰهُ لَکَ هم دعا است و ثانی اقوی است **مسئله** دعا بفارسی در نماز ظاهر این است که با عربی تفاوت ندارد لکن احوط ترک است **مسئله** هر گاه آیه قرآن و دعا و ذکر خدا را بقصد خالص در نماز بجا بیاورد بی شبهه است و اگر منظوری دیگر هم دارد مثل اینکه بگوید سُبْحانَ اللّٰهِ و مراد او منع از کاری هم هست پس در این تفصیلی هست که اگر حقیقة منظور ذکر خدا است و در ضمن بلند گفتن آن قصد مطلب دنیوی کرده عیب ندارد و اگر لفظ سُبْحانَ اللّٰهِ را که گفت اصل قصدا و استعمال این لفظ در این معنی بود که بآن شخص بگوید تامل کن مثلاً یا برو بی شبهه نماز باطل است و اگر قصد هر دو معنی داشت که استعمال لفظ در هر دو کرده باز هم محل اشکال است و همچنین است کلام در جائی که ماموم با امام حالی میکند که برخیزد یا بنشیند و میگویند بحول الله یا الحمد لله که اگر قصد ایشان استعمال این لفظ است در معنی برخیز یا بنشین نماز باطل است **مطلب سیم** بدانکه سلام کردن داخل کلام است و تعمد آن مبطل است و همچنین تحیت مطلقا مثل صبحک الله بالخیر و مساک الله بالخیر و مثل اینها **مسئله** هر گاه سلام کرد در نماز یا بکسی گفت صبحک الله بالخیر و قصد او محض تعارف و تحیت است بی شبهه مبطل است و اگر قصد او محض دعا و خواهش از خداوند است که او را سلامت بدارد یا صبح او را بخیر کرداند عیب ندارد و اگر قصد او هم دعا و هم تعارف باشد محل اشکال است **مسئله** بدانکه جواب تحیت هم داخل کلام است لکن بخصوص در

نماز جواب سلام لازم است و در آن چند مسئله است مسئله لازم است در
چهار صیغه از سلام جواب در نماز بمثل آنها سلامٌ علیک سلامٌ علیکم السلامُ
علیک السلامُ علیکم پس اگر گفت علیک السلام صحت مشکل است مسئله
هرگاه سلام کننده بلفظ علیک السلام سلام کرد جواب او را سلامٌ علیک بگوید
با قصد دعا احتیاطا مسئله هرگاه بر مصلّی سلام بکنند بلفظ سلام یا السلام
جواب بگوید بلفظ سلامٌ علیک یا سلامٌ علیکم و قصد دعا نماید احتیاطا مسئله
هرگاه سلام غلط باشد خوب جواب است بطریق صحیح بقصد دعا مسئله هرگاه
جمعی حاضر باشند بعضی در نماز و بعضی فارغ و کسی بیاید و سلام کند اگر بداند نماز
گذار که او مقصود سلام کننده نبوده یا شک دارد که قصد او کرده یا نه جواب نگوید
و اگر بداند که او را هم قصد کرده اگر دیگری از ایشان غیر از او سبقت بجواب کرد او
نیز جواب نگوید و الا خودش جواب بمثل بگوید مسئله هرگاه یکنفر چند مرتبه
متصل سلام کند بقسمی که در وسط آنها جواب او را نگفته و طول هم نکشیده ظاهر
این است که یک جواب اکتفا می‌شود و اگر یک سلام گفت و جواب داد و طول کشید
و باز سلام کرد جواب ثانی هم لازم است و اگر مکرر شد سلام با جواب بنحوی که از
متعارف بیرون باشد دیگر جواب واجب نیست مسئله در جائی که جواب واجب
باشد باید فورا جواب داد پس اگر طول داد که از جواب تحیت متعارف بیرون رفته
بعد جواب گفت نماز باطل می‌شود مسئله هرگاه در صورت وجوب بجواب نگفت
و مشغول شد صحت نماز مشکل است و اگر ساکت ماند تا محل جواب گذشت معصیت
نموده و بعد که مشغول می‌شود صحیح است مسئله اگر طفل ممیزی سلام کرد جواب
او واجب است و اگر طفل ممیزی جواب داد سقوط از مکلفین معلوم نیست مسئله
اگر سلام کننده کر باشد بحیثیتی که جواب او محتاج به بلند کردن صدا زیاده از
حد باشد لازم نیست و در غیر نماز هم اگر محتاج به بلند گفتن خارق عادت باشد
وجوب آن محل تامل است مسئله هرگاه شخص در نماز عطسه کند مستحب است
که بگوید الحمد لله کما هو اهله و صلّی الله علی محمد و آله یا الحمد لله تنها و هرگاه

عطسه کسی دیگر را شنید نیز مستحب است حمد خدا مسئله جایز است که در
نماز تسمیت عاطس نماید یعنی بکسی که عطسه کرده بگوید یرحمک الله یا یرحمکم
الله مطلب سوم تکرار آیه و کلمه از باب وسواس داخل کلام بیجا است و مبطل
نماز است و در مدّ زیاد خارج از حد در حروف مدّ و مدّ در غیر حروف مدّ اشکال
است و اما هرگاه آیه را فراموش کرد و تکرار ما قبل بکند که خاطرش بیاید صحت خالی از وجه نیست
و اما هرگاه کلمه را یا اعراب آن را نمیداند و چند طریق بخواند که بصحیح آن برسد ظاهرا
عیب ندارد و احوط سوره دیگر خواندن است ششم کردانیدن کل بدن است از
قبله در اثناء نماز عمدا هرچند قلیل باشد و اما کردانیدن صورت پس اگر بجانب
پشت سر یا بحد تمام راست یا چپ قبله باشد آن هم محل اشکال است و اما کردانیدن
صورت فی الجمله پس در آن تاملی هست خصوصا هرگاه در آن حالت مشغول بجزئی
از نماز باشد یا در حال تکبیرة الاحرام مسئله هرگاه سهوا کل بدن کردانید محل
اشکال است خصوصا هرگاه تا حدّ پشت سر برسد مسئله هرگاه در اثنای نماز
کسی از آنجا گذشت و او را از قبله کردانید و در آن حالت ساکت ماند و بعد
از عود بحالت توجه مشغول شد ظاهر این است که عیب ندارد هفتم خنده
قهقهه است که مشتمل بر صدا باشد که چه ظاهر شود و چه دهن خود را بگیرد که
صدای آن ظاهر نشود و اما تبسم و لب خنده ضرر ندارد هشتم گریه صدا دار بجهت
امر دنیوی چه در مصیبتی باشد و چه بجهت مال باشد و اما گریه از خوف آخرت
عیب ندارد و محض اشک آمدن از چشم مطلقا عیب ندارد مسئله گریه بر
سید الشهداء ع اگر صدا دار باشد در نماز محل اشکال است نهم شک در
رکعات در بعض مقامات که تفصیل آنها بیان خواهد شد دهم زیادتی
جزئی در آن عمدا بقصد جزئیت هرچند مستحب باشد و در غیر مقام خود بجا بیاورد
یازدهم هر کاری که محو صورت نماز کند هرچند قلیل باشد مثل بر جستن در
نماز یا باد دهن صدا کردن و مثل اینها که در نزد عرف گفته شود که نماز نمیکند
پس فعل قلیل و کثیر در این خصوص تفاوت ندارند و سکوت طویل که مبطل است

هم از این بابت است و امّا کارهائی که ماحی صورت نیستند لکن موالات
بمعنی پی در پی بجا آوردن نماز را بهم میزنند پس بنا بر اعتبار این موالات تعمّد
آنها مبطل است لکن بخصوصه در شریعت در خصوص چند فعل وارد شده
که در نماز واجب هم عیب ندارد و حمل شده اند بر صورتی که محو صورت و رافع
موالات نباشد از انجمله کشتن مار و عقرب در نماز و از آنها است خم شدن
در نماز و عصای پیره مردی را بدست او دادن و از آنها است برداشتن زن
طفل خود را در نماز و در بر گرفتن او و شیر دادن او و بر زمین گذاشتن او و
از آنها است اشاره بدست برای کاری و از آنها است خارندن بدن و
از آنها است آنکه هر گاه در مقابل قبله و بر دیوار مسجد چیزی که مکروه طبع است
بیند و در نماز چند قدم پیش رود و آنرا بچیزی مثل چاقو بر دارد و از این
مسئله حاصل می شود مسئلهٔ که هر گاه شخص در اثناء نماز است و معلوم
شد که مسجد نجس است نماز صحیح است لکن هر گاه آن نجاست پیش روی
اوست و رفع آن با چاقو و نحو آن ممکن است باین نحو که چند قدم برود و
ازاله کند حکم بوجوب آن در اثناء نماز خالی از وجه نیست دوّم از د همه
خوردن و آشامیدن هرچند قلیل باشد و شاید ابطال از بابت محو صورت
باشد و ظاهر این است که فرو بردن بقیهٔ غذا که در دهن مانده عیب ندارد
و امّا هر گاه نبات در دهن بگذارد و کم کم آب شود پس در آن تامّل هست
سیزدهم غلیان و شطب کشیدن است و ظاهر این است که قلیل و کثیر آن
تفاوت نکند و اگر قبل از تکبیر کشیده و بعد دود آنرا بیرون بیاورد ظاهراً
عیب ندارد خاتمة بدانکه قطع نماز واجب حرام است و گاهی قطع نماز واجب
واجب میشود و گاهی قطع آن مباح می شود امّا وجوب قطع آن پس در چند
صورت است اوّل اینکه شخص مشغول نماز باشد و خوفی حاصل شود بر جان
او از ماندن آنجا یا از ماندن بحالت نماز و وقت وسعت دارد در اینجا لازم است
قطع و اگر بر آنحالت بماند نماز او باطل است هرچند آن ضرر براو مترتب نشود

دوّم آنکه خوف بر جان کسی دیگر که محترم است باشد سوّم اینکه حفظ جان
کسیکه محترم است موقوف بر قطع نماز باشد مثل اینکه کسی غرق شد یا در چاه
افتاد که شخص مصلّی بقطع صلوة میتواند او را خلاص کند در اینجا قطع نماز لازم
و اگر مشغول ماند نماز باطل است و در همهٔ این صورتها اگر وقت وسعت ندارد
از آنجا میرود با اشتغال بنماز و اکتفا بایماء و آنچه ممکن است میکند و امّا جاها
که قطع نماز مباح است پس در صورتی است که خوف تلف مال داشته باشد
یا اینکه کسی را که از او طلب دارد به بیند و می ترسد که دیگر بدست او نیاید در که
اینمواضع ماذون است که قطع نماز کند و اگر نکرد نماز صحیح است بلکه اگر مال
معتد به باشد باز صحت خالی از اشکال نیست مسئلة مستحبست که در وقت
قطع نماز که جایز شده یا واجب بگوید السَّلامُ علَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحمَةُ اللهِ
وَبَرَکاتُهُ مقام نهم در نمازهای مستحبه است و بیان عدد و اوقات و
احکام آنها پس در اینجا دو مطلب است اوّل در عدد آنها است بدانکه نمازها
مستحب شش صنف اند اوّل نوافل یومیه که تابع واجبات اند دوّم نوافل یومی
که تابع نیستند سوّم نوافل خاصه که وقت خاص چهارم نوافل که سبب خاص
دارند لکن وقت خاص ندارند پنجم نوافل که وقت خاص دارند ششم نوافل
مطلقه صنف اوّل نوافل یومیه تابع واجبات یومیه و آنها بیست و سه رکعت
اند هشت رکعت نافلهٔ ظهر هشت رکعت نافلهٔ عصر چهار رکعت نافلهٔ مغرب
دو رکعت نشسته که یکی حساب است نافلهٔ عشا دو رکعت نافلهٔ صبح و بجهة هر یک
وقت مخصوص و احکام خاصه هست و امّا وقت نافلهٔ ظهر و عصر پیش از آن سه
درجه است اوّل و آن اوّل درجات فضیلت است اینست که سایهٔ شاخص
که تازه بعمل میاید بقدر دو هفت یک شاخص برای ظهر و چهار هفت یک
شاخص بشود برای عصر دوّم آنکه بقدر چهار رکعت بماند از اینکه سایه بقدر
شاخص شود برای ظهر و دو قدر شاخص بشود برای عصر سوّم آنکه وقت
آن باقی است تا مقدار وقت ظهر و عصر بماند و احوط همان اوّل است و بعد

از گذشتن آن بهتر آنست که اگر نافله را میکند تاخیر بیندازد از نماز آن و قصد قربت مطلقه نماید بی تعرض اداء و قضا و امّا وقت نافلهٔ مغرب پس بعد از نماز مغرب است تا زوال سرخی از جانب مغرب و قول باینکه باقی است تا بقاء وقت مغرب خالی از وجه نیست لکن افضل در این صورت تاخیر آن است از نماز عشا و عدم قصد اداء و قضا و امّا نافلهٔ عشا پس وقت آن بعد از نماز عشا است هر وقت که بجا بیاورد که صدق بکند بعد از آن جا آمده خوبست و اگر بخواهد نمازی بعد از عشا بکند وتیره را خاتمهٔ آنها قرار بدهد بهتر است و امّا نافلهٔ صبح پس اوّل قبل از طلوع صبح کاذب است تا بقدر دو رکعت مانده بظهور سرخی طرف مشرق **مسئله** نافلهٔ صبح را حکم خاصی هست که جایز است تقدیم آن بر وقت با نماز شب بلکه میتوان گفت که اگر نماز شب را قبل از نصف شب کرد آنرا هم میتوان بجا آورد لکن احوط اعادهٔ آن است بخصوص هرگاه در وقت متمکّن شد **مسئله** هرگاه نافله که قبل از نماز قرار شده است بجا نیاورد تا آن نماز را کرد و هنوز وقت نافله برقرار است مثل اینکه نافلهٔ ظهر نکرده نماز ظهر را کرد و هنوز وقت نافله نگذشته آیا جایز است بر نیّت ادا بجا آوردن آن یا اینکه صفت قبل از نماز بودن در آن شرط است و حال که نماز را کرده قضا شده **مسئله** محلّ اشکال است و احوط اینست که بقصد قربت بجا آورد و متعرّض اداء و قضا نشود **مسئله** نافله که بعد از نماز قرار شده مثل نافلهٔ مغرب هرگاه بعد از دخول وقت آن قبل از نماز بجا بیاید در صحّت آن تامل هست اگرچه نافله در وقت فریضه هم جایز باشد و بر فرض جواز نیّت آن اداء است

صنف دوّیم از نمازهای مستحبّه نوافل یومیّه که تابع نماز واجب نیستند و آنها یازده رکعت اند هشت رکعت نماز شب و دو رکعت شفع و یکرکعت وتر و کلام در کیفیّت و آداب و ادعیهٔ آنها و فضیلت و احکام آنها است امّا کیفیّت آنها آن است که نیّت میکند نماز شب را در هشت رکعت که هر دو رکعت بیک سلام باشد و نیّت نماز شفع میکند در دو رکعت بعد از اینها و نیّت وتر میکند در

یکرکعت بعد از این دو رکعت همین قدر که اقلّ ارکان و شرایط جا بیاید کافی است پس در هر رکعتی یک حمد تنها بخواند هم مجزی است و ابداً هرگاه دعائی نخواند هم کافی است بلی از جهت زیادتی فضیلت و ثواب اینها آداب و ادعیه و سورهای مخصوص بسیار هست که در تفصیل آنها رسالهای علیحده تالیف شده هر که خواهد رجوع برسالهٔ نماز شب از مرحوم علاّمهٔ مجلسی یا مفتاح الفلاح شیخ بهائی نماید و یکی از کیفیات با فضیلت آنها این است که در دو رکعت اوّل بعد از حمد سی مرتبه قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند و در هر رکعتی از شفع سه مرتبه قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند و در رکعت وتر سه مرتبه قُلْ هُوَ اللّٰه و یکمرتبه سورهٔ فلق و یکمرتبه سورهٔ ناس و کیفیّت دیگر که در رکعت اوّل شفع قل اعوذ بربّ الفلق و در دوّیم قل اعوذ بربّ الناس و در رکعت وتر قل هو اللّٰه احد و در حدیث است که حضرت پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله در این سه رکعت نُه سوره میخواند رکعت اوّل شفع الهٰکم و انّا انزلنا و اذا زلزلت رکعت دوّیم والعصر و نصر و کوثر رکعت وتر قل یا ایها الکافرون و تبّت و قل هو اللّٰه و غیر اینها کیفیّات خاصه بسیار است و عمل بهمه خوبست و در قنوت وتر دعاهای خاصه بسیار هست و امّا فضیلت آن پس زیاده از حدّ و صف است و مجمل خواص آن این است که جمیع فوائد دنیا و آخرت در آن جمع است و اکتفا می شود در این باب بیک حدیث که از حضرت امام جعفر صادق ع است از حضرت پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله که همهٔ آنها در آن بیان شده فرمودند قال رسول اللّٰه صلعم صلوٰة اللیل مرضاة الربّ وحبّ الملائکة وسنّة الانبیاء ونور للمعرفة واصل الایمان وراحة الابدان وکراهیة الشیطان وسلاح علی الاعداء واجابة للدّعاء وقبول الاعمال وبرکة فی الرّزق وشفیع بین صاحبها وبین ملک الموت وسراج فی قبره وفراش تحت جنبه وجواب مع منکر ونکیر ومونس وزائر فی قبره الی یوم القیمة فاذا کان یوم القیمة کانت ظلاً فوقه وتاجا علی راسه ولباسا علی بدنه ونورا یسعی بین یدیه وسترا بینه وبین النار وحجة بین یدی اللّٰه تعالی وثقلا فی المیزان وجوازا علی الصّراط ومفتاحا للجنة حاصل این حدیث شریف که بیست و شش

خاصیت است جامع منافع دنیا و صفات مطلوبه آخرت و خلاص از همه عقبات
وحصول اسباب نجات و فوز ببهشت که منتهای مطالب است دیگر خواص و ثمرات
عمل زیاده از این تصویر نمی شود حتی اینکه خانه که در ان نماز شب می شود نور میدهد
برای اهل سما نها مثل اینکه ستارها نور میدهند برای اهل زمین و در بعض
خصوصیات ان تاثیر طول عمر و توسعه معیشت علاوه بر انها وارد شده است
واما مسائل و احکام پس بعض از انها مشترک است ما بین همه نوافل و بعضی مختص بنماز
شب است مسئلة بدانکه جایز است اکتفا کردن بعض نوافل مثلا هرگاه از نافله
ظهر دو رکعت را بکند بقصد خصوص ثواب همان دو رکعت بجهت او حاصل می شود
و همچنین از نماز شب دو رکعت شفع را تنها یا وتر را تنها بکند هم خوبست و مراد از
کفایت این است که ثواب انمقدار خاص باو میرسد لکن ثواب باقی و ثواب مجموع
را هم دفته از او فوت شده است مسئلة قضاء این نوافل مستحبست و اگر بسیار
باشند که نداند چه قدر است این قدر قضا بکند که بداند چه قدر است و اگر قضا نکند
عوض از هر دو رکعت یک مد بفقراء کفاره بدهد که ادراک ثواب ان بشود و اگر
این نشود هر چهار رکعت یک مد و اگر این را هم نکند یکمد بجهة نوافل روز و یک مد
بجهة نوافل شب که ادراک ثواب انها بشود و داخل مضیع نوافل که مذمت بسیار
دارد نشود مسائل مختصه بنماز شب مسئلة جایز است مقدم داشتن نماز شب
بر وقت ان بجهة مسافر و بجهة جوانی که بسبب رطوبت دماغ خوف بیدار نشدن
دارد و همچنین پیری که عجز از ان در ان وقت دارد بلکه هر کس که خوف سرما یا احتلام
یا عدم تمکن از بابت دیگر دارد تقدیم میکند در اول شب و نیت ان این است که
نماز شب را تعجیلا بجا می آورم و نیت ادا نکند مسئلة قضای نماز شب افضل
از تعجیل است مسئلة وقت نماز از نصف شب است و سحر افضل است و اقرب
بصبح افضل است و سحر ثلث اخیر شب است یا سدس اخیر ان مسئلة هرگاه تقدیم
نمود نماز شب را بجهة عذر و در وقت ان متمکن شد دیگر اعاده نکند اگر چه حاجتی
از وجه نیست که گفته شو که ان نماز تعجیلی بود که ثواب ان حاصل شد حال هم اگر

هم نماز شب ادائی کرد ثواب دیگر برای او حاصل می شود مسئلة هرگاه
شخص بیدار شد و وقت طلوع فجر باید همان نافله صبح و نماز صبح را بکند و دیگر
مشغول بنماز شب نشود و اگر بیدار شد وقتیکه سه رکعت بیشتر نمانده نماز
شفع و وتر بکند و اگر یک رکعت مانده نماز وتر را تنها بجا بیاورد مسئلة هرگاه
بخیال وسعت مشغول بنماز شب شد بعد معلوم شد که وقت وسعت ندارد
اگر چهار رکعت را نموده باقی انرا تمام کند هر چند صبح بشود لکن مخففا بهمان حمد
تنها اکتفا نماید و اگر چهار رکعت نکرده همان را که در دست دارد تمام کند و
مشغول نافله صبح یا نماز صبح شود و از بعض روایات استفاده می شود که دو رکعت
را که بجا اورده شفع قرار بدهد و یک رکعت وتر بکند و بعد مشغول نافله صبح یا
نماز صبح شود مسئلة هرگاه برخواست و شک دارد چه قدر وقت هست
مشغول نماز شب بشود و هرگاه طلوع فجر شد همان ملاحظه که گفته شد نماید
مسئلة هرگاه مظنه دارد که وقت وسعت ندارد نماز شفع و وتر را بجا اورد
یا وتر را تنها و نافله صبح را در بعض روایات است که خداوند عالم ثواب همه نماز
شب را با و عطا میفرماید و در اینجا دو مسئله اند که عکس همدیگرند اول مسئله
گذشته که هرگاه نماز شب کرد و معلوم شد که وقت تنگ است نماز شب را شفع
قرار دهد دویم اینکه هرگاه بخیال تنگی وقت شفع و وتر بجا اورد بعد معلوم شود
که وقت وسعت دارد انها را نماز شب قرار بدهد و بهر رکعت وتر رکعتی بیفزاید و
بعد از ان نماز شفع و وتری ثانیا بعمل اورد صنف سویم از نمازهای
مستحبه نمازهائی که در همه وقت میتوان بجا اورد و سبب خاصی ندارند و
انها بسیار اند افضل از همه نمازی است که حضرت پیغمبر صلعم بجعفر طیار تعلیم نمود
و مشهور است بنماز جعفر و انرا صلوة حبوه و صلوة تسبیح هم میگویند و بعد از
نوافل یومیه نمازی بفضیلت ان نمیرسد و در صحت سند و یقینی بودن ان
مثل ندارد و بجهة مطالب دنیویه و امرزش گناهان تاثیری عظیم دارد و کیفیت
ان چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ اذا زلزلت و

در دویم والعادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله و بعد از قراءت در هر رکعتی پانزده مرتبه سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر و در رکوع ده مرتبه و بعد از سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود اول ده مرتبه و در سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود ثانی ده مرتبه و در سر برداشتن از آن ده مرتبه که مجموع تسبیحات در چهار رکعت سیصد مرتبه می شوند و دعائی در سجدهٔ اخیره وارد است و بعد از نماز نیز دعاهای خاصه دارد لکن هیچیک شرط صحت عمل نیستند بلکه مستحب در مستحب اند و بدانکه بجهة نماز جعفر طیار مسائل خاصه هست مسئلهٔ اولی هرگاه سورهای مخصوصه را نداند همهٔ رکعتهای آنرا بقل هو الله احد میتواند بجا بیاورد بلکه میتوان گفت که مطلقا میشود بقل هو الله احد بجا بیاورد مسئلهٔ دویم هرگاه کسی تعجیل دارد بجهة شغلی این نماز را خالی از تسبیحات در محل قرار بعمل بیاورد و بعد که میرود در راه سیصد مرتبه تسبیحات را بگوید مسئلهٔ سیم هرگاه در حالی از حالات تسبیحات را فراموش کرد و در حالت دیگر بخاطرش آمد در آن حالت که بخاطر او آمده تسبیحات حالت گذشته را هم بگوید و اگر در حالت دویم هم فراموش کرد باز هم در آنحالت که بخاطرش آمد تسبیحات حالت گذشته و خود آنحالت را که در است بگوید مسئلهٔ چهارم هرگاه دو رکعت کرد بعد از آن شغلی حاصل بشود برود پی آن شغل و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند عیب ندارد مسئلهٔ پنجم هرگاه نماز شب را یا نافلهٔ دیگر را بکیفیت نماز جعفر بجا بیاورد و نیت هر دو بکند ادراک هر دو فضیلت نموده و بعضی گفته اند که نماز قضای واجب را بلکه ادائی را هم میتوان باین کیفیت کرد لکن بنابراین باید همان نیت نماز واجب تنها کند لکن آنرا باین کیفیت بجهة ادراک ثواب بکند و اصل آن خالی از اشکال نیست صنف چهارم نمازهائی که سبب خاص دارند لکن وقت ندارند و آنها بسیارند از آنجمله است نماز زیارت و نماز قضاء حاجات و کشف مهمات و از جملهٔ آنها نماز استسقا است و اکتفا میشود در این رساله بیک نماز از نمازهای قضاء حوائج که مکرر بتجربه رسیده و آن

نمازیست که بسند معتبر در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت شده که حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند بعبدالله فضیر که هرگاه در شدتی گرفتار شدی متوسل بشو بحضرت پیغمبر ص و دو رکعت نماز هدیه بجهة آنحضرت بکن عرض کرد بچه کیفیت باید باشد حضرت فرمودند غسل بکن و دو رکعت نماز مثل نماز صبح بجا بیاور و بعد از سلام بگو اَللّٰهُمَّ اَنتَ السَّلامُ وَمِنکَ السَّلامُ وَاِلَیکَ یَرجِعُ السَّلامُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغ رُوحَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مِنّی السَّلامَ وَالسَّلامُ عَلَیهِم وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ هاتَینِ الرَّکعَتَینِ هَدِیَّةٌ مِنّی اِلیٰ رَسُولِکَ فَاَثِبنی عَلَیهِما ما اَمَّلتُ وَرَجَوتُ مِنکَ وَفی رَسُولِکَ یا وَلِیَّ المُؤمِنینَ بعد بسجده میروی و چهل مرتبه میگوئی یا حَیُّ یا قَیُّومُ یا حَیّاً لا یَمُوتُ یا حَیُّ لا اِلٰهَ اِلّا اَنتَ یا ذَا الجَلالِ وَالاِکرامِ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ بعد طرف راست روی خود را بر زمین میگذاری و همان را چهل مرتبه میگوئی بعد طرف چپ روی خود را بر زمین میگذاری و همان را چهل مرتبه میگوئی بعد سر بر میداری و دستهای خود را بلند میکنی بقدری که بلند می شوند و همان را چهل مرتبه بخوان بعد دستها را میاوری مقابل گردن خود و بانگشت شهادت تضرع میکنی یعنی آنرا این طرف و آن طرف و بالا و پائین میکنی و همان را چهل مرتبه میگوئی بعد از آن محاسن خود را بدست چپ می گیری و گریه میکنی یا خود را بگریه وا میداری و میگوئی یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ اللهِ اَشکُو اِلَی اللهِ وَاِلَیکَ حاجَتی وَاَشکُو اِلیٰ اَهلِ بَیتِکَ الرّاشِدینَ حاجَتی وَبِکُمْ اَتَوَجَّهُ اِلَی اللهِ فی حاجَتی پس سجده کن و بگو یا اَللهُ یا اَللهُ تا نفس منقطع شود بعد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و حاجت خود را بطلب پس حضرت فرمودند که هر کس چنین کند من ضامنم از جانب خداوند عالم که در همان ساعت تقدیر قضاء حاجت و بر آوردن مطلب او شود صنف پنجم نمازهائی که وقت خاص دارند مثل نمازهای ماه رجب و شعبان و ماه رمضان و آنها بسیارند خصوصا در ماههای متبرکه و تفصیل آنها در کتب اعمال السنه مثل زاد المعاد و غیر آن مسطور است صنف ششم نمازهائی که نه تابع یومیه اند و نه یومیه

اند و نه وقت خاص دارند و نه سبب خاص و نه اسم خاص دارند و انها را نوافل مبتدئه
میگویند و نافلهٔ مطلقه میگویند و بیان انها این است که در مجموع اوقات روز
و شب در هر مقدار از زمان که بقدر اداء دو رکعت نماز باشد دو رکعت نماز مستحب است
بقصد ندب قربة الی الله و در جائی که بگویند نماز واجب عدول بنافله شود
این نافله است و از احکام این نافله این است که در پنج وقت مکروه هست
مقارن غروب افتاب و مقارن طلوع ان و مقارن وسط السماء بودن ان
که بعد از ان بلا فاصله زوال است و بعد از نماز صبح بلا فاصله و بعد از نماز
عصر بلا فاصله و باقی نوافل مکروه نیستند و اتمام انچه شروع کرده هم مکروه نیست
و معنی کراهت این است که ثواب انها کم می شود و الا در هر حال ثوابی دارند
مطلب دویم در احکام خاصهٔ نمازهای مستحبه است و انها انسی حکم
متجاوز اند اول انکه بی سوره هم صحیح است مگر اینکه اصل خصوصیت او در سوره
خاصه باشد مثل نماز شب عید فطر دویم اینکه دو سوره یا بیشتر در یک رکعت
در ان عیب ندارد سیم انکه قدری از سورهٔ در ان خواند عیب ندارد چهارم
انکه قیام شرط ان نیست پس در حالت اختیار نشسته هم میتوان بکند مسئله
هرگاه بخواهد ثواب نماز ایستاده را ادراک کند تضعیف کند یعنی هر دو رکعت
نشسته را یک ایستاده حساب بکند مسئله از الطاف خداوند این است
که هرگاه نماز مستحب را در حال اختیار نشسته کند و برای رکوع برخیزد ثواب
نماز ایستاده برای او ثابت می شود پنجم بعضی گفته اند که در حالت اختیار خوابیده
بر پهلو یا بر قفا هم میتواند نافله کند که بجهت رکوع و سجود ایماء کند و این خالی از
وجه نیست لکن خالی از اشکال هم نیست ششم عدول از هر سوره بسورهٔ دیگر
در نافله جایز است هفتم بعض سورهٔ در نافله هم کفایت میکند و اگر بسم الله
تنها باشد بقصد سورهٔ معینه هم خوب است هشتم زیادتی رکن در نافله ظاهر
این است که باطل نکند نهم نقص رکن را سهواً بعضی هم گفته اند که باطل نمیکند
دهم با وجود امکان هم استقرار شرط نیست پس در حالت راه رفتن میتواند

نماز مستحب کند هرچند بدویدن باشد و استقبال قبله در اینحالت شرط
نیست و رکوع و سجود بایماء است بسر یا بچشم یازدهم در حالت سواری نماز
مستحب میتواند کرد هرچند پیاده شدن ممکن باشد دوازدهم هیچ شکی در
ان مبطل نیست و مخیر است ما بین بنا بر اقل و اکثر که اصح باشد و اول
افضل است سیزدهم سجدهٔ سهو در مقام خود در نماز مستحبی ضرور نیست
چهاردهم نماز احتیاط در ان نیست پانزدهم قضای اجزاء فراموش شده
که در نماز واجب لازم است در نافله نیست شانزدهم در حالت اختیار در
کشتی میتوان بجا اورد هفدهم در میان خانهٔ کعبه و پشت بام ان جا اوردن
کراهت ندارد هیجدهم جماعت در ان مشروع نیست مگر در نماز استسقا
نوزدهم قطع نماز مستحبی جایز است لکن فی الجمله احتیاطی دارد مگر در بعض
مقامات که قطع ان مستحب است بجهت ادراک نماز جماعت و در مقام خود بیان
خواهد شد ان شاء الله تعالی بیستم بعضی از علماء فرموده اند که در نماز مستحبی
اگر موی سر زن مستور نباشد عیب ندارد بیست و یکم صحت نماز مستحبی را با
دخول وقت نماز واجب محل اشکال است مگر نوافل یومیه و بعض مقامات مخصوصه
که دلیل خاص دارد مثل نماز غفیله و مثل عمل ام داود در ماه رجب بیست و دوم
نماز مستحبی بجهت کسیکه نماز قضا بذمهٔ او هست محل اشکال است لکن اقوی
اینست که هرگاه مشغول نماز قضا هم هست و تضییع ان نکرده هم عیب ندارد
بیست و سیم بعضی حکم کرده اند که نماز مستحبی در مکان مغصوب حرام است
لکن باطل نیست و این حکم محل شبهه است بیست و چهارم نماز مستحبی در
خانه بهتر است از مسجد مگر نمازی که مخصوص مسجد است بیست و پنجم بعضی گفته
اند در حال قرار هم قبله شرط نماز مستحب نیست بهر طرف خوب است بیست و ششم
هرگاه شخص در نماز مستحبی باشد و پدر یا مادر او را صدا بزنند مستحب است که
جواب ایشان را بگوید هرچند نماز او باطل بشود بیست و هفتم اینکه هر نماز
مستحبی و هر مستحبی در صورت منع پدر یا مادر یا اقا نسبت بغلام و کنیز باطل است

لکن اگر منع نموده و شك دارد که راضی است یا نه صحیح است مگر در وقتی که اشتغال بان با خدمت آقا منافات داشته باشد بیست و هشتم در نماز مستحبی و هر مستحبی اجتهاد و تقلید خاص ضرور نیست بلکه از هر کتاب معتبری و قول هر عالمی میتوان اخذ نمود و تفصیل کلام در مقدمه بیان شده است بیست و نهم در بعض نوافل فعل منافی مبطل نیست مثل نماز وتر برای کسی که میخواهد روزه بگیرد و وقت تنگ است و آب پیش روی او هست که راه برود و آب بخورد و نماز را تمام کند سی ام بعضی گفته اند که اگر نماز مستحبی را بر خود واجب کرد ثواب واجب که بحسب قاعده زیاده بر مستحب است بر آن مترتب می شود و در این حکم و کلی بودن آن قاعده تامل هست سی و یکم در مستحبات نیابت از احیاء و اموات جایز است مگر در نمازهای مستحبه که نیابت از احیاء مشروع نیست مگر نمازی که جزء زیارت و حج و عمره باشد که بخصوص وارد شده و شاید در اعمال دیگر که نماز جزء آنها است مثل عمل استفتاح هم جایز باشد و خالی از شبهه نیست پس در استخاره ذات الرقاع عنوان نیابت محل اشکال است سی و دوم هرگاه کسی که نماز قضا دارد نماز مستحبی را بر خود واجب نمود از اشکال خلاص میشود مقام دهم در بیان شکیات و سهویات نماز که آنها را مسائل خلل مینامند و در این مقام مقدمه است و چند فصل اما مقدمه بدانکه خلل عبارتست از تغییر و زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و وقوع خلل یا از روی عمد است یا سهو یا از جهة شك است و از شارع هر یك را احکام چند مقرر شده و لازم است بر مکلف معرفت آنها تا آنکه هرگاه در نماز اتفاق شوند تکلیف خود را بداند و ترك یاد گرفتن آنها معصیت است و علاوه بر این بعضی از محققین اصحاب رضوان الله علیهم حکم فرموده اند ببطلان نماز کسی که آنها را نمیداند و هرچند که در نماز از جهة او اتفاق نشوند و ظاهر این است که تحقق عصیان که مذکور شد و احتمال بطلان بسبب ترك تعلم نسبت بمسائل عامة البلوی باشد یعنی مسائلی که بسیار اتفاق می شوند مثل مسائل سهو و بعضی از مسائل شك نه فروع نادره خفیه و

مسائل قلیلة الوقوع پس هرگاه مسائل قلیلة الوقوع را ندانسته باشد از این بابت اشکالی در نماز او نیست فصل اول در خلل عمدی است و بدانکه خلل عمدی یا بنقص است یا بزیاده و نقص یا نسبت بجزء است یا شرط یا کیفیت و هر یك از اینها یا در واجب است یا در مستحب پس در اینجا چند مسئله است مسئله اول هرگاه عمداً ترك نمود شرطی یا جزئی از اجزاء واجبه را و هرچند که یک حرف باشد بترك آن یا بتبدیل آن بغیر یا بتغییر اعراب یا ترك تشدید باشد و بهمین طریق نماز را تمام کرد نماز باطل است بی شبهه و همچنین هرگاه بسبب جهل بمسئله یا عدم تعلم قراءة و ذکر باشد چه معذور و چه غیر معذور نماز او باطل است باین کیفیت چونکه شارع از برای نماز کسی که حمد و سوره را هنوز یاد نگرفته طریقی دیگر قرار داده در ضیق وقت که تکریر بکند بقدر آنها از آن چه میداند از خود حمد یا از آنچه میداند از قرآن بتفصیلی که سابقاً گفته شده است مسئله ثانیه هرگاه ترك نمود کیفیتی از کیفیات قراءت یا ذکر را مثل موالات را یا جهر و اخفات را هرچند که در یك کلمه باشد و نماز را بهمین طریق تمام کرد باطل است و مراد از موالات اتصال ما بین آیات و کلمات و حروف است بحیثیتی که از صورة آیه و کلمه نیفتند پس هرگاه در اثنای آیه ما بین کلمات یا در اثنای کلمه ما بین حروف فاصله اتفاق شد بحیثیتی که نظم آیه یا کلمه پاشیده شد و از صورة افتاد اکتفا بآن نمیتوان نمود و فاصله بر چهار قسم است سکوت و سعال یعنی سرفه و تکلم بغیر و لکنت زبان و حکم در اینها اینست که میگوئیم که هرگاه یکی از اینها ما بین حروف یك کلمه اتفاق بشود چه عمداً و چه سهواً چه اختیاراً و چه اضطراراً چه قلیل آنها و چه کثیر آنها دیگر اتمام آن کلمه فایده ندارد پس هرگاه آنرا تمام نموده و اقتصار بر آن کرده نماز باطل است بسبب ترك کلمه تعمداً بلکه حکم او این است که هرگاه فاصله اتفاق شود بدون تعمد پس هرگاه کلمه متصل بسابق نبوده اعم از اینکه بر کلمه سابق آن وقف کرده باشد یا اینکه ابتداء کلام باشد و در این صورت خود کلمه را اعاده نماید و اصلاً اشکالی ندارد و هرگاه بطریق اتصال بسابق خوانده شده پس در این

تفصیلی هست باین نحو که هرگاه ابتداء این کلمه همزهٔ وصل باشد پس اعادهٔ آن
بتنهائی مشکل است بلکه باید اعادهٔ کلمهٔ سابقهٔ آنرا نیز کرد مثل اینکه مابین حروف
الله در بسم الله چنین اتفاق شد پس باید از سر بگیرد و با عادهٔ الله تنها درست نمی شود
و هرگاه سابقهٔ آن کلمهٔ سابق نیز مبتدا بهمزهٔ وصل باشد باید کلمهٔ سابقهٔ بر آن سابقه
را نیز اعاده نموده مثلاً هرگاه در حروف کلمهٔ المستقیم فصلی شده باعادهٔ خودش
تنها یا با کلمهٔ الصراط اکتفا مشکل است بلکه باید اهدنا را اعاده نماید احتیاطاً و هرگاه
ابتداء کلمه همزهٔ وصل نباشد پس هرگاه فصل قلیل باشد و طول نکشیده باشد
خود آن کلمه را تنها اعاده بکند و الا خود با ما قبل آنرا باید اعاده کند خصوصاً در بعض
مواضع که ربط کلی مابین دو کلمه هست مثل مضاف و مضاف الیه و موصوف
و صفت اینها همه در صورتیست که بهم زدن موالات کلمات و حروف از روی عمد
و اختیار نباشد و هرگاه بطریق تعمد باشد صحت محل اشکال است و احوط اتمام نماز
است بعد از اعمال طریقهٔ مزبوره و بعد اعاده کردن آن تسهیل مسئله هرگاه
تشخیص این کیفیات که گفته شد بر شخص مشکل باشد همینکه در بابت کلمه یا مابین
دو کلمه فاصله شد آنرا اتمام نموده و ثانیاً بقصد قربت مطلقه آیه را از سر گیرد
مسئلهٔ ثالثه بدانکه از جملهٔ کیفیات معتبره که اخلال بآنها عمداً موجب بطلان
است جهر و اخفات است بلی فرقی مابین مسئلهٔ جهر و اخفات و غیر آن از واجبات
هست که در جهر و اخفات جاهل مسئله معذور است باین معنی که هرگاه
کسی بسبب جهل بمسئله در نمازهای خود ملاحظهٔ جهر و اخفات نکرد نماز او
باطل نمیشود بلکه جمعی از علماء حکم فرموده اند که هرگاه اصل لزوم جهر و اخفات را
فهمیده و تقصیر در تشخیص کرده نیز عیبی ندارد لکن صحت در این صورت در نظر
قدری مشکل است و هرگاه کسی جاهل مسئله باشد در خصوص اخفات لازمهٔ
نماز جماعت پس معذوریت محل تأمل و اشکال است هرچند اقوی معذوریت
است لکن احوط خلاف این است مسئلهٔ رابعه گاهی در جهر یک حرف یا دو
حرف خصوصاً در آخر آیه بطریق اخفات ادا می شود و گاهی بعکس اتفاق می شود

ضرر ندارد مسئلهٔ خامسه سابقاً گفته شد که لازم است بر مکلف که در
حین بسمله قصد سورهٔ معینه بکند و بسم الله بقصد آن بگوید پس هرگاه بسم الله
را گفت بی قصد سورهٔ معینه بعد یکی از سوره ها را خواند یا بقصد سورهٔ دیگر
بسم الله کرد و سورهٔ دیگر خواند مجزی نخواهد بود و هرگاه عادهٔ او جاری شده باشد
بخواندن سورهٔ معینه ظاهر اینست که در تعیین کافی باشد بلی اگر بقصد غیر عادی
بسم الله گفت و غفلة عادی را بخواند کفایت مشکل است مسئلهٔ ششم هرگاه
بر زبان او بسم الله و سوره بعد از آن جاری شد بی اینکه از اول قصد آن سوره را
داشته باشد عیب ندارد و این غیر از آن مسئله است که بسم الله گفت بی قصد
سورهٔ معینه بعد سوره را خواند بهم یکدیگر مشتبه نشوند فصل دویم در احکام
نقص شرائط سهواً و در آن چند مطلب است مطلب اول در اخلال بطهارت
از حدث است و در آن چند مسئله است مسئلهٔ اولی بدانکه نقص نسبت
بشرط طهارت از حدث سهواً نیز مستلزم بطلان نماز و موجب قضا و اعاده است
پس هرگاه شخص جنابت را فراموش کرد و بعد از مدتی بخاطر او بیاید مجموع نمازهای او
در این مدت محکوم ببطلان خواهند بود بلی هرگاه غسل از جنابت دیگر بعد از آن
کرده باشد هرچند که آن جنابت اولی ملحوظ نباشد پس عبادات بین الجنابتین
تنها محتاج بقضاء و اعاده اند مسئلهٔ ثانیه در مقدمه رساله گفته که هرگاه
شخص در حال نابالغی جنب شده باشد بطریق مشروع یا غیر مشروع لازم است بر او
غسل جنابت در اول ایام بلوغ پس هرگاه فراموش کرد یا جهلاً ترک نمود عبادات
او باطل اند تا آن وقتی که جنابتی دیگر از او متحقق شده باشد و غسل آنرا نموده باشد
پس قضا میکند عبادات بین البلوغ و الغسل را مسئلهٔ ثالثه هرگاه در حین
عدم بلوغ جنب شده باشد و غسل کرده باشد در آن حال یا چنین غسلی کفایت
میکند یا لازم است غسل وقت البلوغ مسئله محل خلاف هست و حکم بصحت آن
غسل که در ایام نابالغ بودن اتفاق شده و ارتفاع حدث بآن مشکل است و
احتیاط شدید در این است که اول بلوغ اعادهٔ غسل نماید مسئلهٔ رابعه

هرگاه اصل جنابت یا حدث اصغر معلوم مکلف نشده باشد و عبادات را بجا آورده
باشد ظاهر نیز حکم ببطلان و لزوم اعاده و قضا است مثلاً هرگاه شخصی در لباس
مختص یا فرش مختص بخود منی دید یقین از برای او حاصل شد که این از احتلام
است که مشخص بر او نشده و غسل از جهت آن نکرده در آن صورت بی شبهه غسل
لازم است کلامیکه هست در این است که چه قدر از نمازهای خود را باید اعاده
و قضا کند ظاهر این است که لازم است بر او که قضا کند نمازهائی که بعد از خوابی باشد
که احتمال تاخیر احتلام از آن نمیرود هرچند که احتمال تقدیم باشد و لکن احوط است
که قضا کند آنچه را که احتمال سبق احتلام بر آنها هست تا زمان وقوع غسل توضیح
این بمثال که هرگاه شخصی روز شنبه بعد از نمازهای یومیه در لباس خود چیزی
دید که یقین کرد که منی است و معلوم او شد که محتلم شده و مشعور به او نشده لکن
احتمال میدهد که از همان خواب شب اولی باشد که در آن لباس خوابیده یا بعد از آن
پس میگوئیم که قدر واجب بر او بعد از غسل قضاء همان نماز روز شنبه است باین
معنی که قرار میدهد که دیشب بوده که همان نماز صبح را قضا و ظهر و عصر را اعاده
میکند و لکن احوط اینست که نمازهائی که در آن لباس کرده بعد از خواب اولی در
آن قضا کند بسبب احتمال الاحتلام در همان شب اول این همه که مذکور شد در
صورتی است که یقین کند که این منی از آن احتلامی است که غسل آن را نکرده و اما
هرگاه میداند که سابقاً یکوقتی محتلم شده و غسل کرده حال نمیداند که این منی از آن
احتلام است یا از احتلام دیگر است که مشعور به او نشده و غسل نیز نکرده در این
صورت اقوی این است که غسل بر او لازم نیست و احوط غسل است و قضا به
نحو مذکور **مسئلهٔ خامسه** هرگاه معلوم شود تحقق سبب دیگر از اسباب وجوب
غسل غیر از جنابت حکم آن نیز مثل جنابت است در آنچه گفته شد لکن هرگاه
غسل جنابت نموده باشد اقوی این است که باعث سقوط حکم آن سبب دیگر نیز
می شود و هرچند که در وقت نیت منظور نباشد و طریق احتیاط واضح است
مسئلهٔ سادسه هرگاه معلوم شود حصول نقص در وضو یا غسل بسبب فقد

شرطی از شروط مثل نجاست آب یا اضافهٔ آن یا جزئی از اجزاء مثل نسیان عضوی
یا وجود مانع و وصول آب بر عضوی و لو قلیلاً پس حکم آن مثل حکم عدم وضو و غسل
است بالمرة بلی هرگاه معلوم شود غصبیت و فقد شرط اباحه در آب یا مکان با جهل
بآنها حین الوضوء ضرری ندارد هم چنانکه در کتاب طهارت مذکور شد
مطلب دویم در بیان نقص طهارت از خبث است و حکم آن اینست که ترک
شستن نجاست غیر معفو در نماز عمداً یا جهلاً بالمسئله باعث ابطال است همچنان
که گذشت و نسیاناً موجب اعاده و قضاء است علی الاقوی و جهلاً عیبی ندارد یعنی
هرگاه ندانسته اصل تحقق نجاست را و بعد از نماز معلوم او شد نماز او صحیح است
و اما هرگاه در اثناء نماز مشخص شد پس لازم است بر او فوراً انداختن آن و اتمام
نماز و هرگاه ممکن نباشد یا محتاج بفعل کثیر باشد و وقت وسعت داشته باشد
نماز را برهم میزند و بعد از تطهیر استیناف مینماید و هرگاه مضیق باشد بهمان
طریق نماز را تمام میکند و همچنین است حکم هرگاه در اثناء نماز نجاست عارض
شد مثل اینکه خون از بینی او بیرون آمد بقدر درهم یا بیشتر یا لباس یا ظاهر
بدن را آلوده کرد **مطلب سویم** در ترک ستر عورت است بدانکه در مقدمات
نماز مذکور شده که از جملهٔ شرائط نماز ستر عورت است نه از باب وجود ناظر بلکه
خود ستر عورت شرط است و هرچند که در مکانی باشد که کسی او را نبیند و مراد
بعورت که لازم است ستر آن نسبت بمرد قبل و دبر است و نسبت بزن مجموع بدن و
سر و موی او است الا صورت و کفین از بند دست و ظاهر قدمین بلکه باطن قدمین
علی اشکال پس هرگاه ترک نمود ستر مذکورات را عامداً عالماً یا جاهلاً بالمسئله نماز
باطل است و هرچند که یک موی سر باشد نسبت بزنان و هرگاه فراموش نمود باز
اقوی بطلان است و اما هرگاه علم بانکشاف نداشت پس ظاهر صحت نماز است
مثلاً هرگاه زنی در حال شروع بنماز ملاحظه ستر لازم را نموده بعد مشخص شد که
از موی سر او چیزی بیرون بوده نماز او صحیح است و اما هرگاه در اثنای نماز
معلوم شد انکشاف یا اینکه منکشف شد در اثنا بی اختیار بسبب باد شدید

ونحو آن که لباس را دور کرد پس لازم است فوراً ستر کردن آن بی اینکه مشغول بچیزی
از نماز بشود و اتمام نماز بعد از ستر و احوط اعاده است بعد از آن و امّا اگر ممکن نباشد
ستر در اثنای نماز یا موقوف بر فعل کثیر باشد نماز را برهم میزند و بعد از ستر استیناف
مینماید در صورت سعهٔ وقت و امّا در صورت ضیق پس در آن تفصیلی هست
باین طریق که هرگاه منکشف شد اصل عورت یعنی قُبُل و دُبُر در این صورت اتمام نماز
میکند ایستاده هرگاه ایمن از ناظر باشد و نشسته هرگاه ایمن از ناظری نباشد و در
هر دو صورت بعوض رکوع و سجود ایما میکند باین نحو که قدری سر خود را سمت پائین
میکند به نیّت رکوع و ذکر میخواند بعد سر را بالا میکند و سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ را می‌گوید
بعد سر را پائین میکند قدری پائین تر از اوّل بقصد سجود اوّل و ذکر میخواند بعد
سر را بالا میکند و ثانیاً بهمین نحو سجود ثانی را بعمل میآورد و این حکم نیز ثابت است از
برای کسی که از اصل برهنه باشد و اصلاً ساتری از جهة او نباشد نماز او باین نحو است
لکن احتیاط شدید این است که در صورت امن از نظر کننده نماز کند ایستاده برکوع و
سجود متعارف و بعد اعاده کند آنرا ایستاده بایماء و امّا هرگاه منکشف غیر قُبُل و
دُبُر باشد مثل سترانچه در خصوص زن ستر او لازم است در این جا در صورت مفروضه
نماز را اتمام میکند بطریق متعارف و قضائی بر او نیست و احتیاط مستحسن است

مطلب چهارم در اخلال نمودن و نقص رسیدن بشرائط ساتر و لباس است

و در این مقدّمه ایست و چند مسئله امّا مقدّمه بدانکه در مبحث لباس مصلّی
مذکور شده که لباس در حین نماز شش شرط باید دارا باشد اوّل طهارت آن
مگر نسبت ببعض اشیاء که معفو شده دویّم اباحه یعنی حرام نبودن حتّی در نخ و
ریسمانی که رخت بآن دوخته شده علی الاظهر سوّیم تذکیه هرگاه از پوست باشد
پس نماز در میته باطل است حتّی یک تسمهٔ آن علی الاحوط چهارم ماکول اللحم بودن
هرگاه اجزاء حیوانی باشد پس نماز در لباسی که اجزاء حیوان حرام گوشت باشد
باطل است هرچند بسبب تذکیه طاهر باشد حتّی در مثل بند شمشیر و چرمهای کیسه
کمر که از پوست شیر باشند حتّی در یک موئی از غیر ماکول و آب دهن او که بر روی

رخت باشد علی الاقوی و این چهار مشترک اند ما بین مرد و زن پنجم حریر خالص
نبودن مگر نسبت ببعض اشیاء و بعض حالات که مجوز است مثل مالایتم به الصلوة
بر بعض اقوال ششم طلا نبودن حتّی مثل انگشتر و زر بافت علی الاصح و این دو مختص
بمردان میباشند و حکم ترک این شروط عالماً عامداً یا جاهلاً بالحکم معلوم است
و در حکم باقی اقسام ترک کردن اینها ذکر میکنیم شش مسئله مسئلهٔ اُولی در خلل
نسبت بطهارت لباس و حکم آن تفصیلاً گفته شد مسئلهٔ ثانیه در خلل
نسبت باباحهٔ لباس پس میگوئیم هرگاه عالم بغصبیّت نباشد باینمعنی که خیال میکرد
که این لباس ملک خودش میباشد یا اینکه میدانست که مال غیر است و یقین
داشت برضای مالک و بعد از نماز خلاف آن معلوم شد نماز صحیح است
و هرگاه میدانست و فراموش کرده بود اقوی نیز صحّت است و احوط اعاده است
مسئلهٔ ثالثه در خلل نسبت بتذکیه که شرط است در لباس هرگاه از جلود
باشد بدانکه هرگاه بعد از نماز معلوم شد میته بودن پس هرگاه از تحت تصرّف
مسلمان بدست او افتاده باشد حکم بصحّت خالی از قوّة نیست ولکن احتیاط
شدید در اعاده است و هرگاه از مسلم نباشد نماز در آن باطل است و هرچند
که میته بودن معلوم نشود و هرگاه نسیاناً نماز کرد ظاهر حکم ببطلان است
مسئلهٔ رابعه در خلل نسبت بماکول اللحم بودن و حکم در این بطلان است
چه عمداً و چه جهلاً و چه نسیاناً مگر در خز که استثناء شده مسئلهٔ خامسه
در خلل نسبت بغیر حریر و غیر طلا بودن یعنی هرگاه بعد معلوم شد که لباس
او حریر یا طلا باف بوده و حکم در این نیز بطلان است هرگاه نماز در آنها کرد
هرچند که از اوّل نداند یا فراموش کرده باشد مسئلهٔ سادسه هرگاه منحصر
باشد بیکی از این شش قسم پس نماز میکند برهنه بطریقی که گفته شد و امّا هرگاه
ممکن نباشد برهنه نماز کردن و مضطر باشد بپوشیدن یکی از اینها پس هرگاه
امر دائر شود ما بین لباس غصبی با هریک از این پنج قسم دیگر اینها مقدّم میشود
مغصوب پس نجس بر غصبی مقدّم است و جلد میته بر غصبی مقدّم است و جلد غیر ماکول اللحم بر غصبی مقدّم است

وحریر ولباس طلا بر غصبی مقدّم اند واما در صورت انحصار وخوف تلف پس جایز است پوشیدن مغصوب با ضمان اجرت وهرگاه امر دایر شود ما بین چیزی که در غیر نماز هم حرام است مثل حریر وذهب وچیزی که در نماز فقط نباید پوشید مثل غیر ماکول اللحم اولی اختیار ثانی است وهرگاه امر دایر شود ما بین رخت متنجس ومیته پس در اینجا متنجس مقدّم است وهرگاه امر ما بین متنجس وجلد غیر ماکول اللحم پاک دایر شود بعید نیست که نیز نجس مقدّم باشد واحوط دو نماز است وهرگاه امر ما بین میته ومذکّی از غیر ماکول اللحم دایر شود غیر ماکول اللحم مقدّم است **مطلب پنجم** در اخلال بشرایط مکان است ودر این مقدمه ایست وچند مسئله اما مقدمه بدانکه شرط مطلق مکان مصلّی دو چیز است اوّل استقرار در آن دوّیم اباحه آن است وبعضی عدم تساوی وتاخر از زن نماز گذارنده در صورت عدم حائل وعدم فاصله ده ذراع نیز شرط کرده اند وبعضی عدم تساوی وتقدم را بر قبر معصوم علیه السّلام در صورت عدم حائل نیز شرط کرده اند ومراعات این دو قول احوط است وشرط مکان گذاشتن پیشانی در سجود علاوه بر آن دو شرط سه چیز است اوّل طهارت دوّیم بودن آن از زمین وآنچه در حکم اوست سوّیم مساوی بودن آن با محل ایستادن در حال صلوة ودر حکم تساوی است اختلاف بمقدار چهار انگشت یا کمتر ومقصود در مقام بیان حکم اخلال باین شروط مذکوره است واین موقوف بر ذکر چند مسئله **مسئلهٔ اولی** در اخلال بشرط اباحهٔ مکان است وحکم در این نظیر اخلال است باباحهٔ لباس چنانچه مذکور شد پس در صورت اضطرار وجهل بغصبیّت صحیح است وهمچنین در صورت نسیان احتیاط در اینجا باعاده است ولکن ضمان اجرت در جمیع صور ثابت است **مسئلهٔ ثانیه** در اخلال بشرط استقرار است اما اضطرارا پس عیبی ندارد ولهذا جایز است نماز در حالت سوار بودن وراه رفتن واضطراب کشتی هرگاه قسم دیگر ممکن نباشد واما اخلال بآن غفلة پس احوط بلکه اقوی اعاده است **مسئلهٔ ثالثه** در اخلال بآن دو شرط است بنا بر شرطیّت ظاهر این است که در صورت اضطرار عیبی ندارد

ودر صورت جهل ونسیان احوط اعاده است **مسئلهٔ رابعه** در اخلال بطهارت محل پیشانی است اما در صورت تعمد واختیار پس بطلان معلوم است واما در صورت عدم علم بنجاست یا فراموش نمودن آن وسجده کردن بر آن حکم بلزوم اعاده یا قضا نیز خالی از قوّة نیست واوفق باحتیاط نیز میباشد واما هرگاه منحصر باشد محل سجده بمتنجّس وغیر آن ممکن نباشد پس در حکم آن سه وجه هست اوّل اینکه بگوییم در این هنگام بسبب اضطرار سجده بر متنجّس عیبی ندارد دوّیم اینکه حکم شود بلزوم اتیان هر چه در سجده لازم است مگر متصل کردن پیشانی پس سجده میرود بهمان کیفیت معهوده لکن پیشانی را متصل بزمین نمیکند بلکه آن را بطریقی نگاه میدارد که همان مماسّه آن بعمل نیاید سوّیم اینکه بگوییم سجده کند بر ما لا یصح السّجود علیه مثل دامن جامه یا قبا ومانند آن از چیزهائی که پنبه یا کتان باشند واگر ممکن نباشد سجده کند بر پشت کف دست خود واحوط جمع است ما بین یک نماز بکیفیت اوّل ویک نماز بکیفیت ثالثه واحوط از آن سه نماز است بسه کیفیت وظاهر این است که میشود در یک نماز هر سه بعمل بیایند مثلا هرگاه در وقت رسیدن پیشانی بنزدیک محل وضع آن را نگاه داشته وذکر را بگوید بعد از آن بر پیراهن یا کف دست گذاشته وذکر را بجا آورد بعد آن را کشیده بر همان زمین متنجّس گذاشته وذکر را بگوید عمل باحتیاط شده باشد **مطلب ششم** در اخلال باستقبال قبله است بدانکه لازم است بر مصلّی قبل از نماز تحصیل علم بقبله در صورت امکان یا تشخیص آن بیکی از علامات شرعیّه بتفصیلی که در باب قبله است وبا عدم امکان اینها عمل بمظنّه کردن جایز است لکن لازم است نهایت سعی در تحصیل ظن قوی بقدر امکان ووسع پس هرگاه تشخیص قبله باحد طرق مجوّزه نموده ومشغول نماز شده بعد خلاف آن معلوم شد در اثناء نماز یا بعد از نماز پس میگوییم که بعد از اینکه متشخّص شد که سمت قبله مخالف است با آن سمت که ایستاده باید ملاحظه کند سمت قبله را با سمتی که اوّل ایستاده که آیا ما بین دست راست ودست چپ اتفاق شده یا بر دست راست وچپ اتفاق شده یا بعقب سر اتفاق شده پس اگر قبله ما بین دست راست وآن سمتی که ایستاده بود اتفاق شده یا ما بین دست چپ وآن سمتی که ایستاده اتفاق شده نماز صحیح است

وعیبی ندارد هرگاه بعد از اتمام معلوم شده باشد و هرگاه در اثناء معلوم شد ساکت از قرائت و ذکر و بجانب قبله مستقیم شود و نماز را تمام بکند و اما هرگاه سمت قبله برابر دست راست یا دست چپ او بوده در این صورت هرگاه وقت نماز باقی است اعاده آن واجبست و اگر در اثناء معلوم شود آنرا برهم زده و از سر بگیرد بسمت قبله و هرگاه سمت قبله بعقب سر اتفاق شده که مشخص شد که پشت بقبله نماز کرده در این صورت در بقاء وقت اعاده لازم است و در صورت خروج وقت احتیاط بسیار شدید این است که قضا نماید مقصد چهارم در مسائل نقص متعلق باجزاء نماز است سهواً و حکم در اینها مختلف است بر چهار قسم پس در بعضی نماز باطل میشود و در بعضی لازم است عود و جا آوردن آن فراموش شده و در بعضی ساقط میشود و در بعضی لازم است قضاء آن بعد از نماز با دو سجده سهو اما قسم اول پس آن در فراموش نمودن اصل ارکان است باین کیفیت که میگوئیم بطریق قاعده کلیه که هرگاه کسی رکنی را فراموش نمود و بخاطرش نیامد تا در رکن دیگر داخل شد پس حکم در این قسم بطلان نماز است و تفصیل کلام در این قاعده موقوف است بر ذکر چند مسئله مسئله اولی در خللست نسبت به نیت بدانکه خلل یا در اصل تحقق نیت است یا در منویست بسبب تبدیل یا در صفات است بسبب تغیر یا غفلت پس در اینجا چند مسئله است مسئله اولی هرگاه فراموش نمود اصل نیت را و تکبیر گفت نماز او باطل است باین معنی که دخول در نماز متحقق نشده است و این حکم در فراموشی اصل نیت است مسئله دویم هرگاه تبدیل در منوی بعمل بیاید مثل آنکه غفلتاً عصر را بدل ظهر نیت کرد یا بتخیل ظهر بجا آوردن نیت عصر کرد پس در اول هرگاه اصل داعی همان ظهر بوده و خطور بطریق غلطیة بعصر یا غیر آن شده نماز صحیح است و اشکالی ندارد و اما در ثانی پس لازم است عدول بآن سابقه هرگاه محل عدول نگذشته باشد مسئله سویم هرگاه تغییری در صفات منوی شد مثل آنکه وجوب را بجای ندب یا بعکس یا قضا را بجای اداء یا بعکس یا قصر را بعوض تمام یا بعکس یا ماموميت را بجای انفراد یا بعکس پس میگوئیم که هرگاه غلطیه در محض خطور بوده با بقای داعی بر طبق حقیقت پس اشکال در صحت نیست و اما هرگاه اصل صفتی که در نیت ملاحظه کرد مخالف باشد

با صفت واقعیه آن پس میگوئیم اما در وجوب و ندب هرگاه ذات آن فعل در شریعت متصف نمیشود مگر بیکی از اینها پس ظاهر این است که این تغییر جهلاً یا نسیاناً عیبی ندارد بلکه در صورت عمد هم بعید نیست که حکم بصحت شود و هرچند که از بابت تشریع عاصی باشد مثلاً نماز ظهر در شریعت مطهره متصف نمیشود ابتداء مگر بوجوب پس هرگاه در حین اتیان بآن غفلةً بعنوان استحباب آنرا ملاحظه کرد ظاهر این است که باطل نمیشود و اما هرگاه آن فعل در شریعت بدو طریق واقع میشود مثل وضوء و غسل مثلاً که مستحب میباشند پیش از وقت نماز و واجب میباشند بعد از دخول وقت پس هرگاه شخص مکلف خیال کرد که وقت داخل شده و نیت وجوب کرده و خلاف آن ظاهر شد یا بعکس در این صورت حکم بصحت مشکل است و بنا بر این هرگاه در مثل نماز ظهر غافل شد از اینکه این نماز ظهر ابتدائی است که عمل میآورد بلکه خیال کرد که اعاده آنرا میکند بجماعت استحباباً یا اینکه در اعاده استحبابی خیال ابتدائیة آن نمود و قصد وجوب کرد صحت مشکل است مسئله چهارم هرگاه در نماز تمام قصد قصر یا در قصر قصد تمام یا در جماعت قصد انفراد یا در انفراد قصد جماعت نمود و بعد ملتفت شده عمل بمقتضای آن نیت خلاف نکرده بلکه تکلیف حقیقی خود را در وقت عمل بجا آورده یعنی در صورت تخییل جماعت قبل از فوات محل حمد و سوره ملتفت شده و آنها را خوانده و در تخییل قصر قبل از سلام مثلاً ملتفت شده نماز را بجا آورده در همه این صور اقوی صحت است بلی در صورة نیت قصر در محل تمام احتیاط شدید در اعاده است مسئله پنجم هرگاه نیت اداء در محل قضا یا قضا در محل اداء نمود پس در آن وقت هرگاه در ذمه او همین اداء تنها بوده یا قضاء تنها بوده و ملاحظه امتثال تکلیف متحد خود را نموده لکن خیال کرد که قضا است و حال اینکه اداء بوده یا بعکس در اینصورت حکم بصحت اقوی است مسئله ششم مسئله ایست که بسیار اتفاق میشود و آن این است که هرگاه شخصی در ابتداء نماز نیت را از همه بابت بطریق واقع کرده لکن در اثناء نماز بسبب غفلت و عدم اجتماع حواس خیال خلاف آن نموده و قدری از نماز یا همه آنرا با آن اعتقاد خلاف بعمل

آورد مثلاً شخصی مشغول نماز ظهر شد با نیت آن بطریق حقیقة من جمیع الجهات بعد
در ذهن او چنین خطور نمود که این عصر است یا نافله است استدامة نیت بر همین
کیفیت مخالفه شده تا آخر نماز یا تا قدری از آن پس گفته می‌شود که اظهر در این مسئله
در جمیع صور مذکوره صحت است **مطلب دویم** در فراموشی تکبیرة الاحرام است
مخفی نماند که فراموش نمودن تکبیرة الاحرام حکم مخصوصی دارد غیر از باقی ارکان و
بیان آن اینست که باقی ارکان اگر فراموش بشوند وقتی نماز باطل می‌شود که داخل
رکنی دیگر بشود و تکبیرة الاحرام هم اینحکم را دارد که اگر فراموش بشود تا داخل رکوع بشود
نماز باطل است جزماً لکن علاوه بر این مخصوص و این است که اگر فراموش شد تا داخل
قراءت شد نیز باطل است با وجود آنکه قراءت رکن نیست پس تکبیرة الاحرام رکنی است
و فراموشی آن و هر چند که داخل رکنی نشود نیز مبطل نماز است و حکم کردن بعضی فقهاء
باین که این نیز مثل باقی ارکان است در حکم مزبور ضعیف است و بدان که فرقی
نیست در حکمی که گفته شد مابین اینکه از اصل تکبیر را فراموش کند یا اینکه آنرا غلط
ادا کند و در کیفیت آن تغییری بزیاده یا نقص حاصل شود که در جمیع این صور نماز باطل
است باینمعنی که از اصل منعقد نشده است **مطلب سیم** در فراموش نمودن رکوع
است و در آن چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه رکوع را فراموش نموده و
بقصد سجود خم شود پس بخاطر او بیاید پس این بخاطر آمدن یا در وقتی است که هنوز بحد
انحناء رکوع نرسیده یا در وقتی است که رسیده است یا در وقتی است که گذشته است
یا در وقتی است که بحد انحناء لازم در سجود رسیده و هنوز پیشانی را بسبب پایین بودن
محل وضع آن نگذاشته یا در وقتی است که پیشانی را گذاشته است و حکم این پنج قسم آن
است که در سه قسم اول لازم است که معتدل بشود در ایستادن بلکه احتیاط طمانینه
در آن حالت نیز بعمل بیاورد بعد از آن خم بشود از جهة رکوع و حکم قسم چهارم نیز همین
است که گفته شد با احتیاط در اعادهٔ نماز و حکم قسم پنجم بطلان نماز است **مسئلهٔ
دویم** هرگاه بقصد رکوع خم شد و لکن بعد از انحناء فراموش کرده و بقصد سجود رفته در
اینجا نیز هرگاه بعد از گذاشتن پیشانی بخاطرش آمد نماز باطل است و هرگاه از حد رکوع

نگذشته

نگذشته بخاطرش بیاید قرار بگیرد در حد رکوع عیبی ندارد و چون اول خم شدن او بقصد
رکوع بوده پس اندکی از آن که بقصد غیر رکوع بوده غفلة مضر نیست و هرگاه از حد رکوع
گذشته باشد و بحدی که سجود صحیح باشد نرسیده باشد در اینجا بعضی از علماء فرموده
اند لازم است که بطریق انحناء خود را بحد رکوع برگرداند لکن اقوی اینست که در اینجا
نیز حکم شود بلزوم راست ایستادن و بعد از آن رکوع بعمل آورد و هرگاه بحدی رسیده
باشد که سجود صحیح باشد لکن هنوز پیشانی را نگذاشته باشد بعضی احتمال بطلان داده
اند و لکن اظهر این است که همان حکم سابق را دارد و احتیاط در اعاده است بلکه در
صورت سابقه نیز احوط اعادهٔ نماز است **مسئلهٔ سیم** در فراموش نمودن
چیزهائی که در رکوع واجبست باین طریق که اصل رکوع را بعمل آورده لکن بعضی واجبات
آن را سهواً ترک کرده باشد مثل اینکه ذکر را فراموش کرده یا سهواً آن را غلط گفت یا طمانینه
بعمل نیامد و در جمیع این صورتها هرگاه بعد از سر برداشتن بخاطرش بیاید برگشتن جایز
نیست و نماز صحیح است لکن در صورت فراموش نمودن طمانینه در رکوع احوط اعادهٔ
نماز است **مطلب چهارم** در فراموش نمودن سجده است و در آن چند مسئله است
مسئلهٔ اولی هرگاه دو سجده را فراموش نمود و بخاطر او آمد بعد از برخواستن بلافاصله
قبل از آنی که مشغول بقراءت یا تسبیحات شود یا بعد از مشغول شدن یا بعد از فراغ از قراءت
و ذکر یا بعد از انحناء برای رکوع و لکن هنوز نرسیده بحد راکع در جمیع این صور لازم است
بر او که برگردد و در هر حال که هست خم شود از جهت بجا آوردن سجدتین و سجدتین را
بعمل بیاورد و اگر قراءت یا تسبیحات را خوانده باشد آنها را ثانیاً بعمل آورد و احوط این
است که بعد از اتمام نماز اعادهٔ آن بکند **مسئلهٔ دویم** هرگاه بخاطر او بیاید بعد از آنکه
داخل شده باشد در رکوع رکعت دیگر در اینجا نماز باطل است **مسئلهٔ سیم** هرگاه
یک سجده فراموش کرده و قبل از رکوع رکعت دیگر بخاطرش بیاید در اینجا برمیگردد از برای بجا
آوردن آن یک سجده لکن در مسئلهٔ اولی همین قدر خم می‌شد و بسجود میرفت و در اینجا
باین طریق نمیشود بجهت آنکه سجدهٔ ثانیه باید بعد از نشستن باشد و جلوس بین السجدتین
واجبست لهذا در اینجا تفصیلی هست باین طریق که میگوئیم در اینجا چند صورت است

صورت اول آنکه بعد از سر برداشتن از سجده برخاسته بود و اصلاً نشستن از او متحقق نشده بود صورت دویم آنکه نشسته بود بقصد جلوس واجب بین السجدتین بعد فراموش کرده و برخاسته صورت سوم آنکه نشسته بود بسبب خیال جا آوردن هر دو سجده بقصد نشستن بعد از دو سجده که مستحب است و آن را جلسهٔ استراحة میگویند صورت چهارم آنکه شک داشته باشد که آیا نشستن از او بعمل آمده بود و یا بمجرد سر برداشتن برخاسته بود صورت پنجم آنکه شک دارد که نشستن او بچه قصد بوده و حکم در این پنج صورت این است که در صورت اولی اظهر این است که لازم است بنشیند آن وقت بسجده رود و صورت دویم اقوی این است که نشستن لازم نیست بلکه همان از قیام منحنی بشود بجهت سجود کافی است و در سه صورت دیگر احوط نشستن است و بعد از آن سجده کردن مسئلهٔ چهاردهم هرگاه یک سجده فراموش کرد و بخاطرش نیامد و برخواست برای رکعت دیگر و قراءة یا ذکر بعمل آورده و برکوع رفت آن وقت بخاطر او آمد که یک سجده از رکعت سابقه فراموش کرده است مشهور ما بین اصحاب این است که نماز صحیح است باین طریق که این را تمام میکند و بعد از سلام سجده فراموش شده را بجا میآورد باین کیفیت که بمجرد سلام دادن بلافاصله با طهارت و ستر و استقبال قبله نیت میکند که قضا میکنم سجده را که در این نماز فراموش کرده ام وجوباً قربةً الی الله پس سجده را بعمل میآورد مانند سجدهٔ نماز در جمیع واجبات و شرایط و بعد از سر برداشتن از آن دو سجدهٔ سهو از برای فراموشی سجده بجا میآورد و این قول هر چند که خالی از قوّة نیست لکن احوط این است که بعد از اعمال مذکوره اعاده نماز بکند و شدیدی میشود این احتیاط هرگاه سجده فراموش شده از دو رکعت اولی باشد مسئلهٔ پنجم هرگاه یکسجده را فراموش بکند در رکعت اخیره و سلام بدهد و هنوز بر حالات معتبره در صلوة باشد ظاهر این است که بمحض جا آوردن آن سجده اکتفا نشود و قضا هم نشده است پس جا بیاورد سجده را نه بنیت قضا بلکه همان سجدهٔ نماز است در محل خود و بعد از آن تشهد و سلام را ثانیاً اعاده میکند و از جهت نقص سجده سجود سهو هم ضرور نیست بلکه از بابت زیادتی سجدهٔ سهو برا و لازم میشود بنحویکه در مبحث سجود سهو بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و هرگاه در اتیان بسجده متعرض نیت ادا و قضا نشود و بعد از اتمام د

سجدهٔ سهو از جهت فراموشی سجده هم بجا بیاورد عمل باحتیاط کلی شده است مسئلهٔ ششم هرگاه دو سجده را فراموش بکند در رکعت اخیره و سلام بدهد ظاهر کلام بسیاری از علما بطلان است و لکن خالی از قوة نیست که بگوئیم هرگاه بر همان حالت نماز است و اصلاً مبطلی بعمل نیامده همان طریق بکند که در یکسجده گفته شد در مسئلهٔ گذشته امّا احتیاط در اینصورت باعادهٔ نماز است و احتیاط در این جا بسیار شدید است نباید او را ترک نمود که باین طریق که گفته شد اوّلاً بجا بیاورد و بعد احتیاطاً اعادهٔ نماز بکند مسئلهٔ هفتم هرگاه بعد از نماز یقین کرد که دو سجده در نماز فراموش کرده است لکن نمیداند که هر دو از یک رکعت بوده اند یا اینکه هر یکی از رکعتی بوده اند که نماز صحیح باشد و قضای هر یک از دو سجده بذمّهٔ او باشد مسئله محلّ خلاف است و بسیاری از علماء رضوان الله علیهم حکم بلزوم اعاده کرده اند لکن اولی این است که دو سجده بجا بیاورد هر یک سجده بنیت رکعتی و سجود سهو از جهت هر یک نیز بعمل بیاورد و بعد از آن نماز را احتیاطاً قربةً الی الله اعاده نماید مسئلهٔ هشتم هرگاه احتمال بدهد در فرض مذکور که دو سجده از رکعت اخیره باشند باینطوری که امر او ما بین سه احتمال مردّد است که نمیداند که آیا دو سجده فراموش شده از یک رکعت از سایر رکعات غیر اخیره بوده اند که حکم ببطلان کند یا اینکه هر یک از رکعتی بوده که حکم بقضاء آنها بشود یا هر دو از رکعت اخیره اند که حکم بلزوم جا آوردن آنها و اعادهٔ تشهد و سلام کند ظاهر این است که جمع ما بین همهٔ احکام محتملات و اعادهٔ نماز اسلم وجوه محتمله در مقام است مطلب پنجم در فراموش نمودن کل رکعت است مثلاً اینکه در نماز چهار رکعتی بر سه رکعتی سلام بدهد یا دو رکعتی یا اینکه در سه رکعتی بر دو رکعتی سلام بدهد پس میگوئیم در این مقام تفصیلی هست باین کیفیت که این شخص بعد از سلام و بخاطر آمدن او یا این است که اصلاً و ابداً مبطلی از مبطلات نماز بجا نیاورده یا اینکه مبطلی بجا آورده که عمداً مبطل است و سهواً مبطل نیست مثل اینکه حرف زده باشد بغیر ذکر و دعا یا این است که مبطلی جا آورده که عمداً و سهواً مبطل است مثل حدث و پشت بقبله نمودن و مانند اینها پس اگر اصلاً مبطلی بعمل نیامده باشد برمیخیزد و رکعت را بجا میآورد و سجدهٔ سهو از جهت زیادتی سلام و تشهد نیز بعمل میآورد و نمازش صحیح است

واگر مبطلی جا آورده باشد که سهواً مبطل نیست و عمداً مبطل است مثل حرف زدن پس اقوی این است که باز حکم می‌شود بصحت بعد از آن جا آوردن بطریقی که گفته شد لکن احوط بعد از عمل مذکور اعادهٔ نماز است و اگر مبطلی جا آورده باشد که عمداً و سهواً مبطل است مثل حدث در اینجا نماز باطل است باید که آن را از سر بگیرد بعد از طهارت و بدانکه از جملهٔ چیزهائی که مبطل نماز است عمداً و سهواً فاصلهٔ بسیار است که برهم زند صورت نماز را و بنا بر این که گفته شد پس باید در صورت طول فاصلهٔ بسیار هم حکم ببطلان شود لکن ظاهر این است که فاصلهٔ بسیار در این مقام مبطل نماز نباشد پس هرگاه یک رکعت را فراموش کرده در نماز صبح که آن را اول وقت کرده و همان طریق نشسته بی عمل آمدن مبطل تا قبل از طلوع آفتاب یا بعد از طلوع آن بخاطرش آمد پس برخیزد و رکعت را بجا بیاورد و نماز او صحیح است و دیگر قصد ادا و قضا در این رکعت در صورت اخیره ضرور نیست و احتیاط باعاده کردن خوبست مسئلهٔ ۳ هرگاه شخص یقین کرد که رکعت دویم نماز را فراموش کرده و لکن دو رکعت آخر را بطریق خود بجا آورده حال که بر میخیزد برای رکعت فراموش شده باید حمد و سوره بخواند موافق دویم یا تسبیحات موافق رکعت اخیره تحقیق این است که باید موافق رکعت اخیره بجا بیاورد چونکه سیومی جا آمده جای دویمی را میگیرد که جا نیامده و چهارم جای سیوم را پس خود چهارم را حقیقةً قضا میکند و بدانکه سابقاً گفته شد که چیزی که در نماز فراموش بشود حکم آن چهار قسم است در بعضی بطلان نماز و در بعضی لزوم برگشتن و جا آوردن و در بعضی سقوط و در بعضی لزوم قضا بعد از نماز و تا حال حکم قسم اول گفته شد هر چند که بالتتبع بعض اقسام دیگر در ضمن مذکور شدند اما قسم دویم یعنی جائی که لازم است برگشتن و بجا آوردن پس الخص قاعدهٔ کلیهٔ دارد که باین طریق که هرکس چیزی را از واجبات فراموش کرده و داخل در رکنی نشده و برگشتن باو باعث زیادتی رکنی هم نمیشود لازم است که برگردد و آن را و ما بعد او را بعمل بیاورد که ترتیب بعمل بیاید پس اگر از حمد مثلاً چیزی را فراموش کرده یا غلط خوانده و قبل از رکوع بخاطرش آمد بر میگردد و آن را بجا میاورد و آنچه را بعد از فراموشی آن خوانده ثانیاً میخواند و هرگاه سهواً تبدیل آن کرده مثل آنکه تکلیف او حمد و سوره بود و تسبیحات خواند یا تکلیف او تسبیحات

بود حمد و سوره خواند یا حمد تنها خواند و هنوز برکوع نرفته بخاطرش آمد بر میگردد و تکلیف خود را بعمل میاورد و هرگاه در صورتی که تکلیف او تسبیحات بوده غفلةً حمد را خوانده باشد ثانیاً حمد را عمداً بخواند شاید احوط باشد و اما قسم سیوم پس آن در هر جائی است که ترک واجبی غیر رکن کرده و بخاطرش نیاید تا داخل رکن دیگر شود یا اینکه داخل نشده لکن آن واجب در جائی است که برگشتن بر آن باعث زیادتی رکن می‌شود مثل اینکه ذکر رکوع فراموش شده باشد یا غلط خوانده شده باشد سهواً و بخاطرش بیاید بعد از سر برداشتن از رکوع در اینصورت آن فراموش شده ساقط است و نماز صحیح است و سجدهٔ سهو لازم است در اینصورت مذکوره بنا بر اقوی و قصد قربت مطلقه در آن شاید اقرب باحتیاط باشد و اما قسم چهارم پس آن در دو جاست اول فراموش کردن سجده است که حکم آن مفصلاً گذشت دویم در فراموش کردن تشهد است و در تفصیل فراموشی نسبت بتشهد چند مسئله است

مسئلهٔ اولی هرگاه کسی تشهد را فراموش کرد و بخاطرش آمد قبل از رسیدن بحد رکوع در هر وقت که باشد پس مقتضای قاعده که گفتیم این است که بر میگردد و تشهد را بجا میاورد و ما بعد آن را از تسبیحات و غیرها که عمل آورده ثانیاً اعاده میکند و نماز او صحیح است و اقرب این است که سجدهٔ سهو بر او لازم نمیشود مگر از بابت زیادتی سهواً

مسئلهٔ ثانیه هرگاه فراموش نمود تشهد اول را و بعد از دخول در رکوع بخاطرش آمد چه در نماز و چه بعد از نماز پس نماز صحیح است و لکن لازم است که بعد از سلام نیت بکند که تشهد فراموش شده را بجا میاورم وجوباً قربةً الی الله و تشهد بخواند و بعد از آن دو سجدهٔ سهو از این جهت بجا بیاورد و اما هرگاه تشهد دوم را فراموش کرده و سلام داده باشد اکثر علماء فرموده اند که حکم آن مثل سابق است لکن اقوی در نظر این که تشهد را بهمان طریق که نشسته است بجا بیاورد نه بنیت قضا بلکه باین نیت که بر میگردد که آن را در محل خود بجا بیاورد و سلام را ثانیاً بگوید و سجدهٔ سهو از جهت زیادتی سلام بجا بیاورد و لکن احوط این است که تشهد را اتیان کند بقصد اطاعت خداوند عالم دیگر ملاحظهٔ اینکه در محل خود است یا قضا است نکند و سلام را هم احتیاطاً

بگوید و بعد دو سجده سهو از جهت زیادتی سلام علیحده و از جهت نسیان تشهد در نماز
علیحده بجا بیاورد مسئله ثالثه هرگاه چیزی از اجزای تشهد فراموش کرد احوط این
است که حکم فراموشی تشهد در آن جاری بشود و اگر صلوات باشد آن فراموش شده
حکم بلزوم قضاء آن بعد از نماز خالی از قوة نیست و هرگاه فراموش کرده باشد گفتن
و آل محمد را در صلوات احوط این است که در حین قضا کردن بعد از نماز همه صلوات
را بگوید مسئله رابعه هرگاه در صورت فراموش کردن تشهد محدث بشود بعد از
نماز و قبل از قضاء آن احوط این است که وضو بگیرد و آن را قضا بکند و نماز را اعاده
بکند خاتمه نسبت بمسائل سهویات و در آن دو مقصد است مقصد اول بعد از
آنکه دانستی که فراموش شده چهار قسم است پس هرگاه معلوم و معین باشد حکم واضح است
و اما هرگاه آن فراموش شده تعیین آن هم فراموش بشود مثل اینکه میداند در نماز چیزی
فراموش کرده لکن نمیداند که چه بوده است تا اینکه حکم آن را جاری بکند پس این چند
صورت متصور می شود صورت اول اینکه بعد از نماز یقین میکند که یک چیزی فراموش
شده است لکن نمیداند که رکنی بوده که نماز باطل باشد یا یک سجده یا تشهد بوده که
باید آنها را حالا قضا بکند یا از واجبات غیر از ارکان بوده که نماز صحیح باشد و سجده
سهو تنها بخواهد بر سبیل وجوب یا احتیاط پس اقوی در اینصورت صحت نماز است
و چیزی بر او لازم نیست ولکن دو سجده سهو بجا بیاورد از جهت نسیانی که واقع شده
است و هرگاه احتیاط کند باعاده اولی خواهد بود صورت دویم هرگاه بعد از نماز
یقین کرد که چیزی فراموش شده و علاوه بر آن سه احتمال گذشته احتمال هم میدهد
که چیزی بوده که آن را در نماز تدارک کرده خلاصه هرگاه در فراموش شده چهار احتمال
بدهد در اینصورت نیز اقوی صحت نماز است و لزوم سجده سهو هم معلوم نیست صورت
سیم هرگاه یقین کرد که از او یا سجده فوت شده است یا تشهد در اینصورت اقوی قضای
هر دو است و دو سجده سهو از جهت فراموش شده نیز بجا بیاورد مقصد دویم در کیفیت
دو سجده سهو است و در بیان اینکه در کجا لازم می شود اما کیفیت آن باین نحو است
که مقارن شروع در خم شدن نیت میکند که دو سجده بجا میآورم از جهت آن نقصی یا

زیادتی که اتفاق شده وجوباً قربة الی الله و هرگاه در مقام احتیاط باشد همان
قصد قربت کند و در صورت وجوب هم قصد قربت تنها کافی است و
تکبیر گفتن احوط است بعد از آن بسجود میرود و در آن سجود مجموع شرایط نماز و سجود
نماز را داشته باشد و با طمانینه ذکر را بگوید باین طریق بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّهُمَّ صَلِّ
عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بعد سر بردارد و قرار بگیرد ثانیاً بهمان طریق بسجده برود بعد از سر برداشتن
از سجده دویم بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ و اگر مثل تشهد نماز بگوید شاید کمال احتیاط شده باشد اما بیان
محل آن پس مشهور این است که در پنج مقام لازم است اول کلام در نماز سهواً دویم سلام بی
موقع سویم فراموشی یکسجده چهارم فراموشی تشهد پنجم شک ما بین چهار و پنج بعد از رفع
راس از سجده ثانیه که خواهد ذکر شد لکن بعید نیست حکم شود بوجوب آن در هر زیادتی
و کمی که سهواً اتفاق بشود و موافق باحتیاط نیز هست و در همه قصد قربت کافی است و هرگاه
چند سبب در چند جا از نماز اتفاق بشود از برای هر یک دو سجده سهو علیحده بکند و اگر
همه سلامها را بی موقع گفت احوط این است که برای هر یک دو سجده سهو را بعد از نماز فوراً
بعمل بیاورد و اگر فراموش بشود هر وقت که خاطر او بیاید فوراً بجا بیاورد و نماز باطل نمی شود
و اگر عمداً ترک بکند معصیت کرده و نماز باطل نمیشود فصل پنجم در احکام شک است و در آن
پنج مطلب است اول در شک در مقدمات نماز دویم در شک در بجا آوردن نماز سویم در شک
در افعال نماز چهارم در شک در رکعات نماز پنجم در شک در توابع نماز مثل اجزاء منسیه و سجده
سهو و نماز احتیاط اما شک در مقدمات نماز پس در آن چند مسئله است مسئله اولی در شک
در اصل بجا آوردن طهارت حدثیه است یعنی هرگاه کسی شک کند قبل از دخول در نماز
که آیا مطهر میباشد یا اینکه محدث میباشد پس در این سه صورت است صورت اولی
اینکه بداند قطعاً که متطهر بوده است ولکن این شک را کرده بسبب اینکه احتمال میدهد
که بعد از وضو یا غسلی که داشته است ناقضی بعمل آمده باشد در این صورت حکم
میشود باینکه متطهر است و با این حالت دخول در نماز صحیح است صورت دویم اینکه
محدث بوده لکن شک کرد که آیا وضو یا غسل بجا آورده یا نه در اینصورت حکم می شود

باینکه محدث است و باید وضو یا غسل را بعمل آورد که دخول در نماز جایز باشد صورت سوم اینکه یقین دارد که وضوئی گرفته و حدث هم بعمل آمده لکن نمیداند که کدام مقدم بوده و کدام موخر و اظهر حکم است بلزوم وضو مطلقا از جهت صحت دخول در نماز و نخوان صورت چهارم اینکه بعد از فراغ از نماز شک میکند که آیا وضو داشته ام یا نه در اینجا حکم میشود باینکه نماز صحیح است لکن اگر میخواهد نماز دیگر بکند باید وضو بگیرد پس اگر بعد از نماز ظهر مثلا این شک را کرد نماز ظهر او صحیح است و اما برای نماز عصر یا نافلهٔ آن باید وضو بگیرد صورت پنجم اینکه در اثناء نماز شک بکند که آیا وضو گرفته یا نه یا اینکه غسل کرده یا نه در این صورت احوط اتمام نماز است و بعد از آن وضو بگیرد و اعادهٔ همان نماز بکند مسئلهٔ دوم هرگاه یقین داشته باشد که وضو گرفته است لکن شک دارد که بعضی اعضاء وضو مثلا که نجس بوده اند آنها را تطهیر نموده که وضوء او صحیح باشد یا نه مثلا هرگاه دست او نجس بوده و بعد از آنکه وضو را تمام کرد شک کرد که دست را طاهر کرده بودم قبل از وضو گرفتن یا نه در اینصورت بعضی از علما حکم فرموده اند باینکه وضو صحیح است لکن دست او هنوز محکوم است بنجاست و همچنین هرگاه ظرفی نجس بوده و بعد از وضو از آن شک کرده که آیا او را طاهر کرده بودم یا نه در اینجا نیز بعضی حکم میفرمایند بصحت وضو لکن ظرف و آب آن محکوم بنجاست اند و اینحکم هرچند خالی از وجهی نیست لکن در نظر حکم بآن مشکل است بلکه قول بلزوم اعاده وضو بعد از تطهیر آنها خالی از قوة نیست لکن نمازی که با آن وضو کرده حکم بصحت آن میشود مسئلهٔ ثالثه هرگاه شک دارد که آب مطلق است یا مضاف وضو بآن جایز نیست بلی اگر مطلق بوده و شک میکند که مضاف شد یا نه وضو بآن جایز است و هرگاه چیزی یقینا در آن افتاده و مخلوط بآن شده و بسبب آن شک کرده که آیا مضاف شده یا نه اقوی نیز جواز وضوء و غسل است بآن و احوط عدم آن است مسئلهٔ رابعه هرگاه شک دارد که آب پاک است یا نجس حکم بطاهر بودن آن میکند و وضو و غسل بآن صحیح است مسئلهٔ خامسه هرگاه مظنه دارد که آب نجس است پس اگر بسبب خبر دو عادل یا یک عادل باشد اقوی لزوم اجتناب است و همچنین هرگاه صاحب ید خبر بدهد و اگر از باده امور خارجیه یا

اخبار غیر عادل یا نابالغ مظنه حاصل شود بنجاست اعتبار ندارد بلی اگر یقین حاصل شود اجتناب لازم است هرچند بسبب گفتن طفلی باشد مسئلهٔ سادسه هرگاه شک دارد در وقت نماز پس در این سه صورت است صورت اول اینکه شک دارد که وقت داخل شده یا نه در اینجا نماز نمیتواند بکند صورت دوم اینکه شک میکند که وقت بیرون رفته یا اینکه هنوز باقی است مثل اینکه شخص صبح از خواب برخواسته و شک بکند بسبب عارضی که آیا آفتاب طلوع کرده یا نه در اینجا ظاهر این است که میتواند نماز را به نیت ادا بجا بیاورد لکن متعرض ادا و قضا نشود و همین قدر نیت کند که نماز صبح که بر من واجب است بجا میآورم قربة الی الله شاید بهتر باشد صورت سوم هرگاه قدری بمغرب مانده نمیداند که بقدر هشت رکعت است که هر دو نماز را بکند یا بقدر چهار رکعت است که نماز عصر را بکند اگرچه قول باینکه لازم است مشغول ظهر بشود خالی از وجه نیست لکن احوط این است که نیت کند که بجا میآورم آن نماز را که الآن خداوند عالم از من میخواهد چه ظهر باشد و چه عصر و چهار رکعت بکند با قل واجب بعد اگر ملاحظه نمود که وقت بقدر یک رکعت یا بیشتر هست نماز عصر را بکند و اگر اینقدر نیست نماز ظهر را قضا کند مسئلهٔ هفتم هرگاه شک دارد در قبله یعنی نمیداند که قبله کدام سمت است باید سعی کند در تحصیل علم بآن یا اینکه رجوع کند بعلاماتی چند که از برای هر طرفی قرار داده شده و با عدم امکان تا میتواند باید تحصیل ظن قوی نماید و هرگاه نه علم و نه مظنهٔ معتبره بیک سمت حاصل نمیشود پس هرگاه احتمال در دو طرف است هر یک نماز را بهر یک از آن دو طرف بکند و اگر در سه طرف شک دارد بآن سه طرف نماز را مکرر بکند و اگر در همه اطراف احتمال هست بچهار طرف نماز بکند و در صورتی که نماز ظهر و عصر را میخواهد بکند احوط اینست که اول ظهر را بچهار طرف مثلا بکند بعد عصر را و همچنین مغرب و عشا مسئلهٔ هشتم هرگاه شک دارد که لباس او شرائط را جامع است یا نه پس این چند صورت میشود صورت اولی اینکه نمیداند که لباس طاهر است یا نجس شده است در اینجا حکم میشود باینکه پاک است صورت ثانیه اینکه میداند است که نجس بوده لکن نمیداند که تطهیر شده یا نه در اینجا نمیتواند باو

نماز کرد هرگاه نجاست ان معفو نباشد بلکه باید یقین کند باینکه تطهیر شده است بموافق
شرع ولهذا بعضی از علماء اشکال فرموده اند در اینکه رخت نجس را کسی ببرد که بشوید که او را
وکیل نکرده باشد یا اینکه ذمی باشد یا کنیزی که اعتماد بر شستن او نباشد و این اشکال در
محل خود میباشد پس هرگاه در رخت نجس شده شخص خود ان را بشوید بطریق شرعی یا اینکه
یقین بکند که کسیکه انرا برده است برای شستن بطریق شرعی شسته است اشکالی ندارد
و همچنین هرگاه وکیل کرده کسی را که فی الجمله اعتمادی براو هست و بعد گفت که انرا
پاک نمودم نیز خوبست و در غیر این صورت احتیاط باید کرد و همچنین اعتمادی نیست
بر اخبار اطفال نابالغ که بگویند فلان چیز را طاهر کردیم مگر اینکه یقین بکنی که بطریق شرعی
تطهیر ان نموده است و بدانکه کلام صاحب یک در تطهیر و تنجیس انچه دیده او است مسموع
است صورت سیم این است که شک میکند که ایا لباس مباح است یا مغصوب مثل انکه
لباسی از کسی عاریه گرفته و شک میکند در این پس میگوییم که هرگاه انرا از دست شخص
مکلفی برضای او گرفته باشد حکم می شود باینکه مباح است و هرچندکه ان شخص مال حرام
داشته باشد پس همین قدر که یقین نداشته که عین این پیراهن یا عبا مثلا حرام است
کفایت میکند در جواز نماز در ان و اما اگر بداند که عین این لباس غصبا گرفته شده یا
اینکه بعین پول حرام خریده شده است نماز در ان نمیتواند بکند و همچنین هرگاه لباس را از
غیر مکلف گرفته باشد هرچندکه از او خریده باشد نیز نماز در ان نمیتواند کرد صورت چهارم
این است که شک میکند که این لباس حریر خالص است یا نه در اینصورت صحت صلوة در
ان محل اشکال است صورت پنجم این است که شک میکند که ایا این لباس از پوست ماکول
اللحم است یا از غیر ماکول اللحم یا اینکه از اجزاء ماکول اللحم بافته شده یا غیر ان در این صورت
نیز نماز در ان نمیتوان کرد بلکه هرگاه موئی بر لباس باشد که معلوم نباشد که از ماکول اللحم است
یا غیر ان نماز در ان لباس با وجود ان موی بر ان محل شبهه است صورت ششم اینکه شک
بکند که ایا این لباس از پوست میته است یا تذکیه شده در این صورت هرگاه انرا از دست
مسلمان گرفته باشد این شک اعتبار ندارد و نماز در ان صحیح است و اما اگر از دست
کافر گرفته باشد حکم میشود که میته است و نماز در ان باطل است و همچنین هرگاه

پوست را انداخته دیده باشد جائیکه در تصرف کسی باشد نماز در ان مشکل است اگر
چه در زمین و بلد مسلمانان باشد مسئله نهم اینکه شک بکند در مکان که ایا
شرایط در ان جمع است یا نه و در این چند صورت است صورت اولی اینکه نمیداند که صاحب
این مکان راضی است که نماز بکند در ان یا نه پس این مکان یا خانه یا کاروان سرا و
امثال انست یا اینکه از صحراهای واسعه است که مملوکه باشد پس در قسم اول جائز
نیست نماز کردن بان و اما در صحراهای وسیعه ظاهر این است که جائز است و
هرچندکه علم نداشته باشد برضای مالک بلکه اگر احتمال برود که صغیره در ان مدخلیت
دارد نیز میتواند نماز بکند بلکه هرگاه یقین داشته باشد بمدخلیت صغیر بعید نیست
جواز نماز و اما در مثل باغ که حصار و مانند ان داشته باشد پس لحوق ان بصحرای
واسع محل تامل است و بدانکه عدم جواز نماز در مکان مغصوب و در مکانی که شک
داشته باشد که صاحب ان راضی است یا نه در صورت اختیار است پس اگر
شخصی محبوس باشد نماز او در این مکان عیب ندارد و اما اجرت مکان بذمه او
هست که بصاحب برساند یا نه ظاهر این است که بذمه او نیست بلکه بذمه حبس
کننده او است صورت دویم اینکه شک میکند در طهارت مکان از جهت سجود پس
حکم بطهارت میکند هرگاه سابقا علم بنجاست ان نداشته است صورت سویم
اینکه شک میکند که ایا در این مکان استقرار حاصل میشود تا اتمام نماز یا نه مثل
اینکه شخص در مکانی باشد که غالبا ازدحام میشود و احتمال میدهد که بسبب ازدحام
نگذارند که مستقر بماند تا نماز خود را تمام کند پس میگوییم هرگاه ظن غالب باشد بحصول
ازدحام مانع از استقرار پس احوط بلکه اقوی این است که در انجا شروع بنماز نکند و
اما هرگاه محض احتمال باشد ظاهر این است که عیب ندارد که ابتدا بنماز بکند در ان
مکان صورت چهارم اینکه شک بکند در مکانی که شخص متصرف در ان اذن داده باشد
بسبب اینکه شک در اصل مباح بودن ان دارد در اینصورت نیز حکم میشود بجواز
نماز در ان مگر اینکه یقین بکند که این شخص غاصب است و مجموع این مسائل در
شک در مقدمات نماز بود مطلب دویم در حکم شک در اجزاء و دن

اصل نماز است یعنی هرگاه کسی شک بکند که نماز کرده ام یا نه حکم در این آن است
که فرمانی که این شک را میکند یا این است که تمام وقت آن نماز گذشته و یا این
است که از وقت بقدر تمام نماز باقی است یا این است که از وقت بقدر تمام
نماز باقی نیست لکن بقدر بعض از آن باقی هست اما در صورت اولی پس حکم
میکند باینکه نماز کرده ام و احتیاج بقضاء نیست و اما صورت دوم پس
لازم است که نماز بکند هرچند که مظنه داشته باشد که نماز کرده است پس بنا
بر این هرگاه شک کرد که نماز ظهر و عصر را کرده ام یا نه و بقدر هشت رکعت باقی
هست هر دو را باید بکند و اگر چهار رکعت از وقت باقی باشد نماز ظهر را ضرور
نیست بکند چونکه وقت آن گذشته است ولکن نماز عصر را باید بکند چونکه وقت
آن باقی است و اما در صورت سوم یعنی هرگاه این شک در وقتی باشد که
بقدر بعض نماز از وقت باقی مانده است پس اگر بقدر یک رکعت یا بیشتر است احوط
این است که نماز را بکند و اگر کمتر مانده است چیزی بر او نیست مطلب سوم
در شک در افعال نماز است و در حکم آن دو قاعده کلیه هست قاعده اولی هرگاه
شک کرده در بجا آوردن فعلی از افعال نماز و حال اینکه داخل فعل دیگر که بعد
از آن است شده باشد اعتنا بآن شک نمیکند و قرار میدهد که فعل را بجا آورده
ام مثلا در وقت خواندن حمد هرگاه شک بکند که آیا تکبیرة الاحرام گفته ام یا نه یا
اینکه در وقت رکوع شک بکند که آیا حمد یا سوره را خوانده ام یا نه یا آنکه در حین
تشهد شک بکند که آیا سجده کرده ام یا نه یا در حال سجده شک بکند که آیا رکوع را
بعمل آورده ام یا نه و مانند این پس در همه اینها اعتنا باین شک نمیکند و همچنین اگر
بعد از تکبیر در اثناء حمد و سوره یا غیر آن شک کرد که آیا نیت کرده ام یا نه نیز عیبی
ندارد و هم چنین هرگاه در اثناء سوره شک کرد در خواندن حمد یا اینکه داخل
شد در آیه و شک کرد که آیه سابق را خوانده است یا نه نیز اعتنا نمیکند و اگر خم شد
از جهت رکوع و بآن نرسیده شک کرد که آیا سوره را خوانده ام یا نه نیز اعتنا نمیکند
و این قاعده در همه افعال نماز جاریست مگر در یک مسئله و آن این است که

شروع

شروع کرده در برخاستن از جهت قیام و در حین آن برخاستن قبل از آنکه بحد قیام برسد
شک کرد که سجده را بعمل آورده یا نه در اینجا هرچند که از محل گذشته است لکن باید
برگردد و سجده را بعمل بیاورد و اما اگر بحد قیام رسیده و آنوقت شک کرد دیگر شک
اعتنا ندارد قاعده دویم هرگاه شک کرده در فعلی و هنوز داخل در فعل دیگر نشده
مثل اینکه نشسته است و شک کرد که سجده را بجا آورده ام یا نه یا اینکه ایستاده است
نمیداند سوره خوانده یا نه و مانند اینها پس لازم است که آنها را بجا بیاورد مسئله
هرگاه فعلی از افعال نماز را بعمل آورده لکن نمیداند که بطریق صحیح بوده یا فاسد مثل
اینکه میداند که حمد را خوانده لکن نمیداند که صحیح خوانده است یا نه پس هرگاه از محل
گذشته است مثل آنکه بعد از دخول در آیه مالک یوم الدین شک کند که الرحمن
الرحیم را صحیح گفتم یا نه در اینجا بی شبهه اعتنائی باین شک نیست و اما هرگاه هنوز
داخل چیز دیگر نشده مثل اینکه و الضالین را گفته بعد شک کرد که آیا آنرا
خوب گفته ام یا نه در اینجا هرچند قول باعتنا نکردن خالی از قوة نیست لکن
ظاهر این است که بقصد احتیاط هرگاه ثانیا تکرار بکند عیبی نداشته باشد
مادامیکه بحد وسواس نرسد و احوط از این این است که محل این شک نگذارد و
بعد از اتمام نماز اعاده آن کند و در این مقام سه مسئله دیگر هست مسئله
اولی هرگاه بعد از آنکه شک در چیزی نمود و محل آن باقی بود و آنرا بعمل آورد بعد
از آن بخاطرش آمد که آنرا بجا آورده بود و این مرتبه دویم بوده که بجا آورده پس هرگاه
آنچیز رکن بوده نماز باطل شده و اگر رکن نبوده نماز صحیح است و بعد از تمام آن
دو سجده سهو میکند مسئله دویم هرگاه شک در چیزی نمود و بسبب گذشتن محل
آن محل نگذاشت بعد بخاطر او آمد که یقینا آنرا ترک نموده پس حکم آن مانند حکم
فراموش نمودن فعلی از افعال نماز است که تفصیل حکم آن در مسائل سهو گفته
شد مسئله سویم هرگاه شک در سلام دادن داشته باشد پس هرگاه بر همان
حالت نماز خود را نشسته می بیند بی فعل منافی پس لازم است که سلام را بگوید و
اما هرگاه خود را مشغول بتعقیب یا مانند آن می بیند یا آنکه برخاسته است

بقصد رفتن یا اینکه رفته است از محل نماز دیگر اعتنائی بان شک نمیکند و نماز او
صحیح است **مطلب چهارم** در احکام شک در عدد رکعات است و در آن مقدمه
ایست و چند مقصد اما مقدمه بدانکه شک در عدد رکعات که در نماز بشود چهار
قسم است اول جاهائیکه حکم ببطلان نماز است در هر جا که باشد دوم جاهائی
که نماز صحیح است بی احتیاج بچیزی دیگر سوم جاهائی که نماز صحیح میشود بشرط بجا آوردن
نماز احتیاط چهارم جاهائی که نماز صحیح است و سجدهٔ سهو تنها لازم می شود و اینها در
ضمن چهار مقصد بیان میشوند مقصد اول در بیان جاهائی که شک باعث بطلان
است و چاره ندارد و آنها در پنج موضع اند اول در نماز دو رکعتی که واجب باشد مطلقا
مثل نماز صبح و نماز قصر و نماز طواف و نماز آیات هرگاه شک در رکعتهای آن و شک
در اصل رکوعهای آن بی اینکه شک در رکعتان باشد دوم در جائی که شک کند
و هیچ در دست نداشته باشد مثل اینکه نمیداند که یک رکعت کرده یا دو یا سه یا چهار
سوم در نماز مغرب مطلقا چهارم شک در نماز چهار رکعتی قبل از یقین باکمال
دو رکعت پنجم شک که احتمال زیاده از شش رکعت در آن باشد که مجموع صورتهای
آن باطل است در هر حالت که باشد و همچنین اگر احتمال شش رکعت برود و در حال
قیام نباشد و اما اگر احتمال شش رکعت باشد و در حال قیام باشد حکم آن مذکور
می شود انشاء الله پس در این پنج موضع شک باعث بطلان است و علاجی بجهت آن
نیست و در اینجا دو مسئله مهم هست مسئلهٔ اول این است که آیا در این جاها که
شک نماز می شود که وقوع شک باعث بطلان است آیا بمجرد شک نماز باطل می شود
پس هرگاه تاملی کرد و بیاد او آمد دیگر ثمری ندارد یا اینکه بمجرد شک نماز باطل نیست
بلکه بعد از تامل و تروی هرگاه چیزی دستگیر نشد آنوقت حکم ببطلان می شود که
مسئله محل خلاف است و اقوی این است که بمجرد شک حکم ببطلان نمیشود بلکه
اندکی تروی و تامل میکند هرگاه چیزی معلوم نشد آنوقت نماز باطل است و هرگاه
احد طرفین معلوم شد بان عمل میکند و نماز صحیح است لکن چون بعضی از علماء حکم
فرموده اند ببطلان بمجرد وقوع شک در این مسائل که گفته شد پس هرگاه در این

صورت مزبوره احتیاط کند باعاده عیبی ندارد و این احتیاط بسیار ضعیف است
لکن تحقیق این است که محض استقرار شک هم باطل نمیشود و اگر بعد از استقرار و عدم
مبطل دیگر بخاطرش آمد باز هم صحیح است لکن اگر مبطل دیگر عمل آمد یا طول بسیار
کشید آنوقت باطل است و راه احتیاط معلوم است مسئلهٔ دوم در این صورتها هرگاه
بعد از تامل مظنه برای او حاصل بشود نیز لازم است که عمل بان مظنه بکند و
مظنه در اینجا حکم یقین را دارد لکن احوط این است که عمل بان مظنه بشود و بعد از
اتمام نماز اعادهٔ آن نیز بشود مقصد دوم در بیان جاهائی که شک باعث
بطلان نیست و نماز صحیح است و احتیاج بچیزی دیگر هم نیست و آنها شش
موضع اند موضع اول در شک شخص کثیر الشک یعنی کسی که در عرف او را بگویند
که بسیار شک میکند پس چنین شخص هرگاه شک نماز او را باطل نمیکند حتی در نماز
صبح و مغرب و قبل از اکمال بلکه حکم او اینست که در هر جائیکه در آن کثیر الشک است
بنا را میگذارد بر آنچه بیشتر است و آنچه صحیح است پس در یک و دو بنا را بر دو می
گذارد و در دو و سه بنا را بر سه مگر آنکه نماز او دو رکعتی باشد بنا را بر دو
میگذارد و در دو و سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد مگر اینکه سه رکعتی باشد
که بنا را بر سه میگذارد و همچنین هر چیزی که در آن کثیر الشک است قرار بر جا آوردن
میگذارد هرگاه در آن شک نموده و هکذا مسئله بدانکه کثیر الشک کسی را
میگویند که اصل عادت او باین طریق باشد در غالب اوقات یا در زمانی
معتدبه پس هرگاه عارض شود او را کثرت شک بسبب حالتیکه عارض او شده مانند
خوف و غضب و اغتشاش حواس در مصیبت و بحران که برودی زائل میشود
مشکل که حکم کثیر الشک در این جاری بشود موضع دوم شک زائل یعنی شکی که عمل
باید بعد زائل بشود یعنی متبدل بشود اعتباری بان شک نیست توضیح این کلام
این است که در وقتیکه شک در نماز اتفاق بشود واجب است که اندک تاملی و
تفکری بکند و بعد از این یکی از چهار صورت متصور می شود اول اینکه شک او
بدل بیقین بشود یعنی یقین میرساند بیکطرف دوم اینکه مبدل بمظنه بشود یعنی

مظنه میکند بیکطرف وحکم این دو صورت این است که همان طرف معلوم یا مظنون
را میگیرد ونماز را تمام میکند وچیزی بر او نیست سوم اینکه متبدل شود بشک
دیگر مثل اینکه شک کرد مابین دو وسه واندکی که تامل کرد شک کرد مابین سه وچهار
در اینصورت شک اخیری را که قرار گرفته میگیرد وبموافق حکم آن رفتار میکند و
شک اولی که زائل شده اعتبار ندارد صورت چهارم اینکه بعد از تامل شک بر همان
حال باقی بماند واصلا تغییری در او نشود در اینصورت که بر قرار بماند بموافق حکم آن
رفتار میکند وبدانکه لازم است که در حین تامل وتروی ساکت بماند وچیزی
نخواند وهرگاه بخواند اکتفا بآن خوانده شده نمیتوان کرد وهرگاه اکتفا کرد نماز باطل است
هرچند آنچیزی که خوانده است در موقع باشد موضع سوم شک در نماز جماعت است
که اعتبار ندارد باین معنی که هر وقت که امام شک کرد وماموم شکی ندارد امام رجوع
باو میکند وهر وقت ماموم شک کرد وامام شکی ندارد ماموم رجوع باو میکند و
ظاهر این است که در هر جا که شک عارض یکی از ایشان بشود میتواند مشغول بشود
تا بمقامی برسد که استعلام ممکن باشد وهرگاه امام وماموم شک کردند بیک طریق
مثل اینکه هر دو شک کردند مابین سه وچهار پس هر دو موافق حکم آن شک
رفتار باید بکنند وهرگاه شک بکنند هریک بطریقی که هیچ دخلی بشک دیگری ندارد
منفرد می شوند وهریک بموافق حکم خود رفتار میکنند موضع چهارم شک در عدد
رکعات نافله است وآن باعث بطلان نمیشود هرچند دو رکعتی یا یکرکعتی
باشد بلکه مخیر است مابین بنا بر اقل یا اکثر مگر آنکه حکم باکثر باعث بطلان باشد
آنوقت اصح را میگیرد وهرچند که اقل باشد وبنا بر اقل مطلقا بهتر است مسئله
هرگاه کسی نافله را بر خود واجب کرد بنذر ومانند آن پس آیا حکم آن حکم نماز دو
رکعتی واجب می شود در ابطال شک یا اینکه همان حکم اصلی نافله از این حیثیت در
او باقی است محل خلاف است واقوی ثانی است لکن احوط اعاده است موضع پنجم
شک در نماز احتیاط چه یکرکعتی باشد چه دو رکعتی که هر وقت در آن شکی بشود بنا را
میگذارد بر بیشتر مگر اینکه بیشتری باعث بطلان او بشود در آنوقت بنا را بر کمتر

میگذارد موضع ششم شک بعد از نماز هیچ اعتباری بآن نیست وعمل بآن بناید
گذاشت مقصد سوم در بیان جاهائی که شک باعث نماز احتیاط می شود واین
در چهار صورت است وهمه آنها در نماز چهار رکعتی میباشند صورت اول شک
مابین دو وسه در نماز چهار رکعتی بعد از اکمال دو رکعت اولی پس در اینصورت
بنا را بر سه میگذارد ویکرکعت دیگر بجا میآورد وتشهد وسلام را میخواند بعد
از سلام بلافاصله بقصد وجوب دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یکرکعت ایستاده
بجا میآورد وکیفیت نماز احتیاط بعد از این گفته میشود انشاء الله تعالی قاعده
بدانکه مراد از اکمال که در این جا گفته شد ودر بعض صور بعد از این گفته می شود
این است که دو رکعت اول تمام شده باشند وشک در این باشد که آیا همان آنها
را بجا آورده یا زیاده از آن را واکمال موافق مشهور آنست که سر از سجده دوم برداشته
باشد وقبل از سر برداشتن از آن اکمال نشده لکن اقوی در نظر حقیر این است که
همینکه ذکر واجب را در سجده دوم گفت اکمال سجدتین شده است وهمان بنا را که گفتیم
میگذارد وهرچند که سر برنداشته باشد وهرگاه احتیاط را بخواهند در اینصورت
بعد از اتمام نماز وبجا آوردن نماز احتیاط نماز را نیز اعاده کند احتیاطا قربة الی
الله صورت دویم شک مابین سه وچهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار می
گذارد وبعد از اتمام دو رکعت نماز نشسته یا یکرکعت ایستاده بجا میآورد صورت
سویم شک مابین دو وچهار بعد از اکمال دو رکعت پس بنا را بر چهار میگذارد و
بعد از اتمام نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میآورد صورت چهارم شک
مابین دو وسه وچهار بعد از اکمال پس بنا را بر چهار میگذارد وبعد از اتمام نماز اولا
دو رکعت نماز احتیاط ایستاده وبعد دو رکعت نشسته بعمل بیاورد مقصد چهارم
در جائی که شک باعث سجده سهو تنها می شود وآن در یک صورت است که شک
باشد مابین چهار وپنج بعد از اکمال سجدتین که بنا را بر چهار گذارده سلام میدهد و
بعد از سلام دو سجده سهو بجا میآورد وبدانکه صورتهای صحیح از صور شک همین
پنج صورتست که گفته شد وبسیاری از علماء پنج صورت دیگر گفته اند که الحاق آنها باین

پنج صورت گذشته بر میگرداند اول شک مابین سه و پنج در حالت قیام پس قیام
را بر هم میزند و بنشیند که در وقت نشستن شک او مابین دو و چهار می شود پس حکم
دو و چهار را که گفتیم جاری میکند دویم شک مابین سه و چهار و پنج در حال قیام
پس قیام را بهم بزند و بنشیند که شک او برگردد بدو و سه و چهار و بحکم آن رفتار کند
بطریقی که گفته شد سویم شک مابین چهار و پنج در حالت قیام پس قیام را بهم میزند
و مینشیند و شک او میگردد مابین سه و چهار بعد از اکمال سجدتین که بنا را بر چهار
گذاشته سلام بدهد و عمل سه و چهار را بجا بیاورد و بعد از آن دو سجدهٔ سهو بجا آورد
چهارم شک مابین دو و چهار و پنج بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه که در اینجا موافق
حکم دو و چهار و حکم چهار و پنج هر دو باید عمل کرد یعنی هم دو رکعت نماز احتیاط بکند
بسبب دو و چهار و هم سجده سهو بکند بسبب چهار و پنج پنجم شک مابین سه و چهار
و پنج که در اینجا بموافق حکم سه و چهار و حکم چهار و پنج هر دو رفتار بکند و حکم همه این
پنج صورت باینطریق که مذکور شد در نظر حقیر بسیار مشکل است و احوط در
همهٔ اینها این است که بعد از اعمال آنچه گفته شد اعادهٔ نماز را بکند خاتمه در بیان
کیفیت نماز احتیاط و مسائل آن اما کیفیت نماز احتیاط باین طریقست که بعد از نماز
بلافاصله بهمان طریق که در نماز معتبر است از شرایط نیت میکند که نماز احتیاط
نشسته یا ایستاده بجا میاورم از جهة فلان شک که در نماز ظهر مثلا کرده ام واجب
قربة الی الله بعد از آن تکبیر میگوید و حمد را میخواند آهسته هرچند که برای نماز جهریه
باشد و دیگر سوره نمیخواند و رکوع و سجود و سلام مثل نماز بعمل میاورد و قنوت هم
ندارد و اما مسائل آن پس چهارده مسئلهٔ مهمه در آن بیان می شود مسئلهٔ اولی
هرگاه کسی شک کرد در جائی که باید بنا بگذارد و نماز احتیاط بکند و چنین نکرد یا
عمدا یا بسبب یاد نگرفتن مسائل و نماز را بهم زده معصیت کرده است و لکن
نمازی که بعد از آن اعاده میکند صحیح است مسئلهٔ دویم هرگاه شک کرده و
بنا گذاشت و سلام داد لکن نماز احتیاط نکرده و میخواهد که اعادهٔ نماز کند معصیت
کرده است قطعا و نمازی که اعاده میکند مشکل که صحیح باشد بلی هرگاه فاصلهٔ بسیاری

شده و زمان گذشت یا این که از مبطلات نماز مثل حدث یا عمدا حرف زدن اتفاق
شد آنوقت نماز ثانی او صحیح است اما هرگاه سهوا حرف زد عیبی ندارد و هنوز
تکلیف او نماز احتیاط است و احوط در صورت سابقه این است که نماز احتیاط را
کرده و بعد نماز را اعاده بکند مسئلهٔ سویم هرگاه بعد از آنکه شک کرد و بنا
گذاشت و هنوز نماز را تمام نکرد بخاطرش آمد دیگر اعتبار بآن بنا نیست بلکه ملاحظه
میکند که اگر نماز او در تمام بودن محتاج بیک رکعت است یا دو رکعت آنرا بهمان نحو تمام
میکند و دیگر چیزی بر او نیست و اگر معلوم شد که نماز او تمام است و زیادتی بجا آورده
پس اگر رکوع یا سجدتین یا رکعت زیاده شد مثل اینکه در شک چهار و پنج بعد از بنا بر چهار
هنوز سلام نگفته دستگیر او شد که پنج رکعت کرده نماز باطل است و اگر زیادتی غیر
از اینها باشد نماز صحیح است و بعد از نماز دو سجده سهو بقصد قربة میکند مسئلهٔ
چهارم هرگاه بعد از آنکه شک کرد و بنا گذاشت و نماز را تمام کرد و نماز احتیاط هم کرد آن
وقت بخاطرش آمد تمام بودن اصل نماز احتیاطی که کرده است نافله حساب میشود و
خداوند عالم ثواب نافله یک رکعت یا دو رکعت را که کرده باو عطا میفرماید مسئلهٔ پنجم
هرگاه بعد از بنا گذاشتن و اتمام و بجا آوردن نماز احتیاط آنوقت بخاطرش آمد که اصل
نماز ناقص بوده مثلا در شک سه و چهار بنا گذاشت بر چهار و سلام داده و نماز احتیاط
را نشسته یا ایستاده کرد بعد یقین کرد که اصل نماز را سه رکعت کرده در این جا اقوی
این است که نماز صحیح است و محتاج باعاده نیست هرچند که هنوز در جای خود نشسته
باشد و هرچند دو رکعت نشسته را کرده باشد مسئلهٔ ششم هرگاه بعد از نماز احتیاط
معلوم شد نقص نماز زیاده از آن قدر که نماز احتیاط عوض آن باشد مثل اینکه در شک
مابین سه و چهار بعد از آنکه بنا بر چهار گذاشت و نماز احتیاط را هم کرد آنوقت معلوم شد
که دو رکعت کرده است در اینصورت هرچند میتوان گفت که آن نماز احتیاط بعوض
یک رکعت حساب میشود پس باید برخیزد و یک رکعت دیگر بکند لکن حکم باین بسیار مشکل
است و احوط این است که بعد از اتیان بدو رکعت فراموش شده نماز را اعاده بکند مسئلهٔ
هفتم هرگاه بعد از نماز احتیاط معلوم بشود که این نماز احتیاطی که کرده زیاده بوده

از مقداری که نماز ناقص بوده مثل اینکه در شك دو و چهار بعد از آنکه بنا را بر چهار گذاشته
و سلام داد دو رکعت ایستاده را کرد یقین بهم رسانید که نماز او سه رکعت بوده در این جا
هرچند که صحت خالی از وجه نیست لکن احوط این است که یک رکعت ناقصه را بجا بیاورد و بعد
نماز را اعاده بکند مسئلهٔ هشتم هرگاه بعد از بنا گذاشتن و سلام دادن پیش
از نماز احتیاط معلوم او شد که نماز ناقص بوده و بر سه رکعتی یا دو رکعتی سلام
داده در اینجا دیگر نماز احتیاط فایدهٔ ندارد و تکلیف او این است که برخیزد قدر
ناقص را بجا بیاورد و ثانیاً سلام بگوید و از جهت سلام بی موقع که اول گفته سجدهٔ سهو بجا
بیاورد بنحوی که در مسائل سهویات گفته شد مسئلهٔ نهم هرگاه در اثناء نماز
احتیاط معلوم بشود که نماز تمام بوده است و احتیاج باین نماز نبوده است در اینجا
ظاهر این است که میتواند نماز را بر هم بزند و احوط این است که بقصد نافلهٔ مستحبه
آنرا تمام کند و اگر یک رکعت است رکعت دیگر بر آن علاوه بکند که نافله دو رکعتی بشود
مسئلهٔ دهم هرگاه در اثناء نماز احتیاط معلوم بشود نقص نماز پس آیا اکتفا بتمام
میشود یا حکمی دیگر هست مسئله محل اشکال است و تحقیق اینست که تفصیل
داده بشود باینطریق که این نماز احتیاط که در آن شروع شده باید که ملاحظه
شود آن مقدار که نماز ناقص بوده چهار قسم در این ممکن است اول اینکه مساوی
باشند در مقدار و کیفیت مثل اینکه در شك ما بین سه و چهار بعد از اتمام و
شروع بنماز احتیاط یک رکعت ایستاده معلوم شد در اثناء آن که نماز را سه رکعت
کرده پس اصل نماز یک رکعت ایستاده کم است و نماز احتیاط او نیز یک رکعت ایستاده
است در اینجا اقوی این است که آنرا اتمام میکند و نماز صحیح است دویم اینکه مساوی
باشند در مقدار نه در کیفیت مثل اینکه در همین صورت شك سه و چهار بعد از
بنا بر چهار و اتمام نماز و شروع در دو رکعت نماز احتیاط نشسته یقین کرد که نماز یک رکعت
ناقص بوده و اینکه بر سه رکعتی سلام داده است پس این نماز احتیاط چونکه نشسته
است یک رکعت حساب است لکن کیفیت او مخالف است بسبب اینکه یک رکعت ایستاده
فوت شده و اینکه در دست است بطریق نشستن عمل میآید در اینجا نیز هرچند

که قول بلزوم اتمام این نماز احتیاطاً و صحت نماز خالی از قوة نیست لکن احتیاط
شدید در این است که بعد از اتمام نماز احتیاط رکعت فراموش شده را مانند کسی که
رکعتی فراموش کرده بجا بیاورد و سلام ثانیاً بگوید و دو سجدهٔ سهو بکند و بعد از
آن احتیاطاً نماز را اعاده بکند سویم اینکه در مقدار آن مخالف باشند و در کیفیت مثل
آن باشد مثل اینکه در شك ما بین دو و سه و چهار مشغول دو رکعت ایستاده
شد بعد یقین کرد که نماز او سه رکعت بوده است اقوی در اینصورت این است
که میگوئیم هرگاه این یقین قبل از دخول در رکوع رکعت دویم نماز احتیاط است آنرا عوض
یک رکعت ناقصه قرار میدهد و سلام میدهد نماز صحیح است و هرگاه بعد از
دخول در رکوع رکعت دویم است بعضی حکم فرموده اند که آنرا بهم بزند و یک
رکعت بکند که ترك شده است ولکن قدری محل تامل است و احوط این است
که چنین کند و بعد اعادهٔ نماز بکند چهارم اینکه نماز احتیاط مخالف باشد با آن
قدر که نماز ناقص شده است هم در قدر و هم در کیفیت آن مثل اینکه مشغول دو رکعت
نشسته بود و یقین کرد که دو رکعت از نماز او ناقص است و در این صورت حکم
بلزوم بهم زدن این و بجا آوردن دو رکعت که از نماز بجا نیاورده است خالی از قوة
نیست و احتیاط با اعاده است مسئلهٔ یازدهم هرگاه در جائی که دو نماز احتیاط
از او میخواهند ما بین هر دو نماز یقین کرد که نماز او چند رکعت بوده است پس
در این نیز چند صورت هست صورت اول اینکه یقین بکند بتمامی نماز در اینجا
حکم آن از سابق معلوم شد دویم اینکه یقین کرد بناقص بودن نماز بآن مقدار
که نماز احتیاط کرده مثل اینکه در شك ما بین دو و سه و چهار بعد از بجا آوردن
دو رکعت ایستاده یقین کرد که نماز او دو رکعت بوده در اینصورت نماز او صحیح
است و دیگر احتیاج نیست که دو رکعت نشسته را بکند سویم اینکه یقین کرد
که نقص نماز زیاده از این یك نماز احتیاط است که کرده است مثل اینکه بنا بر قول
بجواز تقدیم دو رکعت نشسته بعد از بجا آوردن آنها یقین کرد که نماز او دو رکعت
بوده پس در اینجا میشود که بگوئیم که این دو رکعت نشسته عوض یک رکعت باشد و یك

رکعت دیگر هم بکند و نماز صحیح است لکن اینحکم خالی از اشکال نیست و احوط این است که دو رکعت را که از نماز ناقص کرده بجا بیاورد و بعد نماز را اعاده بکند مسئلهٔ دوازدهم هرگاه بعد از نماز بر مکلف هم نماز احتیاط واجب شده باشد و هم جزء فراموش شده مثل سجده یا تشهد که بعد از نماز باید قضا بشوند و هم سجدهٔ سهو برا او باشد یا کدام یک مقدم اند اظهر این است که اول نماز احتیاط را باید کرد بعد اجزاء فراموش شده را و هرچند که این اجزا از رکعت اول باشند و بعد از انها سجدهٔ سهوی که از او میخواهند بجا بیاورد و همچنین هرگاه از او نماز احتیاط و اجزاء فراموش شده بخواهند یا نماز احتیاط و سجده سهو بخواهند اول احتیاط است و همچنین هرگاه سجدهٔ سهو و اجزاء فراموش شده بر او باشد اول اجزاء فراموش شده را باید بجا بیاورد مسئلهٔ سیزدهم هرگاه کسی نماز احتیاط را فراموش کرد تا قدری طول کشید یا محدث شد احوط این است بعد از بجا آوردن شرائط نماز احتیاط را بکند بعد نماز را اعاده نماید مسئلهٔ چهاردهم هرگاه کسی بعد از نماز یقین کرد که در نماز یکی از صورتهای صحیح شک برای او اتفاق شده لکن نمیداند که کدام یکی بوده است و حالا بموافق حکم کدام یک باید رفتار کند حکم این صورت این است که دو رکعت نماز احتیاط میکند ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بنا بر همه صور نماز او صحیح میشود و راه احتیاط واضح است و اما هرگاه یقین دارد باصل شک و نمیداند که از صورتهای باطله بوده یا از صورتهای صحیحه بوده و کدام بوده در اینجا احوط این است که از طریق که گفتیم بکند بعد نماز را احتیاطاً اعاده بکند مطلب پنجم از شکیات در بیان شک در توابع نماز است و در آن سه مقصد است مقصد اول در شک در نماز احتیاط و شک در او یا در اصل بجا آوردن است یا در رکعات آن است یا در افعال آنست پس در این سه مسئله است مسئلهٔ اولی هرگاه شک کرد در بجا آوردن نماز احتیاط پس هرگاه هنوز در جای خود نشسته و منافی بعمل نیامده ظاهر این است که اتیان بآن لازم است و هرگاه برخاسته و منافی بعمل آمده لکن وقت آن نماز باقی است حکم باینکه اعتنا نکند

باین شک خالی از قوت نیست لکن احوط این است که آنرا بعد از ملاحظهٔ شرائط بجا بیاورد و اما هرگاه وقت آن نماز گذشته دیگر اعتنائی بشک نمیکند و هرچند که هنوز منافی بعمل نیامده باشد مسئلهٔ دویم هرگاه شک در افعال نماز احتیاط کرد بعضی از علماء گفته اند که محل نمیگذارد و بنا بر اتیان میگذارد مطلقا لکن اقوی این است که اگر در همان محل است آنرا بجا بیاورد و اگر گذشته محل نگذارد مسئلهٔ سویم در شک در رکعات نماز احتیاط است و حکم آن سابقاً در مسائل گفته شد که بنا را بر اکثر و اصح میگذارد بطریقی که بیان شد مقصد دویم در شک متعلق باجزاء فراموش شده است هرگاه شک کرد که آیا تشهد یا سجدهٔ فراموش شده را بعد از نماز بجا آورده ام یا نه پس حکم آن مانند شک در بجا آوردن نماز احتیاط است و هرگاه شک در جزئی از آنها کرد و داخل جزء دیگر نشده بجا بیاورد و اگر داخل جزء دیگر شده محل نگذارد مقصد سویم در شک در سجدهٔ سهو است و در آن سه مسئله است مسئلهٔ اولی اینکه شک بکند که آنرا بجا آورده ام یا نه ظاهر این است که آنرا بجا بیاورد و هرچند که منافی بعمل آمده باشد و طول کشیده باشد و از جای خود برخاسته باشد و لکن هرگاه بعد از وقت باشد ظاهر این است که اتیان بآن لازم نیست مسئلهٔ دویم اینکه شک بکند در اثنای آن در عدد سجده که آیا یک سجده کرده ام یا دو سجده و حکم در آن اینست که باید بنا بر بیشتر بگذارد پس در شک ما بین یک سجده و دو سجده بنا بر دو سجده میگذارد و تمام میکند و چیزی بر او نیست و احوط اعاده اند و سجده سهو است و اما شک ما بین اقل و اکثری که زاید باشد مثل شک ما بین دو سجده و سه سجده در اینجا بنا را بر دو میگذارد و تمام میکند و چیزی بر او نیست مسئلهٔ سویم اینکه شک میکند در فعلی از افعال آن مثل اینکه نمیداند که ذکر خوانده یا نه یا تشهد خوانده یا نه در اینجا نیز بعضی حکم کرده اند که اعتنا نمیکند مطلقا لکن اقوی اینست که هرگاه هنوز در محل است بجا میاورد و هرگاه داخل جزء دیگر که بعد از آن است شده محل نگذارد تمت

سپس از تأسیس اساس حمد وثنا خداوندیرا که اعلام نبوّت وولایت را در میدان
فتوّت وهدایت برافراشت وحصین حصین دین مبین را بحراست
ذوالفقار لسان علماء وسنان بنان فقها از غوایت ضلال نگهداشت
مکشوف آنکه در این زمان میمنت توامان نسخه مبارکه منهج الرّشاد
که حاوی حقایق اصول سرّا وجامع دقایق فروع جهرًا ومنسوب برای
صافی کافی واقف معارج لاهوت عارف مدارج ناسوت مظهر انوار
مروّت مصدر آثار فتوّت العالم الرّبانی والنّحریر الصّمدانی غیاث المسلمین
وعمادهم الحاج شیخ جعفر الفاضل الشوشتری النجفی علی ساکنها الف
تحیّة وثناء است بسعی واهتمام وتصحیح ومقابله جناب مستطاب
فضایل وفواضل اکتساب عنوان صحیفه هدایت دیباجه رساله
عنایت مرکز دایره سیادت قطب فلک سعادت العالم الفاضل
والفاضل العادل ابو الایتام والمساکین ملجاء الغرباء والسّاکین
آقا سیّد محمّد المعروف بشوشتری در بندر معموره بمبئی در
مطبع دادومیا بتاریخ غرّه شهر ذیحجة الحرام سنه ۱۲۹۸
بخطّ بی ربط اقلّ الخلیقه بل لاشیء فی الحقیقه
الشکور بانعام خداوند ودود ملّا داود الشیرازی
خلف عالیشان عزّت وسعادت نشان
خیر الحاج حاجی محمّد رحیم الشّهیر بروضه
خوان ملتمس از ناظرین آنکه بانی و
کاتب وساعی را بدعای خیر و
طلب مغفرت یاد
نمایند والسّلام

م م م
م م

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد [illegible]

کتابخانهٔ آستانهٔ قدس